

اعترافات رذائل

حاجرات ارشد عباس قره باغی
(مرداد - بهمن ۵۷)

تذکرہ

میرزا محمد علی
خان

انقلاب

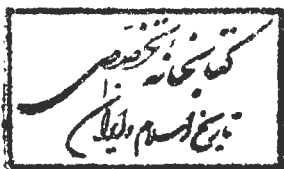
اسلامی

۱

۲

۲۱





اعترافات ژنرال

خاطرات ارتشبد عباس قزوینی

آخرین رئیس ستاد بزرگ-ارتشتاران

و

عضو شورای سلطنت

(مرداد - بهمن ۵۷)



نشرنی

تهران - ۱۳۶۵



نشرنی

تهران، بولوار کشاورز، پاساژ سامان، شماره ۷ - تلفنهای ۶۵۰۰۷۱
و ۶۵۶۵۴۵ (داخلی ۴۰۵)

اعترافات ژنرال

قره‌باغی، عباس

چاپ هفتم ۱۳۶۵ - تهران

تیراژ: ۱۶۵۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است

فهرست مطالب

مقدمه ناشر

زندگی نامه

سیزده - سی و دو

۱

بخش اول

۷ - ۳۹

- ۷ دولت اتحاد ملی
- ۹ در چه شرایطی دولت شریف امامی تشکیل گردید؟
- تدابیر دولت اتحاد ملی برای جلب رضایت روحانیون و مخالفین چه بود؟
- ۱۸
- ۲۰ اعلان حکومت نظامی یا تشدید بحران در ایران
- ۲۵ تلاش بیسوده در وزارت کشور
- ۲۷ نظرات آتروز سفراء درباره بحران ایران
- ۳۳ پیشنهاد وزارت کشور برای رفع بحران چه بود؟
- ۳۴ چگونگی تشکیل جلسه فوق العاده در حضور اعلیحضرتین
- ۵۷ - ۶۱ توضیحات بخش اول

بخش دوم

۵۹ - ۸۲

- ۵۹ تشکیل دولت نظامی
- ۶۴ تشکیل دولت نظامی یا آخرین تیر ترکش [!]
- ۶۶ چرا از تکرار نام اعلیحضرت در رادیو و تلویزیون خودداری شد؟
- چرا وزیر جنگ دولت نظامی، راه حل سیاسی را برای رفع مشکل
- ۶۷ مملکت پیشنهاد نمود؟
- ۶۹ راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا چگونه برگزار شد؟
- ۷۴ چرا تصمیم به بازداشت مقامات دولتهای سابق گرفته شد؟
- ۷۷ علت تشنج آخرین جلسه هیئت دولت نظامی چه بود؟
- ۸۰ در چه موقعیتی از بحران کشور فرمان ریاست ستادی من صادر شد؟
- ۸۳ - ۸۷ توضیحات بخش دوم

بخش سوم

۸۹ - ۱۱۳

- ۸۹ نیروهای مسلح شاهنشاهی در برابر بحران
- ۹۱ زمینه‌های نارضایتی و نقاط ضعف نیروهای مسلح چه بود؟
- ۹۲ - نیروی زمینی
- ۹۴ - نیروی هوایی
- ۹۶ - نیروی دریائی
- ۹۶ - ژاندارمری و شهربانی کشور
- اثرات منفی حکومت نظامی در روحیه پرسنل نیروهای مسلح
- ۱۰۰ چگونه بود؟
- ۱۰۱ چگونه تبلیغات مخالفین در نیروهای مسلح و اثرات آن
- چگونه مخالفین از طریق مذهب مانع انجام وظیفه پرسنل نیروهای
- ۱۰۳ مسلح شدند؟
- ۱۰۴ طرح مخالفین برای آزار و اذیت پرسنل نیروهای مسلح چه بود؟
- ۱۰۶ چگونه در سازمان فرماندهی نیروهای مسلح تزلزل ایجاد شد؟

- ۱۰۸ نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح تا چه حد ریشه داشت؟
 ۱۱۲ چرا قدرت مقاومت از پرسنل نیروهای مسلح سلب گردید؟
 ۱۱۷ - ۱۱۵ توضیحات بخش سوم

بخش چهارم

۱۸۵ - ۱۱۹

- ۱۱۹ وقایع قبل از مسافرت اعلیحضرت
 ۱۱۹ - تشکیل دولت بختیار
 ۱۲۴ در چه شرایطی در ستاد بزرگ ارتشتاران مشغول کار شدم
 ۱۲۶ چرا کمیته بحران بوجود آمد؟
 فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی جدید پایتخت چگونه
 ۱۲۹ انتخاب شدند
 ۱۳۰ دستور اعلیحضرت به سران درباره پشتیبانی از دولت قانونی چه بود؟
 ۱۳۵ مأموریت ژنرال هويزر و ارتش شاهنشاهی
 ۱۵۲ دستورات شاهنشاه درباره مسائل مختلف قبل از مسافرت
 ۱۵۲ - باید از خونریزی جلوگیری شود
 ۱۵۳ - بی بی سی و اعلامیه های [امام] خمینی
 ۱۵۴ نگرانی ارتش از اثرات مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور
 ۱۵۶ ابهام اختیارات رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران در غیاب شاهنشاه
 ۱۶۰ - ستاد بزرگ با وزارت جنگ کاری ندارد
 ۱۶۳ - هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید، بکنید
 ۱۶۵ چگونگی توشیح فرمان حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی
 ۱۶۷ ستاد بزرگ ارتشتاران نباید با اعلیحضرت ارتباط داشته باشد!
 ۱۷۱ شورای سلطنت چگونه تشکیل شد؟
 شایعه شورش و خونریزی در کشور پس از خروج اعلیحضرت
 ۱۷۴ از ایران
 ۱۷۴ - چگونه دستورات بختیار با برنامه های مخالفین هماهنگی داشت [؟]
 ۱۷۸ مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور چگونه صورت گرفت؟
 ۱۹۹ - ۱۸۷ توضیحات بخش چهارم

بخش پنجم ۲۳۳ - ۲۰۱

- ۲۰۱ وقایع بعد از خروج اعلیحضرت از کشور
- ۲۰۱ - راهپیمائی اربعین و خبر آمدن [امام] خمینی
- ۲۰۱ - پاسبانان شهربانی: ما مسلمان و مقلد آیت‌الله خمینی هستیم
- ۲۰۱ - چرا بختیار سرپرست شهربانی کشور را تعویض کرد؟
- ۲۰۵ علل استعفای من از ریاست ستاد و تلاش بختیار برای جلوگیری از آن
- مخالفین از چه طریق می‌خواستند مانع تظاهرات طرفداران قاتون
- ۲۱۳ اساسی شوند؟
- ۲۱۹ شورای سلطنت و بختیار
- ۲۱۹ - رئیس شورای سلطنت با نظر چه کسی مستعفی گردید؟
- ۲۲۴ چگونه از آمدن [امام] خمینی جلوگیری شد؟
- ۲۲۴ - انگیزه قرائت گزارش گوادولوپ در شورای امنیت ملی چه بود؟
- ۲۲۸ جریان تقاضای ملاقات بازرگان از رئیس ستاد چه بود؟
- ۲۳۵ - ۲۴۷ توضیحات بخش پنجم

بخش ششم ۲۸۳ - ۲۴۹

- ۲۴۹ تشدید بحران در کشور
- ۲۵۲ وضع عمومی کشور
- ۲۵۵ وضع دولت بختیار
- چگونه بختیار می‌خواست زیر نظر شورای انقلاب [آیت‌الله]
- ۲۵۵ خمینی، دولت تشکیل دهد؟
- ۲۶۳ اسرار استعفای بختیار
- ۲۶۳ - بختیار چگونه با نمایندگان [امام] خمینی به توافق رسیده بود؟
- ۲۷۰ وضع نیروهای مسلح شاهنشاهی بعد از مسافرت اعلیحضرت
- علل شرکت پرسنل نیروهای مسلح در تظاهرات و راهپیمائی
- ۲۷۰ چه بود؟

۲۷۴	• ارتش و بختیار
۲۷۷	چرا بختیار برخلاف نظر شورای امنیت ملی با آمدن [امام] خمینی موافقت کرد؟
۲۸۵ - ۲۹۲	توضیحات بخش ششم

بخش هفتم ۲۸۷ - ۲۹۳

۲۹۳	لحظات حساس بحران کشور
۲۹۴	وضعیت عمومی کشور بعد از ورود [امام] خمینی به ایران
۲۹۴	- مسابقه مقامات مملکتی برای اعلان همبستگی
۲۹۴	- بازی شاه و وزیر چه بود؟
۳۰۵	وضع نیروهای مسلح بعد از آمدن [امام] خمینی
۳۱۲	تمرد مسلحانه پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی
	- چرا بختیار تا غروب روز ۲۱ بهمن اجازه جلوگیری از پخش اسلحه در شهر را نداد؟
۳۱۲	- چه کسی دستور تخلیه و فرار پرسنل از کلانتری‌ها را صادر کرد؟
۳۱۲	- ماجرای تیرخوردن سرلشکر ریاحی
	چرا شورای عالی نیروهای مسلح پس از دو ساعت ونیم بحث و بررسی به اتفاق آراء بیطرفی ارتش را تصویب کرد؟
۳۴۹	اختفاء بختیار
۳۷۰	- بختیار و اعلامیه شماره ۴۳ فرماندار نظامی
	- توافق [!] بختیار با مخالفین و استعفای او بعد از وارد ساختن آخرین ضربه به نیروهای مسلح
۳۷۰	توضیحات بخش هفتم
۳۸۹ - ۴۰۵	فهرست منابع و مآخذ
۴۰۷	فهرست اعلام
۴۱۵	

مقدمه ناشر

انتشار کتاب‌ها و مقالات گوناگونی که به قلم دشمنان و مخالفان انقلاب اسلامی ایران نوشته می‌شود، مدتی است که معمول شده است. شاید این شیوه معمول را نتوان فی‌نفسه امری مستحسن یا قبیح دانست. حسن و قبح آن به عوامل مختلفی مانند چگونگی محتوای کتاب، انگیزه نگارش و انتشار، کم و کیف نقدی که در برخورد با مطالب به صورت شرح و حاشیه و مقدمه‌نویسی به عمل آمده و عوامل دیگری نظیر آنها بستگی دارد. شاید کسانی باشند که بگویند با ترجمه و نشر کتب و مقالات مذکور، اهداف خاصی را در مسیر مقابله با انقلاب اسلامی و ضد استعماری ایران تعقیب نمایند. اما در هر حال دنیای امروز، دنیای ارتباطات سریع و وسیع است و در چنین اوضاع و احوالی نمی‌توان انتظار داشت که اقوال و آثار مخالفان و موافقان انقلاب و مردم ایران از طرق متعدد — چه از طریق رادیوها، مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها و چه از طریق دیگر — در سطح جهانی و از جمله کشور ما به نحوی منتشر نشود. علاوه بر این، کتاب‌ها و مقالات اشاره شده را از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد ارزیابی قرار داد. رسالت متعهدانه همگان این است که شیوه نگارش و ارزیابی درست، همه‌جانبه، مقایسه‌ای و عمیق در اینگونه موارد را با برخورد صحیح و مدت‌دار و به منظور وصول به مرحله مطلوب و ایده‌آل

هملا به فرزندان میهن خویش تفهیم کرده و مشتاقان کنجکاو عرصه علم و مطالعه و فرهنگ را در مسیر دست یافتن بر قدرت استنباط طبیعی و اجتهادی و تفکیک صحیح از سقیم یاری دهند.

همچنان که در بسیاری از موارد مطالبی علیه انقلاب و اصالت و استقلال آن در متن این قبیل کتب و مقالات به چشم می خورد، مطالب دیگری نیز دیده می شود که در واقع می تواند نوعی اعتراف و اقرار ناگزیر، به سود انقلاب باشد. عظمت انقلاب و رهبری آن و نیز شکوه خیره کننده قیام و مبارزه ملت، چنان عالمگیر و غیرقابل انکار بوده است که حتی دشمنان نیز نتوانسته اند در برابر آن و حتی در مسیر مقابله با آن، زبان به اعتراف و اقرار نگشایند. برهان انقلاب و اصالت آن در خود انقلاب است و در ذات آن نهفته است و به تعبیر مولوی: آفتاب آمد دلیل آفتاب.

بنابراین یکی از عمده ترین وجوه مثبت و مفید این قبیل کتب و مقالات، اعتراف ناخواسته دشمن به عمق و عظمت انقلاب و رهبری و ایدئولوژی آن است و با توجه به ضرب المثل عربی «الفضل ما شهدت به الاعداء» و «تعرف الاشياء باضدادها» فضائل انقلاب و مردم را از زبان خصم و گواهی دشمن بیشتر و بهتر می توان دریافت. همچنان که با شناخت دشمنان انقلاب و اندیشه و منطلق و مشی نیروهایی که در تضاد و تعارض با آن بوده و هستند، عمق و عظمت انقلاب بیشتر شناخته می شود. واقعیت دیگری نیز وجود دارد و آن اینست که نه تنها محتوای کتب و مقالات دشمنان و مخالفان انقلاب در مقایسه با یکدیگر دارای تناقضات و تعارضات بسیاری است، بلکه غالباً تطبیق و مقایسه اجزاء مختلف محتوای هر کتاب و نوشته نیز به تنهایی، این تناقضها و تناقض گوییها را نشان می دهد.

کتاب حاضر، هم به لحاظ اعترافات نویسنده و هم به لحاظ تناقض گوییهای وی می تواند مفید باشد. جنبه های منفی کتاب هم که غالباً به قضاوت ها، استنباط ها و اظهار نظرهای نویسنده مربوط می شود در مجموع و خود به خود، به وسیله همین تناقضات موجود در جای جای کتاب پاسخ طبیعی خود را یافته و البته توضیحات متعددی نیز بر آن افزوده شده است. معذالك شرح نکاتی در رابطه با مطالب کتاب حاضر، ضروری

به نظر می‌رسد:

توضیح نکاتی در رابطه با مطالب کتاب

الف: مسئله ارتش. نویسنده در این کتاب هرچند می‌کوشد تا ارتش ایران در زمان شاه را ارتشی شاه‌پرست! و سلطنت‌طلب! معرفی کند و گناه کبیره! تسلیم و همراهی ارتش با ملت و مذهب را به‌گردن آدم مفلوکی مثل بختیار بیاندازد، اما خوشبختانه اعترافات مشروح و مکرر وی در بخش‌های مختلف کتاب، ادعاهای او در همه این زمینه‌ها را نقض می‌کند. قره‌باغی از آنجا که خود در رأس سلسله‌مراتب و تشکیلات ارتش قرار داشته و از واقعیت‌های درون ارتش آگاه بوده، درجای‌جای نوشته خود به‌نفوذ عمیق معتقدات اسلامی و مذهبی درمیان نظامیان، اعتقاد و ایمان آنان به روحانیت و مرجعیت، وابستگی معنوی و روحی و فکری پرسنل ارتش به ملت و بالاخره عدم رضایت آنها نسبت به دستگاه حکومت، اعتراف و تصریح نموده است. حتی در یکی از موارد به‌نام پرسنل شهربانی اشاره می‌کند و می‌گوید: آنها صراحتاً در این نامه خطاب به رئیس کل شهربانی وقت اظهار داشته بودند که مقلد آیت‌الله خمینی بوده و نمی‌توانند از دستورات ایشان سرپیچی نمایند. مشابه این امر در رابطه با پرسنل ارتش و دیگر نیروهای مسلح نیز مصداق داشته است.

بدین ترتیب با توضوح تمام مشخص می‌گردد که علت اصلی پیوستن نظامیان و پرسنل نیروهای مسلح به انقلاب و رهبری و مردم این بوده است که آنان خود را اقشار ملت دانسته و در عمق روح و فکر خویش با اسلام و مرجعیت پیوند داشته‌اند. به همین دلیل است که روز فرار شاه آنان نیز در شادی مردم شریک شده و گل‌ها و شیرینی‌هایی را که مردم به‌عنوان هدیه تقدیم برادران ارتشی می‌کردند، با طیب‌خاطر می‌پذیرفتند. با وجود چنین ارتشی، نه از آمریکا و انگلیس کاری ساخته بود و نه از بختایر. و صد البته ارتش نیز قدرت و مقبولیت خود را از مردم می‌گرفت. قره‌باغی مدعی است که بختیار ارتش را متلاشی کرده است! مضحک بودن و ابلهانه بودن این ادعا کاملاً معلوم است. اولاً ارتش با پیوستن به ملت متلاشی نشد، بلکه استحکام یافت. ثانیاً صرف‌نظر

از ادله و شواهد دیگر، حداقل با توجه به اعترافات قره باغی، این خود ارتش بوده است که از همان آغاز ذاتاً مذهبی و ملی و ضداجنبی بوده و تسلیم مذهب و مردم خویش شده است. به عبارت دیگر پرسنل ارتش در این تصمیم‌گیری تحت تأثیر قدرت‌های خارجی (آمریکا یا انگلیس) و دولت‌های غیرقانونی داخلی (دولت شریف‌امامی و بختیار و ازهارى) نبوده‌اند و استقلال رأی داشته‌اند. اعترافات قره باغی در این کتاب را فی الواقع باید به منزله سند افتخار ارتش اسلامی و مردمی ایران محسوب داشت.

ب: نقش مردم و رهبری. اظهارات نویسنده در این مورد نیز دارای دو وجه است. از سویی تلاش می‌کند تا مردم را اخلاک‌گر خوانده و به عناوین مختلف تخطئه کند و نقش قدرت‌های خارجی را جایگزین نقش مردم نماید؛ همان قدرت‌هایی که بابه راه اندازی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قتل عام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، رژیم غیرقانونی و تحمیلی پهلوی را در کف حمایت خود گرفته و همواره در دامن محبت خویش پرورش می‌دادند و تا آخرین لحظات نیز از آن حمایت می‌کردند. از سویی دیگر نویسنده ناچار مثل همه موارد زبان به اقرار می‌گشاید و ناخودآگاه چنان جلوه و شکوهی از تجلی عینی اراده ملت و رهبری را به نمایش می‌گذارد و نشان می‌دهد، که خواننده را به شگفتی وامی‌دارد.

قره باغی بارها و بارها از زبان خود و دیگر فرماندهان نیروهای مسلح اظهار می‌دارد که: اکثریت ملت ایران از آیت الله خمینی طرفداری می‌کنند و خواهان استقرار جمهوری اسلامی هستند. اکثریت مردم در تظاهرات و راهپیمائی‌های میلیونی شرکت کرده و علیه حکومت و رژیم سلطنتی شعار می‌دهند. خیابان‌ها مملو از جمعیت است. و تعبیرات و عباراتی از این قبیل.

با این وجود وی گویا اعترافات خود را فراموش می‌کند! و از یاد می‌برد که قدرت عظیم انقلاب و نیروی مردم چگونه مانند سیل خروشان همه موانع را درهم می‌شکسته و به پیش می‌رفته است. با توجه به همین واقعیت است که باید گفت اگر ارتش در برابر ملت نایستاده و به مردم پیوست، علت آن نیروی انقلاب و قدرت مردمی و مذهبی این نهضت بوده

است. و اگر دولت بختیار زیر چکمه‌های خردکننده انقلاب درهم شکسته و از آرام کردن مردم و اغفال آنان و برقراری ثبات موردنظر آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و سران ارتش عاجز مانده، این امر نیز جز همان قدرت نهفته در ذات انقلاب علت دیگری نداشته است. اگر مطالب و مصاحبه‌های منعکس‌شده در روزنامه‌ها و نشریات داخلی و خارجی در ایام انقلاب و نیز کتاب‌هایی را که دشمن و دوست به نگارش درآورده‌اند، موردبررسی و مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که غالب آنان به این حقیقت انکارناپذیر ناگزیر اعتراف کرده‌اند که نیروی فراگیر انقلاب و گستردگی آن در ایران به مراتب عظیم‌تر و بیشتر از موارد مشابه در ویتنام یا انقلاب اکتربر ... بوده است.

بنابراین در همه تحولات و تغییرات، اساس همین بوده و این شاه و دولت‌های منتخب وی و حامیان آمریکایی و انگلیسی‌اش بوده‌اند که زیر ضربات گپیج‌کننده و نیرومند و امان‌گیر انقلاب اسلامی مجبور به عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و فریبکارانه و به اصطلاح امتیاز دادن می‌شده‌اند. نقش کم‌نظیر مردم و رهبری در انقلاب اسلامی ایران را از لابلای مطالب کتاب قره‌باغی به وضوح تمام می‌توان دریافت. و گواه اصالت و استقلال انقلاب ایران نیز همین واقعیت بوده و هست.

ج: هشیاری رهبری و فریبکاری دشمن. همانطور که توضیح داده شد، در انقلاب ایران نیروی اصلی و مهاجم و تعیین‌کننده، نیروی مردم و رهبری بوده است. واقعیت‌ها و تجربه‌های دیگر در مناطق مختلف جهان مانند فلسطین، لبنان، ویتنام، کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین نیز زنگ‌خطر وقوع و گسترش انفجار و انقلاب در جهان سوم را به صدا درآورده بود. نتیجه سران کشورهای امپریالیستی از همان آغاز با روی کارآمدن کارتر و علم کردن شعار صلح و آزادی و حقوق بشر! برنامه خود را در جهت اغفال ملت‌ها و القاء این احساس که آنان نیز در کنار توده‌ها و برای احقاق حقوق آنان مبارزه می‌کنند و آمریکا در سیاست خارجی خود به سود مردم تغییراتی بنیادی بوجود آورده و نتیجه ادامه سلطه امپریالیسم بر جهان و فرو نشستن امواج انقلاب‌ها و نهضت‌های بزرگ و توفنده، شروع کرده و به اجرا گذاشتند.

عقب‌نشینی‌های تاکتیکی شاه و تعویض پی‌درپی دولت‌ها و مهره‌ها

به وسیله وی در جهت اجرای همین سیاست و به قصد حفظ و ابقاء رژیم سلطنتی و آمریکایی در ایران بود. شاه دشمن سرسخت انقلاب و رهبری آن بود ولی مجبور به عقب نشینی می شد. «امتیاز کوچکی» در کوتاه مدت می داد تا در نهایت و در درازمدت امتیازات بزرگ و بلکه همه امتیازات را دوباره به دست آورد.

همین سیاست شاهانه را بختیار هم اجرا کرد و ادامه داد. آمریکا و انگلیس هم با وجود اختلاف نظر و عمل جناح های موجود در سطح حاکمیت دو کشور و با وجود تردیدها و تزلزل ها و سرگردانی و (به قول کیسینجر) بی تصمیمی در مقابله با عمق و عظمت انقلاب، اعمال همین سیاست را در دستور کار قرار داده بودند. هدف دستگاه های تبلیغاتی آنها، همان هدف شاه بود. هدف مشترک این بود که از انفجار و انقلاب جلوگیری شود تا مردم اغفال شوند و باور کنند که واقعات تغییرات بنیادی به سود آنان در حکومت ایران بوجود آمده است. مختصر اختلافی هم اگر گاهی میان شاه و حامیان و اربابانش بوجود می آمده، در این زمینه بوده است که بپینند برای رسیدن به هدف مذکور انتخاب کدام وسیله مناسبتر و بهتر خواهد بود.

قره باغی در این کتاب مدعی است که بختیار عامل به قدرت رسیدن مهندس بازرگان و آیت الله خمینی و به عبارت دیگر پیروزی انقلاب بوده است! و در این مورد، مذاکرت و تماس های نمایندگان دولت و ارتش و خارجی ها با افرادی از جناح انقلاب و شورای انقلاب را مستند قرار داده است.

اولاً همانگونه که اشاره شد نقش اصلی و تعیین کننده با مردم و رهبری انقلاب بوده و مخالفان فقط از خوف سقوط خویش یا به طمع سازش با انقلابیون و اغفال مردم و منصرف کردن آنان از ادامه حرکت و نهضت در برابر آن واکنش نشان می داده اند. ثانیاً اگر عقب نشینی های تاکتیکی بختیار و اربابان آمریکایی و انگلیسی اش و نیز اعمال سیاست جنگ و گریز، هویج و چماق (اصطلاحی که روزنامه های خارجی در مورد سیاست های بختیار بکار بردند)، دانه و دام (دانه ریختن و به دام انداختن) و حمله و مدارا در برابر انقلاب و مردم، از سوی آنان، می تواند دلیل بر همراهی آنها با انقلاب باشد! باید گفت اولین کسی

که با انقلاب همراهی کرده و مردم را به پیروزی رسانده و موجبات به قدرت رسیدن سران و شخصیت‌های انقلاب را فراهم آورده، شخص شاه بوده است!! هرطور در مورد میزان و درجه دشمنی یا دوستی شاه با انقلاب و مردم و آیت‌الله خمینی حکم باید داد، در مورد بختیار و رابطه‌اش با انقلاب و رهبری و ملت نیز همان حکم را باید ساری و جاری دانست. ثالثاً خود قره‌باغی در همین کتاب صراحتاً اعتراف می‌کند که بختیار در پی کسب فرصت برای تغییر رژیم و روی کار آمدن رژیم جمهوری و بدست آوردن عنوان اولین رئیس‌جمهوری در ایران بود. و از آنجا که در وابستگی بختیار به خارجی‌ها شکی نیست و قره‌باغی نیز به کرات این موضوع را به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن وابستگی سران ارتش در زمان شاه به آمریکا و مستشاران نظامی و امنیتی، مطرح کرده است، معلوم می‌شود که هدف آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و کشورهای غربی در درجه اول ایجاد «رفرم»‌هایی با حفظ حاکمیت شاه و ابقاء رژیم سلطنتی و در درجه دوم به اصطلاح دست پیش گرفتن و اعلام جمهوری کردن به وسیله ایادی خود آنان بوده است.

اکنون باید به مسئله مهم مذاکرات و تماس‌های نمایندگان ارتش و دولت و خارجیان با نمایندگان شخصیت‌های انقلاب پرداخت. این مسئله، هم در روزهای انقلاب و هم پس از پیروزی و هم از جمله در کتاب قره‌باغی با مسئله ورود هایزر به ایران، گره خورده و در آمیخته است. در این مورد نیز ذکر توضیحاتی بی‌مناسبت نخواهد بود.

هایزر در درجه اول برای بررسی وضع کنونی و آینده ایستگاه‌های رادار و وسائل پیشرفته و فوق مدرن الکترونیکی و پایگاه‌های جاسوسی که به وسیله آمریکایی‌ها اداره می‌شد و فعل و انفعالات روس‌ها و دیگر نیروهای منطقه را تحت مراقبت قرار می‌داد، به ایران آمده بود. حفاظت از این دستگاه‌ها برای آمریکا ارزش حیاتی داشت. علاوه بر اینها مأموریت دیگر هایزر روشن کردن تکلیف قراردادهای مهم فروش سلاح‌های مدرن آمریکا به ایران بود. هم در مورد قبلی و هم در این مورد خطر بزرگی که دولتهای غربی را تهدید می‌کرد این بود که دستگاه‌ها و پایگاه‌های بزرگ جاسوسی و سلاح‌های پیچیده و مدرن به دست جناح انقلاب افتاده و علیه آمریکا، انگلیس و کشورهای غربی و ایادی آنها

در منطقه به کار گرفته شود.

هایزر آمده بود تا قراردادهای بزرگ فروش اسلحه را - که میان شاه و آمریکایی‌ها منعقد شده بود- لغو کند. «هایزر توسط کارتر به ایران فرستاده شده بود که آینده برنامه‌های نظامی آمریکا را در ایران ارزیابی کند. نگرانی کارتر بخصوص درباره وسایل الکترونیک هوایی بسیار حساس آمریکایی و حدود ۱۲ میلیارد دلار هواپیماها و کشتی‌ها و موشک‌های تحویل نشده‌ای بود که شاه قبلاً آنها را سفارش داده بود- اندرون انقلاب ایران- نوشته جان استمپل، مسئول سیاسی سفارت آمریکا در تهران، به نقل از کتاب بررسی سفرهایزر به ایران، انتشارات نهضت آزادی.»

هایزر پس از ورود به ایران و تماس با ارتشبد طوفانیان و بختیار، بالاخره موفق می‌شود که قراردادهای مذکور را به وسیله دولت بختیار لغو نماید. و یکی از خیانت‌های بزرگ بختیار به ملت ایران و نیز یکی از خدمات مهم وی به آمریکایی‌ها لغو همین قراردادها و انجام همین مأموریت بوده است. با لغو این قراردادها به وسیله بختیار، آمریکایی‌ها، هم از واگذاری سلاح‌ها و تجهیزات مدرن به ایران جلوگیری کردند و هم توانستند میلیون‌ها دلار به عنوان غرامت ناشی از لغو قراردادهای مزبور به وسیله دولت ایران، از حساب ارزی ایران در آمریکا برداشت کرده و تصاحب کنند. این امر، عمق وابستگی بختیار به آمریکا و انگلیس و ضدیت وی با انقلاب و مردم و رهبری را به خوبی نشان می‌دهد.

مأموریت دیگر هایزر تماس با شاه و بختیار و سران ارتش و ابلاغ دستورات آمریکا به آنها بود. سران دولت‌های آمریکا و انگلیس با آنکه پس از کشتار ۱۷ شهریور از شاه حمایت کرده و او را در روی کار آوردن دولت نظامی از هاری تشویق نمودند، معذک با شکست نظامیان و حکومت و دولت نظامی در برقراری آرامش و ثبات و شکستن اعتصابات و فرو نشاندن موج تظاهرات، آنان بالاخره از ترس بدتر، به بد رضایت دادند! و علیرغم میل باطنی مجبور شدند این واقعیت را بپذیرند که حضور شاه اوضاع ایران را روز به روز بحرانی‌تر خواهد کرد و لازم است که وی به طور موقت از کشور خارج شود.

اجرای این تصمیم، موانع و خطراتی را در پی داشت. مهمترین خطر این بود که بخش قابل ملاحظه‌ای از ارتش نتواند واقعه را تحمل کرده و به کودتا و کشتار خودسرانه دست بزند. بزرگترین نگرانی و وحشت آمریکا و دولت‌های غربی - مثل همه موارد - این بود که سران ارتش پیش از موقع مناسب اقدام کنند و این عمل خودسرانه، سرانجام به متلاشی شدن ارتش به‌طور کامل و خرد شدن آن در زیر امواج شکننده انقلاب منجر شود. در اینصورت نه تنها ایران ویتنام دوم خواهد شد - و خارجی‌ها خود با به‌کار بردن همین تعبیر در آن‌روزها به عظمت انقلاب اعتراف می‌کردند - بلکه دیگر هیچگاه يك سیستم نظامی و تسلیحاتی آماده و ذخیره‌شده‌ای وجود نخواهد داشت تا بعدها در شرایط مناسب، مانند شیلی، ترکیه، پاکستان و کشورهای آمریکای لاتین وارد عمل شود و - به‌زعم آمریکایی‌ها - حاکمیت آمریکا و انگلیس را مجدداً در ایران برقرار نماید.

بنابراین‌ها یزیر می‌بایست تلاش می‌کرد تا با هماهنگی و همکاری میان ارتش و بختیار و سفارت آمریکا از اقدامات خودسرانه ژنرال‌ها تا فرصت مساعد و موقع مناسب، جلوگیری کند. آمریکا از متلاشی شدن ارتش هراسان بود. بختیار نیز نگران بود که مبدا ارتش از او پشتیبانی نکند و حتی علیه خود او و به‌سود شاه کودتا کند. در این میان شخصیت‌ها و سران جبهه انقلاب نیز نگران آن بودند که ارتش و مردم رودرروی هم قرار گرفته و در جنگی کنترل‌نشده و برانگیزاننده خشم و غضب طرفین، ناگزیر دست به کشتار بزنند و مملکت به حمام‌خون تبدیل شود. سران جبهه انقلاب به‌درستی می‌اندیشیدند و باور داشتند که بدنه ارتش عمدتاً طرفدار انقلاب و مردم و اسلام است. پرسنل ارتش، فرزندان همین مردم‌اند و خود قشری از اقشار همین ملت به‌شمار می‌آیند. اما با اینهمه، خطری که باز هم احساس می‌شد و درو از واقعیت هم نبود این بود که برخی از سران و ژنرال‌های ارتش با توجه به قدرت و امکانات و سلاح‌ها و مهماتی که در اختیار دارند ناگهان به اقدامات جنون‌آمیز و نتیجتاً قتل‌عام و خونریزی شدید و بی‌هوده دست بزنند و هزارها و چه بسا میلیون‌ها انسان بی‌گناه و بزرگ و کوچک و پیر و جوان و زن و مرد در این میان کشته شوند.

هایزر از یکسو می‌خواست به نظامیان، به اصطلاح قوت‌قلب بدهد که خروج شاه نباید آنها را بترساند و موجب شود که مثل ازهاری و اوئسی و... در برابر انقلاب خود را باخته و از محرکه بگیرند. «منابع پنتاگون گفتند هایزر به ارتشیان توصیه کرده است که محکم بایستند و در جریان بحران کشور را ترك نکنند — خبرگزاری فرانسه، مخبره از واشنگتن، ۲۱ دی‌ماه ۵۷.» ازسوی دیگر هدف هایزر این بود که پس از خروج شاه، به نمایندگی از اربابان آمریکایی شاه، عملاً خود فرماندهی سران ارتش را برعهده بگیرد و آنان را تا موعد مقرر و فرصت مناسب کنترل کرده و آنگاه فرمان حرکت نهایی و دستور آتش را صادر کند. درواقع، این ماجرا به‌ماجرای گروهی می‌مانست که با قصد نفوذ به‌داخل دشمن و خنثی کردن مین‌های راه، و با نقشه و طرحی حساب شده، ساکت و آهسته پیشروی می‌کنند و در این میان فرمانده گروه نگران آن است که مبدا کسی پیش از موقع دست به‌کاری خودسرانه بزند. زیرا در این صورت، نه تنها انفجار مین موجب مرگ افراد خواهد شد، بلکه موجبات بیداری و آگاهی زودرس دشمن و نتیجتاً قلع‌و‌قمع کامل همه اعضای گروه را فراهم خواهد آورد و همه نقشه‌ها چه‌بسا برای همیشه — نقش بر آب خواهد شد.

ارتش در نظر آمریکا و انگلیس، بمبی را می‌مانست که می‌بایست بر سر دشمن یعنی انقلاب منفجر می‌شد. اما خوف سران غرب و مأموران در ایران (بختیار) از این بود که مبدا این بمب ساعت‌شمار در دست خود آنان منفجر شود. محور تلاش‌های هایزر این بود که بمب ساعت‌شمار شاه را موقتاً خنثی کند و آنگاه براساس طرح و نقشه آمریکائیان مجدداً بمب ساعت‌شمار مذکور را برای انفجار در لحظه دیگری — زمان مناسب و مورد انتظار — آماده نماید.

اما قدرت بی‌سابقه انقلاب و تحولات سریع و کوبنده و پیش‌بینی نشده ناشی از آن که عمده‌تأ و اصالتاً در حرکت توقف‌ناپذیر مردم و رهبری ریشه داشت، فرصت و امکان طرح‌ریزی جامع و تصمیم‌گیری کامل و اقدام بموقع را از آمریکا و انگلیس و بختیار و سران ارتش سلب کرده بود. انقلاب همانند بهمنی عظیم در حرکت بود و هر لحظه عظیم‌تر و سنگین‌تر می‌شد و سرعت بیشتری می‌یافت. کسانی هرامان از

مقابل آن می‌گریختند و کسانی نیز به طمع و امید اینکه بتوانند آنرا مهار و متوقف کنند یا از سرعتش بکاهند، به دنبال آن می‌دویدند. آمریکایی‌ها و سران دولت‌های غربی و وابستگان به آنان (بختیار، ژنرال‌های ارتش و سران برخی از جبهه‌ها و احزاب) از پیش و پس، هراسان و امین‌وار می‌دویدند و هربار از ترس اینکه زیر این بهمن عظیم خرد نشوند یا به طمع اینکه بتوانند مهارش کنند، تغییر موضع می‌دادند. مراحل حرکت‌ها و موضع‌گیری‌های آنان در برابر انقلاب اسلامی ایران را - با وجود اختلاف نظرهایی که در میان جناح‌ها بود - می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد:

- اتخاذ و اعلام موضع انتقادی نسبت به شاه، به منظور باز کردن دریچه‌های اضمینان و جلوگیری از انفجار و خود را همراه و همدرد و همدوش با مردم وانمود کردن و وادار کردن شاه به «رفرم»هایی در عرصه سیاست. مشابه «رفرم»های اقتصادی در سال ۴۲.

- حمایت قاطع و قوی از شاه در روی کار آوردن دولت نظامی، به منظور جلوگیری از وقوع اتفاقات پیش‌بینی نشده و از کنترل خارج شده و ممانعت از گسترش تظاهرات و شورش‌های غیرقابل انتظار و نتیجتاً محافظت شاه و رژیم سلطنتی از خطر سقوط و تا حدی ابراز ندامت و تأمف از افراط در اعمال فشارهای قبلی نسبت به شاه!

- تزلزل مجدد در مواضع حمایت‌آمیز غرب نسبت به محمدرضا شاه، به دلیل شکست کامل دولت و حکومت نظامی در آرام کردن کشور و برگزاری رفراندم بزرگ تا سوعا و عاشورا و اوج‌گیری انقلاب.

- تصمیم‌گیری و اتفاق نظر سران کشورهای غربی در مورد خروج موقت شاه از ایران به منظور کاهش خشم و نفرت عمومی و روی کار آمدن دولت غیرنظامی و ائتلافی و وجیه‌المله و اعلام آمادگی برای اجرای ظاهری شعارهای مردم.

- بحث و بررسی در مورد کاهش قدرت شاه و تحقق شعار کهنه شده «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» و اعطای ظاهری یا واقعی قدرت به نخست‌وزیر و دولت ائتلافی، در عین ابقای رژیم سلطنت و حتی بازگشت شاه در آینده و فرصت مناسب.

- رها کردن شاه به طور کامل به دلیل اوج‌گیری هرچه بیشتر انقلاب

و اتخاذ تصمیم جدید مبنی بر روی کار آوردن شورای سلطنت و انتقال قدرت به ولیعهد در موعد معین.

- درپیش گرفتن طرحی تازه به منظور تشکیل دولتی ائتلافی از نظامیان و روحانیان و عناصر مذهبی و سیاسی و نتیجتاً ایجاد شکاف در جبهه انقلاب و منزوی کردن رهبری سازش‌ناپذیر آن یا مجبور کردن وی به سازش و قبول ائتلاف.

- روی آوردن به طرحی دیگر پس از شکست طرح‌های قبلی و نتیجتاً تردید و تزلزل در رابطه با ادامه حمایت از رژیم سلطنتی و بحث و بررسی در مورد زمینه‌سازی برای اعلام حکومت جمهوری و موقوف کردن آن به برگزاری انتخابات عمومی زیر نظر دولت بختیار و ارتش یا تحت نظارت ظاهراً مشترک دولت و نمایندگان جبهه انقلاب و نتیجتاً خلع سلاح رهبری و اعمال نفوذ در انتخابات و اعلام این خبر که اکثریت آراء به سود «جمهوری» بوده و آراء اقلیت نیز به «جمهوری اسلامی» پیشنهادی امام خمینی اختصاص یافته است!

- اتفاق نظر و اتخاذ تصمیم در رابطه با یکسره کردن کار و ضرورت برخورد خشن با انقلاب و صدور دستور کودتا و بمباران و قتل عام. اسنادی که پس از انقلاب از «دفتر ویژه» و مراکز دیگر به دست آمد، نشان داد که سرانجام وقتی تمام طرح‌ها به شکست انجامید دستور کودتا از واشنگتن صادر شد. آنچه در ۲۱ و ۲۲ بهمن از قبیل افزایش ساعت حکومت نظامی و حمله گارد به نیروی هوایی و... اتفاق افتاد در جهت اجرای همین طرح نهایی بوده است.

این مسئله نیز که اگر طرح کودتا اجرا می‌شد و برفرض محال آتش انقلاب فروکش می‌کرد، پس از آن سران دولت‌های غربی چه حکومتی را بر سر کار می‌آوردند، مسئله‌ای است که چگونگی آن بستگی مستقیم به اوضاع و احوال کشور و افکار عمومی جهانی و زمینه‌های داخلی پس از پیروزی کودتا داشت. چه بسا مثل ۲۸ مرداد، شاه دوباره برمی‌گشت. چنانکه خود او همین انتظار را داشت و در آمریکا و انگلیس هم تا آخرین لحظات جناح‌های قابل ملاحظه‌ای از قدرت و هیأت حاکمه، از شاه یا رژیم سلطنتی حمایت می‌کردند. و چه بسا طرح روی کار آوردن حکومت جمهوری (جمهوری آمریکایی و غربی) به جای حکومت سلطنتی

در دستور کار قرار می‌گرفت.

در هر حال، پیش از آنکه نسبت به اجرای سریع عملیات ویژه کودتا اتفاق نظر حاصل شود و دستور قطعی و نهایی صادر گردد، همانطور که گفتیم غربی‌ها به خاطر جلوگیری از آنچه آن را بدتر و بدترین می‌نامیدند (یعنی پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط کامل رژیم سلطنت و قرار گرفتن زمام قدرت در دست کسی که از سال ۴۲ تا آخرین لحظات عمر رژیم شاه مستقیماً علیه آمریکا و انگلیس افشاگری کرده و توده‌های مردم را علیه آنان به قیام دعوت نموده است)، در برابر تهاجم شدید و شکست‌ناپذیر انقلاب، به بدراضی شدند و طرح «دولت ائتلافی، مرکب از نظامیان و روحانیون و سیامیون، با شرط برکناری شاه و ابقای نظام سلطنتی» و پس از آن طرح «زمینه‌چینی» و آماده‌سازی نیروها برای اعلام حکومت جمهوری و برگزاری انتخابات را در دستور کار قرار دادند و در جهت تحقق آنها تلاش کردند.

برای تحقق این طرح‌ها دو مشکل در برابر دولت بختیار و حامیان آمریکایی و انگلیسی‌اش وجود داشت. آماده کردن سران ارتش و به‌سازش کشاندن رهبری. مشکل اول در واقع مشکل مهمی نبود. اما این خطر وجود داشت که سیر وقایع و اعلام برنامه‌های آتی بخصوص اعلام حکومت جمهوری، در درون ارتش ایجاد اختلاف کرده و اقدامات خودسرانه‌ای انجام گیرد و نتیجتاً این پایگاه نیرومند از دست برود. زیرا آمریکا و بختیار تنها سلاح و امیدشان برای آینده، ارتش بود. البته واقعیت‌ها در همان ایام و اعترافات دشمنان در سالهای بعد نشان داد که این تصور جز يك توهم صددرصد نادرست چیزی نبوده است. همه آنها (آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها) می‌دانستند که اگر ارتش رودر روی انقلاب و مردم قرار گیرد در نهایت، ارتش مضمحل خواهد شد، نه انقلاب و ملت. زیرا ارتش عمیقاً مذهبی و ملی است و تسلیم خواست مردم می‌شود. مضافاً بر این، قدرت انقلاب و ملت پایان‌ناپذیر و بی‌سابقه و شکست‌ناپذیر است و سرانجام غلبه و پیروزی از این قدرت خواهد بود. به همین دلیل، خارجی‌ها و بختیار، از کودتا هم می‌ترسیدند. زیرا نمی‌دانستند که عواقب آن چه خواهد بود و به چه نتیجه‌ای منجر خواهد شد. تأخیرها و تعلل‌های آنان از همین جا مایه می‌گرفت.

بنابراین تا وقتی همه راه‌ها الزاماً به‌راهِ حل کودتا منحصر نشده بود، می‌بایست برای اجرای آن دو طرح که پیش از طرح نهایی مورد توجه غربی‌ها قرار گرفت، تلاش می‌کردند و بدون تماس با نمایندگان جبهه انقلاب و مذاکره سران ارتش و احیاناً غربی‌ها با این نمایندگان، هیچ طرحی قابل بررسی و ارزیابی نبود. قصد نمایندگان ارتش و دولت و سفارتخانه‌ها، اغفال انقلابیون و شناخت نقاط ضعف انقلاب و وقت‌گذرانی برای رسیدن زمان مناسب بود. نمایندگان جبهه انقلاب نیز سدر مواردی که تقاضای ملاقات آنها با خود را می‌پذیرفتند می‌خواستند براهداف و نظریات دشمن هرچه بیشتر آگاهی یافته و اگر ممکن بود اختلافات موجود در میان جناح‌های مختلف دشمنان را افزایش دهند و از برخوردهای نسنجیده و قتل‌عام‌هایی که موجب خونریزی‌های شدید و وسیع و غیرضروری و بروز پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و کنترل خواهد شد حتی‌المقدور جلوگیری نمایند. و در همه جنگ‌ها و انقلاب‌ها و مبارزات، تنوع اشکال مبارزاتی و منجمله تماس و گفتگو با طرف مقابل از موضع مسلط و مقتدر، واقعیتی است عادی و معمول.

درواقع، همه می‌خواستند طرف مقابل را بفریزند، بترسانند یا وادارش کنند که به اصطلاح کوتاه بیاید و از سر راه کنار برود. اما هیچ‌یک از طرح‌ها و پیشنهادهای دشمن مورد قبول رهبری انقلاب قرار نگرفت و همه راه‌ها برای دشمن به بن‌بست منتهی شد. علت اینکه هاینر در اواخر مأموریتش به نظامیان توصیه می‌کرد که درعین حمایت از بختیار گاه با مخالفین هم گفتگویی داشته باشند، این بود که می‌خواست آنان را نخست از دست زدن به اقدامات خودسرانه و کودتای بی‌موقع و زودرس بازدارد و سپس آنها را قدم به قدم از نظر ذهنی و روحی برای اجرای طرح‌های احتمالی بعدی یعنی روی کار آمدن دولت ائتلافی نظامیان و روحانیون و سیاستمداران یا برگزاری انتخابات و تغییر رژیم از نوع «سلطنتی آمریکایی» به نوع «جمهوری آمریکایی» آماده کند. ترس سران ارتش از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی و قاطعیت رهبری و مردم در این مورد، موجب می‌شد که آنان به پیشنهادهای آمریکا در مورد تغییر رژیم، تن دردهند.

«جورج بال» یکی از معروف‌ترین سیاستمداران آمریکا در همان ایام،

وقایعی را که ممکن بود احتمالاً در عمل اتفاق افتد بدینگونه جمعبندی و ارزیابی کرده بود: «اول - مشروطه سلطنتی. آمریکا و امرای ارتش ایران ترجیح می‌دهند ترتیبی داده شود که شاه سلطنت کند نه حکومت. برای تحقق چنین برنامه‌ای يك دولت ائتلافی غیرنظامی به رهبری کسانی نظیر امینی یا سنجابی و افراد نسبتاً معتدل باید روی کار بیاید. دوم - شورای نیابت سلطنت. قدم بسیار محتمل بعدی، استعفا و خلع شاه به نفع پسرش و اداره کشور توسط يك شورای سلطنت. سوم - ایجاد يك جمهوری. اگر سلطنت کلاً سقوط کند می‌توان يك جمهوری به ریاست سیاستمداران معتدلی نظیر امینی یا سنجابی به وجود آورد. این دولت باید هم نظامیان و هم رهبران مسلمان و مبارز را با خود همراه کند و به همکاری فعال با غرب هم نیاز دارد. چهارم - جمهوری اسلامی. اگر میانه‌روها سقوط کنند، طرفداران متعصب آیت‌الله خمینی ممکن است کوشش کنند تا حکومتی براساس اصول اسلامی بنا نهند که نتیجه آن پایان مدرن‌گرایی (یعنی غرب‌گرایی!) و به احتمال زیاد عکس‌المعمل‌های فلج‌کننده از طرف ارتش و میانه‌روها خواهد بود. پنجم - حکومت نظامی به شکل لیبی. در کشورهای خاورمیانه تنها حزب منسجم ارتش است. اگر شاه برود و نابسامانی‌ها ادامه یابد ممکن است امرای ارتش دست به کار شوند. آنها ممکن است دست به يك کودتای نظامی نظیر لیبی زده و حکومت «جمهوری مردمی» را سرکار بیاورند - نیوزویک، مقاله «اگر شاه سقوط کند»، ۲۷ آذر ۵۷».

هایزر نه با نمایندگان جبهه انقلاب، بلکه با سران ارتش و دولت ملاقات داشته است. او به دلائل امنیتی زیاد نمی‌توانست از خیابان‌های تهران عبور کند و بیشتر در کاخ مستشاران آمریکایی اقامت می‌گزید. خبر حضور وی در ایران نیز، همه‌جا منتشر شده بود. ولی در عوض، سران ارتش را - طبق دلائل مطرح شده - به تماس با نمایندگان جناح انقلاب دعوت کرد.

دکتر بهشتی در این مورد می‌گوید: «موقعی که شورای انقلاب تشکیل شده بود این صحبت به میان آمد که سران ارتش از طریق آقای مهندس بازرگان تماس گرفته بودند، که می‌خواهند با بعضی از اعضای شورا ملاقاتی داشته باشند. من به دلائلی در این ملاقات شرکت نکردم...»

طبیعی است که در اداره يك انقلاب و جامعه ما باید با نمایندگان دشمن هم صحبت بکنیم. مهم این نیست که کی با کی صحبت می‌کند، مهم اینست که چگونه و از چه موضعی صحبت می‌کنند. توی یکی از اسناد لائۀ جاسوسی، این جمله (به وسیله دشمن) آمده است که: او (دکتر بهشتی) را به هیچ عنوان نمی‌توان فریب داد. مجله اطلاعات هفتگی، ۱۷ تا ۲۴ تیر ۶۰، مصاحبه با دکتر بهشتی».

بدین ترتیب هشیاری سران جبهه انقلاب، همه طرح‌ها و نقشه‌های فریبکارانه دشمن را نقش بر آب کرد. و شاید به همین دلیل بود که «هادینگس کارتر» سخنگوی وزارت خارجه آمریکا چهار روز پیش از پیروزی کامل انقلاب ضمن اعلام این مطلب که: «آمریکا از بختیار در مقابل آیت‌الله خمینی پشتیبانی کرده و دولت او را دولت ایران می‌شناسد و به روابط خود با وی ادامه می‌دهد» گفت: «احتمانه است اگر بگوئیم که مأموریت هایزر در ایران رضایت‌بخش بوده است!» و نیز به همین دلیل حتی قره‌باغی نیز در این کتاب اعتراف می‌کند که: «آیت‌الله خمینی پیام کارتر و درخواست وی مبنی بر فرصت دادن به دولت بختیار و عدم مخالفت با وی را مردود اعلام کرده و دخالت در امور داخلی ایران دانست».

فراست و هشیاری رهبری انقلاب، بختیار را در اجرای طرح تدریجی آمریکا و انگلیس و... ناکام کرد و طرح «یاسازش یا کودتا» - «کودتا»، با صدور فتوای تحریم حکومت‌نظامی و وجوب حضور مجرم و آماده مردم در خیابانها در ۲۱ بهمن، و «سازش»، با نطق تاریخی امام خمینی در ۱۲ بهمن و فریاد «من توی دهن این دولت می‌زنم» - برای همیشه شکست خورد.

در مجموع می‌توان گفت اتخاذ شیوۀ صحیح مبارزاتی از سوی رهبری انقلاب و برخوردهای جذب‌کننده و واقع‌گرایانه و درعین حال مقتدرانه و هشیارانه نمایندگان رهبری و اعضای شورای انقلاب از یکطرف و نقش بی‌سابقه و خیره‌کننده مردم در آفرینش تحولات سریع و عظیم از طرف دیگر، موجب شد که در درازمدت تدریجاً ارتش عملاً به مردم و انقلاب بپیوندد و سران ارتش و دولت و کشورهای خارجی نیز در اتخاذ تصمیم نتوانند سرعت عمل نشان دهند.

بهتر است به گوشه‌هایی از اعترافات ژنرال قره‌باغی در متن کتاب توجه کنیم: «به هر تقدیر نیروهای مسلح با آنکه از قوانین دادرسی و کیفری ارتش که تمرد و نافرمانی را تا مجازات اعدام تعیین کرده بود اطلاع داشتند معذک روز به روز بر تعداد غایبین و فراریان اضافیه می‌گردید. تعداد فراریان روزانه ۱۰۰۰ نفر بود که به تدریج به ۱۲۰۰ نفر هم رسید - صفحه ۱۱۳ کتاب».

«نظر ستاد بزرگ ارتشتاران (راجع به راهپیمائی تاسوعا و عاشورا) صریحاً این بود که: در صورت دریافت دستور تیراندازی علیه مخالفین و تظاهرکنندگان ممکن است پرسنل مرتکب نافرمانی شده و یا تغییر جبهه داده و موجبات هرج و مرج فراهم گردد - صفحه ۱۱۳ کتاب».

وابسته نظامی فرانسه در ایران در اواخر آبانماه ۱۳۵۷ گفت: من در الجزایر هنگام جنگ وابسته نظامی بودم. چیزی که در ایران اتفاق می‌افتد، در آنجا دیدم. یک ارتش مدت طولانی نمی‌تواند مقابل ملتش بایستد. اگر انقلاب ایران در یک ماه و دو ماه با چند درگیری بزرگ پایان می‌یافت ارتش می‌ایستاد اما کار از اینها گذشته است - صفحه ۱۱۳ کتاب».

«در ۲۵ دی ۵۷ سازمان ملی پزشکان اعلام کرد که با اعلام نظر آیت‌الله خمینی از این تاریخ پزشکان و کادر درمانی در بیمارستانها و مطب‌های خصوصی، بیماران ارتش را پذیرفته و مطابق روال همیشگی دفترچه‌های بیمه مجدداً معتبر است - صفحه ۱۰۵ کتاب».

«به هر صورت طرز عمل ارتشبد از هاری (با وجود تشکیل دولت نظامی) و ادامه روش نامعلوم حکومت نظامی در کشور سبب شدند عملاً به مردم ایران و مخالفین و به تمام دنیا نشان داده شود که حتی آخرین اقدام نظامی سیاسی مهم اعلیحضرت یعنی تشکیل دولت نظامی به نخست‌وزیری رئیس ستاد بزرگ و با عضویت فرماندهان نیروها هم نمی‌تواند جلواغتصابات و آشوب‌های مخالفین را بگیرد - صفحه ۶۵ کتاب».

«به هر حال کمتر کسی حاضر شد همکاری با ایشان (بختیار) را بپذیرد - صفحه ۱۲۰ کتاب».

«ارتشبد جم ضمن رد پیشنهاد وزارت جنگ (در دولت بختیار) گفت: این اقدامات و فعالیت‌ها بی‌نتیجه است و در حال حاضر وضع

کشور آنطور که من می بینم به کیفیتی است که از دست این دولت هم کاری ساخته نیست و... «این دولت (دولت بختیار) نماینده اراده ملت نیست و مردم پشتیبان آن نمی باشند و نمی تواند کاری کند و بالاخره به خونریزی منجر خواهد شد و آنوقت ارتش باید برادرکشی کند - صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱ کتاب».

... و جای تعجب است که قره باغی با وجود این اعترافات و این واقعیات باز هم از نظریه خود دست بردار نیست و اظهار می دارد که اگر بختیار با سران ارتش همراه و هم رنگ بود انقلاب شکست می خورد و رژیم ابقاء می شد! و گمان می کند که موافقت بختیار با انقلاب موجب شکست ژنرال ها و پیروزی مردم شده است!

از آنجا که اعترافات ناخواسته قره باغی در این کتاب من حیث المجموع به سود انقلاب تمام می شود. رسانه های وابسته به جناح بختیار و امثال وی مجدداً علیه قره باغی سخن گفته اند و ضمن اشاره به کتابی که وی منتشر کرده است او را خائن به ارتش و رژیم سلطنتی دانسته و نظیر همان مطالب و ادعاهایی که وی در این کتاب به آنان نسبت داده به خود او منتسب کرده اند و اضافه کرده اند که: «ارتشبد عباس قره باغی اخیراً کتابی در توجیه خیانت های نابخشودنی خود انتشار داده و خود را از هرگونه مسئولیتی مبرا دانسته است»!

آنچه معلوم می شود اینست که حتی سلطنت طلبان نیز حرف های قره باغی را قبول ندارند و او را خائن می دانند. اما معلوم نیست که بالاخره قره باغی به بختیار خیانت کرده یا بختیار به او؟! حقیقت اینست که این اسواج کوبنده دریسای متلاطم انقلاب بود که هردوی آنان و حامیان شان را خرد کرد و درهم شکست و جنازه هایشان را برای عبرت دیگران به ساحل افکند.

توضیح چند نکته دیگر:

- این کتاب به صورت تایپی و با اغلاط املائی و انشائی فراوان، اول بار در سال ۱۳۶۲ درپاریس و با نام «حقایقی در باره بحران ایران» تکثیر شده است.

- در این چاپ برای سهولت خواندن ما تا جایی که رعایت امانت اجازه

داده- اصلاحاتی در متن صورت گرفته که به صورت قلاب در متن یا شماره در پاورقی مشخص شده است.

- عناوین و فهرست کتاب به همان صورت اصلی حفظ شده است و ناشر هر توضیحی را ضروری دانسته در پاورقی یا مقدمه آورده است.

- شماره‌های متن هرگاه داخل پرانتز باشد مربوط به مأخذ و مدارك نویسنده است که فهرست آن با شماره‌های مربوطه در پایان کتاب به چاپ رسیده است. شماره‌های عادی از ناشر و درمورد اصلاحات و توضیحاتی درباره متن است که در پایان هر بخش، از ۷ بخش کتاب آمده است.

- جز دو سه صفحه از مقدمه و مؤخره کتاب که ارتباطی هم با متن نداشت و مشتمل بر فحاشی یا تفسیر و ستایش شخصی است هیچ قسمتی از مطالب کتاب حذف نشده و تنها در دو سه مورد چند سطر یا پاراگراف جا افتاده است که در متن اصلی نیز دیده نشد و ما آن قسمت‌ها را به صورت نقطه‌چین در داخل گروه مشخص کرده‌ایم.

- غیر از مقدمه، توضیحات دیگری نیز در آخر هر بخش کتاب بدان اضافه شده است. توجه خواننده را به توضیحات مزبور جلب می‌نمائیم.

زندگی نامه

اجداد من به علت عشق و علاقه به وطن بعد از جنگ روس و ایران (۱۱۹۲ - ۱۲۰۷ شمسی) و اشغال قفقاز توسط روسها از شهر قره باغ به ایران مهاجرت [کرده] و در شهر تبریز آذربایجان در کوچه ای که نام قره باغیها را به خود می گیرد مسکن می کنند.

من در سال ۱۲۹۷ شمسی در تبریز در همین خانه کوچه قره باغیها دیده به جهان گشودم. پدرم کریم قره باغی که به تجارت اشتغال داشت، مدتی نماینده تجار ایرانی در حل اختلاف معاملات خارجی آنها بود. [وی] در سال ۱۳۰۸ درگذشت.

ایران در دوره قاجاریه سالیان دراز از امنیت محروم بود و استان آذربایجان به علت قرار گرفتن در همسایگی سه کشور شوروی، ترکیه [و] عراق بیش از استانهای دیگر ایران دچار ناآرامی و قتل و غارت

بوده است. از آنجا که از پدر و مادرم حکایتها از ناامنیهای داخلی و خارجی و بهخصوص غارت شهر تبریز به وسیله عثمانیها شنیده بودم، از کودکی به امنیت بیش از هر چیز دیگر فکر می‌کردم. عشق به خدا و میهن را در خانواده آموخته و به تدریج که در خانه و مدرسه با تاریخ ایران آشنا شدم، امنیت، استقلال و عظمت ایران هدف زندگی مرا تشکیل دادند. این ایام مصادف با اواسط دوره درخشان سلطنت پهلوی [!] و سالهای برقراری و استقرار امنیت در کشور و شروع توسعه ارتش شاهنشاهی ایران بود.

چون در خانواده، ما ارتش را حافظ استقلال و امنیت کشور و عامل اصلی تجدید عظمت ایران می‌دانستیم ابتدا برادر بزرگم (سپهبد جواد قره‌باغی) برای طی دوره نظام به تهران مسافرت نمود. در مهرماه ۱۳۱۳ دبیرستان نظام در تبریز باز شد. من که کلاس چهارم متوسطه را در دبیرستان رشدیه تمام کرده بودم بلافاصله در کلاس پنجم متوسطه نام‌نویسی [کرده] و وارد خدمت نظام شدم.

از همان سه ماهه اول به علت داشتن رتبه یکم در آزمایشات، ارشد کلاس پنج دبیرستان گردیده و این مقام را تا پایان دوره دبیرستان نظام حفظ کردم. علاوه بر این در دبیرستان، من ارشد شبانه‌روزی دبیرستان و گروهبان دسته دوم نیز بودم. در مراسم جشن فارغ التحصیلی دبیرستان نظام تبریز (خرداد ۱۳۱۱)، فهیم‌الملک، استانداز آذربایجان، یک قبضه شمشیر جایزه رتبه یکمی و سرهنگ قلعه‌بیگی رئیس دبیرستان نظام نیز، جایزه با انضباط‌ترین دانش‌آموز دبیرستان را به من دادند.

ما فارغ التحصیلان دبیرستان نظام تبریز اولین قسمتی بودیم که چند روز قبل از یکم مهرماه ۱۳۱۵ وارد دانشکده افسری در تهران شدیم. دانش‌آموزان دبیرستانهای سایر استانها هم یکی بعد از دیگری به دانشکده افسری رسیدند.

گفته می‌شد که در سال تحصیلی جاری والا حضرت [!] ولایتمند، محمدرضا پهلوی، دوره دانشکده افسری را طی خواهند نمود. به این منظور کمیسیونی تشکیل و پس از مصاحبه از بین بیش از سیصد نفر دانشجو، سی نفر برای تشکیل کلاس و دسته مخصوص والا حضرت [!]

ولایتعهد انتخاب کردند. من هم با ما میر دانش آموزان رتبه یکم دبیرستانهای نظام ایران، جزء دانشجویان دسته مخصوص انتخاب شدم، ضمناً مرا به عنوان منشی دفتر والاحضرت [!] ولایتعهد نیز انتخاب نمودند.

اسامی علی قوام و حسین فردوست جزو دانشجویان دسته مخصوص نوشته شده بود که می گفتند اولی شوهر والاحضرت اشرف و دومی دوست والاحضرت [!] ولایتعهد می باشد. در همین دسته مخصوص بود که من با علی قوام، حسین فردوست، فتح الله مین باشیان و... آشنا شده و بعد از دو سال هم کلاسی باهم دوستی پیدا کردیم. پس از چندماه که از سال تحصیلی گذشته بود دانشجو فریدون جسم، شوهر والاحضرت [!] شمس، هم از دانشکده افسری فرانسه (سن سیر) به دانشکده افسری ایران آمده، به عنوان معاون فرمانده دسته مخصوص منصوب گردید.

از همان شروع تحصیل در دبیرستان نظام تبریز، از کلمه شاهنشاه در ذهن من همیشه استقلال و عظمت ایران مجسم می شد، تا اینکه در دانشکده افسری آئین و اصول سربازی را آموخته و شعار خدا، شاه، میهن را هدف زندگی سربازی خود دانستم.

در ابتدا استادان دروس نظامی ما در دانشکده افسری از افسران فرانسوی بودند. ولی در پایان سال اول تحصیلی به علت وجود افسران ایرانی تحصیل کرده خارج به تعداد کافی، به دستور ولایتعهد، به خدمت آنها در دانشکده افسری خاتمه داده شد.

وقتی دوره دانشکده افسری به پایان رسید، علی قوام دانشجوی رتبه یکم، حسین فردوست رتبه دوم، من رتبه سوم و فتح الله مین باشیان دانشجوی رتبه چهارم از همان دسته مخصوص ولیعهد بودیم؛ که علی قوام بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ارتش را ترک کرد و سه نفر بعدی تا درجه ارتشبدی رسیدیم.

بعد از من هم برادر کوچکم سروان رضا قره باغی وارد خدمت نظام شده، و در سال ۱۳۲۵ ضمن ابراز رشادت در عملیات بارزانیها در اشنویه به شهادت [!] رسید.

خدمت افسریم از مهرماه ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی در هنگ پیاده پهلوی لشکر یکم شروع گردید، که عهده دار فرماندهی گروهان مسلسل ضد هوایی هنگ بودم. تازه ارتش شاهنشاهی ایران، بعد از

برقراری امنیت در مراسم کشوره در حال شکل گرفتن بود که جنگ جهانی دوم شروع شد.

در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ کشور ایران، از شمال به وسیله ارتش شوروی و از جنوب به وسیله قوای انگلیس مورد تجاوز و حمله قرار گرفت. ارتش ایران غافلگیر و کشور به وسیله این دو دولت اشغال شد تا در پایان جنگ ایران لقب پل پیروزی بگیرد! در جریان وقایع شهریورماه ۱۳۲۰ من فرمانده گروهان مسلسل ضد هوایی بوده، و مأموریت دفاع از اداره تخریبی (کارخانه اسلحه سازی) را در وسط شهر تهران داشتم که متارکه جنگ اعلان شد. سپس متأسفانه شاهد انحلال ارتش، استعفای رضاشاه کبیر [۱۱]، خروج ایشان از ایران و ایجاد ناامنی در نقاط مختلف کشور بودم...

در سال ۱۳۲۱ جزو چند نفر افسر دیگر برای تشکیل سازمان گارد سلطنتی انتخاب شده و به این یگان منتقل گردیدم. ضمن انجام وظیفه در گارد سلطنتی، دوره دانشکده حقوق دانشگاه تهران را در خردادماه ۱۳۲۳ به پایان رسانیدم. سپس دوره عالی پیاده را در کشور فرانسه طی نمودم، و با ادامه تحصیل در دوره دکترای حقوق دانشگاه پاریس در سال ۱۳۳۳ موفق به اخذ درجه دکترا از آن دانشگاه گردیدم.

بعد از مراجعت به ایران در دایره عملیات رکن سوم ستاد ارتش مشغول خدمت شدم و پس از طی دوره های فرماندهی و ستاد در ایران و در کشور فرانسه، مدت دو سال استاد دانشکده فرماندهی و ستاد بودم و در دانشکده افسری تئری حقوق تدریس می کردم.

چون همیشه درصدد کسب دانش عالیتری بودم، در کتکور داوطلبین دوره عالی دانشگاه جنگ فرانسه شرکت نموده، ضمن احراز رتبه یکم، دوره عالی دانشگاه جنگ و همچنین دوره ستاد مشترک فرانسه را در آن کشور با موفقیت به پایان رسانیدم.

پس از مراجعت، از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳، ابتدا فرمانده تیپ و سپس عهده دار فرماندهی دانشگاه نظامی بودم که در آن تاریخ علاوه بر تیپ دانشجویان و دانش آموزان، اداره ده دانشکده نظامی رسته های مختلف ارتش را هم به عهده داشت.

از مردادماه سال ۱۳۴۳ تا شهریورماه ۱۳۴۴ فرمانده لشکر پنچ

پیاده گرگان، و از شهریورماه ۱۳۴۴ تا مهرماه ۱۳۴۷ فرمانده لشکر
یک گارد بودم. از مهرماه ۱۳۴۷ تا اردیبهشتماه ۱۳۵۱ ریاست ستاد
نیروی زمینی و از اردیبهشت ۱۳۵۱ تا مرداد ۱۳۵۲ جانشینی فرمانده
نیروی زمینی را به عهده داشتم.

به علت شدت بحران اختلافات مرزی بین ایران و عراق، در مردادماه
۱۳۵۲ به فرماندهی سپاه یکم غرب کرمانشاه منصوب شده و تا ۱۲
اردیبهشتماه ۱۳۵۳ فرماندهی سپاه را به عهده داشتم.

به منظور پاکسازی در سازمان ژاندارمری کشور از ۱۳ اردیبهشت
ماه ۱۳۵۳ به فرماندهی ژاندارمری منصوب گردیدم. در اول شهریورماه
۱۳۵۴ به درجه ارتشبدی نائل و تا چهارم شهریورماه ۱۳۵۷ فرماندهی
ژاندارمری را عهده دار بودم.

از ۵ شهریورماه ۱۳۵۷ تا ۱۴ آبانماه ۱۳۵۷ در دولت آقای
شریفامامی، و همچنین از ۱۵ آبانماه ۱۳۵۷ تا ۱۰ دیماه ۱۳۵۷ در
دولت نظامی ارتشبد ازهراری وزیر کشور بودم. ضمناً در دولت نظامی
علاوه بر وزارت کشور، مدتی هم سرپرستی وزارت امور اقتصاد و دارایی
را به عهده داشتم.

در تاریخ ۱۴ دیماه ۱۳۵۷ به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب
شده و بالاخره پس از وقایع ۲۲ بهمنماه ۵۷ بعد از چهارده ماه اختفاء،
موفق به خروج از ایران گردیدم.

بخش اول

دولت اتحاد ملی

غروب روز شنبه چهارم شهریورماه ۱۳۵۷ که مصادف با روز ۲۱ ماه رمضان و تعطیل بود، در دفترم در خانه مشغول مطالعه پرسونده‌ها بودم، که سرلشکر پرویز امینی افشار فرمانده لشکر گارد به دیدنم آمد. بعد از قدری صحبت، اظهار کرد: «می‌گویند آقای جمشید آموزگار نخست‌وزیر استعفاء می‌کند، و آقای مهندس جعفر شریف‌امامی رئیس مجلس سنا دولت جدید تشکیل می‌دهد». گفتم: چیزی نشنیده‌ام. اظهار

نمود: «مثل اینکه حقیقت دارد. چون امروز آقای شریف‌امامی حضور اعلیحضرت بود». سپس اضافه نمود که می‌گویند: «تیمسار هم در دولت جدید وزیر کشور هستید». اظهار کردم: فکر نمی‌کنم خبر صحیح باشد. زیرا اگر چنین خبری بود، چون شغل نظامی نیست، حتماً نظر مرا هم سؤال می‌کردند و من در جریان بودم. وقتی مشاهده کرد که من اطلاعی ندارم دنبال مطلب را نگرفتم. (بعداً معلوم شد سپهبد عبدالعلی بدره‌ای فرمانده گارد شاهنشاهی موضوع را از سپهبد دکتر ایادی پزشک مخصوص اعلیحضرت شنیده و جریان را به سرلشکر پرویز امینی افشار گفته بود!)

در آن تاریخ که من فرمانده ژاندارمری کشور بودم، معمولاً صبحها اگر برنامه خاصی نبود، بعد از شرکت در مراسم صبحگاه یکی از سربازخانه‌ها و بازدید از یگانهای مقیم در آن سربازخانه به دفترم می‌رفتم. صبح روز یکشنبه پنجم شهریورماه ۱۳۵۷ هم، عازم ناحیه ۱ ژاندارمری مرکز در سربازخانه شاهپور واقع در جنوب شهر تهران بودم، که تلفن خودرو، زنگ زد. آجودان اظهار کرد، آقای مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس منا تلفن زده، اظهار نمودند با تیمسار کار خیلی فوری دارند. بلافاصله به‌یاد صحبت‌های شب گذشته سرلشکر امینی‌افشار افتادم. از رفتن به سربازخانه ناحیه ۱ مرکز منصرف شده، به‌راننده گفتم برویم به ستاد ژاندارمری. پس از رسیدن به دفتر، با آقای شریف‌امامی تماس گرفتم. اظهار نمود: «کار فوری یا تیمسار دارم، خواهش می‌کنم بیایید دفتر من در بنیاد پهلوی». و سؤال کرد: بنیاد پهلوی را می‌شناسید؟! [؟] جواب دادم: نه‌خیر نمی‌شناسم! [!]. اظهار نمود: «در خیابان پهلوی نزدیک میدان ولیعهد است».

وقتی وارد ساختمان بنیاد پهلوی شدم، مستخدمی که در حال در انتظار تازه‌واردین بود، مرا مستقیماً به دفتر آقای شریف‌امامی نایب‌التولیه بنیاد پهلوی هدایت کرد. ایشان در داخل دفتر نزدیک درب ایستاده بود؛ اظهار نمود: «به فرمان همایونی تیمسار وزیر کشور هستید. ساعت ۹ در کاخ سعدآباد باشید، که با سایر اعضاء دولت به‌حضور اعلیحضرت معرفی شوید». ضمناً اضافه کرد: «یک استاندار هم برای مشبه پیدا کنید، یک امیر بازنشسته، اگر تهرینی هم داشته

باشد خیلی خوبست»[!]. سپس سؤال نمود: «نمی‌توانید اسمش را همین الان به من بگوئید؟!»

من غرق در تعجب و تحیر بودم، از این جریانات و از صحنه‌ای که در جلو چشمم بود. درحالی‌که نخست‌وزیر جلو درب، سرپا یا من صحبت می‌کرد، آنطرف دفتر چند نفر دور میز تحریر نشسته و ایستاده، مشغول بحث و گفتگو و نوشتن بودند، و چون بلندبلند می‌خواندند معلوم بود که اعلامیه دولت است. تنها قیافه‌ای که شناختم و خوب در نظرم هست آقای منوچهر آزمون استاندار شیراز بود، که با صدای مشخص بلند حرف می‌زد و مشغول نوشتن بود. در یک لحظه تشدید و خامت اوضاع سیاسی کشور، برای من مسلم شد. زیرا به‌طوریکه اطلاع داشتم، در گذشته اعلیحضرت چندین بار پیشنهاد مشاغل غیرنظامی مقامات کشوری را درباره من، رد کرده و فرموده بودند: «قره‌باغی باید در ارتش بماند، با توجه به تحصیلات و معلومات نظامیش، خود ما بیش از سایر سازمانها به وجود او احتیاج داریم.» حالا خودشان می‌فرمایند وزیر کشور بشوم؛ یعنی وضع فوق‌العاده است و حالت اضطراری است. در این فکرها بودم، که آقای شریف‌امامی سؤال خود را تکرار کرد. جواب دادم: کسی در نظرم نیست، اجازه بدهید قدری بررسی کنم و اسم چند نفر را در کاخ سعدآباد بدهم. ضمن موافقت تأکید نمود، که: «اگر تهریشی داشته باشد بهتر است»[!]^۲.

بعد از خارج شدن از دفتر آقای شریف‌امامی، با ارتشبد عظیمی وزیر جنگ دولت آقای آموزگار مواجه شدم، که با عجله به طرف دفتر می‌رفت. سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتم: الساعه خواهید فهمید. ایشان وارد دفتر گردید. من هنوز از پله‌های هال پائین نرفته بودم، که ارتشبد عظیمی از دفتر خارج شد. وقتی نزدیک رسید اظهار نمود: «زود برویم تا بتوانیم سر ساعت در کاخ سعدآباد باشیم».

در چه شرایطی دولت شریف‌امامی تشکیل گردید؟

قبل از اینکه راجع به مسائل مربوط به دولت آقای شریف‌امامی

مطالبی بیان کنم، لازمست اوضاع سیاسی کشور را که نتیجه‌اش تغییر دولتهای آقایان امیرعباس هویدا و جمشید آموزگار و بالاخره انتخاب آقای شریف‌امامی برای نخست‌وزیری می‌باشد، بطور خلاصه شرح بدهم: همزمان با انتخاب آقای کارتر به ریاست جمهوری ایالت متحده آمریکا (۳۰ دیماه ۱۳۵۵)، و بقدرت رسیدن حزب دموکرات و اعلان «سیاست حقوق بشر» به عنوان سرلوحه سیاست بین‌المللی آمریکا، تغییراتی در سیاست اعلیحضرت و دولت آقای امیرعباس هویدا ظاهر گردید.^۳ بدین ترتیب که به تدریج مخالفین دولت در گوشه و کنار جلساتی ترتیب داده، به شعرخوانی و تنقید از دولت می‌پرداختند. تا اینکه این تغییر سیاست در تاریخ ۱۵ مردادماه ۱۳۵۶ با استعفاء آقای هویدا بعد از ۱۳ سال نخست‌وزیری و تشکیل دولت آقای جمشید آموزگار وضع علنی‌تری به خود گرفت، و از طرف دولت سیاستی به نام «ایجاد فضای باز سیاسی» و دادن آزادی تدریجی به مردم [!] شروع شد. و بعد از سالها [!] نه تنها دولت از اجتماعات دستجات سیاسی مخالف جلوگیری نمی‌کرد، بلکه به عنوان رعایت آزادی اجتماعات بطور غیرمستقیم تشویق هم به عمل می‌آورد. در نتیجه جلسات شعرخوانی و سخنرانی و تنقید از دولت روز بروز توسعه می‌یافت، و دستجات سیاسی مختلف هرکدام به نحوی به تنقید از دولت پرداخته، و به تدریج در جلسات ضمن تظاهرات شعارهایی علیه دولت نیز می‌دادند. به موازات این جریانات، تظاهرات جبهه ملی (طرفداران دکتر مصدق نخست‌وزیر سابق)، و فعالیتهای سازمانها و دستجات سیاسی زیرزمینی هم روز بروز توسعه [یافته] و حمله به رژیم شدت پیدا می‌کرد.

ابتداء محل این جریانات در باشگاهها، سالنهای سخنرانی و دانشگاهها بود سپس به مساجد هم کشیده شده، و به تدریج دسته‌های مخالف، وقتی از سالنهای سخنرانی یا مساجد خارج می‌شدند به تظاهرات در خیابان و دادن شعار می‌پرداختند، مأمورین شهربانی و ساواک که معمولا مراقب بودند تا این قبیل اجتماعات مبدل به اغتشاش در شهر نشود از تظاهرات و دادن شعارها که «روز بروز مطالب آنها توهین آمیزتر می‌شد جلوگیری می‌نمودند. این مداخله مأمورین خودبخود منجر به زد و خورده و زخمی شدن و گاهی هم بازداشت افرادی از

تظاهرکنندگان می‌گردید. بدین ترتیب از یکطرف دولت به‌منوان ایجاد فضای باز سیاسی و دادن آزادی، از اجتماعات جلوگیری نمی‌نمود، و از طرف دیگر وقتی اجتماعات مبدل به تظاهرات و شهبختن شیشه‌های مغازه‌ها و خرابکاری می‌گردید، مأمورین انتظامی با شدت عمل جلوگیری [می‌کردند] و در نتیجه درگیری‌هایی که منجر به زخمی یا گاهی کشته شدن افراد می‌شد به‌وجود می‌آمد.

در آن زمان که من عهده‌دار فرماندهی ژاندارمری کشور بودم، اعلیحضرت در یکی از شرفیابی‌ها چنین فرمودند: «به‌فرماندهان دیگر گفته‌ایم، به‌شما هم می‌گوئیم. می‌دانید که بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ (تجاوز نیروهای مسلح شوروی و انگلستان به ایران و اشغال مناطقی در شمال و جنوب و باختر کشور و کناره‌گیری [!] رضاشاه) و رسیدن به‌سلطنت برای اداره کشور دچار ناراحتی و گرفتاریهای زیادی شدم. برای اینکه درآینده این ناراحتی تکرار نشده و کشور بطور آماده تحویل ولیعهد بشود [!] باید اقداماتی به‌عمل بیاید، و لازمست که شماها در جریان وقایع باشید. تا به‌حال وضعیت ایجاب می‌کرد که کشور به‌این صورت اداره بشود که شد [!] و به‌موفقیت‌های شایانی هم رسیدیم. ولی با تحولات دنیا [؟] نمی‌شود که این رویه همینطور ادامه داشته باشد، و باید اداره کشور متناسب زمان و پیشرفت‌های دنیا [؟] باشد. در کشور ما هم که با اجرای انقلاب شاه و مردم ملت ایران به‌تدریج باسواد شده و می‌شوند باید روش اداره مملکت تغییر کند، و به‌تدریج مردم عادت کنند که در امور کشور دخالت بیشتری داشته باشند [!]. اینست که تصمیم گرفته‌ایم به‌مردم آزادی داده شود [!]، تا موقعی که کشور تحویل ولیعهد می‌شود، ایشان مثل ما دچار همان گرفتاریهای سیاسی نشوند. این تغییراتی که در وضع کشور مشاهده می‌کنید بدانید به‌دستور خود ماست که ضروری تشخیص داده‌ایم [!]. ممکن است به‌وزیر دربار و رئیس ستاد هم دستور بدهیم دراین مورد يك سخنرانی برای امراء بکنند. ولی فعلا شما می‌توانید این تصمیم ما را به‌معاونین خودتان و رده‌های بالای ژاندارمری ابلاغ کنید».

اوامر اعلیحضرت به‌موقع اجرا گذاشته شد و بعد از مدتی هم يك سخنرانی به‌همین مضمون، توسط آقای امیرعباس هویدا وزیر دربار

شاهنشاهی و ارتشبد غلامرضا ازهاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران در دانشکده پدافند ملی، برای فرماندهان و رؤسای سازمانهای نظامی و عده‌ای از اسرام ارتش ایراد گردید، و به‌خصوص توسط هر دو نفر تأکید شد که کلیه اتفاقات و وقایع دقیقاً حساب شده و سنجیده شده است، جای هیچ‌گونه نگرانی وجود ندارد. آنچه که در کشور اتفاق می‌افتد باید بیافتد، تماماً ضروریست... [؟!]

به‌همین دلیل از آن تاریخ به بعد اتفاقاتی که در کشور روی می‌داد، برنامه‌های تنقیدی شدیدی [که] از رادیو و تلویزیون شنیده یا دیده می‌شد، مقالات تندى که در روزنامه‌ها می‌نوشتند و یا خرابکاری‌هایی مانند آتش‌سوزی و انفجار بمب که از طرف دستجات مختلف به‌عمل می‌آمد، با توجه به سخنرانیهای مذکور، آنطوری که لازم بود برای مقامات مسئول ایجاد نگرانی و ناراحتی نمی‌نمود.

از طرف دیگر با توجه به آزادی که به مطبوعات داده شده بود مطالبی در روزنامه‌ها نسبت به وجود فساد در دستگاههای دولتی، و یا درباره مقامات مسئول نوشته می‌شد، ولی به‌جای رسیدگی به آنها و مجازات متخلفین مسائل با بی‌توجهی و بی‌اعتنائی برگذار می‌گردید، و در نتیجه اثرات بسیار بدی در اذهان مردم باقی می‌گذاشت و به‌جای اینکه فساد از بین برود، بیشتر سبب ایجاد نارضاضی بین مردم می‌گردید.

از تصمیمات سیاسی دولت آقای آموزگار، صرفه‌جویی در هزینه‌های دولتی و از آن جمله قطع کمکهای مالی دولت از بودجه سری به‌بعضی از مخالفین و نویسندگان و به‌خصوص روحانیون بود که ضمن استفاده از کمکهای مالی دولت علیه^۶ آن فعالیت می‌کردند. این موضوع نارضاضی آنها را که از سالهای پیش وجود داشت تشدید نمود. در نتیجه روحانیون که قبل از آغاز سلسله پهلوی قدرت فوق‌العاده‌ای در شئون مختلف جامعه ایران داشتند و با وجود دارا بودن حق نظارت در امر قانونگذاری برابر قانون اساسی، نفوذ خود را از دست داده بودند، به‌سایر مخالفین ملحق شده، ضمن شرکت در تظاهرات در منابر و مساجد در سطح کشور شدیداً به تحریکات علیه^۷ سلطنت پرداختند.^۸

اقدام دیگر تعویض ارتشبد نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور با سپهبد ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران

بود، که می‌خواستند با استفاده از تجارب سالیان دراز مشارالیه در ساواک، تغییراتی در آن سازمان به‌وجود بیاورند.

اجتماعات شبانه، سخنرانیها و تظاهرات به‌شرحی که گفته شد همینطور ادامه داشت و به‌تدریج شدیدتر هم می‌شد، تا اینکه نوشته شدن مقاله‌ای... علیه آقای خمینی که گویا توسط آقای داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت وقت در روزنامه اطلاعات ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ صورت گرفت و منجر به جریانات و حوادث شهر قم در روز ۱۹ دیماه گردید و شش نفر در این تظاهرات کشته شدند. در مراسم روز چهارم کشته‌شدگان قم (۲۹ بهمن‌ماه ۱۳۵۶) در شهر تبریز و همچنین بعداً در تظاهرات ۳۱ تیرماه ۱۳۵۷ مشهد تعدادی کشته و زخمی [شده] و عده‌ای هم بازداشت گردیدند و سپس تظاهرات شهر اصفهان در ۱۹ مردادماه ۱۳۵۷ پیش‌آمد. باوجود اینکه تظاهرات اصفهان نسبت به وقایع قم و تبریز شدت و توسعه چندانی نداشت ولی چون شهر صنعتی و کارگری بود، به‌منظور پیشگیری از اغتشاشات، دولت آقای آموزگار در اصفهان یکماه حکومت نظامی اعلام نمود.

از آن تاریخ تظاهرات و حمله به‌مغازه‌ها و شکستن شیشه‌های آنها و آتش زدن سینماها به‌وسیله خرابکاران مرتباً ادامه پیدا کرد، بطوریکه اخبار روزنامه‌ها در زمان تشکیل دولت آقای شریف‌امامی عبارت بودند از: «در طی هفته‌های گذشته تعداد ۳۰ سینما در تهران و شهرستانها به‌آتش کشیده شد، در این آتش‌سوزیها سه تن کشته و تعدادی زخمی شدند...» و «در آتش‌سوزی بانک صادرات، کارمند بانک در آتش سوخت...»

«هفته گذشته رستوران ماکسیم شیراز بر اثر منفجر شدن بمبی دچار خسارت شد. يك كافه قنادی در کرمانشاه به‌نام قنادی عسگری به‌وسیله چند ناشناس به‌آتش کشیده شد و جوجه‌کبابی حاتم در تهران به‌علت نامعلومی آتش گرفت...» و «قسمتی از گمرک خرمشهر دچار حریق شد و صدها تن لاستیک، الیاف و مواد شیمیائی در آتش سوخت...» (۱) و بالاخره در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ سینما رکس آبادان به‌آتش کشیده شد که در حدود ۴۸۰ نفر کشته شدند. مخالفین شایع کردند که کار ساواک بوده است.^{۴۰}

يك هفته بعد از اين واقعه در تاريخ ۵ شهريورماه ۱۳۵۷ دولت آقای آموزگار استعفاء و آقای مهندس شريفاماسی دولت را به شرح رير در كاخ سعدآباد به حضور اعلیحضرت معرفی نمود:

اميرخسروافشار قاسملو وزير امور خارجه، حسن شالچيان وزير راه، محمدرضی ویشگانی وزير بازرگانی، محمد باهری وزير دادگستری، هوشنگ نهاوندی وزير علوم و آموزش عالی، محمد یگانه وزير امور اقتصادی و دارائی، ارتشبد رضا عظیمی وزير جنگ، عزت‌الله یزدانپناه وزير مشاور در امور پارلمانی، منوچهر آزمون وزير مشاور در امور اجرائی، کریم معتمدی وزير پست و تلگراف و تلفن، منوچهر گنجی وزير آموزش و پرورش، محمدرضا امين وزير صنايع و معادن، دکتر نصرالله مؤدهی وزير بهداشتی، ارتشبد عباس قره‌باغی وزير كشور، علینقی کنی وزير مشاور و سرپرست سازمان اوقاف، اميرحسین اميرپروين وزير كشاورزی، حسنعلی مهران وزير مشاور و رئيس سازمان برنامه و بودجه، محسن فروغی وزير فرهنگ و هنر، كاظم وديعی وزير كار و امور اجتماعی، مهندس جهانگیر مهدی‌نیا وزير نیرو، پروين آوینی وزير مسكن و شهرسازی، دکتر محمدرضا عاملی تهرانی وزير اطلاعات و جهانگردی.

اعلیحضرت در موقع معرفی دولت جدید چنین فرمودند: «...چیزهایی که خیلی مورد توجه است یکی از بین بردن گرفتاریهای مردم مثل اصناف است که توجه عاجل دولت را می‌خواهد. موضوع دیگر که اصلاً قابل بحث نیست موضوع تعظیم به‌شعائر اسلام است که در صدر همه چیز قرار می‌گیرد... موضوع دیگر مبارزه دائمی با فساد است که هم دولت باید خود را آماده این کار کند و هم دستگاه وزارت دادگستری... دولت دو لایحه‌ای را که به او گوشزد کرده بودیم یکی راجع به آزادی اجتماعات... دیگری آزادی مطبوعات... را به مجلس بدهد.» (۱)

بعداً اعلیحضرت در صفحه ۲۵۸ کتاب «پاسخ به تاریخ» چنین نوشتند: «... در اوائل شهریور (اواخر اوت) سپهبد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که از من می‌خواست به يك اقدام وسیع و نمایشی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم. طبیعتاً نسبت به این پیام و تقاضا

بی‌اعتنا نماندم، ولی چه می‌شد کرد؟ ناچار شدم از نخست‌وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا بدهد و دولت جدیدی را با اختیارات و آزادی عمل بیشتر روی کار آوردم. این تصمیم من يك اشتباه بزرگ بود...»^{۱۱}

نخست‌وزیر هم در اعلامیه خود نوشت «میهن در خطر است، مردم بپاخیزید... موقع مملکت و موضع جامعه ایرانی به‌حدی از حساسیت رسیده که به‌سامان درآوردن آن جز با همکاری همه نیروهای ملی و همه علاقمندان به استقلال وطن و تمامیت ارضی ایران امکان‌پذیر نخواهد بود... شك نیست که میهن ما در سالهای آخر بسیاری از مواضع سیاسی و اقتصادی را تسخیر کرده... ولی نمی‌توان پوشیده داشت [که] نارسائیهای دیوانسالاری... چنان زمینه را برای فساد آماده ساخت که اینك گسترش روزافزون آن میهن ما را به‌پرتگاه می‌کشاند... دولت حاضر مصمم است که از ارائه هرگونه دیوانسالاری پرهیز [کرده] و در اجرای این نظر تعظیم به‌شعائر مذهبی و احترام قاطع به جامعه روحانیت و احکام اسلامی که قانون اساسی ملهم از آن و پاسدار آن است [را] پیوسته و در همه امور نصب‌العین قرار خواهد داد... بی‌گمان وصول به این هدف ممکن نخواهد بود مگر اینکه مبارزه‌ای پیگیر، مستمر و همه‌جانبه با فساد و فاسد صورت گیرد و همه کسانی که به‌نحوی به بیت‌المال دست‌اندازی کرده و یا از قدرتهای مملکتی... سود برده و به‌حقوق دیگران تجاوز کرده‌اند به قانون و مجازات سپرده شوند...» (۱)

برای بهتر روشن شدن وضع سیاسی آنروز کشور قسمتی از خواسته‌های نمایندگان مجلس شورای ملی مخالف دولت را عیناً از روزنامه کیهان نقل می‌کنم: «آقای بنی‌احمد نماینده تبریز در مجلس: ... آقای مهندس شریف‌امامی از من دعوت کردند که ضمن گفتگوئی خواسته‌های مردم را به‌اطلاع ایشان برسانم... من خواسته‌های مردم را به ایشان گفتم: باید در درجه اول قانون اساسی بطور کامل اجرا شود، تمام دانشجویان اخراجی دانشگاهها به‌تحصیل بازگردند، باید آزادی‌مطبوعات بطور کامل برقرار شود و اجتماعات و احزاب آزاد شود...»

آقای محسن پزشکی‌پور نماینده مجلس و رهبر حزب پان‌ایرانیست گفت: «... بیش از یک‌دهه است [که] جامعه ایرانی دچار نوعی سلطه بوروکراتها... شده است. سلطه بوروکراتها عبارتست از نقض اصول

قوانین اساسی، نادیده گرفتن حق حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت، بی‌اعتنائی به افکار و خواسته‌های عمومی، اعمال سلیقه‌ها و منافع مشروع و نامشروع شخصی به جای مصلحت‌های عمومی و بالاخره نادیده گرفتن اصل تفکیک قوا...» (۱)

بطوریکه ملاحظه شد در چنین موقعیت سیاسی کشور بود، که آقای شریف‌امامی با چنان هدف و خط‌مشی سیاسی به‌روی کار آمد. کابینه آقای شریف‌امامی ترکیبی بود، از وزرای دولتهای قبلی آقایان هویدا و آموزگار و تعدادی از افراد جدید. در تماسی که به تدریج با تصدای از وزراء حاصل شد، معلوم گردید که با آنها هم مانند من، قبلاً مشورتی نشده و از انتخاب احتمالی خود در دولت آقای شریف‌امامی اطلاعی نداشتند. دو نفر از آنان آقایان مهندس محسن فروغی و هلمنتی کنی نیز در خارج از کشور بودند. بدین ترتیب، با وجود اینکه همه اعضاء دولت نهایت حسن نیت ردا داشتند، ولی به هیچ وجه هم‌آهنگی و توافق فکری در امور و حل مسائل کشور وجود نداشت.

بعد از بیانات نخست‌وزیر در هیئت دولت، اولین کار کابینه تنظیم برنامه دولت و ارائه آن به مجلسین شورا و سنا تعیین شد و در دستور جلسه قرار گرفت و مقرر گردید که وزراء هر يك برنامه وزارتخانه مربوطه را با در نظر گرفتن سیاست کلی دولت تهیه [کرده] و در هیئت وزراء مطرح نمایند. تا پس از بحث و بررسی و اظهارنظر سایر وزراء در برنامه دولت قرار داده شود. معمولاً در جلسات هیئت دولت، مسائل فوری و مهم، از طرف نخست‌وزیر یا وزراء قبل از دستور مطرح [شده] و مورد بحث قرار می‌گرفتند. با وجود این بعضی مسائل مهم سیاسی، مثل اعلامیه دولت، یا تغییر مجدد تاریخ شاهنشاهی با تاریخ هجری شمسی و نظایر اینها بدون مطرح شدن در هیئت دولت، و بحث و بررسی درباره آنها مستقیماً از طرف آقای شریف‌امامی نخست‌وزیر، و یا آقای آزمون سخنگوی دولت اعلام [می‌شد] و وزراء هم از طریق رادیو و تلویزیون مطلع می‌شدند. ولی از طرف هیچ يك از وزراء حتی کسانی که در «دولتهای قبلی شرکت داشته و آنها را تصویب نموده بودند اعتراضی به عمل نمی‌آمد!

در موقع بحث در مورد مسائل مختلفی که قبل از دستور در هیئت

دولت مطرح می‌شد، و همچنین درباره برنامه‌های وزارتخانه‌ها هم، اختلاف نظرهای شدیدی بین وزراء وجود داشت. تعدادی از وزراء بخصوص آقایان هوشنگ نهاوندی وزیر علوم، محمد باهری وزیر دادگستری، منوچهر آزمون وزیر مشاور در امور اجرائی و کاظم ودیعی وزیر کار و امور اجتماعی، به دولتهای قبلی حمله [کرده] و از اقدامات آنها به شدت تنقید می‌کردند. این چند نفر معتقد بودند که به منظور جلب رضایت مردم، باید تغییرات کلی آنها به صورت انقلابی در کشور انجام بگیرد و با فساد مبارزه [شده] و فاسدین سریعاً مجازات شوند. بطور کلی می‌شود گفت که این آقایان جناح تندرو دولت را تشکیل می‌دادند، و یک عده که در کابینه‌های قبلی شرکت داشتند، یا اصلاً در بحث‌ها شرکت نمی‌کردند، و یا خیلی محافظه کارانه صحبت می‌نمودند. بقیه هم بین این دو جناح مخالف به صورت معتدل و میانه‌رو بودند.

تنها مسئله‌ای که در هیئت دولت مورد توافق اکثریت وزراء بود قبول موجه بودن نارضائی عمومی بود. و برای جلب رضایت عمومی، اکثریت اعضای دولت با مبارزه با فساد، و مجازات مقامات نادرست دولتهای گذشته توافق داشتند. ولی در مورد نحوه تعقیب و مجازات مقامات مسئول هم توافق نظر وجود نداشت. اکثریت وزراء که من هم جزو آنها بودم عقیده داشتیم که هر نوع دستگیری، و یا تعقیب مقامات سابق باید برابر قوانین مصوبه موجود صورت بگیرد.

با وجود اختلاف عقیده شدید بین وزراء، به منظور رفع نارضائی‌های عمومی، با غالب پیشنهادات نخست‌وزیر و وزراء که با حسن نیت در هیئت دولت مطرح می‌شد، موافقت به عمل می‌آمد. مانند اضافه حقوق عقب افتاده کارمندان، که به علت عدم اجرای قانون عملی نشده بود. یا پرداخت پول مردم متوسط که شرکت ساختمانی کلاهبردار به عنوان فروش خانه از آنها گرفته بود توسط دولت و توقیف اموال شرکت و تعقیب آن. ولی به علت دیر شدن، [از] انجام این قبیل اقدامات اصلاحی نتیجه‌ای گرفته نمی‌شد. مخالفین با سوءاستفاده از آزادی مطبوعات و تشدید تبلیغات، تمام اقدامات را دلیل ضعف دولت وانمود کرده، موارد و مسائل نارضائی دیگری را مطرح می‌نمودند.

بعضی از نمایندگان مجلسین هم از پخش آزاد مذاکرات مجلسین از

رادیو و تلویزیون استفاده تبلیغاتی برای خود نموده، از تمام اقداماتی که در دولتهای سابق قوانین آنها را خود تصویب نموده بودند، به شدت تنقید [کرده] و افکار عمومی را تحریک می‌کردند. در نتیجه تصمیمات نخست‌وزیر و مصوبات هیئت دولت به‌عوض جلب رضایت عمومی، به حساب ضعف دولت منظور می‌شد. مخالفین نیز از این موقعیت استفاده [کرده] و به تبلیغات خود... علیه دولت می‌افزودند.

چون در هیئت دولت راه حل اساسی برای جلب رضایت عمومی در کشور، تعقیب و مجازات مقامات متخلف دولتهای سابق تشخیص داده شده بود، به‌دستور نخست‌وزیر وزارتخانه‌ها موظف بودند مجدداً به تمام پرونده‌های سابق تخلفات رسیدگی نمایند، تا در صورتی که متخلفین تعقیب نشده باشند، پرونده‌ها سریعاً به دیوان کشور ارسال [گردد] و اگر در گذشته تعقیب شده‌اند، جریان امر را پیگیری [نموده] و نتیجه را به نخست‌وزیری اعلام نمایند. در وزارت کشور مراتب به همین ترتیب اقدام گردید.

تدابیر دولت اتحادملی برای جلب رضایت روحانیون و مخالفین چه بود؟

مسئله دیگری که برابر سیاست دولت اتحاد ملی، مورد توجه نخست‌وزیر و تمام وزراء قرار داشت، جلب رضایت روحانیون و مخالفین بود. آقای شریف‌امامی به‌من می‌گفت که: «تعدادی از وزراء با افرادی از مخالفین، و عده‌ای از آنها مثل آقای آزمون با بعضی از روحانیون در نقاط مختلف کشور آشنائی و ارتباط دارند، و مشغول هستند تا پشتیبانی آنان را از دولت جلب نمایند». و اضافه می‌نمود که: «شخصاً نیز با غالب روحانیون از گذشته در ارتباط بوده و حالا هم در تماس می‌باشد»، و معتقد بود که لازمست برخلاف گذشته جلب رضایت روحانیون را نموده و در برقراری امنیت و آرامش در کشور، از نفوذ آنها استفاده شود، و در مورد اجرای نظرات آیت‌الله شریعتمداری نیز دستوراتی به وزارت کشور می‌داد که اقدام می‌گردید.

ضمناً باید بگویم، قبلاً در اواخر دولت آقای آموزگار، که من فرماندهی ژاندارمری کشور را به عهده داشتم، خود اعلیحضرت مستقیماً اوامری درباره آیت الله شریعتمداری فرموده بودند. همچنین آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی نیز سفارشات شهبانو را در مورد ایشان به من ابلاغ کرده بود که حتی الامکان خواسته های آیت الله برآورده شود.

آقای مهندس شریف امامی بعد از تشکیل دولت اتحاد ملی عقیده داشت که باید بطور کلی سیاست گذشته تغییر داده شود و می خواست که سریعاً همه استاندارها و در صورت امکان حتی فرماندارها نیز تمویض شوند. درباره شهرستان قم هم دستور داد، که هرچه زودتر يك فرماندار مسن کارآزموده، شایسته و حتی الامکان مذهبی انتخاب [شده] و با مأموریت مخصوص به قم اعزام گردد، که ارتباط مستقیم بین آیت الله شریعتمداری و وزیر کشور و نخست وزیر را برقرار نماید.

فرماندار حائز شرایطی توسط وزارت کشور انتخاب گردید. نخست وزیر قبل از حرکت نامبرده را الحاضار [نموده] و دستورات مخصوصی در مورد توجه و اقدام سریع درباره اجرای نظرات آیت الله شریعتمداری، در مورد امور عمرانی شهر قم و رفع نارضائیه های مردم شهرستان را داد. از آن تاریخ فرماندار قم رابط مستقیم بود، و خواسته های آیت الله را بطور مستقیم به نخست وزیر و به من منعکس می نمود.

بطوریکه اشاره شد منظور از این ارتباط، رفع سریع نارضائیه های عمومی و جامعه روحانیون، و برقراری امنیت و آرامش در کشور، بخصوص در مناطق حساس بود. آیت الله شریعتمداری به علت اینکه اهل آذربایجان [بود] و بیشتر مقلدین ایشان نیز در آذربایجان بودند لذا علاوه بر کارهای شهر قم، درباره مسائل استان آذربایجان نیز نظرات و پیشنهاداتی می داد. این ارتباط مستقیم و غیرمستقیم و همچنین نظرات آیت الله که مقام اول را در جامعه روحانیت ایران داشت [!] با توجه به اوضاع و احوال آن روز کشور در مواردی سبب جلوگیری از خونریزی های احتمالی در این دو منطقه حساس و سایر نقاط کشور می گردید. و بدین طریق از اعمال برخلاف بعضی از مأمورین انتظامی در

نقاط مختلف که حکومت نظامی اعلام نشده بود بموقع ممانعت به عمل می‌آمد.^{۸۲}

اعلان حکومت نظامی یا تشدید بحران در ایران

دولت آقای شریف‌امامی از يك طرف برابر نظر جناح تندرو دولت، درگیر انجام اقدامات انقلابی برای جلب رضایت مخالفین و ناراضی‌ها، و از طرف دیگر با فرصت تمام و بحثهای مفصل در هر مورد، مشغول تهیه و تنظیم برنامه خیلی جامع و درازمدتی برای دولت به منظور ارائه به مجلسین شورا و سنا بود، که با اوضاع و احوال آنروز مطابقت نداشت.

شروع به کار دولت مصادف با روزهای آخر ماه رمضان بود که به علت مراسم مذهبی شبهای رمضان، معمولاً مردم درمساجد برای شنیدن سخنرانیهای مذهبی که جنبه سیاسی و تحریک‌کننده پیدا کرده بود مجتمع می‌شدند. تظاهرات هم روزبروز در پایان جلسات سخنرانیهای مذهبی توسعه پیدا می‌کرد. تا اینکه در پایان ماه رمضان، در مراسم روز عید فطر، جنبه مخالف با استفاده از آزادی تظاهرات، بعد از برگزاری^{۸۳} نماز عید فطر در تپه‌های قیطریه در شمال شهر^{۸۴} راهپیمائی عظیمی در شهر تهران ترتیب دادند. در این راهپیمائی عده خیلی زیادی از طبقات مختلف دانشگاهی، بازاری، کارمند و مردم طبقه مرفه تهران شرکت نمودند. تظاهرکنندگان در شعارهایشان خواستار آزادی و اجرای قانون اساسی^{۸۵} بودند. و با توجه به سیاست دولت که آزادی تظاهرات و فعالیت احزاب سیاسی اعلام شده بود، این تظاهرات به صورت راهپیمائی آرام ادامه پیدا کرد.

چون ادامه تظاهرات و راهپیمائی در پایتخت برای سازمان اطلاعات و امنیت کشور ایجاد نگرانی نموده بود^{۸۶}، شورای امنیت ملی بنا به دعوت نخست‌وزیر در ساعت ۲۰ روز ۱۶ شهریورماه ۱۳۵۷ با حضور اعضای دائمی خود به شرح زیر تشکیل جلسه داد:

آقایان: شریف امامی نخست وزیر، امیر خسرو افشار وزیر امور خارجه، ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، سپهبد ناصر مقدم معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سپهبد احمد علی محقق فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی کشور، سپهبد برومند جزی رئیس اداره دوم ستاد بزرگ، سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم ستاد بزرگ و من.

نخست وزیر پس از اعلان رسمیت شورا اظهار کرد، این جلسه بنا به تقاضای سپهبد مقدم رئیس ساواک تشکیل شده است. سپهبد مقدم اظهار نمود: تظاهرات و راهپیمائی مخالفین که از روز عید فطر شروع شده، در شهر تهران ادامه پیدا کرده است. برابر اطلاعاتی که به سازمان امنیت رسیده، مخالفین که اکثریت آنها را کمونیستها [!] و مارکسیستهای اسلامی تشکیل می دهند در نظر دارند، فردا روز جمعه در کشور اغتشاش و آشوب ایجاد نمایند. با بررسی که در سازمان امنیت به عمل آمده برای جلوگیری از اغتشاش و آشوب ضرورت دارد که در تهران حکومت نظامی اعلان شود. مراتب را به عرض اعلیحضرت رسانیدم، فرمودند موضوع در شورای امنیت ملی بررسی شود.

ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران پس از موافقت و تأیید سپهبد برومند جزی رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران پیشنهاد سپهبد مقدم را در مورد اعلان حکومت نظامی ضروری دانست. پس از اظهار نظر موافق سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی کشور و سپهبد محقق فرمانده ژاندارمری کشور، مقرر شد که وزراء برای جلسه فوق العاده دعوت شوند، تا ارتشبد از هاری و سپهبد مقدم نظرات خودشان را در جلسه هیئت دولت مطرح نمایند.

جلسه هیئت دولت در حدود ساعت ۲۲:۳۰ روز ۱۶ شهریورماه تشکیل گردید، پس از اظهارات سپهبد مقدم رئیس سازمان امنیت و ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ، برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر کشور مورد تصویب هیئت دولت قرار گرفت. نخست وزیر، نتیجه تصمیم هیئت دولت را از همان جلسه تلفنی به عرض اعلیحضرت رسانید. و پس از مذاکره تلفتی آقای شریف امامی، ارتشبد از هاری با شاهنشاه صحبت [کرد] و بنا به تصویب اعلیحضرت، ارتشبد

غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی به فرمانداری نظامی تهران و حومه انتخاب گردید.

چون جریان مذاکرات شورای امنیت ملی و هیئت دولت تا دیروقت یعنی حدود ساعت ۲۴ طول کشید، چند نفر از وزراء معتقد بودیم که، اجرای حکومت نظامی برای ۲۴ ساعت بعد موکول شود، تا فرصت کافی برای آگاهی مردم باشد. ولی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اظهار می کرد، مردم سریعاً از طریق رادیو که خبر را مرتباً تکرار خواهد نمود مطلع خواهند شد. و اصرار داشت لازمست هرچه زودتر حکومت نظامی اعلان گردد، تا مقررات آن بموقع اجرا گذاشته شده و از تظاهرات و راهپیمائیهادر پایتخت جلوگیری بعمل آید.

با بحث هایی که در جلسات شورای امنیت ملی، و هیئت دولت بعمل آمده بود انتظار می رفت که پس از اعلان حکومت نظامی بلافاصله کلیه رهبران و محرکین مخالفین و همچنین گردانندگان تظاهرات که رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اظهار می کرد در نظر دارند در کشور آشوب برپا نمایند، برابر ماده ۵ قانون حکومت نظامی سریعاً توسط فرمانداری نظامی دستگیر و بازداشت شوند تا از هرگونه اغتشاش و آشوب که پیش بینی می شد در کشور جلوگیری گردد^{۱۷}، ولی متأسفانه در آن زمان معلوم نشد به چه علت مأمورین فرمانداری نظامی تهران، برخلاف انتظار دولت به جای اجرای صحیح مقررات حکومت نظامی، یعنی دستگیری و بازداشت رهبران و محرکین آشوبگران، اجرای حکومت نظامی در روز ۱۷ شهریورماه ۵۷ را در تهران، به صورت خونریزی پیوده درآوردند که در نتیجه برابر گزارش فرمانداری نظامی در میدان ژاله ۸۶ نفر کشته و ۲۰۵ نفر زخمی شدند و این روز جمعه در دنیا به نام «جمعه سیاه» معروف گردید^{۱۸}. و به این طریق لطمه غیرقابل جبرانی به حیثیت ارتش شاهنشاهی وارد شد. (درباره کشته شدگان روز جمعه سیاه، ارقام گوناگون و زیادی گفته شده ولی آنچه مسلم است تعداد حقیقی آنها برای دولت وقت هم روشن نگردید!) بنابراین اجرای حکومت نظامی که بنابر نظریه ساواک پیش بینی می گردید وسیله برقراری امنیت و آرامش در کشور بشود، برعکس سبب ازدیاد تظاهرات و اغتشاشات شده، و در حقیقت مبنای انسجام تمام مخالفین، و پایه

اساسی تشدید تبلیغات داخلی و جهانی... علیه رژیم و دولت ایران گردید.

به این ترتیب از تاریخ اعلان حکومت نظامی (۱۷ شهریور ۵۷) علاوه بر ژاندارمری و شهرستانی کشور یگانهای نیروی زمینی نیز به فرمانداریهای نظامی شهرها مأمور شدند و پس از تقسیم به دسته های کوچک، علاوه بر نقاط حیاتی حساس و مهم ۱۲ شهر بزرگ کشور، در میدانها، چهارراهها و کنار خیابانهای شهرها هم مستقر گردیدند، تا فرمانداران نظامی با مشورت شورای امنیت استان مربوطه، مقررات حکومت نظامی را در محل به موقع اجرا بگذارند.

از آنجا که ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران، عهده دار فرماندهی نیروی زمینی نیز بود، و اغلب فرمانداران نظامی در شهرستانها و تمام فرماندهان یگانهای مأمور به فرمانداریهای نظامی از نیروی زمینی انتخاب شده بودند، بدین ترتیب نامبرده علاوه بر امور فرمانداری نظامی تهران و حومه عملاً در کارهای مربوط به فرمانداریهای نظامی سایر شهرستانها نیز دخالت نموده و دستورات ضد و نقیض می داد. مأمورین فرمانداریهای نظامی در شهرستانها هم مانند تهران، به جای دستگیری و بازداشت کردن محرکین و متخلفین در تظاهرات، یک روز مبادرت به تیراندازی می نمودند که سبب کشته یا زخمی شدن عده ای می گردید و روز دیگر در کنار خیابانها تماشاچی بودند. مخالفین و آشوبگران نیز به هر کاری اعم از تظاهرات، اغتشاش و آشوب و دادن شعارهای توهین آمیز نسبت به مقام سلطنت و ارتش مبادرت [کرده] و آنچه که می خواستند به موقع اجرا می گذاشتند^{۲۹}.

در نتیجه به علت عدم اجرای صحیح قانون حکومت نظامی، رهبران مخالفین و گردانندگان تظاهرات، راهپیمائیه ها اغتشاشات و اعتصابات آزادانه به فعالیت های براندازی خود ادامه می دادند.

با وجود اینکه طرز عمل فرمانداری نظامی تهران و شهرستانها در تمام مدت کابینه آقای شریف امامی مورد اعتراض هیئت دولت بود، ولی متأسفانه تغییری در روش آنها حاصل نگردید!

در اینجا لازمست به شرح جریان چگونگی دو تصمیم متضاد هیئت دولت آقای شریف امامی بپردازم، که اولی منجر به مخالفت با تمدید حکومت

نظامی در اصفهان و دومی در اعلان حکومت نظامی در ۱۲ شهر کشور بود! (این دو تصمیم بدون آنکه اتفاق مهمی در کشور افتاده باشد در فاصله دو یا سه روز گرفته شد)

چند روز بعد از شروع به کار در وزارت کشور (حدود ۱۰ شهریور ماه ۵۷) گزارشی از آقای زاد استانداری اصفهان رسید. وی شرح داده بود که مدت یک ماه حکومت نظامی اعلان شده در اصفهان در دولت آقای آموزگار قریباً پایان می پذیرد، برابر بررسی هائی که در شورای امنیت استان به عمل آمده در صورت خاتمه مدت حکومت نظامی مأمورین انتظامی اصفهان قادر به حفظ امنیت شهر نخواهند بود. و تقاضا کرده بود که حکومت نظامی در آن شهر تمدید شود. البته لازمه اینکار تقدیم لایحه مجدد از طرف دولت به مجلسین و استدلال [در مورد] لزوم تمدید آن بود. در صورتی که پس از بررسی گزارش استانداری در وزارت کشور، به این نتیجه رسیدیم که استانداری مسئولین امنیتی به علت مشکلات حاصله از نتایج ایجاد فضای باز سیاسی و بدون توجه به سیاست دولت جدید پیشنهاد تمدید حکومت نظامی در اصفهان را نموده اند.

بنابراین با توجه به اهمیت و فوریت مسئله و مدت زمان کوتاهی که از یک ماه باقی مانده بود، من موضوع را بطور فوق العاده در جلسه هیئت دولت مطرح نمودم و با اشاره به سیاست کلی دولت که آشتی و اتحاد ملی را اعلام داشته بود توضیح دادم که تمدید حکومت نظامی در اصفهان با سیاست دولت که دادن آزادی به احزاب مختلف سیاسی و مطبوعات و جلب رضایت طبقات و دستجات مختلف است به هیچ وجه منطبق نمی باشد و نیازی به تمدید حکومت نظامی نیست. هیئت دولت پس از بحث و بررسی به اتفاق آراء با پیشنهاد من موافقت نمودند و به تصویب رسید، و نتیجه از طریق وزارت کشور به استانداری اصفهان ابلاغ گردید.

ولی متأسفانه به فاصله دو یا سه روز بعد از این واقعه، سپهبد مقدم رئیس ساواک، سپهبد پرومندجری رئیس اداره دوم و ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، همین هیئت دولت را، بدون اینکه اتفاق فوق العاده ای در کشور روی داده باشد! به شرحی که قبلاً گفته شد وادار به تصویب حکومت نظامی نه تنها در اصفهان، بلکه در تهران و ۱۰ شهر

بزرگ دیگر، که در غالب آنها خبری از آشوب نبود نمودند!

تلاش بیسوده در وزارت کشور

با توجه به سیاست جدید دولت، نخست‌وزیر می‌خواست هرچه زودتر تمام استانداران و حتی در صورت امکان اغلب فرمانداران کشور تعویض [شده] و به‌جای آنها شخصیت‌های جدیدی انتخاب شوند. به‌همین جهت منتظر نتیجه بررسی‌های وزارت کشور نشده، تلفن زد که آقای سراج حجازی معاون سابق وزارت کشور را برای استانداری خراسان به‌عرض اعلیحضرت رسانیدم، تصویب فرمودند، هرچه زودتر رسماً معرفی کنید تا به‌محل مأموریتش برود؛ که به‌همین ترتیب عمل شد.

ولی من پس از مذاکره، نخست‌وزیر را راضی کردم که تعویض استانداران به‌تدریج و با دقت و بررسی عمیق‌تری صورت بگیرد. و برای این منظور یک شورائی مرکب از مقامات صالح و شایسته وزارت کشور را انتخاب نمودم که کلیه امور مهم وزارت کشور و بخصوص انتخاب استاندار، فرماندار و مدیرکل‌ها را در آن شورا به‌دقت مورد بررسی قرار می‌دادیم.

یکی دیگر از هدف‌های اجرای عدالت و رفع تبعیضات در بین کارمندان خود وزارت کشور بود که در مدت کوتاه موفقیت‌های قابل توجهی در این‌مورد حاصل [شد] و بطورکلی نفوذ مقامات مختلف را در انتخاب استانداران و فرمانداران از بین برده و افراد ناصالح را با شخصیت‌های صلاحیت‌دار [؟] تعویض نمودم. در نتیجه در وزارت کشور تا روزی که من مشغول انجام وظیفه بودم اعتصابی مانند سایر وزارتخانه‌ها صورت نگرفت، و از این لحاظ کارمندان وزارت کشور مورد اعتراض کارمندان اعتصابی سایر وزارتخانه‌ها بودند. البته اصلاح کامل وزارت کشور به‌صورت مطلوب نیاز به فرصت کافی و زمان مناسب توأم با آرامش داشت که متأسفانه با توجه به اوضاع سیاسی و بحران آنروز کشور فراهم نبود.

اهم وظایف وزارت کشور در ایران، که سازمانهای ژاندارمری و شهربانی کشور را زیر امر خود داشت، برقراری امنیت و آسایش عمومی در سطح کشور بود که با اعلان حکومت نظامی از همان روزهای اول تشکیل دولت آقای شریف امامی برابر قانون به عهده وزارت جنگ و فرمانداران نظامی محول گردید. ولی چون به عللی که ضمن تشریح جریان حکومت نظامی گفته شد، به صورت مسئله غیرقابل حل درآمده و روز بروز هم وضع بدتری به خود می گرفت، علیهذا به منظور اینکه کلیه وزراء در جریان تمام حوادث و وقایع کشور قرار بگیرند، تقریباً در هر جلسه هیئت دولت، قبل از دستور، من آمار تلفات مأمورین انتظامی و آشوبگران^{۲۰} را که از سازمانهای ژاندارمری و شهربانی به وزارت کشور گزارش می شد اعلان می کردم. و مسئله امنیت عمومی، لزوم اجرای صحیح مقررات حکومت نظامی، اتخاذ تصمیمات جدی برای جلوگیری از خونریزی بیهوده و برقراری آرامش در کشور را مطرح می نمودم که یا مذاکرات به جلوگیری از تبلیغات رایو بی بی سی یعنی به بن بست منتهی می شد^{۲۱} و یا تبدیل به بحثهای مختلفی می گردید که اساساً نتیجه ای گرفته نمی شد، بطوریکه مجبور شدم چند مرتبه موضوع را بطور خصوصی با آقای شریف امامی نخست وزیر مطرح نمایم.

در یکی از این جلسات مذاکره، اظهار کردم بطوریکه می بینید، با وجود اعلان حکومت نظامی نه تنها آرامش برقرار نگردیده، بلکه وضع امنیت عمومی کشور روز بروز بدتر هم شده است. همچنین فعالیتی از طرف سازمان اطلاعات و امنیت کشور دیده نمی شود. معلوم نیست واقعاً این سازمان قادر به پیش بینی و جلوگیری از این حوادث و وقایع نیست یا چرا اقدامی نمیکند! به نظر من لازمست يك فکر اساسی [؟!] در مورد برقراری امنیت در کشور بشود.

آقای شریف امامی اظهار کرد: «فعالیت های ساواک به نظر من خیلی مشکوک می رسند» و اضافه نمود: «برابر اطلاعات حاصله عامل قسمتی از این آشوبها خود مأمورین ساواک می باشند. بطوریکه گزارشات وقایع ساواک را ملاحظه می کنید تماماً مربوط به وقوع آتش سوزی و انفجار یا آشوب است، و تا امروز يك گزارش از ساواک دیده نشده که موفق به کشف یا جلوگیری از این حوادث شده باشد یا با کمک مأمورین انتظامی

موفق به دستگیری مسئولین، قبل از انجام آتش‌سوزی و انفجار یا آشوب بشود» و اضافه کرد که:

«دخالت مأمورین ساواک در اغتشاشات را به عرض اعلیحضرت نیز رسانیده است».

چون قبلاً اطلاعاتی توسط سپهبد صمدیانپور رئیس‌شهربانی کشور به من رسیده بود که مقداری از این آشوبها به وسیله مأمورین ساواک صورت می‌گیرد، لذا وقتی نخست‌وزیر هم اظهار کرد: «برای گزارشات واصله قسمتی از این حوادث توسط خود مأمورین ساواک انجام می‌شود»، تصمیم گرفتم که مراتب را به عرض اعلیحضرت برسانم.

در یکی از شرفیابها بعد از مطرح کردن مسئله امنیت عمومی کشور عرض کردم: در این مورد با نخست‌وزیر صحبت می‌کردم، ایشان هم اظهار می‌نمود که مقداری از این شلوغیها را مأمورین ساواک انجام می‌دهند. در جواب فرمودند: «بلی ایشان معتقد است که تمام این کارها زیر سر ساواک است» و بلافاصله اضافه کردند: «شما با ایشان کار نداشته باشید، کار خودتان را بکنید!!» از جوابی که اعلیحضرت دادند متوجه شدم که تازاحت شدند. بنابراین با توجه به اوضاع و احوال آنروز کشور از ادامه مطلب خودداری کردم. و با اعتقاد و اطمینان به اینکه اعلیحضرت بیش از همه علاقمند به امنیت و آرامش کشور می‌باشند، مطمئن بودم که دستورات لازم را به رئیس ساواک خواهند داد.

نظرات آنروز سفراء درباره بحران ایران

مدتی بعد از تشکیل دولت آقای شریف‌امامی، در حدود اواسط مهرماه ۱۳۵۷، سفرای سه دولت ایالات متحده آمریکا، انگلستان و فرانسه در ایران برحسب معمول از طریق تشریفات وزارت امور خارجه تقاضای ملاقات نموده، و به ترتیب برای گفتن تبریک به وزارت کشور آمدند. ضمن تبریک، اظهاراتی درباره علاقه خاص دولت متبوه خود به حفظ حسن روابط و دوستی متقابل بین دو دولت بیان می‌نمودند. چون آن

روزها با وجود اعلان حکومت نظامی، کشور و دولت مواجه با جریانات غیرعادی بود و در پایتخت هم آشوب و اغتشاشات ادامه داشت، لذا هرکدام از آنها علاوه بر تبریک، هلاقمندی دولت خودشان را نیز در مورد موفقیت دولت ایران در رفع بحران و برقراری آرامش در کشور بیان می‌داشتند، که ذکر اظهارات آنها از لحاظ اهمیت و ثبت در تاریخ در اینجا ضروری است. ولی قبل از اینکه نظرات آنها ذکر شود، ابتدا جریان ملاقات و اظهارات آقای جرج لامبراکیس مشاور سیاسی سفیر آمریکا در ایران را که با بحران کشور ارتباط داشته و چند ماه قبل از تشکیل دولت آقای شریف‌اسامی بیان نموده، برای خوانندگان نقل می‌کنیم.^{۲۳}

بطوریکه قبلاً گفته شد درحقیقت مقدمات بحران در ایران از فردای روز نوشته شدن مقاله... علیه آقای خمینی در روزنامه اطلاعات ۱۹ دیماه ۱۳۵۶، با اغتشاش و کشته شدن چند نفر در شهر قم شروع شد، و با تظاهرات مراسم چهل‌گشته‌شدگان قم در تبریز (۲۹ بهمن‌ماه ۱۳۵۶) که در اثر غفلت و قصور مسئولین بخصوص استاندار وقت، به‌خونریزی منتهی گردید، شدت پیدا نمود. در صورتی که برابر بررسی‌هایی که در کمیسیون پنج‌نفری [نسبت] به‌جریان رویداد شهر تبریز و قصور سرلشکر هزار قهرمانی ساریقیه رئیس شهرستانی آذربایجان شرقی به‌عمل آمد، ومن برحسب دعوت ستاد بزرگ‌ارتشتاران در آن شرکت داشتم، روشن شد که اجتناب از آن کاملاً عملی بود. به‌رحال این‌دور [و] تسلسل مراسم هفته و چهل‌م از آن تاریخ تا روزهای آخر بحران، در شهرهای مختلف کشور ادامه پیدا کرد، و با توجه به‌وجود فضای باز سیاسی، دولت آقای آموزگار مورد تنقید شدید نمایندگان مخالف دولت در مجلس قرار گرفت. برای جوابگویی به تظاهرات مخالفین در تبریز. در اواخر بهار ۱۳۵۷ میتینگی توسط مسئولین حزب رستاخیز تحت نظارت ارتشبد جعفر شفقست استاندار جدید آذربایجان شرقی ترتیب داده شد که آقای آموزگار نخست‌وزیر به تبریز مسافرت [کرده] و در میتینگ شرکت [نمود] و سخن‌رانیمایی نیز در آنجا صورت گرفت.

چند روز بعد از برگزاری^{۲۴} میتینگ حزب رستاخیز در تبریز،

(سه‌شنبه ۱۳ تیرماه ۱۳۵۷) به‌مناسبت جشن روز استقلال آمریکا دعوت رسمی در سفارت بود. من هم که فرماندهی ژاندارمری کشور را به‌عهده داشتم دعوت شده بودم.

در این مهمانی شخصی نزد من آمده و خود را به‌نام جرج لامبراکیس مشاور سیاسی سفیر آمریکا معرفی نمود. بعد از معارفه و تعارفات معمول گفت می‌خواستم سئوالی از شما بکنم و اظهار کرد: «چرا در تظاهرات یا میتینگی که در کشور شما در شهرها انجام می‌شود مأمورین ژاندارمری و ساواک دهقانان را به‌اجبار از دهات جمع کرده و به‌شهرها می‌آورند، تا به‌نام اهالی شهر در تظاهرات شرکت کنند. درحالی‌که اهالی شهرها مایل نیستند و نمی‌خواهند در این قبیل اجتماعات دولتی شرکت نمایند؟» سئوال کردم منظورتان چیست؟! جواب داد: «مقصودم میتینگ اخیر شهر تبریز است، من گزارش دارم که دهقانان را مأمورین ژاندارمری از دهات جمع‌آوری [کرده]، و با ماشینهای ژاندارمری و دولتی به‌شهر آورده، و به‌نام مردم شهر تبریز میتینگی به‌نفع دولت ترتیب داده‌اند.» و اضافه نمود: «فکر نمی‌کنید این کارها بی‌فایده است و مردم را بیشتر ناراضی می‌کند؟» گفتم گزارشی در این‌مورد به‌من نرسیده و اطلاعی ندارم و فکر نمی‌کنم چنین چیزی به‌این‌ترتیب صحت داشته باشد! اظهار کرد: «تأخیر من اطلاع دقیق دارم، به‌این‌صورت که گفتم انجام گرفته است! سپس اضافه کرد که چرا اطرافیان اعلیحضرت اینقدر مردم را اذیت می‌کنند؟ چرا زمینهای مردم را به‌زور از دستشان می‌گیرند و ایجاد نارضایتی بین مردم می‌کنند؟»

من که از شنیدن اعتراض یک‌خارجی آن‌هم عضو رسمی سفارت خیلی ناراحت شده بودم، اظهار کردم، فکر نمی‌کنید که این قبیل مسائل در صورت صحت نیز مربوط به‌امور داخلی کشور و دولت ایران باشد؟! و بلافاصله مهمانی را ترك کردم.

در اولین شرفیایی، جریان برخورد و مذاکرات خود را با آمریکائی مذکور به‌عرض رسانیدم. فرمودند: «خوب جواب داده‌اید!» و اضافه نمودند، بلی می‌شناسمش، حتماً این مطالب را از اشخاص ناراضی که امروزها این حرفها را می‌زنند شنیده است! و چون میل نداشتند که بحث در این باره ادامه داشته باشد موضوع دیگری را مطرح فرمودند!

متأسفانه بعداً وقتی کتاب «پاسخ به تاریخ» را خواندم دیدم اعلیحضرت از قول همین شخص چنین نوشته‌اند: «... در اواخر آذرماه سناتور محمدعلی مسمودی به من گزارش داد که جرج لامبراکیس، دبیر اول سفارت آمریکا به‌وی گفته است: «به‌زودی در ایران یک رژیم جدید وجود خواهد داشت»^{۲۰} (۲)

و اما در مورد اظهارات سفراء: اولین سفیری که به‌وزارت کشور آمد آقای ویلیام سولیوان سفیر آمریکا و همزمان با روزهای اول ورود آقای خمینی به فرانسه بود. بعد از تعارفات مقدماتی و قدری مذاکره درباره برنامه دولت و مسائل کلی مربوط به‌وزارت کشور، ضمن اظهارات خود آرزوی موفقیت برای دولت جدید نمود. گفتم می‌بینید که متأسفانه وضعیت مشکلی برای کشور و دولت پیش آمده است، در جواب اظهار کرد: «به‌نظر من جای هیچگونه نگرانی نیست. جبهه مخالف دولت بی‌اهمیت می‌باشد. دربرابر اعلیحضرت شخصیت سیاسی ارزنده و همطرازى که مورد توجه و قابل قبول عموم باشد وجود ندارد، فکر نمی‌کنم هیچگونه خطری برای اعلیحضرت و رژیم ایران وجود داشته باشد».

گفتم: به‌نظر من بطوریکه مشهود است یک طرح عملیات براندازی کامل... علیه دولت ایران اجرا می‌شود، و روز بروز هم شدیدتر می‌گردد، پس اینهمه تبلیغات که به‌وسیله بسی‌بی‌سی... علیه دولت و به‌نفع مخالفین [؟] و آقای خمینی صورت می‌گیرد چیست؟ اظهار کرد: «خمینی شخصیت مذهبی است، شخصیت سیاسی نیست که خطری برای اعلیحضرت باشد!» آقای سولیوان اضافه نمود که: «به‌نظر من دولت همین‌طور که شروع کرده، اگر اقدامات خود را ادامه داده و سریعاً نارضایتی‌های عمومی را برطرف نماید، این نارضاحتی‌های کشور گذرا و ناچیز هستند و به‌زودی از بین خواهند رفت».

در اولین فرصت جریان مذاکرات را به‌عرض اعلیحضرت رسانیدم. همه حرفها را خوب گوش داده ولی چیزی نثرمودند. بطوریکه احساس کردم مطالب برای اعلیحضرت تازگی نداشت. احتمالاً آقای سولیوان قبلاً همین حرفها را به‌خود اعلیحضرت هم گفته بود. چند روز بعد آقای آنتونی پارسونز سفیر انگلستان برای ملاقات

به وزارت کشور آمد. بعد از تعارفات و تبریک و آرزوی موفقیت برای دولت اظهار نمود: «دو ماه پیش کشور شما را که در حال آرامش کامل بود برای مرخصی سالیانه ترك نمودم. ولی در مراجعت متأسفانه در حال آشوب و ناراحتی دیدم که هیچ تصوّرش را نمی نمودم!» سپس بعد از اشاره به روابط دوستی بین دو کشور علاقمندی دولت متبوعه خود را به برقراری هرچه زودتر آرامش و امنیت در ایران بیان [کرده] و به عنوان شاهد گفته هایش اظهار داشت: «که من پس از ورود به ایران به آیات در قم که روابط نزدیکی با آنها داریم سفارش فرستادم، که برای دولت ایجاد اشکالات ننموده و در برقراری آرامش کشور کمک و با دولت همکاری نمایند! علیهذا از طرف روحانیون داخل کشور اطمینان داشته باشید!»

گفتم بطوریکه ملاحظه می کنید فعلامشکل آقای خمینی مطرح است. اظهار نمود ما با وی هیچگونه ارتباطی نداریم و اضافه کرد: «به نظر می رسد که او با شوروی ها مربوط باشد!»^{۲۶} من با توجه به اظهارات ایشان، مسئله تبلیغات رادیو بی بی سی... علیه دولت ایران را، که یکی از مشکلات دولت [بود] و چندین بار در هیئت وزراء مطرح شده و آقای شریف امامی هم گفته بود، که با سفیر انگلستان مذاکره [کرده] ولی نتیجه نگرفته است، مطرح نمودم، و اظهار کردم که متأسفانه بیشتر تبلیغات... علیه دولت ایران و به نفع مخالفین و همچنین آقای خمینی، از طریق رادیو بی بی سی صورت می گیرد، که با توجه به روابط دوستی حسنه موجود بین دو کشور و همچنین اظهارات خود شما مفایرت دارد، آیا ممکن است به منظور نشانه روابط حسنه و دوستی متقابل که مورد تأیید طرفین است، درباره برنامه این رادیو اقدام کنید که به این صورت... علیه دولت و به نفع مخالفین تبلیغات نکند، تا دولت حاضر در انجام برنامه های اصلاحی خود موفق گردد؟ در جواب اظهار داشت: «متأسفانه این مطلب صحیح است. ولی نکته ای که باید بگویم اینست که دستگاه رادیو بی بی سی يك رادیوی آزاد است اگرچه بودجه و هزینه اش را دولت انگلستان می پردازد، ولی در کیفیت برنامه های آن دولت نمی تواند دخالت داشته باشد، حتی غالباً... علیه خود دولت انگلستان هم مطالبی پخش می نماید، و همیشه بطور آزاد عمل می کند!!»

سپس مجدداً ضمن تکرار علاقمندی دولت متبوعه خود به برقراری آرامش در کشور اضافه نمود: «بطوریکه ملاحظه کردید وقتی خمینی خواست از عراق به کشور کویت برود، چون کشور کویت از کشورهای دوست نزدیک انگلستان است، برای اینکه خمینی در همسایگی نزدیک ایران نتواند... علیه دولت ایران تحریکات بکند از دولت دوستان کویت خواستیم که اجازه ورود به خمینی ندهد. که ملاحظه کردید، نداد». (البته اگر آقای خمینی در کشوری مانند کویت مستقر شده بود، مسلماً نمیتوانست از وسائل ارتباط جمعی وسیع مانند کشور فرانسه برای تبلیغات استفاده نماید).^{۲۷}

جریان مذاکرات و اظهارات سفیر انگلیس را به اعلیحضرت عرض کردم. در مورد بی بی سی فرمودند: «بلی متأسفانه همیشه همین جواب را داده اند».

بعد از دیدار سفیر انگلستان، آقای راولدوله سفیر دولت فرانسه به دیدن من آمد. آقای راولدوله بعد از تبریک و آرزوی موفقیت برای دولت، ضمن اشاره به روابط دوستی قدیمی بین دولت ایران و فرانسه و اظهار علاقه به حفظ و ادامه دوستی متقابل نسبت به وضع ناآرام کشور اظهار تأسف نمود. همچنین در ادامه صحبت مجدداً ناراحتی و نگرانی خود را از آشوب و اغتشاش در کشور اظهار داشت. من در جواب گفتم: با توجه به مراتب دوستی و مودت متقابل بین دو کشور که اشاره کردید انتظار نمی رفت که دولت فرانسه به آقای خمینی اجازه دهد با آزادی کامل... علیه دولت ایران تحریکات نماید. بطوریکه می بینید آرامش و آسایش عمومی بدین ترتیب بکلی از بین رفته و امور کشور تعطیل گردیده است. سفیر فرانسه در نهایت تعجب اظهار کرد: «که من به شما اطمینان می دهم دولت فرانسه نهایت علاقه را به حفظ روابط دوستی حسنه بین دو دولت دارد و به هیچ وجه نمی خواهد برخلاف میل دولت ایران عملی انجام بشود، و آماده است برابر نظر اعلیحضرت و دولت ایران عمل نماید»، اضافه نمود: «من منتظر هستم که شما نظر دولت ایران را به من اعلام نمایید، مطمئن باشید که بلافاصله عمل خواهد شد».

من از حسن ظن سفیر فرانسه تشکر نمودم و به محض خدا حافظی

ایشان، تلفنی کسب اجازه کرده به حضور اعلیحضرت رسیده و جریان مذاکرات با سفیر فرانسه را به عرض رسانیدم. فرمودند: «بلی صحیح است. دولت فرانسه نظر ما را خواست. موافقت کردیم که به وی اجازه اقامت در فرانسه داده شود!» و در برابر تعجب من اضافه کردند «باید صبر کرد تا ببینیم چطور می شود.»!

پیشنهاد وزارت کشور برای رفع بحران چه بود؟

تظاهرات و اغتشاشات در تهران و شهرها ادامه داشت، بازار مدهتها بود که بسته بود، اعتصابات در کارخانه ها و ادارات روز بروز زیادتر می شد. شورای را که با شرکت جانشینان و معاونین وزارت کشور برای بررسی و مشورت در مسائل مهم تشکیل داده بودم، به دفترم دعوت کرده اظهار نمودم: بطوریکه آقایان اطلاع دارید چند روز بعد از تشکیل دولت در کشور حکومت نظامی اعلان گردید و امور امنیتی را فرمانداران نظامی با زیر امر گرفتن سازمانهای شهربانی و ژاندارمری تهران و شهرستانهای مختلف در سطح کشور عهده دار شدند. و مسائل امنیتی مملکت به عهده وزارت جنگ محول گردیده. با وجود این من تا به حال مرتباً مسئله امنیت در کشور را در تمام جلسات هیئت دولت مطرح کرده ام. ولی موفق به پیدا کردن راهحلی نشده ایم. در موقع طرح مسائل در هیئت دولت، بخصوص مسائل امنیت عمومی، به قدری عقاید مختلف و متضاد اظهار می شود که نتیجه ای حاصل نمی گردد. شورای امنیت ملی هم که چند مرتبه تساهبه حال تشکیل شده بیشتر به مسائل مربوط به عکس العمل در مقابل تظاهرات و اغتشاشات مخالفین پرداخته، که غالباً تصمیمات متخذه هم از طرف فرمانداری نظامی به موقع اجرا گذاشته نشده است. بنابراین تصمیم گرفتیم در این جلسه بطور سری، با توجه به وضعیت عمومی کشور و در نظر گرفتن مسئولیتهای ملی و اداری که داریم يك بررسی جامع برای پیدا کردن راه حل اساسی برای مشکل کشور به عمل آوریم. من پیشنهاد شورا را به عرض اعلیحضرت می رسانم، تا

در صورت تصویب اوامری صادر بفرمایند، بلکه کمکی به برقراری امنیت و آرامش در مملکت گردد و دولت بتواند به تلاشهای اصلاحی خود ادامه بدهد.

پس از بحثهای طولانی به این نتیجه رسیدیم که چون متأسفانه [برائش] تبلیغات سوئی که مدتیست بطور آزاد در کشور و بخصوص در جلسات مجلسین صورت می‌گیرد^{۲۸} به اشخاص مختلف تمام اقدامات دولتهای گذشته، مورد تنقید و حملات شدید همگان، حتی وزرای دولت حاضر قرار می‌گیرند، لذا اعتماد مردم از اکثریت مسئولین فعلی سلب [شده]^{۲۹} و تنها راه حلی که به نظر می‌رسد اینست که اعلیحضرت دستور فرمایند چند نفر از بین شخصیتهای سیاسی برجسته و معمر کشور، مانند آقایان دکتر صدیقی، نجم‌الملک، وارسته، عبدالله انتظام و... دعوت [شوند] تا در حضور اعلیحضرت جلسه‌ای مشورتی تشکیل [شده] و راه حل مشکل و بحران کشور مورد بررسی قرار گیرد و نتیجه به اطلاع عامه مردم برسد، شاید بدین طریق آرامش در کشور برقرار شود.

در شرفیابی به حضور اعلیحضرت، جریان بررسی وزارت کشور را به شرح مذکور عرض و اضافه کردم [این] تنها راه حلی است که به نظر می‌رسد. پس از قدری تأمل فرمودند: «از کجا معلوم اگر این اشخاص دعوت شدند بیایند؟!». من که انتظار چنین جوابی را از اعلیحضرت نداشتم، عرض کردم، با توجه به وطنپرستی این قبیل شخصیتها فکر نمی‌کنم در صورت دعوت اعلیحضرت درنگ کنند. فرمودند: «بسیار خوب ببینیم».

اگرچه کاملاً برابر پیشنهاد وزارت کشور اقدام نشد ولی به طوریکه عملاً مشاهده گردید، بعدها آقای دکتر صدیقی برای تشکیل دولت دعوت شد و آقای عبدالله انتظام به سمت مدیرعامل شرکت نفت ملی ایران منصوب گردید، و سپس آقایان وارسته و عبدالله انتظام نیز برای عضویت شورای سلطنت انتخاب گردیدند.

چگونگی تشکیل جلسه فوق‌العاده در حضور اعلیحضرتین

با وجود اعلان حکومت نظامی در کشور، تظاهرات و اعتصابات

روز بروز توسعه پیدا می‌کردند. برابر گزارشات واصله، چون تظاهرات در شهرستانها جنبه عمومی پیدا کرده بود، به تدریج عده‌ای از مقامات دولتی و حتی بعضی از فرمانداران هم در آنها شرکت می‌کردند و با اهالی شهرها در میدان‌ها نماز جماعت برگزار می‌نمودند.^[۱]

در تهران هم به علت عدم اجرای قانون و مقررات حکومت نظامی برابر گزارشات واصله اغلب کارمندان دولت، حتی به تدریج مقامات عالی‌رتبه وزارتخانه‌ها نیز در تظاهرات شرکت می‌کردند^[۱]. مثلاً در وزارت کشور در اواخر دولت آقای شریف‌امامی، آقای محمد باقرنمازی معاون وزارت کشور در امور شهرداریها از سمت خود استعفا نمود. وقتی که ضمن تشویق نامبرده به ادامه خدمت، علت اصرار مشارالیه در استعفا را سؤال کردم، اظهار نمود: «من نمی‌خواهم مثل عده‌ای از مقامات وزارتخانه‌ها! با حفظ سمت رسمی خود در تظاهرات شرکت نمایم». تا اینکه مجدداً نزد آقای شریف‌امامی رفته و برای بار چندم مسئله برقراری امنیت در کشور را مطرح [کرده] و خواستار نظر نخست‌وزیر شدم.

آقای شریف‌امامی با ناراحتی خیلی زیاد شروع به صحبت کرده و اظهار نمود: «من از طرز کار فرمانداری نظامی سر در نمی‌آورم و نمی‌دانم با ارتشبد اویسی چه بکنم؟ مشکل من یکی دوتا نیست! فرمانداری نظامی نه تنها قانون حکومت نظامی را به موقع اجرا نگذاشته و راساً محرکین و مسببین اغتشاشات را دستگیر نمی‌نماید، بلکه امکانات اختفاء و فرار اشخاصی را هم که به فرمانداری نظامی ابلاغ میشود بازداشت کنند فراهم می‌نماید. مشکل من ارتشبد اویسی فرماندار نظامی است!» اظهار نمودم: این موضوع که گفتید صحیح است. بطوریکه شهربانی کشور به من هم گزارش نموده، در فرمانداری نظامی تهران تعدادی اشخاص غیرمسئول، ناصالح و مشکوک جمع شده‌اند که واسطه این قبیل اعمال نادرست و برخلاف قانون و مقررات می‌باشند! و اضافه کردم «نکته مهم دیگری را که لازم بود یادآوری کنم اینست که چون فرمانداران نظامی در سایر شهرستانها نیز از افسران نیروی زمینی هستند، به جای اینکه برابر مقررات وظایف مربوط به امور امنیتی محل را مطابق دستورات شورای امنیت استان انجام دهند، برابر دستورات ارتشبد

اویسی فرماندار نظامی تهران عمل می‌کنند. در نتیجه بطوریکه ملاحظه می‌کنید به‌جای اینکه مقررات حکومت نظامی به‌موقع اجرا گذاشته شده و محرکین و گردانندگان اغتشاشات دستگیر شوند، مانند تهران، روزانه تعدادی از تظاهرکنندگان و چند نفر از مأمورین انتظامی و سربازان مأمور به فرمانداریهای نظامی بی‌پرده کشته و یا زخمی می‌شوند و بدون اینکه کوچکترین نتیجه‌ای حاصل شود روزیروز هم وضع امنیت کشور بدتر میشود و به‌این ترتیب هیچگونه امیدی به بهبود وضعیت نیست و ضرورت دارد که یک تصمیم اساسی در این‌مورد اتخاذ شود. نخست‌وزیر ضمن تأیید اظهارات من اضافه نمود که: «باید فکری بکنیم».[۳۰]

یکی دو روز بعد از این ملاقات و مذاکره، غروب بود که تلفنی از کاخ خبر دادند: اعلیحضرت احضار کرده‌اند. وقتی به‌کاخ سعدآباد رسیدم چند نفر از وزراء در اطاق انتظار [بودند]، نخست‌وزیر هم در حضور اعلیحضرت بود. چون شرکت‌کنندگان در جلسه بدون اطلاع قبلی احضار شده بودند لذا مدتی طول کشید تا همگی حاضر شوند.

جلسه فوق‌العاده در حضور اعلیحضرت و شهبانو بود و مقامات شرکت‌کننده عبارت بودند از:

آقایان: شریف‌امامی نخست‌وزیر، محمد باهری وزیر دادگستری، هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی، منوچهر آزمون وزیر مشاور و امور اجرائی، منوچهر گنجی وزیر آموزش و پرورش، کاظم ودیعی وزیر کار و امور اجتماعی، ارتشبد ازهاری رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و فرماندار نظامی تهران، سپهبد ناصدمقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و من.

مذاکرات در حدود ساعت ۱۹ شروع و تا ساعت دو بعداز نیمه شب ادامه داشت. خلاصه اظهارات و اهم مطالب بیان شده در این جلسه به‌شرح زیر بود:

اعلیحضرت فرمودند: «نخست‌وزیر مطالبی داشتند که لازم بود درباره آنها بحث شود. خواستیم شهبانو هم در این جلسه شرکت کنند تا در جریان مذاکرات باشند. پس از اظهارات نخست‌وزیر آقایان هر یک نظر خودتان را بطور روشن و صریح و بی‌پرده درباره اینکه فکر می‌کنید

در این موقعیت بحرانی کشور چه باید بکنیم بگوئید، تا در مورد آن بحث شود».

آقای شریف‌امامی پس از تشریح کلی وضعیت عمومی کشور اظهار نمود که: «دولت با وجود اعلان حکومت نظامی به علت عدم اجرای صحیح مقررات قانون حکومت نظامی مواجه با مشکلاتی شده و موفق نگردیده که نظم و امنیت و آرامش را در کشور برقرار نماید و از حکومت نظامی فقط بدنامی آن برای دولت مانده، به همین جهت نه تنها تصمیمات و اقدامات دولت به نتیجه نرسیده بلکه در اثر تبلیغات سوء توسط روزنامه‌ها و بخصوص رادیو و تلویزیون دولتی... علیه دولت [!] روز بروز تظاهرات و اعتصابات در کشور بیشتر شده و به ادارات دولتی هم سرایت کرده است. ادامه این وضعیت با وجود عدم هماهنگی در بعضی از سازمانها نتیجه مطلوبی برای دولت و کشور نخواهد داشت. این بود که از حضور اعلیحضرت استدعا کردم تا تصمیم قاطعی در این مورد اتخاذ فرمایند». اعلیحضرت فرمودند: «اینکه گفتید صحیح است. حکومت نظامی به علت آزادی که خواستیم در کشور باشد بصورت شیر بسی‌یال و دم درآمده است [!] منظور از این جلسه هم همین است که آقایان هر پیشنهادی دارند بدهند تا در اطرافش بحث شود. همه آزاد هستند که نظر خودشان را بیان کنند. ما هم نظر خودمان را خواهیم داد». سپس نظر آقای نهاوندی را خواستند.

آقای نهاوندی پس از اشاره به بررسی نارسائی‌ها که به وسیله اندیشمندان در گروه بررسی مسائل ایران به عمل آمده و بیان مطالب کلی مانند اینکه باید یک عده اشخاص همفکر با هم همکاری کنند، اضافه نمود که: «باید تصمیمات اساسی اتخاذ شود و مبارزه سریع با فساد به عمل آید و مفسدین گذشته شدیداً تعقیب و مجازات بشوند». استنباط کلی از اظهارات ایشان اشاره غیرمستقیم به این بود که اگر مأمور تشکیل دولت شود با یک عده اشخاص همفکر مشکلات مملکت را سریعاً برطرف و آرامش را برقرار خواهد نمود.

آقای باهری معتقد بود که: «هرچند برای برقراری آرامش و تسکین افکار عمومی ضرورت دارد اشخاصی که در گذشته مرتکب نادرستی و اعمال خلاف شده‌اند سریعاً تحت تعقیب قرار گرفته و شدیداً مجازات

شوند، اما با رعایت تشریفات و مقررات قوانین موجود تعقیب مقامات گذشته مقدور نیست و باید تصمیمات فوق‌العاده‌ای برای این منظور اتخاذ گردد تا مفسدین هرچه زودتر دستگیر و به مجازات برسند».

آقای آزمون اظهار نمود: «وضعیت کشور شدیداً بحرانی است، عموم مردم خواستار يك انقلاب و تغییرات اساسی و فوری و مجازات مفسدین هستند. لازمست اعلیحضرت خودشان فرماندهی این انقلاب را به عهده بگیرند و با انحلال مجلسین و تشکیل يك شورای انقلاب به این خواسته مردم جواب مثبت بدهند و اشخاصی^{۳۱} که در گذشته مرتکب فساد و در نتیجه نارضایتی عمومی گردیده‌اند و مورد تنفر مردم هستند به يك دادگاه نظامی مثل زمان جنگ سپرده شوند که سریعاً محاکمه و مجازات و اعدام گردند و عدالت در کشور اجرا شود تا مردم با دیدن مجازات مقصرین آرامش پیدا کنند، سپس مشکلات کشور با سرعت و قدرت هرچه تمامتر برطرف گردد».

سپهبد مقدم پس از کسب اجازه اظهار کرد: «خواستم به عرض برسانم که اگر پیشنهاد آقای آزمون مورد تصویب [قرار گرفته] و بموقع اجرا گذاشته شود خود ایشان جزو نفرات اولی خواهد بود که به مجازات خواهد رسید!» اعلیحضرت و سایرین در جلسه خندیدند. اعلیحضرت فرمودند: «صحبت جدی بکنید!»

ارتشبد اویسی اظهار نمود: «بیشتر این تحریکات و آشوب‌ها زیر سر آخوندهاست و به وسیله آنها صورت می‌گیرد. منیدانیم که آخوندها اهل پول هستند و می‌شود با پول آنها را راضی کرد. اعلیحضرت اجازه بفرمائید پول کافی در اختیار جان‌نثار بگذارند، در ظرف ۴۸ ساعت تمام مشکلات کشور را برطرف می‌کنم!»^{۳۲}

ارتشبد از هاری اظهار کرد: «اعلیحضرت يك نفر از نظامیان — هر کس را که صلاح می‌دانند — مأمور تشکیل دولت بفرمائید که يك دولت نظامی تشکیل بدهد. جان‌نثار به ثوبه خودم حاضر هستم که زیر دستش خدمت کنم تا با قدرت تمام به این آشوب و اغتشاشات خاتمه داده و امنیت و آرامش را در کشور برقرار سازد».

پس از اظهار نظر چند نفر دیگر، اعلیحضرت نظر مرا خواستند. عرض کردم جان‌نثار مخالف هرگونه عمل برخلاف قوانین موجود هستم.

اگر قانون و مقررات حکومت نظامی بطور صحیح و کامل بموقع اجرا گذاشته می‌شد وضع کشور به این صورت نبود. اگرچه خیلی دیر شده هنوز هم تنها راه حل برای برقراری آرامش و امنیت در کشور اجرای صحیح و کامل مقررات حکومت نظامی است تا دولت بتواند در محیط آرام برنامه‌های اصلاحی خود را بموقع اجرا بگذارد. درمورد پیشنهادات آقایان هم استدعا دارم تصمیمی اتخاذ نفرمائید. يك کمیسیون از حاضرین را مأمور بفرمائید تا پیشنهادات را به‌دقت بررسی [کند] و نتیجه به‌عرض برسد، آن وقت هر تصمیمی را مقتضی دانستید، اتخاذ بفرمائید.

اعلیحضرت فرمودند: «بسیارخوب نظرات آقایان را شنیدم، درباره آنها فکر خواهیم کرد».

چند روز بعد از این جلسه آقای نهاوندی به‌امید اینکه مأمور تشکیل دولت خواهد شد استعفاء داد. متن استعفانامه ایشان که مطابق خواسته آنروز مخالفین تنقید از گذشته و خال بود به‌عنوان يك وسیله تبلیغاتی بسیارخوبی... علیه دولت به‌دست مخالفین و مطبوعات و رادیو و تلویزیون افتاد.

متأسفانه نه تغییری در وضعیت دولت حاصل گردید، نه مقررات حکومت نظامی بموقع اجرا گذاشته شد. همانطور روزها می‌گذشت. افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه مأمور به فرمانداریهای نظامی و همچنین مأمورین انتظامی بلاتکلیف و سرگردان درکنار خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ با تحمل اهانت‌های مستقیم و غیرمستقیم مخالفین و آشوبگران، تظاهرات و اغتشاشات آنها را تماشا می‌کردند!...

توضیحات بخش اول

۱. اصل: من را

۲. همانطور که ملاحظه می‌کنید، این دومین باری است که شریف‌امامی روی این نکته تکیه می‌کند و این امر علاوه بر آنکه دوری و بیگانگی رژیم شاه را از اهداف و ارزشهای اساسی انقلاب و عمق آن نشان می‌دهد، همچنین مبین آن است که سران آن رژیم تا چه حد اهل حقه و نیرنگ بوده و با تشبث به ظاهر فریبی‌ها و تغییراتی که در رابطه با ریش! و مبدأ تاریخ و ساعت و امثال آن پدید آورده بودند می‌خواستند انقلابی را که در جستجوی استقلال، آزادی، عدالت و جمهوری اسلامی بود سرکوب کنند! گویی ریش را ریشه انقلاب می‌دانستند!

۳. آقای قره‌باغی نیز طبق معمول مثل بسیاری از خاطره‌نویسان انقلاب از «سیاست حقوق بشر کارتر و آمریکا» شروع می‌کند! بی‌آنکه به مقدمات و زمینه‌ها و علل واقعی انقلاب اسلامی ایران که به سلطه پنهان ساله رضاخان و محمدرضا شاه بر کشور با کمک و دخالت مستقیم انگلیس و آمریکا در سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نتیجتاً کودتای پدر و پسر مذکور و وابستگی آنان به قدرتهای بزرگ استعماری

و سپس اوجگیری مبارزات مردمی و واقعه معروف مسجد گوهرشاد و... قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و نیز قیام شکوهمند و گسترده ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی و وقایع بعد از آن تا سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ مربوط می شود، اشاره کند. قره باغی نیز مثل وقایع نگاران خارجی انقلاب، به این واقعیت که سلطنت پهلوی از اساس غیرقانونی و ضد ملی و زائیده دو کودتای انگلیسی و آمریکایی و نه آراء عمومی ملت ایران بوده و نفرت و انزجار ملت بویژه اکثریت مسلمان و معتقد، در طول سالهای مزبور تشدید شده و سرانجام به صورت یک کانون انفجاری درآمد، توجهی نشان نمی دهد. اما حتی همین عبارات که آقای قره باغی خود در متن کتاب بکار برده است به روشنی تمام عمق وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا را نشان می دهد. بدون هیچ توضیح جدیدی می توان عین عبارت آقای قره باغی را ملاحظه کرد: «همزمان با انتخاب آقای کارتر به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا و به قدرت رسیدن حزب دموکرات و اعلان سیاست حقوق بشر به عنوان سرلوحه سیاست بین المللی آمریکا، تغییراتی در سیاست اعلیحضرت و دولت آقای امیرعباس هویدا ظاهر گردیده.»؟!

۴. اصل: برعلیه

۵. در سال ۱۳۵۶، ابتدا با انتشار خبر مرگ مشکوک دکتر علی شریعتی در جرائد، پخش وسیع و مخفیانه و سپس علنی آثار وی و استقبال عظیم نسل جوان، برگزاری مجالس بزرگداشت در مساجد دانشگاهها و تظاهرات دانشجویان، سخنرانی های مسجد قبا و پس از چندی انتشار خبر مرگ مشکوک فرزند امام خمینی، برگزاری مجالس در مساجد تهران و قم و شهرستانها و سخنرانی های روحانیون مبارز و رها شده از زندان و تبعید، ماجرا شروع شه و سپس نوار سخنان امام در نجف، تکثیر و به سرعت در سطحی وسیع انتشار یافت و موجبات وحدت میان دو قشر دانشگاهی و حوزه ای را فراهم آورده مبارزات را شدت بخشید. همزمان با این رویدادها ماجراهای دیگری نیز شکل گرفت. روشنفکران «چپ» و «ملی» و «لیبرال» و «دمکرات» هم که نشانه های تغییر صوری سیاست در جهان غرب و در داخل کشور را می دیدند با تشکیل محافل

و جلسات معروف به «شب شعر» و با سخنرانی در دانشگاهها و مراکز دیگر وارد عمل شدند. البته رژیم می‌کوشید تا این تلاشها و این «نمایش دموکراسی» از حد لازم فراتر نرود و حتی المقدور در محیط روشنفکران محصور مانده به میان ملت و توده مردم کشیده نشود. در هر حال برخلاف اظهارات آقای قره‌باغی، جریانات از «باشگاهها» به مساجد کشیده نشد! حرکت مساجد، خود حرکتی بود جداگانه، مستقل، قائم به ذات و مردمی.

۶ و ۷ و ۹ اصل: بر علیه

۸. نویسنده، در جستجوی علل بروز انقلاب مثل غالب موارد به سراغ وقایعی می‌رود که بر فرض وقوع به همان نحو مورد ادعای وی، ارتباطی با انقلاب و مردم و روحانیت متمهد و مبارز ندارد و در سلسله‌العلل انقلاب جایی برای آن نمی‌توان یافت. بی‌شک روحانیونی وجود داشته‌اند که همچون نوغانی‌ها، دانشی‌ها و شریعتمداری‌ها بعضاً از رژیم و دولت، مبالغ مستمری را دریافت کرده و بعضاً وابستگی‌هایی بیش از این حد نیز با دستگاه حکومت داشته‌اند. اما اولاً حساب اینان از حساب انقلاب و مردم و روحانیت متمهد و مبارز و بحث در مورد آنها به طریق اولی از بحث علل بروز و ظهور انقلاب اسلامی ایران جداست. ثانیاً بنابه گفته خود نویسنده، علما و روحانیون طبق قانون اساسی حق نظارت در امر قانونگذاری داشته‌اند. حال آنکه این حق در رژیم شاه و پدرش سلب شده بود. ضمناً از آقای قره‌باغی که در جای‌جای این کتاب از سوگند وفاداری ارتش به قانون اساسی سخن می‌گوید، باید پرسید: چگونه است که امرای شاهنشاهی ارتش نظیر خود ایشان، در طول سلطنت شاه نسبت به زیرپا گذاشتن این بخش مهم از قانون اساسی هیچگاه احساس مسئولیت نمی‌کرده‌اند؟ آیا آنان نیز مثل شاه فقط به بخشهای منتخبی از قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند؟!

۱۰. همانطور که همه می‌دانیم، آتش‌سوزی‌های ایام انقلاب در سالهای ۵۶ و ۵۷ رویهمرفته سه علت داشت: الف: مردم هرگاه در مسیر مبارزه عادلانه خویش علیه نظام شاهنشاهی با موانع و بویژه با تهاجم و سرکوب نظامی، پلیسی، امنیتی مواجه می‌شدند به‌سوی مبارزات قهرآمیز و خشونت بار کشیده شده به‌طور طبیعی در برابر اقدامات سرکوب‌گرانه

رژیم، عکس العمل نشان می‌دادند. آنها در این مورد نیز، بیشتر مراکز مهم وابسته به رژیم و مراکز غارت و استثمار عمومی نظیر بانک‌های کدایی و لانه‌های فساد نظیر سینماها و کاباره‌ها را هدف حملات خویش قرار می‌دادند.

البته بسیار طبیعی و محتمل است که بعضاً در گرماگرم این درگیری‌ها اشتباهاتی چنه اجتناب‌ناپذیر (ولسی در مجموع و در مقام مقایسه: ناچیز) را نیز ناخواسته مرتکب شده باشند.

ب: گروههایی که در فاصله سالهای ۵۳ تا ۵۶ دچار شکستهای فاحش نظامی، فکری شده و پیش از آن هم سروصدایشان پیش از خودشان و ارزش کیفی و کمی‌شان بود، با ظهور طلیمه انقلاب به تجدید نیروی اندک خویش پرداخته و گاه و بیگاه به شکلی کاملاً کودکانه و بازهم بیگانه با مردم اظهار وجود کرده و تلاش می‌کردند تا مبارزات مردمی را با همه عمق و عظمت و عرض و طول و با همه تنوعی که در اشکال و شیوه‌های عملی خویش داشت صرفاً از لولّه تفنگ گذرانده و پیش از موعد طبیعی، تمسک به سلاح گرم را به جای تومل به نیروی عام و گسترده مردمی، برچنبش تحمیل کنند. البته تعداد این گروهها و تعداد اعضای آنها و نیز عملیات آنان به زحمت از تعداد انگشتان تجاوز می‌کرد!

ج- همانطور که آقای قره‌باغی در صفحات دیگر، البته به شکل افراطی و تعمیم یافته و بیمورد و بیش از واقعیت، مطرح می‌کند، گاهی مأموران خود رژیم و نیروهای ساواک نیز برای ضربه زدن به حیثیت جهانی و داخلی انقلاب وارد عمل شده کسی را می‌کشتند یا جایی را آتش می‌زدند. اما برای مردم تفاوت میان هر سه قسم از اعمال فوق‌الذکر روشن و مشخص بود.

۱۱. همانطور که شاه اعتراف کرده، اقدامات وسیع وی «نمایشی» بوده است. اما آنچه روشن است و وی آنرا ناگفته باقی گذاشته، اینست که اقدامات وسیع و نمایشی شاه، با آن اهمیت و حساسیتی که بر آن مترتب بود و با آن آثار و نتایج بین‌المللی که داشت، هرگز نمی‌توانسته است صرفاً بر اثر توصیه یک مرجع مهم مذهبی انجام گرفته باشد. هر چند انجام این توصیه از سوی یک مرجع مهم مذهبی - که نامش بر کسی

پوشیده نیست - نیز غیرمحمّل نیست. حق با آقای قره‌باغی است که می‌گوید همزمان با ایجاد تغییرات در سیاست آمریکا، تغییراتی نیز در سیاست اعلیحضرت و آقای امیرعباس هویدا پدید آمد. امپریالیسم آمریکا از مدتها پیش‌تر بر اثر جمع‌بندی تجربیات خود در عرصه سیاست خارجی و آنچه در کشورهای جهان سوم بر اثر وقوع جنبش‌ها و نهضت‌های آزادیبخش مردمی رخ می‌داد، به این نتیجه رسیده بود که می‌بایست سیاست جدیدی را در جهت فریب دادن ملت‌ها و آرایش کردن چهره کثیف خویش و خنثی کردن نیروها و انرژی‌های جنبشی موجود در میان ملل مبارز یکبار گرفت و ماسک جدید و فریبنده‌ای را بر چهره زد. این سیاست یا ماسک جدید همان سیاست حقوق بشر بود. اعمال این سیاست به دولت آمریکا کمک می‌کرد تا اولاً خود را انقلابی، مبارز، مردم‌دوست و مدافع محرومین و انمود کند و به‌زعم خویش در کنار مردم و مبارزین قرار گیرد. سابقه سوء گذشته و خاطره تلخی را که از عملکرد او در میان ملت‌ها برجای مانده از ذهن آنان بزداید. ثانیاً این تصور را که رژیم‌های دیکتاتور و فاسد و عیاش دست‌نشانده آمریکا هستند از میان برده چنین وانمود کند که او نیز با این رژیم‌ها و حداقل با سیاست‌های آنان مبارزه می‌کند. لازمه تحقق این مقاصد آن بود که امپریالیسم آمریکا خود پیشدستی کرده و دولتهای دست‌نشانده و وابسته‌ای امثال دولت شاه را مورد انتقاد قرار دهد و به‌ایجاد به اصطلاح «فضای باز سیاسی» وادار نماید. اینکار ظاهراً فایده دیگری را نیز می‌بایست در پی می‌داشت. یعنی می‌بایست ملت تحت‌ستم ایران، تغییرمشی رژیم شاه و کاهش اختناق و آزادی‌های اعطاشده را از چشم آمریکا دیده و مرهون سیاست «حقوق بشر» کارتر تلقی می‌کرد.

شاه ابتدا تن به این بازی خطرناک نمی‌داد، اما آمریکائی‌ها شاه را به چشم فرزند یا مریضی می‌دیدند که باید همچون پدر یا طبیب، او را به پذیرش آنچه مصلحت خود او و ضامن بقا و تداوم حیات او است ولی خوشایند او نیست وادار نمایند! سرانجام شاه توصیه ارباب را پذیرفت، اما باز هم بر سرحد و مرز این آزادی‌های مرحمتی! و مصلحتی!، میان شاه و اربابان آمریکائی‌اش اختلاف‌نظرهایی در مراحل بعدی بروز می‌کرد. با اینهمه شاه و کارتر در دو مورد دارای وجه

اشتراک بودند. نخست اینکه هردو، عملیات نمایشی را تاجائی قابل اجرا و گسترش می‌دانستند که فقط نقش سوپاپ اطمینان برای خروج و آزاد شدن مقداری از انرژی‌ها و نیروی متراکم در بطن جامعه را ایفا کرده از انفجار جلوگیری کند ولی این کار اساس رژیم و سلطنت و حاکمیت شاه را به‌خطر نیندازد. مورد دیگر اینکه نه شاه و نه کارتر، هیچکدام ابعاد جنبش و عمق و عظمت و نیروهای انفجاری آنرا نتوانسته بودند برآورد و پیش‌بینی نمایند. آنها می‌خواستند با گشودن راهی و حفر کانالی در درون کوه از تراکم گازها و از احتمال زلزله، انفجار و آتشفشان درآینده جلوگیری کنند. اما هرگز تصور نمی‌کردند که نیروی به‌بند کشیده شده در اعماق آن خود درحال انفجاری مهیب است و به‌محض یافتن روزنه‌ای به بیرون، آتشفشان‌وار خواهد گرید و آرتزین‌گونه خواهد جوشید و رژیم شاه را در زیر توده‌های مذاب آتشفشان دفن خواهد کرد.

بنابراین عامل اصلی، اراده ملت و قدرت آنان بود. عامل تعیین‌کننده، مبارزه توده‌های مردمی بود که نویسنده این کتاب، خود در جای‌جای آن و بخصوص در آنجا که از وقایع ۲۲ بهمن سخن می‌گوید به نقش محوری آنان ندانسته اعتراف کرده است. هم شاه و هم آمریکا در برابر امواج متلاطم برخاسته از این طوفان فراگیر و مردمی مرتباً برای حفظ منافع مهمتر و اساسی‌تر عقب‌نشینی می‌کردند و درواقع این مردم بودند که تحولات و تغییرات پی‌درپی سیاست شاه و آمریکا را برآنان تحمیل می‌نمودند. البته عقب‌نشینی شاه حد معینی داشت. برای او حفظ رژیم سلطنتی و حفظ جان و مال مهمترین هدف و تعیین‌کننده‌ی آخرین حد عقب‌نشینی بود. اما آمریکا هرچند تا آخرین لحظه رسماً از شاه و سلطنت حمایت کرد زیرا نوکری مطیع‌تر، وابسته‌تر و وفادارتر از او برای حفظ منافع غرب در ایران و منطقه سراغ نداشت، چون برای او شاه وسیله بود نه هدف، وقتی به رأی‌العین دید که در برابر انقلاب و مردم و رهبری شکست خورده است تلاش کرد تا منافع درازمدت را از طریق عقب‌نشینی تاکتیکی و سازش ظاهری با انقلاب حفظ کرده از خطر برهاند. اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا در تهران نشان می‌دهد که آمریکا پس از پیروزی انقلاب در پی اجرای طرح‌هایی برای یافتن و

ساختن شاهی جدید و به‌سازش کشاندن مسئولان حکومت انقلابی و در غیر اینصورت تدارك كودتایی نظامی (به‌سبك تركیه) در ایران بوده است. یکی از دلایلی که شکست امپریالیسم آمریکا در ایران را نشان می‌دهد، برخورد آمریکایی‌ها با کارتر و جناح او در ایام انتخابات ریاست جمهوری است. محور تبلیغات علیه کارتر این بود که وی با اعمال سیاست‌های خویش «ایران» را از دست داده و با ناتوانی در حمایت و تقویت شاه و رژیم بختیار، آمریکا را در ایران و منطقه به‌شکست کشانده است.

۱۲. برای آنها که در گذشته کمترین آشنایی را نسبت به حوزه‌های علمیه داشته‌اند، این مطلب روشن و مسلم بوده است که آقای شریعتمداری هیچگاه «مقام اول در جامعه روحانیت ایران» را حائز نبوده و وقایع بعدی نشان داد که مشارالیه حتی در منطقه آذربایجان نیز در میان مقلدین بویژه نسل جوان و روحانیت انقلابی، پایگاهی را که تصور می‌رفت نداشته است. برخلاف نظر آقای قره‌باغی که شاید ایشان نیز مانند شریف‌امامی (و همانطور که وی در مجلس صریحاً گفت) مقلد آیت‌الله شریعتمداری بوده‌اند! تماس‌های آقای شریعتمدار با شاه و شهبانو به‌قصد تحکیم و تثبیت سلطنت انجام می‌گرفت و این امر در نهایت موجب افزایش خونریزی‌ها و نه کاهش آن بود. زیرا اساساً برای خنثی کردن نتیجه کارهای امثال آقای شریعتمداری و روحانیت وابسته به دستگاه شاه می‌بایست، زحمات بیشتری صرف شده و خون‌های بیشتری ریخته می‌شد. آیت‌الله شریعتمداری همان کسی بود که در بحبوه انقلاب و در شرایطی که ابراز هر سخنی علیه امام خمینی قطعاً به‌سود شاه و آمریکایی‌ها تمام می‌شد، طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌های خارجی، خود را امام حسن (ع) و آیت‌الله خمینی را «چه‌گوارا» خواند! با اینهمه شاید بتوان نظر آقای قره‌باغی را بدینگونه تصحیح کرده و پذیرفت که: «آیت‌الله شریعتمداری از حیث نزدیکی به رژیم شاه و تماس‌های مکرر با شاه و شهبانو و تلاش برای تحکیم سلطنت، مقام اول را در ایران داشت!» و البته در خارج ایران نیز کسان دیگری حائز این مقام بودند!

۱۳. اصل: برگذاری

۱۴. اصل: يك

۱۵. برخلاف تصور نویسنده، شعار اساسی مردم در روز مذکور، استقلال، آزادی، حکومت اسلامی، «مرگ بر شاه» و «درد بر خمینی» بود.

۱۶. اگر تظاهرات روز عید فطر، همانطور که نویسنده می‌گوید «به صورت آرام ادامه پیدا کرد»، چه چیز موجب نگرانی سران رژیم شد و چرا به فکر برقراری حکومت نظامی افتادند؟

۱۷. آقای قره‌باغی در حالیکه پیش از این، تظاهرات و انتقادات عمومی را ناشی از آزادی‌های اعطاشده و نتیجتاً مورد قبول و تأیید شاه و دولت می‌داند و نیز اعتراف می‌کند که تظاهرات مردم آرام برگزار شده است، معلوم نیست چرا در اینجا از دستگیری و بازداشت (و محاکمه و اعدام؟) کلیه رهبران و محرکین مخالفین و گردانندگان تظاهرات حمایت می‌کند!

۱۸. روشن است که «خونریزی» روز ۱۷ شهریور و روزهای پس از آن از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر اعلام و برقراری حکومت نظامی بوده است. قتل‌عام ۱۷ شهریور نیز مثل کشتار ۱۵ خرداد الزاماً از فرامین شخص اعلیحضرت به عنوان فرمانده کل ارتش شاهنشاهی ناشی شده است. با نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر باید گفت در سالهای ۵۶ و ۵۷ رودروئی رژیم شاه و مردم به جایی رسیده بود که نه برقراری حکومت نظامی و نه دستگیری کلیه رهبران و محرکین مخالفین (که بیش از نیمی از افراد و آحاد مردم را شامل می‌شد!) و نه هیچ راه حل دیگری نمی‌توانست مانع خونریزی و سرانجام مانع پیروزی ملت و سقوط رژیم شاه گردد. خونریزی‌ها و قتل‌عام‌ها از ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ در شهر قم (بر اثر اعتراض و قیام طلاب و مردم) آغاز شد و تا ۲۲ بهمن ادامه یافت. زیرا رژیم شاه جز حمله و عقب‌نشینی، جنگ و گریز، کشتار مردم و سپس اظهار ضعف در برابر آنان چاره‌ای دیگر نداشت.

۱۹. همه افراد اهم از موافق و مخالف، در روزهای انقلاب شاهد بوده‌اند که مردم بر حسب نوع، کمتر علیه ارتش شعار می‌دادند و برعکس، محور شعارها در رابطه با ارتش، حمایت از آن و دعوت نظامیان به همگامی با مردم بود. شعار معروف «ارتش برادر ما است، خمینی رهبر ما است» که گروههای کمونیستی آنرا نادرست خوانده و

علیه این شعار اعلامیه صادر کردند، از این قبیل بود. البته گاه شعارها حالت سرزنش و پرسش را پیدا می‌کرد. نظیر این شعرها: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟»، «برادر ارتشی، جواب گل، گلوله است؟!»، «نان ملت می‌خوری ای ارتشی، پس چرا فرزند ملت می‌کشی؟» و «سرباز ما مانند حر شهید، باید بشورد بر سپاه یزید».

ناگفته پیدا است که مردم، بدنه ارتش را از خود و همکیش خود می‌دانستند و کشتارها را بیشتر به امرای شاهنشاهی ارتش منتسب می‌کردند و به‌همین دلیل فریاد می‌زدند: «به‌کوری چشم شاه، ارتش برادر ما است».

۲۰. این «آشوبگران» همان کسانی هستند که آقای قره‌باغی در صفحات قبل و بعد از این به‌کرات از آنها خواسته و ناخواسته تحت عنوان «مردم» یاد می‌کند.

۲۱. نویسنده در مورد دیگری نیز به‌نقش رادیو بی‌بی‌سی توجه می‌دهد و مثل همیشه برای دل خوش کردن خویش و توجیه ناتوانی‌ها و شکست‌های رژیم شاه در برابر مردم به هر چیزی جز آنچه واقعی و اساسی بوده است و اگر لازم باشد به عواملی مثل جادو و جنبل نیز متشبث می‌شود. در مورد «بنگاه سخن‌پراکنی رادیو بی‌بی‌سی» توجه به این نکات لازم است که: اولاً سخن گفتن از وقایع ایران در ایام انقلاب اختصاص به رادیوی مزبور نداشت و غالب رادیوها و رسانه‌های غربی و شرقی از رادیو «مونت کارلو» تارادیو «مسکو» در این باره به‌سخن‌پراکنی مشغول بودند. ثانیاً انقلاب اسلامی و مردمی ایران به‌حدی از قدرت و گستردگی رسیده بود که از حیث درصد شرکت‌کنندگان در انقلاب، بسیار پیش‌تر، پیشرفته‌تر، نیرومندتر و مردمی‌تر از انقلاب ویتنام و نظائر آن بود و ابعاد وسیع داخلی و بین‌المللی انقلاب ایران این اجازه و امکان را نمی‌داد که خبرگزاری‌ها بتوانند با غمض عین از کنار آن بگذرند. در اینصورت، خود آنها بودند که بی‌اعتبار و مفتضح می‌شدند. ثالثاً کسانی که با دقت مجموعه برنامه‌ها و سخن‌پراکنی‌های بی‌بی‌سی و امثال آنها بررسی و ارزیابی می‌کردند به‌خوبی و وضوح درمی‌یافتند که آنها از سیاستی مرموز، دوپهلوی، حسابشده و توطئه‌آمیز تبعیت می‌کنند. سیاست حاکم بر خبرگزاری‌ها و رسانه‌های بین‌المللی نیز با همه تنوع و

تفاوت در اشکال، نهایتاً تابعی از متغیر سیاست‌های آمریکا، انگلیس، شوروی و... در سطح جهانی و جهان سوم بود. همانطور که آمریکایی‌ها شاه را به‌خاطر افراط در خشونت و دیکتاتوری آشکار و به‌خاطر اینکه همیشه «به‌جای کلاه، سر آورده است!» و به‌خاطر مسائل و دلائلی که در پاورقی‌های صفحات قبل مطرح شد، هدف انتقاد سازنده! قرار می‌دادند و در همان حال می‌کوشیدند تا این انتقاد و اعمال فشار علیه شاه از حد تعیین شده و قابل کنترل فراتر نرفته منافع اساسی آمریکا و انگلیس و... را درخطر قرار ندهد و فقط جنبش‌ها و انرژی‌های متراکم را خنثی کند و اگر جنبشی هم پدید آمد رهبری آن را خود آمریکا و ایادی به اصطلاح «ملی‌گرا»، «ناسیونالیست»، «پان‌ایرانیست»، «سوسیال‌دمکرات» وابسته یا متمایل به آمریکا و انگلیس و... بدست گیرند، خبرگزاری‌ها و رسانه‌های آمریکایی و انگلیسی نیز همین سیاست را تعقیب کرده گاهی زبان به انتقاد از مأمورین رژیم شاه می‌گشودند و گاه اجزاء و بخشهایی از واقعیت آشکار یا در خطر آشکار شدن را آشکار می‌کردند! ولی حتی در همین موارد نیز تا آنجا این سیاست اعمال می‌شد که منافع ابرقدرتها با خطر جدی مواجه نشود. رابعا در تأیید آنچه گفته شد باید اضافه کرد که رادیو بی‌بی‌سی و سایر رسانه‌ها هیچگاه حتی برای یکبار وقایع و رویدادهای انقلاب را بطور کامل و عیناً همانطور که واقعیت داشت بیان نکردند. یا واقعیت را تحریف کرده و یا بخشی از آن را به دلخواه انتخاب نموده با بزرگنمایی و یا به‌رحال با شیوه‌ای که چندان هم به سود انقلاب اسلامی و مردمی و ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی ایران نبود مطرح می‌کردند و علاوه بر آن با اضافه کردن تفسیرها و تحلیل‌هایی که غالباً در جهت مغایر باجهت اصلی انقلاب بود، زهر خود را در «جام جهان‌نما»ی خویش ریخته و بخورد خواننده می‌دادند! بی‌بی‌سی هیچگاه متن یکی از اعلامیه‌های امام خمینی را نیز نه بطور کامل بلکه حتی در حد لازم و مطلوب منتشر نکرد. هیچگاه تعداد شهدا را نه کاملاً درست بلکه حتی نزدیک به واقعیت هم اعلام ننمود. تعداد واقعی شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌های بسی‌نظیر تاسوعا و عاشورا و شکوه این فراندوم تاریخی و ملی را کماهو حقه منعکس نکرد. از حاشیه بسیاری از رویدادها با سکوت یا کوچک‌نمایی و

تحقیق و تصغیر می‌گذشت.

در همان ایام انقلاب، این سخن در بسیاری از محافل همواره ورد زبان بود که «بی‌بی‌سی وقتی می‌بیند واقعه را نمی‌توان انکار و پنهان کرد و همه از آن باخبر شده و می‌شوند منت بر سر مردم نهاده و آن را دست‌وپا شکسته بیان می‌کند و جمعی را به‌خود جذب کرده در ذهن آنها برای خود کسب اعتبار می‌نماید و آنگاه صبر می‌کند تا موقع مناسب و سربزنگاه! و سپس درست در حساس‌ترین لحظات و در آنجا که علی‌القاعده «انتظار می‌رود بیش‌ازپیش به واقعیت نزدیک شود سربزنگاه ضربه را وارد می‌کند. تردید می‌افکند، تخم نفاق می‌پاشد، مایوس می‌کند تحریف می‌کند، مردم را از عواقب کار (کودتا و حمام خون و لبنان شدن ایران) می‌ترساند، شیوه‌های مذاکره و مبارزه پارلمانی و به‌اصطلاح قانونی را ثمربخش وانمود می‌کند و مبارزات قهرآمیز مردمی را بی‌ثمر و بی‌فرجام و...»

تبلیغات بی‌بی‌سی در رابطه با سران «جبهه ملی» و آقای «سنجابی» قابل‌ملاحظه است. غالباً چنین خبر می‌داد و چنان وانمود می‌کرد که گویی آنان در هدایت انقلاب و تدارک راهپیمائی‌ها بخصوص راهپیمائی تاسوعا و عاشورا نقش مهمی را ایفا کرده و حتی قدرتی همپای قدرت امام خمینی دارند. تبلیغات همین رادیو در دوران نخست‌وزیری بختیار و تبلیغ مستقیم و غیرمستقیم در مورد وی نیز قابل‌توجه است. بی‌بی‌سی همگام با سیاست‌های جهانی که مبتنی برالقاء ترس در دل مردم مبارز ایران بود ازجمله پس از انتشار خبر تکذیب پذیرش بختیار ازسوی امام، طی تفسیری اعلام کرد: «در چنین شرایطی قطع تماس میان آیت‌الله خمینی و نخست‌وزیر دورنمای وحشتناک‌تری را به‌وجود می‌آورد». همین رادیو در بعیوچه انقلاب و مقارن با صلح سادات و بگین به‌نقل از مجلات غربی ناگهان اعلام کرد که «آیت‌الله خمینی گفته است سادات مرد خوبی است و از نهضت فلسطینی‌ها دفاع می‌کند!» در هرحال رادیو بی‌بی‌سی همانطورکه پاره‌ای از واقعیت‌های مربوط به انقلاب را ناگزیر بود مطرح نماید، از گفته‌ها و دفاعیه‌ها و اعلامیه‌های سران رژیم شاه نیز فراوان نقل‌قول کرده و از آنچه به رژیم شاه مربوط می‌شد نیز سخن بسیار می‌گفت. اما رژیم شاه که در طول سالها میلیونها

دلار به مجلات و روزنامه‌ها و رادیوها رشوه داده یا از طریق سازش با رژیم حاکم بر عراق توانسته بود از ادامه کار رسانه‌های گوناگون علیه خود جلوگیری کند، تحمل انعکاس پاره‌ای از واقعیت‌ها و انتشار انتقادات دوستانه و مصلحتی و روبنایی از طریق رادیوهای دوستان و اربابان خود را نیز نداشت. و این است راز این نکته که می‌بینیم آقای قره‌باغی در طول نوشته خویش اینهمه در این مورد حساسیت نشان داده و گاه را کوه می‌کند آقای قره‌باغی گویا فراموش می‌کند که وقتی به قول خود او رادیو و تلویزیون دولتی و شاهنشاهی نیز زبان به انتقاد گشوده‌اند دیگر نمی‌بایست به انتشار چند خبر مصلحتی و چند شبه‌انتقاد دوستانه از بنگاه سخن‌پراکنی بی‌بی‌سی معترض بوده و تلویحاً تلاش کند تا گناه شکست و عجز امرای ارتش را به پای بی‌بی‌سی و حمایت آن نسبت به انقلاب! بنویسد. رسانه‌های غربی و از جمله همین بی‌بی‌سی، در جریان جنگ ویتنام که جنگ مستقیم آمریکا و غرب با ویت‌کنگ‌های انقلابی بود، نیز دائماً اخبار جنگ و نتایج بمبارانها و کشتار مردم بیگناه و عملیات قهرمانانه ویت‌کنگ‌ها و حتی خودسوزی اعتراض‌آمیز روحانیون بودایی و... را با آب‌وتاب منتشر می‌کردند. بخصوص که رقابت‌های موجود میان دولتهای هم‌پیمان امپریالیسم هم در اینگونه مواقع آتش‌بیار معرکه‌های خبری است. رسانه‌های انگلیسی آتش‌مهرک‌های را که آمریکا مستقیماً درگیر آن است بیشتر دامن می‌زنند و بالعکس. ماجراهای ویتنام، ایرلند، لبنان، ایران و... در این زمینه‌ها قابل بررسی است. اما آیا انعکاس مسائل جنبش ویتنام و ایرلند و امثال آن در رسانه‌های غربی واقعاً علامت آن است که آنها مدافع انقلاب ملت ویتنام و نهضت مردم ایرلند بوده و هستند؟! رسانه‌های گروهی غرب، امروز نیز در رابطه با جنگ عراق و ایران سیاستی مشابه سیاست خبری و تفسیری خود در روزهای انقلاب را ادامه می‌دهند و البته امروز جهت‌گیری آنان به‌سود رژیم عراق، آشکارتر و محسوس‌تر است.

۲۲. در مورد احتمال دخالت ساواک در برخی از آتش‌سوزی‌های بی‌مورد و خشونت‌های بی‌رویه و هدف از این دخالت، قبلاً در پاورقی شماره ۱۰ توضیح داده شد. اما جالب اینست که آقای قره‌باغی مدعی است و اعلیحضرت بکلی منکراند! مقدم رئیس ساواک نیز در گفتگوهای

محرمانه با مقامات آمریکائی و... این مطلب را تکذیب کرده است.

۲۳. اصل: می‌شود

۲۴. اصل: برگذاری

۲۵. آنچه از قول جرج لامبراکیس نقل شده، بر فرض صحت، حرف تازه‌ای نبوده و مشابه این اظهارنظرها بارها و بارها از سوی برخی از جناح‌های هیأت حاکمه آمریکا و دیگر کشورها در سالهای اواخر حکومت شاه عنوان شده است. مطالعه تاریخ روابط ایران و غرب در دوران سلطنت شاه نشان می‌دهد که میان اعضا و جناح‌های هیأت حاکمه آمریکا و کشورهای غربی بر سر ابقاء، تقویت و تجهیز یا تعدیل، تحدید و تغییر حکومت شاه چندبار بویژه در مقاطع بحرانی (سالهای ۳۲-۳۰، ۴۲-۴۰ و ۵۷-۵۵) اختلاف نظرهایی پیش آمده است. اما هر بار نظریات جناح مدافع شاه و سلطنت و نتیجتاً مدافع اعمال خشونت و قاطعیت غالب می‌شد و مورد قبول قرار می‌گرفت. در سال ۵۶ و ۵۷ نیز به کرات این نقطه نظرها از سوی خارجیان حتی بطور علنی نیز مطرح می‌شد. از جمله در مجلاتی مثل نیوزویک مطالبی بالصراحه تحت عنوان «اگر شاه سقوط کند» انتشار یافت. راجع به بیماری سرطان شاه و نیز بیماری خودبزرگ‌بینی وی و بلااستفاده و بی‌خاصیت شدن شاه و حتی خطرناک بودن رژیم سلطنتی و عواقب آن درآینده و کشیده شدن ایران به سمت «ویتنام دوم شدن» و... سخنان بسیاری اظهار و مطالب فراوانی نوشته شد. درحالیکه غالباً جناح وابسته به نظامیان و کمپانی‌های اسلحه و نفت در آمریکا نظیر راکفلرها و کی‌سینجرها و برژینسکی‌ها به شدت حامی شاه بودند. جناحی دیگر که گاه امثال سایرونس و ونس و حتی در بعضی مراحل جورج بال و سولیوان و... را نیز شامل می‌شد، همچنین جناحی از هیأت حاکمه انگلیس، خیلی زود قانع می‌شدند که شاه به جای اینکه بار آنها را بر دوش حمل کرده به منزل برساند خودش وبال‌گردن شده به صورت بسیاری روی دوش آنان افتاده و خار راه شده است. سیاستمداران آمریکایی در زمان کندی نیز پیش‌بینی کردند که انفجاری عظیم در ایران رخ خواهد داد و وجود شاه و رژیم سلطنتی موروئی او عامل بروز این انفجار است. همین تحلیل‌ها بار دیگر در زمان کارتر نیز مطرح شد و گزارش پزشکان سیا مبنی بر اینکه «شاه مردی باهوش

اما بطور خطرناکی دچار جنون خودبزرگ‌بینی است و از عواملی مثل رفتار خشن و بعد تحقیر و سقوط پدرش و نداشتن اصل و نسب مهم و اشرافی دچار عقده‌های روانی شده و برخلاف ظاهر گرفتار ترس و وسواس است، این‌جو را دامن زد و آمریکایی‌ها همواره از این می‌ترسیدند که به‌خاطر شاه منافع اساسی خود را نیز ازدست بدهند. سخن جرج لامبزاکیس نیز درواقع انعکاس همین نقطه‌نظرات بوده است. اما علیرغم این تردیدها و اظهارنظرها سرانجام این‌بار (در سال ۵۷) نیز مثل همیشه نظریات جناح مدافع شاه غالب شد و در دستور کار آمریکایی‌ها قرار گرفت. آنها حتی وقتی شاه را به‌خروج مصلحتی از ایران وادار کردند بازهم درپی آن بودند که حتی‌المقدور او را یا رژیم سلطنتی او را برسریر قدرت همچنان نگاه‌دارند. تنها فشار شدید ناشی از اراده ملت بود که در آخرین روزهای حاکمیت بختیار، آمریکا را به‌عقب‌نشینی و دست برداشتن از شاه و سلطنت و تلاش برای روی کار آوردن یک حکومت آمریکائی‌منهای شاه و سلطنت واداشت. اما خیلی دیر شده بود.

۲۶. در متن نخستین مقاله‌ای که به‌قول قره‌باغی «گویا توسط داریوش همایون» و درحقیقت به‌دستور شاه علیه امام خمینی در روزنامه نوشته شد نیز اهانت‌هایی ازهمین قبیل به امام نسبت داده شده بود و اساساً از همان ۱۵ خرداد به‌اینسوی این اهانت‌ها و نسبت‌های ناروا به‌کرات شنیده شده است. روسها امام و نهضت مردم را به‌فتودالها و انگلیسی‌ها منسوب می‌کردند! شاه به‌ارتجاع سیاه و سرخ! و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به‌کمونیسم و روسیه شوروی! ولی امام خمینی از همان آغاز (سال ۴۲) صریحاً موضوع خود را بدینگونه اظهار و اعلام کرده بود که: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هردو بدتر». باید دید سران دولتهای آمریکا و انگلیس، حامیان شاه و دوستان صمیمی رژیم وی بوده‌اند یا حامیان و دوستان رهبر انقلاب و نهضتی که به‌تعبیر موشه‌دایان «زلزله در خاورمیانه» افکنده بود؟! جالب اینست که هم شاه در کتاب «پاسخ به‌تاریخ» و هم قره‌باغی در کتاب حاضر، هردو از ملاقات مقامات و مأموران عالیرتبه آمریکا و انگلیس نظیر هایزر، سولیوان، جورج براون و... با شاه و امرای ارتش و تسلیم شدن امرا و اعلیحضرت قدر قدرت در برابر فشارها و توصیه‌ها

و دستورات آنان سخن‌ها گفته‌اند. شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» می‌گوید: «بالاخره من پس از دیدار با لرد جورج براون تصمیم گرفتم بختیار را منصوب کنم. لرد براون وزیر خارجه سابق انگلیس در دولت کارگری بود. با هم دوستی قدیمی داشتیم. در این ملاقات او دستهای مرا گرفت و اصرار کرد که از کشور خارج شوم! جورج براون نیز در مصاحبه‌ای پس از ورود به تهران گفته بود: «با آگاهی وزیر خارجه و مقامات رسمی انگلیس و با موافقت بعضی از مقامات آمریکا برای کمک به بختیار و تقویت وی به تهران آمده‌ام». اکنون باید از قره‌باغی پرسید که راستی اگر امرای ارتش و شاه، خود وابسته به آمریکا و انگلیس و دست‌پرونده آنان نبودند چرا می‌بایست از هائیزر و براون دستور بگیرند؟!»

۲۷. برخلاف آنچه قره‌باغی امروز ادعا می‌کند، آن روزها در درجهٔ اول خود شاه و اعضای رژیم وی با اقامت امام در عراق و کویت و بطور کلی کشورهای اسلامی و همسایه شدیداً مخالف بودند. و برای جلوگیری از اقامت امام در عراق و کویت اعزام هیأت و تماس‌های دیپلماتیک با سران حاکم بر دو کشور مذکور و حربه‌های سیاسی نظیر این امور را بکار گرفتند. قره‌باغی در چند سطر بعد اعتراف می‌کند که اعلیحضرت پس از تماس و نظرخواهی مقامات فرانسه از ایشان، با اقامت امام خمینی در پاریس موافقت کرده‌اند! این نشان می‌دهد که شخص شاه نیز مثل سران دولتهای فرانسه، آمریکا و انگلیس ترجیح می‌داده است که امام خمینی به‌جای کشورهای عربی، اسلامی و همسایه، در کشورهای غربی اقامت گزیده، از ایران و خاورمیانه و مبارزین و رابطلین بدور باشد و فعالیت‌هایش تحت نظارت و کنترل دستگاههای اطلاعاتی غربی قرار گیرد.

به‌خصوص که نوار سخنرانی‌های امام از نجف به‌سرعت وارد ایران شده عیناً و مستقیماً بدست مردم می‌رسید، اما در غرب خبرگزاری‌ها بودند که حائل میان امام و ملت می‌شدند و مطالب را آنگونه که می‌خواستند کم و زیاد کرده، جهت می‌دادند و منتشر می‌کردند و زمینه برای اقدامات آینده و اجرای طرح‌های احتمالی بعدی مساعد بود.

۲۸. اصل: می‌گیرد و

۲۹. معلوم می‌شود بی‌بی‌سی و سایر رادیوها و خبرگزاری‌های خارجی در طرفداری از انقلاب (به‌زعم آقای قره‌باغی)؛ تنها نبوده‌اند! مجلسین و وزرای منصوب خود اهلحضرت نیز در داخل کشور به «تبلیغات سوء، تنقید و حملات شدید بطور آزاد» مشغول بوده‌اند! حقیقت اینست که در آن سالها دیگر کار از کار گذشته روزگار یکه‌تازی شاه و سکوت مردم به‌پایان رسیده و همه این حقیقت رادریافته بودند. هرکسی این‌را می‌دانست که نه بی‌بی‌سی، نه رادیوها و روزنامه‌های خارجی، نه آمریکا و انگلیس، نه وکلای مجلس و وزرای دولت شاه، هیچکدام طرفدار انقلاب اسلامی و مردمی ایران نبودند.

اما همه آنان جاری شدن سیل و خیزش امواج را دیده و تلاش می‌کردند که به هر نحو ممکن برآن سوار شوند، نه‌اینکه در برابر آن بایستند. واقعیت اصیل، حرکت و قدرت مردم و رهبری بود و بس. توده‌های مردم همچون سیل می‌خروشیدند و موانع را درهم می‌شکستند و دیگران درپی حفظ منافع خویش، تلاش و تشبث برای غرق نشدن، کسب اعتبار کردن و بالاخره راههای انحرافی را در برابر سیلاب باز کردن بودند و لاغیر. کار به‌جایی رسیده بود که آنها -یاران، اربابان و غلامان همیشه‌ی شاه- خود او را نیز برای حفظ منافع خویش حاضر بودند فدا کنند.

۳۰. «شریف‌امامی» می‌گوید: «باید فکری بکنیم!» شاه می‌گوید: «ببینیم چه می‌شود!» قره‌باغی می‌گوید: «باید تصمیم اساسی گرفت!» ولی حقیقت اینست که هیچکدام نمی‌دانستند دقیقاً چه باید بکنند. حداکثر چیزی که به‌ذهن قره‌باغی می‌رسد و مرتباً آنرا تکرار می‌کند ولی بیش‌از يك حرف کلی و بی‌معنا نیست، اینست که «باید کلیه رهبران و محرکین مخالفین و متخلفین بازداشت شوند!» اولاً افراد فرمانداری نظامی تا جایی که می‌توانستند این کار را می‌کردند. ثانیاً کار مهمی از دست آنان هم ساخته نبود. آخر مگر رهبران و محرکین مخالفین در تظاهرات شهرستانها و نقاط مختلف تهران افراد معدود و مشخصی بودند که با دستگیری آنان همه‌چیز تمام شود؟! ثالثاً بر فرض که چنین می‌بود. آیا دراینصورت، آتش انقلاب شعله‌ورتر می‌شد یا به‌خاموشی می‌گرایید؟ نهضتی که عمق و عظمت و قدرت بی‌نظیر آن چندان فراگیر و شکنده

و توفنده بود که به اعتراف آقای قره‌باغی، حتی فرمانداران و مأموران و نظامیان حکومت را نیز به شرکت در صفوف تظاهرات مردم وامی‌داشت، چگونه ممکن بود با این برخوردها و به اصطلاح راه‌حلیها و شیوه‌هایی که دهها بار آزموده شده و به نتیجه نرسیده بود دچار شکست شود؟ راه‌حل آقای قره‌باغی یعنی دستگیری کلیه محرکین، چیزی نیست جز همان راه‌حل قتل‌عام و کشتار میلیونی توده‌های مردم. زیرا تعداد محرکین به اندازه تعداد تظاهرکنندگان گسترده و بی‌شمار بود و محرکین، همان مردم بودند. و حمله و دستگیری، به مقاومت هرچه بیشتر و شعله‌ورتر شدن آتش مبارزه و نتیجتاً کشتار و خونریزی هرچه بیشتر منتهی می‌شد. همین‌طور هم شد. بنابراین باید گفت آقای قره‌باغی یا ابله بوده است و بی‌خبر از قدرت واقعی انقلاب، یا مدافع راه‌حل کودتا و «حمام خون» و قتل‌عام میلیونها ایرانی، اما عاجز از اجرای این راه‌حل. شق دوم درست‌تر به نظر می‌رسد. آنچه او معتقد بوده راه‌حل دوم است. راه‌حلی که در کتاب حاضر، در قالب و پوشش کلمات ظاهراً آبرومندانه دستگیری کلیه محرکین مخالفین» عنوان شده است.

۳۱. اصل: اشخاصی را

۳۲. اویسی معتقد است که «آشوب‌ها زیر سر آخوندهاست!» ولی در صفحات قبل قره‌باغی و شریف‌امامی اظهار نظر کرده‌اند که «زیر سر ساواکی‌هاست!» همچنین از قول سپهبد مقدم در همین کتاب نقل شده که «زیر سر کمونیست‌ها است!» در هر حال، اظهار نظر و راه‌حل آقای اویسی چندان دور از واقعیت به نظر می‌رسیده که قره‌باغی را هم به تعجب واداشته است.

بخش دوم

تشکیل دولت نظامی

هفتاد روز از تشکیل دولت آقای شریف‌امامی می‌گذشت. با وجود اعلان حکومت نظامی به‌عللی که گفته شد آرامش در کشور برقرار نشده بود. بازار در حال تعطیل و روزیروز برمیزان اعتصابات و تحصن‌ها در ادارات و کارخانه‌ها افزوده می‌شد و تظاهرات مخالفین ادامه داشت. تا اینکه پس از تیراندازی فرمانداری نظامی در تظاهرات دانشگاه تهران، تلویزیون دولتی ضمن اخبار ساعت ۲۰ روز ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۷ فیلم

تحريك آمیزی از این تظاهرات نشان داد و روز ۱۴ آبانماه ناگهان وضع شهر تهران تغییر پیدا کرد.

گزارشات شهربانی کشور حاکی بود که از ساعت ۱۲ آشوب و اغتشاشات در شهر شروع شده و منفجر کردن بمب دستی و آتش زدن اماکن در نقاط مختلف و در جلو چشم مأمورین حکومت نظامی و بدون اینکه مداخله و جلوگیری از طرف آنها به عمل آید صورت می گیرد. در گزارشات شهربانی برنامه اغتشاشات و آشوب آنروز هماهنگ و پیش بینی شده ارزیابی گردیده بود. زیرا که عملیات تخریبی بطور همزمان از نقاط مختلف شهر شروع گردیده بود. از دفترم در وزارت کشور که در طبقه ششم ساختمان و در جنوب پارک شهر قرار داشت، به خوبی دیده می شد که از نقاط مختلف بخصوص شمال شهر آتش و دود به آسمان بلند بود.

پس از بررسی گزارشات رسیده، تلفنی از سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی سؤال کردم، که چرا مأمورین شهربانی از اغتشاشات و آتش سوزی های خرابکاران جلوگیری نمی کنند؟ جواب داد: «مأمورین شهربانی تحت امر ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران هستند و دستور داده شده مأمورین انتظامی دخالت نکنند!» سؤال کردم چرا مأمورین آتش نشانی در خاموش کردن آتش سوزی ها اقدام نمی نمایند؟ جواب داد: «تحقیق کردم می گویند که مأمورین آتش نشانی شهرداری در حال اعتصاب هستند و از آتش نشانی ارتش هم که باید فرمانداری نظامی اقدام کند خبری نیست!» به حضور اعلیحضرت تلفن کرده و خامت وضعیت شهر و جریان تظاهرات را برابر گزارشات واصله به وزارت کشور و آنطوریکه از دفترم دیده می شد شرح داده، عرض کردم که از رئیس شهربانی سؤال نمودم چرا مأمورین انتظامی جلوگیری نمی کنند، جواب داد فرماندار نظامی دستور داده است مداخله نکنند! سؤال فرمودند: «چه خبر دیگر هست؟» عرض کردم، در روزنامه اطلاعات عصر آقای جواد شهرستانی شهردار تهران هم اعلامیه موهنی... علیه نخست وزیر داده و نوشته است که: «نمیدانم چرا آقای شریف امامی استعفا نمیدهند، منتظر هستند چقدر از مردم کشته شوند تا استعفا بدهند؟!» (عمل کاملاً بی سابقه ای تا آن تاریخ در کشور... ضمناً آقای

جواد شهرستانی شهردار تهران اولین مقام رسمی بود که بلافاصله بعد از ورود آقای خمینی به ایران به محل اقامت مشنارالیه رفته، ضمن غیر قانونی اعلام کردن دولت، و اعلام همبستگی، استعفای خود را به ایشان داد. (۳۷)

اعلیحضرت سؤال فرمودند: «به نظر شما چه باید کرد؟» جواب دادم همانطور که بارها عرض کرده‌ام، لازمست مقررات حکومت نظامی به موقع اجرا گذاشته شده، محرکین و گردانندگان اغتشاشات و آشوب دستگیر گردند [؟]، والا با این ترتیب هیچوقت امنیت و آرامش در کشور برقرار نخواهد شد. فرمودند: «بسیارخوب تصمیم خواهیم گرفت».

ساعت ۲۱ وقتی که از وزارت کشور که در مرکز شهر بود خارج شدم، هنوز ساختمانهای کنار خیابان‌ها می‌سوختند. سر چهارراهها جوانها که به علت تعطیل بودن همه‌جا در شهر، بیکار و در کوچه‌ها حتی تا دیروقت شب سرگردان بودند، با آتش زدن زباله‌ها که جمع‌آوری نمی‌شدند و چیدن ظرف آشغال‌ها، راه‌پندان ایجاد کرده بودند. راننده با زحمت از کنار موانع و آتشها و حتی گاهی اجباراً از روی آتش‌ها عبور می‌کرد. بالاخره به هر ترتیب بود به منزل رسیدیم. تلفن‌ها زنگ می‌زدند و از نقاط مختلف کشور استانداران راجع به مسائل و مشکلات مناطق مربوطه توضیحاتی میدادند و درخواست‌هایی داشتند.

مقامات مختلف هم از آشوب و آتش‌سوزی شکایت و اظهار نگرانی می‌نمودند. گرچه این وضعیت برحسب معمول هرشب تقریباً تا بعد از نیمه‌های شب هم ادامه داشت، ولی ناراحتی و نگرانی آن شب خیلی زیاد بود...

در حدود ساعت پنج صبح فردای آنروز (۱۵ آبان‌ماه) ارتشبد او ایسی فرماندار نظامی تهران تلفن زده اظهار نمود: «تیمسار خبر دارید که آقای شریف‌امامی استعفا کرده است؟» جواب دادم نه فکر نمی‌کنم، اضافه کردم: دیشب ساعت یازده که ایشان تلفنی با من صحبت می‌کرد چیزی نگفت و خبری نبود. اظهار نمود: «نه‌خیر استعفاء کرده است و به فرمان اعلیحضرت دولت نظامی تشکیل شده تیمسار هم وزیر کشور هستیدا» سؤال کردم نخست‌وزیر کیست؟ جواب داد: «ارتشبد از هاری». و اضافه کرد که: «همه فرماندهان نیرو هم عضو دولت هستند»، ضمناً

تأکید داشت که ساعت ۸ در کاخ نیاوران باشید!

وقتی گوشی تلفن را گذاشتم، فکر می‌کردم، خبر استعفای آقای شریف‌امامی توسط ارتشبد اویسی، تشکیل دولت نظامی، شرکت من در دولت نظامی بازهم بدون اطلاع خودم!، تلفن در این وقت صبح برای حضور در کاخ نیاوران!! بالاخره اعلیحضرت تصمیم خودشان را گرفتند ولی ارتشبد اویسی که تلاش می‌نمود نخست‌وزیر بشود موفق نشد. به‌رحال خیلی متعجب بودم که چطور به‌جای نخست‌وزیر ارتشبد اویسی تلفن زده خبر می‌دهد!

ساعت هفت ارتشبد از هاری رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران تلفن زد، بدون اینکه اشاره‌ای به تلفن ارتشبد اویسی بکند. اظهار نمود: «به‌فرمان همایونی مأمور تشکیل دولت نظامی شده‌ام. تیمسار هم وزیر کشور هستید. می‌خواستم خواهش کنم که تیمسار علاوه بر وزارت کشور وزارت دارائی و اقتصاد را هم که خیلی حساس است قبول کنید!»، قبل از اینکه من جواب بدهم اضافه کرد: «باید کمک کنید». صدای زنگ تلفن و سروصدا از آنطرف بگوش می‌رسید تا خواستم سئوالی بکنم، گفت: «من باید به تلفن‌ها جواب بدهم. اساساً می‌خواستم در مورد بقیه وزراء با تیمسار مشورت بکنم، خواهش میکنم بیایید ستاد در اینجا صحبت می‌کنیم، سپس با هم می‌رویم بکاخ».

وقتی من به‌ستاد بزرگ‌ارتشتاران رسیدم، در دفتر رئیس ستاد وضع عجیبی بود، هیچ‌گونه طرحی و یا لیست اسامی شخصیت‌های بررسی‌شده‌ای وجود نداشت تا انتخابی صورت گیرد، موضوع مشورتی هم در بین نبوده بلکه با وجود چند ساعت مدت کوتاه تا زمان معرفی دولت به‌حضور اعلیحضرت، ارتشبد از هاری در یک طرف دفتر، و ارتشبد اویسی در طرف دیگر هر کدام با یک تلفن مشغول صحبت [بوده] و عقب‌وزیر می‌گشتند. ضمناً روشن نبود که وزراء را از بین مقامات نظامی می‌خواهند انتخاب کنند یا غیرنظامی! و دست‌به‌دامان وزراء کابینه آقای شریف‌امامی شده بودند. آنها هم چون عملاً در دولت قبلی ناظر همه تلاش‌های بی‌نتیجه بوده و امکان خدمت مفید را عملی نمی‌داشتند لذا از قبول مسئولیت معذرت می‌خواستند. به غیرنظامیان دیگر هم که مراجعه می‌کردند قبول نمی‌نمودند. بعلاوه در آن زمان اغلب اشخاصی که می‌توانستند این قبیل

پست‌ها را اشغال نمایند یا بیشتر به جبهه مخالف پیوسته و یا از کشور خارج شده و یا به فکر خروج از کشور بودند و حاضر نبودند که قبول مسئولیت کنند. بطوریکه ارتشبد از هاری میگفت: «ارتشبد اویسی موفق شده آقای همایونفر را (آنها) پس از معرفی دولتی به حضور اعلیحضرت) به ایشان معرفی نماید.

به هر صورت در حدود ساعت ۱۰ روز ۱۵ آبانماه ۱۳۵۷ ارتشبد غلامرضا از هاری دولت نظامی خود را که ۹ نفر بودند به ترتیب زیر به حضور اعلیحضرت معرفی کرد:

امیر خسرو افشار قاسملو وزیر امور خارجه، ارتشبد رضا عظیمی وزیر جنگ، محمدرضا امین وزیر صنایع و معادن، ارتشبد عباس قره باغی وزیر کشور و سرپرست وزارت امور اقتصادی و دارایی، ارتشبد غلامعلی اویسی (فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و فرماندار نظامی تهران) سرپرست وزارت کار و امور اجتماعی، سپهبد امیرحسین ربیعی (فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی) سرپرست وزارت مسکن و شهرسازی و... دریاسالار کمال حبیب‌اللهی (فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی) سرپرست وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و هنر، سپهبد ابوالحسن سعادت‌مند سرپرست وزارت اطلاعات و جهانگردی، سپهبد ایرج مقدم سرپرست وزارت نیرو.

بطوریکه ملاحظه میشود چهار نفر از این ۹ نفر، از وزرای دولت آقای شریف‌امامی بودند.

آقای شریف‌امامی هم به علت ناگهانی بودن استعفایش و نبودن فرصت برای خداحافظی، همانروز غروب وزرای سابق را برای مراسم تودیع به منزلش دعوت کرد و ضمن تشویق آنها به ادامه خدمت، توصیه نمود که در دولت ارتشبد از هاری شرکت نمایند.

ارتشبد از هاری به تدریج با تعدادی از وزرای دولت شریف‌امامی مانند آقایان کریم معتمدی وزیر پست و تلگراف و تلفن، امیرحسین امیرپرویز وزیر کشاورزی و عمران روستائی، حسنعلی مهران وزیر امور اقتصادی و دارائی، دکتر عاملی تهرائی وزیر آموزش و پرورش و چند نفر از خارج مانند آقایان نجفی وزیر دادگستری صالحی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه، معمارزاده وزیر بازرگانی، ناظمی وزیر

مشاور در امور پارلمانی، محمدحسین مفیدی وزیر علوم و آموزش عالی، پایدار وزیر مشاور در امور اجرائی، همایونفر وزیر مشاور، شریعتمداری وزیر مشاور و سرپرست سازمان اوقاف، دولت خود را تکمیل کرد و سپس ارتشبد اویسی سرپرست وزارت کار را که انتصابش سبب تشدید ناآرامی و اعتصابات در وزارت کار و کارخانجات گردیده بود و عملاً نمی‌توانست در وزارتخانه حضور بهم‌رساند با سپید باقر کتوزیان تعویض نمود.^۱

تشکیل دولت نظامی یا آخرین تیر ترکش؟!^۲

اگرچه دولت آقای شریف‌امامی در شرایط خاصی که گفتم حکومت نظامی را تصویب و اعلان نمود، ولی در جلسات بعدی هیئت دولت ضمن بحثهای مکرر در مورد جلوگیری از اغتشاشات و برقراری امنیت در کشور، بنا به پیشنهاد ارتشبد عظیمی وزیر جنگ و تأیید وزراء به این نتیجه رسیده بود که مشکل مملکت، سیاسی است نه نظامی. و باید از طریق سیاسی حل شود. لذا وقتی ابلاغ شد که به فرمان اعلیحضرت دولت نظامی تشکیل شده آنهم به نخست‌وزیری رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران، فکر کردم که دیگر اعلیحضرت از مشاهده تظاهرات و اغتشاشات در کشور خسته شده و همانطور که در شب ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۵۷ فرموده بودند: «تصمیم خواهیم گرفت»، تصمیم خودشان را گرفته‌اند، تا با تشکیل دولت نظامی و استفاده از مهمترین اقدام ممکن به این وضعیت بلا تکلیفی خاتمه دهند و دولت نظامی با اجرای صحیح قانون و مقررات حکومت نظامی محرکین و مسببین آشوب و اغتشاشات را بازداشت [کرده] و امنیت و آرامش را در کشور برقرار و مشکلات را برطرف نماید.

ولی اعلیحضرت هم‌زمان با تشکیل دولت نظامی در پیام رادیو تلویزیونی خود که مسلماً به وسیله مشاورین طرفدار جبهه مخالفین به ایشان توصیه [شده] و بکلی مخالف با روح تشکیل دولت نظامی بود چنین فرمودند: «ملت ایران صدای انقلاب شما را شنیدم!»^۳ در فضای

باز سیاسی برعلیه زورگویی و فساد قیام کرده‌اید، انقلاب شما نمی‌تواند مورد پشتیبانی من نباشد... موج انقلاب که در ابتدا موجه بود[!] اخیراً تغییر شکل داده[!] به‌صورتیکه شریانیهای اقتصادی کشور فلج شده‌اند و حتی نفت هم تولید نمی‌شود، ناامنی، کشتار و شورش استقلال مملکت را در خطر انداخته است... برای جلوگیری از سقوط کشور و به‌منظور تأمین آرامش و آسایش تلاش می‌کنم که یک دولت ائتلافی تشکیل بدهم و تا تشکیل آن، یک دولت موقت تشکیل می‌دهم... من به‌عنوان پادشاه سوگند یاد کرده‌ام که استقلال و مذهب کشور را حفظ کنم. باز هم سوگند می‌خورم که نگذارم دیگر اشتباهات گذشته تکرار شود... من از روحانیون خواهش می‌کنم که نهایت تلاش خود را برای حفظ تنها کشور شیعه در دنیا بکار ببرند... من از همه... می‌خواهم که به‌ایران فکر کنند... من در راه مبارزه برای برقراری آزادی‌های اساسی با شما هستم».

ارتشبد از هاری نخست‌وزیر نیز با وجود اینکه خودش تشکیل دولت نظامی را برای خاتمه دادن با قدرت هرچه تمامتر به آشوب و اغتشاشات و برقراری امنیت و آرامش در کشور پیشنهاد نموده بود، از همان روزهای اول رویه دولت قبلی را عیناً ادامه و عملاً نشان داد که دولت نظامی هم همانطور که اعلیحضرت در مورد حکومت نظامی فرمودند، مانند آن «شیر بی‌یال و دم» بوده، و فقط اسماً نظامی ولی در عمل همان دولت غیرنظامی قبلی است. بطوریکه در جلسات هیئت دولت نظامی، سپهبد کاتوزیان وزیر کار و امور اجتماعی پیشنهادهای نظیر لغو قانون تنظیم خانواده، آزادی تعدد زوجات و یا افزایش تعدادی از روزهای عزاداری مذهبی به تعطیلات رسمی کشور را مطرح می‌نمود.

به‌هرصورت طرز عمل ارتشبد از هاری نخست‌وزیر (با وجود تشکیل دولت نظامی)، و ادامه روش نامعلوم حکومت نظامی در کشور سبب شدند، عملاً به‌مردم ایران و مخالفین و همچنین به‌تمام دنیا نشان داده شود که حتی آخرین اقدام نظامی سیاسی مهم اعلیحضرت یعنی تشکیل دولت نظامی به‌نخست‌وزیری رئیس ستاد بزرگ و باعضویت فرماندهان تیروها هم نمیتواند جلو اغتشاشات، اعتصابات و آشوب‌های مخالفین و آشوبگران را بگیرد. بطوریکه در قسمتهای بعدی خواهد آمد، تشکیل دولت نظامی و شکست کامل تصمیمات برنامه‌های دولت مذکور که

درحقیقت، شکست نیروهای مسلح شاهنشاهی درمقابل مخالفین و آشوبگران از آن تعبیر شد، موجب گردید که اعلیحضرت مجبور شوند مملکت را در اختیار یکی از مخالفین ۲۵ ساله خود آقای شاپور بختیار گذاشته، ایران را ترك نمایند.

چرا از تکرار نام اعلیحضرت در رادیو و تلویزیون خودداری شد؟

ارتشبد از هاری نخست‌وزیر علاوه بر اینکه در کارها مشورت نمی‌کرد بلکه، مستقیماً با استاندارها مکاتبه و حتی بدون اطلاع وزارت کشور به استانداری‌ها بخشنامه صادر می‌نمود. مثلاً درمورد انتخاب استانداران چند روز بعد از تشکیل دولت نظامی به من تلفن زد که: «به فرمان اعلیحضرت سپهبد عزیزی برای استانداری خراسان و سپهبد وره‌رام برای آذربایجان غربی و سپهبد پالیزبان برای کرمانشاه تعیین شده‌اند، هرچه زودتر آقایان را رسماً به حضور اعلیحضرت معرفی کنید تا بروند به محل مأموریتشان». سؤال کردم با تیمساران مذاکره شده، آمادگی دارند؟ جواب داد: «نه‌خیر نشده، تیمسار خودتان اوامر را ابلاغ و رضایتشان را فراهم کنید!»

وقتی با تیمساران تماس گرفته و اوامر اعلیحضرت را که نخست‌وزیر گفته بود به آنها ابلاغ کردم، سپهبد پالیزبان شدیداً ناراحت شده (سپهبد پالیزبان متولد کرمانشاه است) و اظهار نمود، که: «اینکار به هیچ وجه صلاح نیست و مصلحت دولت و وضع منطقه کرمانشاه ایجاب نمی‌کند که من به آنجا بروم. گفتم من با نظر تیمسار موافقم و جوابی ندارم ولی با من مشورت نشده و ارتشبد از هاری رسماً به عرض رسانیده است، خودتان با ایشان مذاکره کنید. بعد از چند دقیقه نخست‌وزیر تلفن زده اظهار نمود: «من سپهبد پالیزبان را راضی کردم که قبول کند. اظهار نمودم موضوع راضی شدن ایشان نیست، من هم با نظر سپهبد پالیزبان موافقم که اینکار به مصلحت دولت و منطقه نمی‌باشد. (اتفاقات و وقایع بعدی عملاً نشان داد که حق با سپهبد پالیزبان و من بوده و رفتن

مشارالیه به کرمانشاه علاوه بر مشکلات سیاسی روز به علت اختلافات قومی و محلی به هیچ وجه مصلحت نبوده است.) جواب داد: «مرا تب به عرض رسیده و فعلاً گذشته، هر چه زودتر رسماً به حضور اعلیحضرت معرفی کنید تا بروند به محل مأموریتشان!». به هر ترتیب بود رضایت تیمساران فراهم و با چند نفر استاندار دیگر که در شورای عالی وزارت کشور انتخاب شده بودند به حضور اعلیحضرت معرفی نمودم ولی در موقع معرفی آقایان احساس کردم که اعلیحضرت هم از این انتخابات رضایتی ندارند!

ضمناً جریانی هم پیش آمد که از لحاظ روشن شدن کیفیت و چگونگی وضعیت عمومی آن روزها، و ثبت در تاریخ لازم به یادآوری است. معمولاً تشریفات معرفی استاندارها بدین ترتیب بود که اعلیحضرت ضمن صحبت با هر یک از استاندارها، مطالبی هم در مورد استان مربوطه می فرمودند، بعد از معرفی هم مخبرین روزنامه ها و رادیو و تلویزیون با استانداران و وزیر کشور مصاحبه ای به عمل می آوردند، که ضمن اخبار رادیو و تلویزیون به اطلاع عموم می رسید. اما این بار پس از مصاحبه استانداران با نمایندگان مطبوعات و مخبرین که در کاخ نیاوران صورت گرفت، اعلیحضرت مجدداً به وسیله آجودان کشیک مرا خواسته فرمودند: «به رادیو و تلویزیون ابلاغ کنید که در اعلان برنامه ها معرفی استانداران اینقدر اسم ما را تکرار نکنند!»، عرض کردم: مخبرین برحسب معمول با استانداران مصاحبه هم کردند که هر کدام مطالبی در مورد برقراری امنیت و آسایش عمومی اظهاراتی نمودند. بدون اینکه تأمل کند مطلب من تمام شود، بلافاصله با تأکید فرمودند: «نه خیر مصاحبه ای، چیزی، لازم نیست، دستور دهید به هیچ وجه پخش نشود، اسم ما را هم تکرار نکنند!»، من هم اوامر را به مسئولین ابلاغ [کردم] و بدین ترتیب مصاحبه استانداران نیز پخش نگردید.

چرا وزیر جنگ دولت نظامی، راه حل سیاسی را برای رفع مشکل دملکت پیشنهاد نمود؟

در یکی از جلسات هیئت دولت نظامی که وزراء بطرز عمل فرمانداری

نظامی تهران، و خونریزی‌های بی‌سوده در تظاهرات اعتراض می‌کردند؛ آقای پایدار وزیر مشاور در امور اجرائی، از ارتشبد از هاری نخست‌وزیر سؤال نمود که: «برابر قانون بعد از اعلان حکومت نظامی، باید امور فرمانداری نظامی تحت نظر وزیر جنگ انجام شود، چرا ستاد بزرگ ارتشتاران در امور فرمانداری نظامی دخالت و دستورات صادر می‌کند؟ ارتشبد عظیمی وزیر جنگ اجازه خواست و پس از توضیح کوتاه در باره نحوه کار ستاد اظهار نمود: «ستاد بزرگ از وزارت جنگ جدا نیست! و در ادامه بیانات خود اضافه کرد، که: «من قبلاً هم در این مورد توضیح داده‌ام، اساساً مشکل مملکت نظامی نیست که بشود از طریق نظامی حل کرد. بلکه مشکل مملکت سیاسی است و باید از راه سیاسی حل شود. (اعلیحضرت قبلاً در یکی از شرفیابی‌ها به من فرموده بودند که وابسته نظامی انگلیس به یکی از امرأه گفته است که مشکل مملکت سیاسی است نه نظامی. و بعداً در کتاب «پاسخ به تاریخ» نیز چنین نوشتند: «بعد از حریق سفارت انگلیس یکی از امرأه ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی گفت: «چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسائل شما سیاسی است» (۲)»

به هر حال چون وزراء مخالف خونریزی بودند. نظر ایشان مورد تأیید هیئت دولت قرار گرفت. ارتشبد عظیمی پیشنهاد کرد به علت اینکه در مورد برقراری امنیت و آرامش در کشور، بحث‌ها در جلسه هیئت دولت منتج به نتیجه نمی‌شود!، بهتر است يك کمیته بحران از تعداد محدودی از وزراء تشکیل شود تا مشکلات در آن کمیته بررسی [شده]، و سپس نتیجه در هیئت دولت مورد شور و تصویب قرار گیرد تا دولت موفق شود مشکلات موجود مملکت را از طریق سیاسی حل نماید. این پیشنهاد مورد تصویب هیئت دولت قرار گرفت. بعد از مدتی بحث و مذاکره، مقرر گردید این کمیته بحران تحت نظر خود ارتشبد عظیمی وزیر جنگ، با همکاری‌های آقای امیرخسرو افشار وزیر امور خارجه، آقای عاملی تهرانی وزیر آموزش و پرورش، سپهبد سعادت‌مند وزیر اطلاعات و جهانگردی، سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک و من تشکیل و شروع به کار نماید.

اولین جلسه کمیته بحران، به پیشنهاد ارتشبد عظیمی در ساعت ۹

صبح روز پنجشنبه ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷ در وزارت جنگ باحضور مقاماتی که گفته شد تشکیل گردید. چون وزیر امور خارجه در مسافرت خارج از کشور بود به جای ایشان آقای ظلی معاون وزارت امور خارجه در جلسه حضور داشت. مذاکرات جلسه اول که بیش از دو ساعت طول کشید مشابه جلسات هیئت دولت به بحث در مسائل کلی و اظهارنظرهای مختلف در مورد نحوه کار کمیته برگزار شد. ضمناً چون تعدادی از شرکت کنندگان در کمیته، همان روز در ساعت ۱۲ برای شرکت در جلسه شورای امنیت ملی در دفتر نخست وزیر دعوت شده بودند، بنابراین اخذ نتیجه از بحث و مذاکرات به جلسه بعد موکول شد، ولی کمیته بحران تا استعفای دولت نظامی هرگز تشکیل نگردید!

راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا چگونه برگزار شد؟

یکماه از تشکیل دولت نظامی می گذشت. اغتشاشات، خرابکاری ها، تعطیل بازار و دانشگاه و مدارس، اعتصاب در کارخانه ها و ادارات همچنان ادامه داشت. در طرز عمل و روش فرمانداری نظامی تغییری حاصل نشده بود و مأمورین انتظامی بلا تکلیف در کنار خیابانها سرگردان [بوده] و تظاهرات دستجات مخالف را تماشا می کردند. شعارهای اهانت آمیز به وسیله مخالفین به همان صورت سابق و حتی شدیدتر تبلیغ می شد. مذاکرات مجلس شورای ملی و مجلس سنا و حملات نمایندگان مخالف به دولت با تبلیغات شدید و با همان کیفیت زمان دولت آقای شریف امامی، از رادیو و تلویزیون پخش می گردید. نفت و بنزین نایاب [شده]، قطع برق شهر علاوه بر شبها که بطور معمول ادامه داشت، در ساعات مختلف روز گسترش پیدا کرده بود تا اختلال بیشتری در امور کشور ایجاد شود.

با شروع ماه محرم مراسم عزاداری مذهبی بیشتر از سالهای قبل دایر [شده] و توسعه پیدا کرده بود. مخالفین با استفاده از ایام عزاداری تظاهرات خود را با مراسم مذهبی توأم و شدیدتر کرده بودند. روزهای

تاسوعا و عاشورا (نهم و دهم ماه محرم، روز کشته شدن امام سوم شیعیان) در پیش بود^۷. مخالفین و مذهبی‌ها در تدارك تهیه مقدمات انجام تظاهرات و راهپیمائی‌ها به وسیله دستجات مذهبی و غیرمذهبی بودند و این موضوع مسئله مهم روز دولت نظامی بود، و بحث بر سر این بود که آیا به دستجات مذهبی و مخالفین اجازه راهپیمائی در روزهای مذکور داده شود یا نه؟

روز پنجشنبه ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷ نخست‌وزیر شورای امنیت ملی را به منظور بررسی این مسئله به نخست‌وزیری دعوت نمود. این جلسه در ساعت ۱۲ تشکیل و حاضرین در جلسه عبارت بودند از: ارتشبد ازهارى نخست‌وزیر، آقای دکتر عاملی وزیر آموزش و پرورش، سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سپهبد حاتم جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران، سپهبد محققى فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی، آقای خللی معاون وزارت امور خارجه و من.

بعد از مطرح شدن موضوع راهپیمائی مخالفین در روزهای تاسوعا و عاشورا توسط نخست‌وزیر، من با توجه به هدف تشکیل دولت نظامی و وجود حکومت نظامی در تهران و شهرهای بزرگ، مخالف برگزاری راهپیمائی بودم. و اظهار داشتم چون منظور از تشکیل دولت نظامی قطعاً جلوگیری از تظاهرات و اغتشاشات و برقراری امنیت و آرامش در کشور می‌باشد، بنابراین صحیح نیست که در روزهای تاسوعا و عاشورا اجازه راهپیمائی داده شود. یکی دو نفر از حاضرین با نظر من موافق بودند، چند نفر دیگر برعکس معتقد بودند که چون تابه حال تظاهرات آزاد بوده [؟]، اگر روزهای تاسوعا و عاشورا حرکت دستجات ممنوع اعلان شود، مخالفین این عمل را تعبیر به مخالفت با مذهب خواهند کرد.

سپهبد حاتم جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران موافق آزادی تظاهرات و راهپیمائی بود. وی اظهار می‌کرد: «برابر گزارشات غیبت و فرار سربازان زیاد شده و بطوریکه اداره دوم نظر داده سربازان آمادگی رودرو شدن با مردم را ندارند، اگر راهپیمائی رامنع کردید و مخالفین رعایت نکرده و دسته عزاداری راه انداختند مجبور

خواهید شد به مأمورین فرمانداری نظامی دستور جلوگیری بدهید. اگر سربازان در اثر تبلیغات مذهبی که مدتهاست مرتباً روی آنها اثر گذارده و به آنها هر روز تأکید کرده‌اند که تیراندازی... علیه مسلمان خیانت است به اسلام، مانند انقلاب اکتبر روسیه اطاعت نکردند و یا به مخالفین ملحق شدند چه خواهید کرد؟»^۸.

بالاخره بعد از مدتی بحث بین مخالفین و موافقین آزادی تظاهرات، نتیجه‌ای گرفته نشد و ارتشبد از هاری نتوانست تصمیمی بگیرد و اظهار کرد که: «من امروز به حضور اعلیحضرت شرفیاب خواهم شد، این موضوع را هم به عرض میرسانم و برابر اوامر اعلیحضرت عمل خواهیم کرد». صبح فردای آنروز که جمعه بود ارتشبد از هاری به من تلفن کرد و اظهار داشت: «به فرماندهان نیروهای انتظامی و فرماندار نظامی تهران گفته‌ام بیایند منزل من، تیمسار هم بیایند تا در نتیجه اقدامات باشید». وقتی به منزل نخست‌وزیر رسیدم، سپهبد محقق فرمانده ژاندارمری و سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی کشور آنجا بودند. چند دقیقه بعد از ورود من سپهبد بدره‌ای فرمانده گارد شاهنشاهی نیز رسید. ارتشبد از هاری مشغول مذاکره با تلفن بود. در مدتی که آنجا بودم ابتدا اعلیحضرت تلفنی با نخست‌وزیر صحبت کردند. سپس ارتشبد از هاری شماره‌ای گرفته و شروع به صحبت نمود. موضوع مذاکره درباره راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا بود، که در پایان مذاکره اظهار نمود: «با آیت‌الله شریعتمداری صحبت می‌کردم، ترتیب کارها داده شده است». در این موقع تلفن نخست‌وزیر زنگ زد. ارتشبد از هاری وقتی گوشی را گذاشت اظهار کرد: «ارتشبد اوپسی بود، چون در جریان مذاکرات و تصمیمات می‌باشد اجازه می‌خواست که دیگر در این جلسه حاضر نشود». سپس اظهار داشت: «با توجه به مذاکراتی که به عمل آمده، مقرر گردیده است که در روزهای تاسوعا و عاشورا اجازه راهپیمائی به مخالفین داده شود. البته حرکت دستجات در جنوب خط شرقی و غربی که به موازات خیابان شاهرضا از سیدخندان و سواره ضرابخانه بگذرد آزاد خواهد بود و مأمورین فرمانداری نظامی، از این خط به بالا را با نهایت دقت کنترل و مراقبت خواهند کرد که دسته‌ها به طرف شمال شهر حرکت نکنند»^۹ [!]. ولی در جنوب این خط مداخله‌ای نخواهند

داشت! روحانیون و مخالفین درعوض قول و اطمینان داده‌اند، که در جریان این راه‌پیمائی‌ها هیچ‌گونه اهانتی به‌مقام سلطنت نشود و نظم و ترتیب راه‌پیمائی را هم مأمورین انتظامات دستجات خود به‌عهده خواهند داشت و آشوبی هم به‌عمل نخواهد آمد»، سپس به فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور ابلاغ کرد که: «درمورد مجسمه‌های اعلیحضرت در شهرها مراتب را به‌عرض شاهنشاه رسانیده‌ام. تصویب فرموده‌اند، به‌مأمورین انتظامی ابلاغ و تأکید کنید که چنانچه نسبت به مجسمه اهانتی شد، اقدامی به‌عمل نیاورند، و مطمئن باشند که بعد از برقراری آرامش، مجسمه‌ها را از طلا ساخته و به‌جای خود خواهیم گذاشت.» [!!]

غروب همان‌روز جمعه ۱۷ آذرماه نخست‌وزیر رسماً اعلان کرد که به‌منظور جلوگیری از خونریزی حرکت دستجات در روزهای تاسوعا و عاشورا آزاد خواهد بود و سپس فرمانداری نظامی نیز اعلامیه آزادی راه‌پیمائی در روزهای نامبرده را منتشر نمود.

در روز تاسوعا ۱۹ آذرماه راه‌پیمائی بیش از دو میلیون نفری دستجات مختلف به‌همان ترتیب که پیش‌بینی شده بود انجام گردید. برابر گزارشات واصله تظاهرات بهیچوجه جنبه مذهبی نداشته و شعارها بیشتر تجلیل از آقای خمینی بود و در چند نقطه که گروه‌هایی می‌خواستند شعارهایی علیه^{۱۰} اعلیحضرت بدهند، مأمورین انتظامات راه‌پیمائی ممانعت به‌عمل آورده بودند. ضمناً وقتی که گروه‌های راه‌پیمائی ازمقابل سربازخانه‌ها یا سازمانهای ارتشی عبور میکردند، شعارهایی مانند: «تیراندازی... علیه مسلمان خیانت است به^{۱۱} اسلام» یا «برادر ارتشی، چرا برادرکشی» و امثال اینها را می‌دادند... ولی در راه‌پیمائی روز عاشورا ۲۰ آذرماه ۵۷ که عده شرکت‌کنندگان آنرا نیز در همان حدود روز تاسوعا یا حتی بیشتر گزارش کردند، مخالفین در شعارهایشان پرسنل نظامی را تشویق به فرار، عدم اطاعت و نافرمانی می‌نمودند. همچنین اکثر شعارها شامل تجلیل از آقای خمینی، و عبارات اهانت‌آمیز نسبت به اعلیحضرت بود. شرکت‌کنندگان در راه‌پیمائی همگی متفقاً خواستار استقلال، آزادی و حکومت اسلامی بودند. ضمناً در قطعنامه‌ای که در پایان راه‌پیمائی قرائت شد لغو رژیم استبدادی، قطع هرگونه نفوذ خارجی در ایران، برقراری آزادی و حکومت عدل اسلامی و...

مورد تقاضای دستجات مخالفین بود^{۱۲}.

در دو روز تاسوعا و عاشورا، تقریباً نظیر این راهپیمائیا (با شعارهای مشابه) بنام دستجات مذهبی در تمام شهرهای کشور برگزار گردید.

در روز عاشورا علاوه بر خونریزی در بعضی از شهرهای کوچک اتفاقات زیر نیز صورت گرفت:

تیراندازی به وسیله چند نفر درجه دار و سرباز از طرفداران مخالفین و مذهبی ها بروی افسران و درجه داران در داخل نهارخوری پادگان لویزان گارد شاهنشاهی که در جریان آن عده ای افسر و درجه دار و سرباز به قتل رسیدند.

هرچند جریان این واقعه مخفی نگه داشته شد و تعداد کشته شدگان رسماً اعلام نگردید ولی روزنامه کیهان در موقع انتشار چنین نوشت: «ساعت ۱/۵ بعد از ظهر عاشورا يك افسر، دو درجه دار و چهار سرباز مسلح به نهارخوری افسران ارشد پادگان لویزان حمله بردند و با رگبار مسلسل هفتاد و دو نفر از افسران ارشد و درجه داران پادگان لویزان و هوانیروز را کشته... اعلامیه غیررسمی حاکی است... ۲۷ افسر، ۴۱ درجه دار و ۴ سرباز را کشته اند. کلیه حمله کنندگان به غیر از يك سروان هوانیروز که دستگیر شده کشته شده اند» (۳)

تیراندازی... علیه آقای خدایاری استاندار همدان به رسیه یکی از سربازان وظیفه ژاندارمری که مأمور حفاظت محل اقامت تاندار بوده که در نتیجه آقای خدایاری شدیداً مجروح [شده] و سرباز مزبور با اسلحه و تجهیزات مربوطه متواری گردید.

پائین آوردن مجسمه های اعلیحضرت در شهر مشهد و اغتشاش در شهر اصفهان در پایان مراسم راهپیمائی و فردای آنروز منجر به کشته و زخمی شدن تعدادی از اغتشاش کنندگان و مأمورین فرمانداری نظامی در آن شهر گردید.

مخالفین و همچنین خبرگزاری های خارجی و رادیو و تلویزیون ایران [!] حداکثر بهره برداری را به نفع مخالفین از برگزاری مراسم راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا به عمل آوردند و موافقت با برگزاری راهپیمائی ها آنهم با آن شرایط و به آن صورت که گفته شد نه تنها نشانه

ضعف و عدم توانائی دولت نظامی از هاری قلمداد شد، بلکه دلیل شکست بزرگ دولت و نیروهای مسلح شاهنشاهی (بعد از ماهها تأثیر جنگ روانی و اقدامات براندازی) در برابر مخالفین و بخصوص مذهبی‌ها محسوب گردید و در حقیقت در افکار عمومی به صورت پایان کار دولت نظامی و حتی رژیم تلقی شد. بطوریکه مخالفین در اعلامیه‌های خود نوشتند: «در تاسوعا و عاشورا باشکوه‌ترین رفتارندم تاریخ معاصر ایران انجام گردید». (۳)

چرا تصمیم به بازداشت مقامات دولتهای سابق گرفته شد؟

طرز کار ارتشبد از هاری نخست‌وزیر و بحث‌های جلسات هیئت وزراء؛ مشابه دولت آقای شریف‌امامی بود، با این اختلاف که در دولت نظامی، خود نخست‌وزیر هم مانند عده‌ای از وزراء دولت قبلی عقیده داشت تنها راه حل برقراری آرامش در کشور بازداشت و تحت تعقیب قرار دادن مقامات مسئول گذشته و مجازات سریع آنها می‌باشد. ولی آقای نجفی وزیر دادگستری، من و اکثر وزراء معتقد بودیم که باید این اقدام برابر قوانین با رعایت تشریفات پیش‌بینی شده انجام شود [!]. اما پس از بحث در هیئت دولت توافقی در اینمورد حاصل نشد، ولی ارتشبد از هاری با استفاده از ماده ۵ قانون حکومت نظامی تعدادی از شخصیت‌های کشوری و لشکری از جمله نامبردگان زیر را بازداشت نمود:

آقایان امیرعباس هویدا نخست‌وزیر اسبق، منوچهر آزمون وزیر سابق مشاور در امور اجرایی، داریوش همایون وزیر اسبق اطلاعات و جهانگردی، منصور روحانی وزیر اسبق کشاورزی، ارتشبد نصیری رئیس سابق ساواک، نیک‌پی شهردار سابق تهران، سپهبد صدری رئیس سابق شهربانی کشور، ولیان استاندار سابق خراسان، شیخ‌الاسلام زاده وزیر سابق بهداری، نیلی‌آرام معاون سابق وزارت بهداری، فریدون مهدوی وزیر اسبق بازرگانی... و بطوریکه در روزنامه اطلاعات اعلام شد، موقعی که مأموران فرمانداری نظامی برای بازداشت سپهبد علی محمد

خدمی مدیرعامل سابق هواپیمائی ملی ایران به‌خانه وی رفتند، نامبرده مبادرت به خودکشی نمود. (۵۷)

از اقدامات دیگر ارتشبد ازهاری، آزادی زندانیان سیاسی بود که در نتیجه، غالب زندانیان سیاسی، به‌غیر از کسانی که مرتکب جنایت شده بودند از زندان‌ها خارج شدند. همچنین تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به وضع اموال خانواده سلطنتی بود که فرصت برای اجرا آن نشد. اقدام بعدی نخست‌وزیر، تلاش در محدود کردن مداخلات اعلیحضرت در امور کشور بود. به‌عنوان مثال وی در روزهای آخر آذرماه ۱۳۵۷ به‌من اظهار کرد: «به‌عرض اعلیحضرت رسانیده‌ام که دیگر فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور برای کسب دستورات به‌حضور اعلیحضرت شرفیاب نشوند، و تیمسار به‌امور این‌دو سازمان رسیدگی کنید»، و اضافه نمود: «در این‌مورد خودتان از اعلیحضرت کسب تکلیف نموده، دستورات لازم را به‌فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور بدهید». در جواب گفتم، مأموریت اصلی و اساسی این‌دو سازمان برقراری امنیت در کشور می‌باشد، که فعلاً با وجود حکومت نظامی در شهرهای مهم مملکت، زیر امر فرمانداران نظامی قرار گرفته و برابر دستورات آنها عمل می‌کنند. بنابراین، این امر مربوط می‌شود فقط به مسائل پرسنلی و اداری. ازهاری اظهار نمود: «همین کارهای پرسنلی و اداری را خودتان دستور بدهید». وقتی مراتب را به‌اعلیحضرت عرض کردم فرمودند: «با انتصاب شما به‌وزارت کشور این نظر را داشتیم، بلی ضرورت ندارد که فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور، گزارشات و کارهایشان را بیاورند اینجا، خود شما رسیدگی کنید». که به‌همین ترتیب عمل گردید.

در اواخر آذرماه ۱۳۵۷ کارکنان بانک مرکزی لیستی منتشر [کرده] و مدعی شدند که عده‌ای از مقامات کشوری و لشکری مبالغی ارز از کشور خارج نموده‌اند. بعد از انتشار لیست، نخست‌وزیر در اولین جلسه هیئت دولت باخوشحالی اظهار نمود که: «برای من و دولت جای نهایت افتخار است که نام هیچ‌یک از اعضای دولت در بین اسامی خارج‌کنندگان ارز از کشور نمی‌باشد» و سپس خارج‌کنندگان ارز از کشور را ممنوع‌الخروج اعلان نمود، ولی چند روز بعد وقتی بقیه لیست منتشر

گردید نام خود نخست‌وزیر، و تعدادی از وزراء نیز جزء لیست خارج‌کنندگان ارز از کشور قرار داشت[!!].

چون انتشار این اسامی مشکلاتی برای دولت ایجاد نموده بود، لذا پس از طرح مسئله در هیئت دولت، مقرر گردید وزارت دادگستری به چگونگی امر رسیدگی و نتیجه را جهت آگاهی عموم منتشر نماید. این بررسی به‌وسیله وزارت دادگستری انجام و صورت اسامی خارج‌کنندگان ارز از کشور منتشر گردید.(۳)

در همین روزها بود که از طریق شهربانی به وزارت کشور گزارش رسید، ارتشبد اویسی درخواست گذرنامه نموده و باوجود ممنوع‌الخروج بودن قصد خروج از کشور را دارد! در شرفیابی که به‌حضور اعلیحضرت داشتیم به‌عرض رسانیدم، برابر گزارش شهربانی کشور ارتشبد اویسی تقاضای گذرنامه نموده و می‌خواهد از کشور خارج گردد. فرمودند: «اشکالی دارد؟» عرض کردم چنانچه فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی بعد از حدود ۷ سال فرماندهی در نیروی زمینی که ضمناً مسئولیت فرمانداری نظامی تهران را نیز به‌عهده دارد با توجه به‌اینکه خروج وی از کشور از طرف دولت ممنوع اعلان گردیده در این موقع بحرانی مملکت، از کشور خارج شود، اعلیحضرت تصور می‌فرمایند پرسنل ارتش شاهنشاهی چه فکری خواهند کرد؟ و در روحیه افسران و پرسنل نیروهای مسلح چه اثری خواهد گذاشت؟ و چه انتظاری می‌توانید از افسران جوان، درجه‌داران و سربازان داشته باشید! و اضافه کردم با توجه به‌وضعیت بحرانی کشور ضروری و وظیفه نظامی خود دانستم به‌عرض اعلیحضرت برسانم که خروج فرمانده نیروی زمینی در این موقعیت کشور و ارتش از لحاظ روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی به‌هیچوجه به‌مصلحت نمی‌باشد. (کمااینکه بعد از خروج ارتشبد اویسی از کشور مطبوعات و مخالفین حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی را بر علیه دولت و بخصوص ارتش شاهنشاهی به‌عمل آوردند)(۷).

اعلیحضرت درحالیکه ناراحت شده بودند فرمودند: «چه کار کنیم! می‌گوئید مریض است، می‌خواهد برود برای معالجه!» بعد از قدری تأمل، فرمودند: «ببینم چطور میشود». در صورتی که یکی دو روز بعد موقعی که برای عیادت نخست‌وزیر که در منزلش بستری بود رفتم، ارتشبد ازهاری

ضمن صحبت اظهار کرد: «ارتشبد اویسی دیروز اینجا بود، می‌گفت که منفورترین فرد در مملکت می‌باشد» و اضافه نمود: «ارتشبد اویسی ضمن صحبت گریه کرد و اظهار داشت می‌خواهم از کشور خارج شوم...»

علت تشنج آخرین جلسه هیئت دولت نظامی چه بود؟

تنها در دو یا سه روز اول بعد از تشکیل دولت نظامی که مخالفین در حال انتظار اقدامات اساسی از طرف دولت و فرمانداری نظامی بودند، تا حدی آرامش در کشور برقرار شد، ولی بلافاصله وضعیت عمومی نه تنها به حال قبل برگشت، بلکه تظاهرات و اغتشاشات و اعتصابات شدیدتر هم گردیدند و شعارهای «الله اکبر» شبانه به بقیه اعمال جنگهای روانی مخالفین اضافه و ناراحتی و نگرانی شدیدی برای دولت ایجاد نمود. به طور کلی مملکت در حال تعطیل و غالب امور کشور فلج بود و وضعیت عمومی روزبروز بدتر می‌شد، تا اینکه در یکی از جلسات هیئت دولت، ارتشبد ازهاری نخست‌وزیر بیمار و بستری گردید [!] و با انتشار این خبر، به تعداد اعتصابات و تحصن‌ها افزوده شد. جامعه معلمان، آموزگاران و دانش‌آموزان هم از رفتن به کلاس خودداری نمودند و تحصن ۶۵ نفر از استادان دانشگاههای تهران از روز ۲۹ آذرماه ۱۳۵۷ در دبیرخانه دانشگاه شروع گردید و در تظاهراتی که در روز ۵ دیماه ۱۳۵۷ در جلو دبیرخانه صورت گرفت، آقای کامران نجات‌اللهی استاد دانشگاه کشته شد. و همچنین در مراسم تشییع جنازه نامبرده به علت آشوب اغتشاش‌کنندگان، مأمورین فرمانداری نظامی ناچار به تیراندازی شدند که در نتیجه چند نفر کشته و زخمی گردیدند.

بعد از این رویداد در اولین جلسه هیئت دولت (پنجشنبه ۷ دیماه ۱۳۵۷) که به علت بیماری نخست‌وزیر به سرپرستی ارتشبد عظیمی وزیر جنگ تشکیل شده بود، به محض اعلان رسمیت جلسه، آقای مفیدی وزیر علوم و آموزش عالی به علت کشته شدن آقای نجات‌اللهی استاد دانشگاه، استعفای خود را به هیئت دولت تسلیم و ضمن اعتراض شدید به طرز

عمل فرمانداری نظامی با ناراحتی از سر میز بلند شده، قصد خروج از جلسه را نمود. در این موقع چند نفر دیگر از وزراء هم با ایشان هم صدا شده و با اعتراض به عمل فرمانداری نظامی و به خصوص کشته شدن عده‌ای در موقع تشییع جنازه نجات‌اللهی اظهار کردند ما هم استعفاء می‌دهیم و از جای خودشان بلند شدند و نظم جلسه بهم خورد. یکی دو نفر از وزراء از معترضین خواهش کردند که تأمل کنند تا درباره موضوع بحث شود، سپس اگر خواستند استعفاء بدهند. گرچه عده کثیری از وزراء به علت مخالفت با طرز عمل فرمانداری نظامی و خونریزی بی‌مورد می‌خواستند استعفاء بدهند، ولی عده‌ای دیگر عقیده داشتند چون نخست‌وزیر بیمار و بستری است، مصلحت نیست در این موقعیت دولت آنها استعفاء نمایند.

از آنجا که اظهار نظرهای شدیدی از طرف مخالفین و موافقین استعفاء ابراز می‌شد، من که از مشاهده این اوضاع مانند سایرین ناراحت شده بودم، اظهار کردم: نارضایتی از وضعیت عمومی و عدم وجود امنیت و آرامش در کشور مسئله‌ای نیست که جنبه خصوصی برای یک یا دو نفر از آقایان داشته باشد، بلکه کاملاً جنبه عمومی دارد ولی به نظر من کنار کشیدن و استعفاء دادن در این وضعیت بحرانی کشور راه حل رفع مشکل مملکت نیست، بلکه جنبه شخصی و خصوصی دارد. وظیفه ملی ما حکم می‌کند که مسئولیت مشترک دولت و مشکل مملکت مورد توجه قرار گیرد. اگر در این موقعیت یک یا چند نفر از آقایان استعفاء کنند، چه عکس‌العملی در کشور خواهد داشت؟ پیشنهاد می‌کنم آقایان موافقت کنند موضوع عمیق‌تر بررسی [شده]، و یک راه حل اساسی و کلی برای دولت پیدا کنیم. ابتدا ارتشبد عظیمی وزیر جنگ، و سپس چند نفر دیگر از وزراء پیشنهاد مرا تأیید کردند، تا اینکه بعد از مدتی بحث بالاخره مقرر شد چهار نفر از بین وزراء انتخاب کنیم تا آنها مشکلات دولت را به حضور اعلیحضرت معروض [دارند] و اعلیحضرت تصمیم مقتضی اتخاذ فرمایند. پس از مشاوره آقایان نجفی وزیر دادگستری، مهران وزیر امور اقتصاد و دارائی و عاملی تهرانی وزیر آموزش و پرورش و... برای این منظور انتخاب شدند. ارتشبد عظیمی از جلسه هیئت دولت تلفنی مراتب را به عرض اعلیحضرت رسانید و

برای آقایان وزراء وقت شرفیابی گرفت. در جواب وزراء اعلیحضرت فرمودند: «تا ۴۸ ساعت دیگر تصمیم خواهند گرفت».

روز شنبه ۹ دیماه ۱۳۵۷ آقای شاپور بختیار که یکی از اعضاء جبهه ملی بود، از طرف اعلیحضرت مأمور تشکیل دولت جدید شد، روز ۱۰ دیماه ۱۳۵۷ ارتشبد از هاری استعفاء کرد و چند روز بعد به عنوان معالجه کشور را به قصد امریکا ترك نمود.

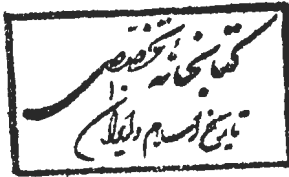
ارتشبد از هاری نخست وزیر در مدت ۵۵ روز که ۱۵ روز آخر آن وی بیمار و بستری بود، نه تنها موفقیتی در برقراری امنیت و آرامش و خاتمه دادن به تظاهرات و اعتصابات و آشوبها نداشت بلکه عملاً نشان داد که آخرین و مهمترین تصمیم اعلیحضرت یعنی تشکیل يك دولت نظامی که نخست وزیر آن رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و اعضاء آنرا فرماندهان نیروها و امراء ارتش تشکیل میدادند، در مقابل آشوبگران و مخالفین ناتوان بوده و دولت و نیروهای مسلح قادر بجلوگیری از اغتشاشات و آشوبهای آنها نیستند. این کیفیت موجب گردید از یکطرف خیال آشوبگران و مخالفین راحت و دستشان برای وسعت بخشیدن به اعمال خود باز باشد، و از طرف دیگر ناتوانی و عدم توفیق نیروهای مسلح را دلیل حقانیت گفته ها و خواسته های خود توجیه [کرده] و در نتیجه مردم بیطرف و مردم را نیز به جبهه خود ملحق سازند. ضمناً تأثیر شکست دولت نظامی و طرز عمل فرمانداری نظامی در این مدت در روحیه پرسنل نظامی، همزمان باتشدید تبلیغات روحانیون بخصوص فتوای آقای خمینی درباره فرار نظامیان از سربازخانه ها، سبب ازدیاد روزافزون فرار پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی بخصوص پرسنل وظیفه گردید. اثرات نامطلوب این وضعیت بعدی بود که چنانچه در گوشه و کنار کشور يك مأمور انتظامی در مقابل آشوبگران وظیفه قانونی خود را انجام میداد، از طرف مردم مقصر و مسئول و از طرف روحانیون گناهکار و کافر قلمداد می شد. سرانجام بطوریکه در قسمتهای بعدی خواهد آمد، مخالفین موفق می شوند که بانفوذ در سازمانها و ادامه تبلیغات مذهبی و فشار روحی روی پرسنل ارتش شاهنشاهی قدرت مقاومت نیروهای مسلح را از آنها سلب نمایند.

در چه موقعیتی از بحران کشور هرمان ریاست ستادی من صادر شد؟

بعد از استعفای ارتشبد ازهاری (۱۰ دیماه ۱۳۵۷) قبل از ترك وزارت کشور از قائم مقام و معاونین خداحافظی كردم. پس از خروج از وزارت کشور در بین راه به گذشته نزدیک فكر می كردم. به خاطر می آوردم [كه] بیش از چهار ماه است در وزارت کشور شب و روز تلاش نموده ام، و تا آنجا كه مقدور بود [ه] با انتخاب شخصیت های صلاحیت دار مورد احترام و قبول عموم و به خصوص کارمندان وزارت کشور، برقراری روش صحیح در مورد انتصاب اشخاص با صلاحیت برای مقامات بالای وزارت کشور مانند معاونت، استانداری، مدیرکلی و فرمانداری تا حدی نارضایتی های گذشته جبران و عدالت برقرار شده است و به همین دلیل با وجود اعتصاب کارمندان وزارتخانه ها، در وزارت کشور اعتصابی صورت نگرفته است. ولی اساس مأموریت وزارت کشور كه برقراری امنیت و نظم آرامش و آسایش عمومی در سطح مملكت بود، بعلت اعلان حكومت نظامی و محول ساختن مأموریت های فوق به فرمانداران نظامی به هیچ وجه تأمین نگردیده، و با وجود تلاش دولتها پیشرفتی در امور امنیتی کشور حاصل نشده، و در نتیجه یأس و ناامیدی همه را فرا گرفته است.

بعد از ظهر آنروز چند نفر از تیمساران به دیدنم آمدند. بیشتر صحبتها درباره نگرانی فرماندهان، افسران و ضعف روحیه پرسنل نیروی زمینی مأمور به فرمانداری های نظامی بود. هريك مطالبی اظهار می كردند و به هیچ وجه خوش بین نبودند.

دوشنبه ۱۱ دیماه ۱۳۵۷ آقای بختیار از رادیو و تلویزیون پیامی فرستاده و اعلام نمود كه سعی خواهد كرد هرچه زودتر دولت خود را به حضور اعلیحضرت معرفی نماید. چون آقای بختیار مسافرت اعلیحضرت را شرط قبولی نخست وزیری خود قرار داده بود، موضوع انتخاب رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران مسئله مهم روز و مطرح بود. مقامات مختلف لشكری و كشوری تلفن زده چگونگی را سؤال می كردند، و نحوه



صحبت‌ها طوری بود که انتظار جواب مثبت از طرف من داشتند. مقامات ارتشی و غیرنظامیان اظهار می‌کردند افکار عمومی متوجه شما می‌باشد. چون خبری نبود میگفتم خبری نیست.

چند روزی که منزل بودم وقتی باین تلفن‌ها جواب می‌دادم، بی‌اختیار رویدادهای اخیر در نظرم مجسم می‌شدند. وضع دردناک و اسف‌آور شکست‌های پی‌درپی نیروهای مسلح در مأموریت برقراری امنیت و آرامش کشور، خونریزی جمعه‌سیاه و دستورات ضد ونقیض و ضعف و ناتوانی فرمانداری نظامی، عدم اجرای مقررات حکومت نظامی به‌وسیله فرمانداران نظامی در شهرهای: تهران، قم، تبریز، اصفهان، مشهد، شیراز، آبادان، اهواز و... که چگونه ارتش شاهنشاهی را در برابر ملت ایران بی‌قدر و اعتبار نمود، همچنین اظهارات سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ستاد بزرگ‌ارتشتاران درباره ضعف فوق‌العاده روحیه نیروهای مسلح و وضعیت بسیار خطرناک آنها در ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷ در شورای امنیت ملی به‌خاطر من می‌آمد.

به‌وضعیت مشکل مملکت فکر می‌کردم، به اشکالات حاصله از کارهایی که به‌نام حکومت نظامی در کشور انجام گرفته بود و به نتایج آن و به خروج ناگهانی ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و فرماندار نظامی تهران با هواپیمای نظامی از کشور که از طرف دولت ممنوع‌الخروج اعلان شده بود، و تبلیغات شدید روزنامه‌ها تحت عنوان «فرار ارتشبد اویسی» که يك ضربه شدید اضافی برای تضعیف بیشتر روحیه ارتش بود! ارتشی که رضاشاه‌کبیر [!] و شاهنشاه برای توسعه آن زحمت زیادی متحمل شده بودند، ارتشی ارزنده و با انضباط که با اسلحه و وسایل جدید مجهز و قادر به حفظ استقلال و تمامیت کشور بوده و معروفیت بین‌المللی پیدا کرده بود، ارتشی که من شاهد پیدایش آن بوده و در توسعه‌اش شرکت داشتم و بالاخره ارتشی که اسلحه اصلی و اساسی خود یعنی روحیه‌اش را از دست داده بود...

در این اوضاع بحرانی کشور و ارتش بود که در حدود ساعت ۱۴ روز چهاردهم دیماه ۱۳۵۷ سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران به‌منزل تلفن زده، ضمن تبریک، اوامر اعلیحضرت را در مورد رئیس ستادی من ابلاغ نمود و اضافه کرد: «فرمان را برای توشیح

همایونی فرستادیم که به محض حاضر شدن به منزل خواهیم فرستاد» و سؤال نمود: «دستوری دارید؟» گفتم، تیمسار دستور بدهید برابر روش جاری ستاد اقدام و مرا هم در جریان وقایع بگذارند. اظهار کرد: «به مرکز فرماندهی ستاد ابلاغ می‌کنم که گزارشات فوری و مهم را به اطلاع تیمسار برسانند».

روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون خبر انتصاب رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران را اعلان کردند، مقامات کشوری و لشکری و دوستان به تدریج خبردار شده، ضمن تبریک و اظهار امیدواری آرزوی موفقیت می‌نمودند. به اشخاصی که تلفن می‌زدند نمی‌توانستم صراحتاً بگویم در حدود ۵ ماه است همه تلاش می‌کنیم ولی عملاً ثابت شده است از دست کسی کاری ساخته نیست! و نمی‌خواستم بیش از آنچه نگرانی وجود داشت، من ناراحتی و ناامیدی ایجاد کنم. از طرف دیگر هم نمی‌توانستم وعده بیموده بدهم. در جواب می‌گفتم: فقط خداوند باید کمک کند و توفیق بدهد.

کشور در موقعیت و وضعیت بحرانی بسیار عجیبی قرار داشت، ولی چون اعلیحضرت فرمودند: «بختیار می‌گوید طرفدار قانون اساسی است و اطمینان می‌دهد که حتماً با همکاری دوستانش قانون اساسی را حفظ و امنیت و آرامش را در کشور برقرار خواهد کرد»، من هم با اعتقاد و اطمینان همیشگی به تصمیمات اعلیحضرت فکر می‌کردم آقای بختیار طبق اظهارات و سخنرانی‌هایش، موفق به پیدا کردن راه حل سیاسی برای مشکلات مملکت خواهد شد. بنابراین مصمم گردیدم به منظور خدمت به کشور در اجرائی اوامر و دستورات اعلیحضرت با قبول مسئولیت تا آنجا که قدرت دارم، به وظیفه ملی خود ادامه بدهم.

توضیحات بخش دوم

۱. آنچه نویسنده کتاب حاضر پنهان می‌دارد نقش آمریکا، انگلیس و قدرتهای خارجی در روی کار آوردن دولتها از جمله دولت نظامی از هاری است. همانطور که قبلا توضیح داده شد مقامات آمریکا و انگلیس، بخصوص جناح‌هایی که در مورد «خطر ادامه حکومت فردی شاه و نیز خطر از دست رفتن منافع اساسی آمریکا و غرب» اصرار بیشتری داشتند، ابتدا تصمیم گرفتند سیاست «گشودن تدریجی دریچه‌های اطمینان» را تحت عنوان فضای باز سیاسی بر شاه تحمیل کنند. اما نیروی انفجاری که در عمق جامعه به بند کشیده شده بود برای آنها غیرقابل پیش‌بینی بود و همین امر باعث شد که مقارن روزهای ۱۳ و ۱۴ آبان و گسترش نهضت و خشونت در ایران، «شورای امنیت ملی آمریکا» در ماه نوامبر نظریات برژینسکی و جناحی را که مدافع اعمال خشونت و سرکوب بود، پذیرفت و به شاه ابلاغ کرد. برژینسکی در خاطراتش می‌نویسد: «دو روز قبل از روی کار آمدن دولت از هاری به شاه تلفن زده به اطلاعش رساندم که ایالات متحده آمریکا بدون هیچ شک و شرطی بطور تام و تمام از او که در تنگنای يك بحران گرفتار شده سرسختانه حمایت می‌کند. شاه گفت اوضاع روز به روز بدتر

می‌شود. من گفتم هر کاری از ما ساخته باشد انجام می‌دهیم. مقصود من این بود که شاه را به حمایت کامل و قاطع آمریکا مطمئن کرده تشویقش کنم که پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد قاطعانه عمل کند! «ضمناً در همان شب که استقرار دولت ازهارای تصویب شد، سفیران آمریکا و انگلیس (سولیوان و پارمونت) با شاه ملاقات کرده و در مورد اوضاع بحرانی کشور با او گفتگو کردند. و به محض اینکه ازهارای روی کار آمد مقامات آمریکایی امثال برژینسکی، کیسینجر، راکفلر و... از طریق اردشیر زاهدی پی‌درپی برای شاه پیام تبریک فرستاده شدیداً از اقدام وی حمایت کردند. آنها پس از ۱۷ شهریور نیز اقدام شاه را بطور جدی مورد حمایت قرار داده بودند. لازم به تذکر است که در داخل ایران نیز جناح‌هایی از هیأت حاکمه (رؤسای ساواک، امرای ارتش امثال اویسی، ازهارای و...) معتقد به راه حل سرکوب و اعمال خشونت بوده و قویاً برای قبولاندن این اعتقاد به دیگران تلاش و زمینه‌چینی می‌کردند.

۲. تیتیری که آقای قره‌باغی برای این قسمت انتخاب کرده جالب است! «آخرین تیر ترکش!» اعتراف به عجز کامل رژیم شاه و شکست همه راه‌حل‌های ارائه شده.

۳. امام خمینی یک‌روز پس از انتصاب دولت نظامی ازهارای در مصاحبه‌ای با اشاره به نطق شاه اعلام کرد: «اگر پیام انقلاب ملت ایران را شنیده است پیام ملت به او اینست که شاه و همه خاندان سلطنت باید کنار بروند. اگر پیام را شنیده و می‌خواهد به پیام ملت عمل کند چرا کنار نمی‌رود؟!»

۴. با اینهمه خونریزی، که شدت و کثرت آن وزرا و مقامات نظامی را هم به وحشت و اعتراض وادار کرده (یعنی عزا عزایی بوده که مرده‌شوی را هم به‌گریه انداخته!)، جای تعجب است که آقای قره‌باغی در موارد متعدد گله و شکایت از این دارد که فرمانداری نظامی خوب عمل نکرده و کم‌کار کرده است! حال آنکه آنها هم همان راه‌حل آقای قره‌باغی یعنی حمله به محرکین و مخالفین به‌منظور دستگیری را بکار گرفته بودند. اما چون مخالفین، همان مردم تظاهرکننده بودند و کار به مقاومت و درگیری کشیده می‌شد، خونریزی پیش می‌آمد و رژیم

مگر چیزی غیر از این می‌خواست و برای ارباب و سرکوب وسیله‌ای جز این می‌شناخت؟ اصلاً حمله و بازداشت کلیه مخالفین در آن روزها، یعنی همین!

۵. آقای قره‌باغی فراموش کرده که خود او قبل از وابسته نظامی انگلیس «راه‌حل سیاسی» را پیشنهاد نموده است! قره‌باغی در بخشی از مطالب گذشته تحت‌عنوان «پیشنهاد وزارت کشور برای رفع بحران چه بود؟» می‌گوید: پس از بحث و مشورت نتیجه را به اعلیحضرت اطلاع دادم و گفتم تنها راه‌حلی که بنظر می‌رسد اینست که اعلیحضرت دستور فرمایند چند نفر از «شخصیت‌های سیاسی» برجسته و معمر کشور مانند آقایان صدیقی، نجم‌الملک، وارسته، عبدالله انتظام و... دعوت شوند. این راه‌حل سیاسی قره‌باغی همان چیزی است که در عمل به‌انتصاب دولت بختیار منجر شد. حقیقت اینست که با شکست کامل دولت نظامی از هاری مجدداً اختلاف‌نظر در میان جناح‌های هیأت‌حاکمه آمریکا، انگلیس و ایران بالا گرفت و مجدداً در پی کشف راه‌حل‌های سیاسی (برای مقابله با گسترش و تعمیق نهضت) برآمده.

۶. و تعجب در اینست که با وجود چنین وضعیتی، باز هم قره‌باغی در اینجا می‌گوید: «در طرز عمل و روش فرمانداری نظامی تغییری حاصل نشده بود و...»!

۷. اطلاعات مذهبی آقای قره‌باغی، عمیق نیست! وگرنه می‌دانست که واقعه کشته شدن امام سوم شیعیان و یارانش نه در روز تاسوعا بلکه فقط در روز عاشورا بوده است.

۸. قابل توجه و دقت است که با وجود واقعیت‌هایی که از زبان سپهبد حاتم اظهار و اعتراف شده، آقای قره‌باغی مخالف سرگزاری مراسم و تظاهرات تاسوعا و عاشورا و نتیجتاً طرفدار مقاومت و مقابله بوده است و این یعنی همان راه‌حل مبتنی برکشتار و خونریزی و قتل‌عام توده‌های مردم و ایجاد حمام‌نخون.

۹. از این عبارت به‌خوبی می‌توان فهمید که مقامات رژیم از چه چیز وحشت داشته‌اند. و دقیقاً همین دلیل یعنی پیش‌بینی عظمت و قدرت مراسم و راهپیمایان و خطر ناشی از عصیان و طغیان مردم و کشیده شدن آنان به‌سمت حرکت‌های قهرآمیز و تهاجمی بود که مقامات رژیم

به انجام يك راهپیمائی آرام تن دادند. این درحالی بود که تا یکی دو شب مانده به تاسوعا و عاشورا رادیو مرتباً متن اعلامیه شدیداللعن و وحشت آفرین و مسخره فرمانداری نظامی (اویسی) را تکرار می کرد که: از قرار مسموع، عده ای می خواهند در جوی خیابان ها مسرکورکوروم بریزند و شایع کنند که مأمورین نظامی، مردم را کشته اند! همه در آنروزها چنین فهمیدند که مقامات رژیم، خودشان قصد کشتار دارند و پیشاپیش با پخش این اعلامیه می خواهند هم اعلام خطر کرده مردم را از تجمع برای راهپیمائی بترسانند و هم واقعاً دست به کشتار وسیع بزنند.

۱۰. اصل: برعلیه

۱۱. اصل: بر

۱۲. اعترافات جالبی است! اگر تعداد راهپیمایان در تاسوعا بیش از دو میلیون نفر (به نظر قره باغی) و در روز عاشورا بیش از تاسوعا و در تمام شهرها هم نظیر آن بوده و همه آنان «متفقاً» خواستار «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» و لغو رژیم استبدادی بوده اند، دیگر برای رژیم شاه و اعلیحضرت ایشان (قره باغی) کدام پسیگاه ملی و قانونی باقی مانده بوده که همچنان، نویسنده کتاب حاضر را به حمایت از رژیم سلطنتی (چنانکه امروز در این کتاب ادعا می کند) وادار می کرده و حتی سالها پس از سقوط رژیم شاهنشاهی نیز او را از ستایش «اعلیحضرت» و پابوسی شاه منصرف نکرده است؟ آیا با وجود آنچه خود در باب مراسم عاشورای ۵۷ می گوید، باز هم معتقد است که علت پیروزی انقلاب و شکست رژیم شاه و امرای ارتش، تبلیغات بی بی سی و وکلای مجلس شاه و جلوگیری از خونریزی و عمل نکردن فرمانداری نظامی به وظیفه «دستگیری و بازداشت کلیه محرکین و مخالفین» بوده است؟!

۱۳. همانطور که ملاحظه می شود آقای قره باغی حتی در همین مورد هم باز مقصود اصلی را در پوشش «قوانین و تشریفات» پنهان می کند. قوانین و تشریفات که حتی دکتر باهری طاغوتی و وابسته به شاه نیز (طبق آنچه قره باغی در صفحات گذشته تحت عنوان «چگونگی تشکیل جلسه فوق العاده در حضور اعلیحضرتین» از او نقل کرده) در حضور خود شاه می گوید: «هرچند برای برقراری آرامش و تسکین افکار عمومی

ضرورت دارد اشخاصی که در گذشته مرتکب نادرستی و اعمال خلاف شده‌اند، سریعاً تحت تعقیب قرار گرفته و شدیداً مجازات شوند، اما با رعایت تشریفات و مقررات قوانین موجود تعقیب مقامات گذشته مقدور نیست و...». ظاهراً آقای قره‌باغی فقط موقعی سخاوتمند و آسان‌گیر و انقلابی و قاطع می‌شود که از «دستگیری و بازداشت سریع کلیه محرکین و مخالفین» سخن می‌گوید!

بخش سوم

نیروهای مسلح شاهنشاهی در برابر بحران

برای درك وضع نیروهای مسلح در برابر رویدادهای بحران کشور ضرورت دارد ابتدا وضعیت نیروها پیش از بحران به اجمال تشریح [شده] سپس تأثیر عوامل ناشی از بحران در مدت تقریباً ۵ ماه (قبل از انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران) روی پرسنل نیروهای مسلح مورد بررسی قرار گیرد. سرانجام وضعیت نیروهای مسلح در زمان تصدی من در ستاد بزرگ و نیز پس از خروج اعلیحضرت از مملکت

که نتیجه تغییر و تحولات سیاسی کشور بود برای خوانندگان روشن گردد.

نیروهای مسلح در ایران شامل: ارتش شاهنشاهی (نیروهای سه‌گانه زمینی، هوایی، دریائی) و سازمانهای گارد شاهنشاهی، ژاندارمری و شهرداری کشور بود. دو سازمان اخیر از نظر اداری تابع وزارت کشور و از لحاظ کارهای پرسنلی و مقررات دادرسی مشمول قوانین نیروهای مسلح شاهنشاهی و از نظر امور لجستیکی وابستگی زیادی به ارتش شاهنشاهی داشتند.

سازمانهای ژاندارمری و شهرداری کشور مانند نیروهای سه‌گانه عملاً مستقل [بوده] و تحت نظر مستقیم اعلیحضرت که فرماندهی کل قوا را عهده‌دار بودند اداره می‌شدند، به نحوی که برخی از اوامر اعلیحضرت از طریق ستاد بزرگ ارتشتاران به این دو سازمان نیز ابلاغ می‌گردید. (اگرچه در بررسی رویدادهای بحران ایران به هیچ وجه استعداد و قدرت نظامی ارتش مطرح نمی‌باشد، ولی از لحاظ اطلاع خوانندگان لازمست یادآوری شود برخلاف آنچه در کتاب «یک‌رنگی» آقای بختیار آمده، و گفته شده است: «ارتش ایران امکان تشکیل ۵۰ لشکر را داشت» (۵۶) ارتش شاهنشاهی فاقد چنین امکانی بود و فقط دارای ۶ لشکر بود).

بطوریکه میدانیم مهمترین مسئله در هر ارتش اعتقاد و ایمان تمام پرسنل، بخصوص فرماندهان و رؤسای سازمانهای مختلف، به هدف ارتش که حفظ آرمانهای ملی و میهنی است، می‌باشد. این موضوع که عنصر اصلی تشکیل‌دهنده روحیه ارتش است در ارزشیابی ارتشها در مرتبه یکم اهمیت مورد بررسی و توجه قرار دارد.

حال ببینیم وضع پرسنل ارتش از لحاظ اعتقاد و ایمان به مأموریت و وظیفه نیروهای مسلح شاهنشاهی در روزهای بحرانی کشور چگونه بود؟ [براساس] آموزشی که برابر آئین‌نامه‌های نیروهای مسلح به پرسنل از ابتدای ورود به خدمت در دانشکده افسری و مراکز آموزشی نیروها داده می‌شد، وظیفه و مأموریت ارتش شاهنشاهی و نیروهای انتظامی ایران عبارت بود از:

حفظ استقلال و حدود و ثغور و تمامیت کشور ایران و دفاع از

حکومت مشروطه سلطنتی و رژیم شاهنشاهی، که پرسنل نیروهای مسلح بعد از طی دوره‌های آموزش مقدماتی در پایان دوره مربوطه و هنگام نیل به مقام سربازی، درجه‌داری و افسری برای تأکید و تأیید اعتقادات پذیرفته شده خود، درمقابل قرآن و پرچم سوگند یاد می‌کردند، و دوام رژیم شاهنشاهی را حافظ استقلال ایران و تمامیت کشور می‌دانستند. اکنون بینیم حوادث و وقایع، برای تخریب و از بین بردن روحیه پرسنل نیروهای مسلح ایران چگونه موجبات تزلزل در اعتقادات پرسنل مذکور را فراهم نمود. بدینجهت لازمست ابتدا زمینه‌های نارضایتی و نقاط ضعف موجود در نیروهای مسلح، و سپس تأثیر عوامل ناشی از بحران کشور روی پرسنل نظامی را بطور خلاصه بررسی نماییم.

زمینه‌های نارضایتی و نقاط ضعف نیروهای مسلح چه بود؟

مهمترین عامل نارضایتی در نیروهای مسلح شاهنشاهی در سالهای اخیر، دو موضوع سوء جریانات مالی و عدم رعایت قانون و عدالت در امور پرسنلی و مسائل رفاهی و اجتماعی بود. بطوریکه گفته شد بعلت ازدیاد فساد اداری و مالی در سالهای اخیر در سازمانهای مملکتی، اعلیحضرت در معرفی دولت شریف‌امامی مسئله مبارزه با فساد را یکی از مهمترین هدفهای دولت تعیین فرموده بودند. (گرچه وزارت جنگ و سازمانهای مختلف نظامی بعلت نظارت مداوم و مجازات متخلفین از نظر فساد به هیچ وجه قابل مقایسه با سازمانهای کشوری نبودند، ولی الزام ارتباطات اداری و هماهنگی سازمانهای نظامی و غیرنظامی در بسیاری از موارد بخصوص در نحوه هزینه اعتبارات مالی موجب گردیده بود که برخی از مسئولین نظامی تحت تأثیر اختلافات محسوس فیما بین خود و برخی از مقامات در سازمانهای کشوری و بخش خصوصی قرار گرفته و بتدریج بسوی انحراف کشانیده شوند). حال بطور خلاصه تأثیر عوامل مذکور در هریک از نیروهای مسلح را مورد بررسی قرار میدهم:

نیروی زمینی:

در نیروی زمینی در سالهای قبل از ۱۳۵۱ در نتیجه تلاشهای طولانی، تبعیض و تخلفات در یگانهای مختلف بعداقل رسیده بود. ولی ارتشبد غلامعلی اویسی پس از انتصاب از سال مذکور به فرماندهی آن نیرو بتدریج نظرهای شخصی و منافع خصوصی را جایگزین اجرای قوانین و رعایت مقررات در امور آن نیرو نمود. در مدت یکسال که در سمت جانشینی فرمانده نیروی زمینی با وی همکاری داشتم از جریانات برخلاف قانون و مقررات و تبعیض در نیرو جلوگیری می‌کردم. همین جلوگیری از اعمال نظرهای شخصی و منافع خصوصی بود که مسبب بروز اختلاف نظر بین ارتشبد اویسی و من در نیروی زمینی گردید.

حال به‌منظور اینکه تا حدی جریان وقایع خلاف قانون در نیروی زمینی در مدت فرماندهی نامبرده برای خوانندگان روشن شود، یکی از این موارد بطور نمونه نقل میشود: ارتشبد اویسی یکی دو ماه بعد از انتصاب به فرماندهی نیروی زمینی، شروع به تنقید و اظهار عدم رضایت از سپهبد ایرج انصاری فرمانده لجستیک نیروی زمینی نمود. (سازمان لجستیک نیروی زمینی علاوه بر قراردادهای ساختمانی نیرو، انعقاد کلیه پیمانها و خرید نیازمندیهای مربوط به امور سررشته‌داری، مهندسی، اردنانس، حمل و نقل و مخابرات را نظارت و اداره می‌کرد). و یکی دومرتبه نظر مرا در مورد تعویض نامبرده بدون ذکر دلیل قانع‌کننده از این سمت خواست. از آنجا که سپهبد انصاری از امراء خوشنام ارتش بود و وظایف خود را با شایستگی و صداقت و جدیت انجام می‌داد من با تعویض وی موافق نبودم. پس از تحقیق و بررسی در اطراف موضوع مشخص گردید که عدم رضایت فرمانده نیرو از امیر نامبرده، مخالفت سپهبد انصاری از واگذاری قراردادهای ساختمانی و نیز خریدهای نیروی زمینی به پیمانکاران و افراد مورد نظر ارتشبد اویسی بوده است.

جریان بحث در اطراف تعویض سپهبد انصاری ادامه داشت تا اینکه

سپهبد ضرغام فرمانده ژاندارمری کشور فوت [کرد] و سپهبد فرخ‌نیا فرمانده سپاه یکم به‌جای نامبرده تعیین [شد] و من به‌فرماندهی سپاه یکم کرمانشاه منصوب گردیدم. چند روز بعد از عزیمت من به‌کرمانشاه موجبات بازنشستگی سپهبد انصاری از طرف فرمانده نیرو فراهم [شده] و سپهبد کیومرث صالح به‌جای وی انتخاب گردید.

از اینکه پیمانهای ساختمانی نیروی زمینی در زمان فرماندهی سپهبد صالح به‌تدریج به‌چه‌اشخاصی واگذار شد و همچنین نتایج و اثرات نامطلوب این اعمال برخلاف چگونه‌منجر به‌محکومیت، اخراج از ارتش و زندانی شدن تعدادی از امراء و افسران ارشد لجستیک نیروی زمینی گردید برای همه افسران نیروهای مسلح شاهنشاهی روشن بوده و احتیاج به توضیح بیشتری نمی‌باشد...

به‌این‌ترتیب ارتشبد اویسی در مدت تقریباً هفت سال تا روز خروج از ایران در نیروی زمینی علاوه بر اینکه سبب سوء جریانات مالی بود، به‌علت اعمال نظر خصوصی، تبعیض‌های فراوان، پایمال کردن حقوق افسران و درجه‌داران و دیگر اعمال خلاف مقررات ارتش زمینه‌های نارضایتی عمومی شدیدی بین کادر فرماندهی افسران و درجه‌داران به‌وجود آورده بود.

نتایج نارضایتی‌های مذکور موجب گردید که بعد از واقعه روز جمعه ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۷، وتشدید غیبت و فرار پرسنل، بی‌انضباطی و تمرد و نافرمانی در یگانهای مختلف نیروی زمینی به‌کیفیتی بالا رود که حتی علاوه بر اقدامات مراقبتی ضد اطلاعات مجبور شدند به یگانهای رزمی کتباً ابلاغ نمایند که در موقع آماده‌باش هم از تحویل مهمات به ملاحهای سنگین اراکه‌های جنگی خودداری گردد. (۵۱)

البته این وضعیت در نیروی زمینی با پیشرفت تبلیغات، تحریکات و استفاده مخالفین از زمینه‌های مساعد برای نفوذ در یگانها روز بروز شدت پیدا کرده تا جایی که اثرات آن در روزهای آخر بحران کشور به‌صورت عدم اطاعت و نافرمانی دسته‌جمعی در یگانهای رزمی مختلف نیرو، از جمله در یگان هوانیروز (هواپیمائی نیروی زمینی) ظاهر گردید.

نیروی هوائی:

بعد از انتصاب سپهبد امیرحسین ربیعی به فرماندهی نیروی هوائی شاهنشاهی وقتی راجع به وضعیت نیروی هوائی باهم صحبت می‌کردیم، درباره «ریشه نارضایتی‌های پرسنل نیروی هوائی مطالب بسیاری را عنوان [کرده] و ضمن شرح جریانات مختلفی که در آن نیرو مطرح بود، اظهار می‌نمود: «پس از انتصاب به فرماندهی نیروی هوائی وقتی وضعیت نیرو و سوابق افسران را به دقت بررسی کردم دیدم که غالب افسران ارشد و امرائی که با امور مالی و شرکت‌های طرف قرارداد با نیرو سروکار دارند حق و حساب می‌گیرند. در قراردادهای ساختمانی نیرو اوضاع عجیبی بود. مثلاً مدیر شرکت تنها نزد من آمد و اظهار نمود که تیمسار مثل گذشته شما هم بیا ۱۰٪ بگیر و بگذار ما کارمان را بکنیم، مطمئن باش که همه‌جا در مملکت پشتیبان تو خواهیم بود! من قبول نکردم و قرارداد ساختمان ۱۵ طبقه شیراز را از قرار متری کمتر از ۱۷۰۰ تومان با شرکت پرین بستم که در ۳۵۰ میلیون تومان ارزش کل قرارداد ۱۷۰ میلیون تومان ارزانتر از شرکت تنها بود! همینطور مانع دزدیهای آقای منصف در جزیره کیش شدم که باعث جدالی بین ما گردید. برای خاطر آقای منصف و سر قیمت قراردادهای با ارتشبد اویسی هم مشاجره داشتم که به همین علت رفتم به اعلیحضرت عرض کردم مرا مرخص بفرمائید قبول نکردند...».

(سپهبد ربیعی ضمن دفاعیات خود مطالب مشروحی درباره سوء جریانات مالی در نیروی هوائی بیان داشته است). (۲)

یکی دیگر از انگیزه‌های بی‌انضباطی در نیروی هوائی، وجود دو دستگی در آن نیرو بود که ناشی از اختلاف شدید و ریشه‌دار بین سپهبد ربیعی فرمانده نیرو و جانشینش سپهبد شاپور آذربرزین (اولین فرمانده نیروی هوائی در دولت موقت آقای بازرگان) می‌شد. بطوریکه ارتشبد طوفانیان و سپهبد مقدم اظهار می‌کردند، اختلاف بین این دو نفر از زمان ارتشبد خاتمی که مدتی بیش از ۱۵ سال فرمانده نیروی هوائی

شاهنشاهی بود وجود داشته که ایشان هم یا نخواستند و یا نتوانسته بود آنرا برطرف نمایند!، در نتیجه دودستگی مذکور این دو نفر دائماً موجب ایجاد تحریکات بر علیه یکدیگر بودند. سبب ریبی فوق‌العاده نگران این وضعیت بود و مرتباً شکایت می‌نمود. متأسفانه این اختلاف در آنروزهای بحرانی کشور نیز بعدی بود که مجبور شدم برای حفظ انضباط در داخل نیروی هوایی شخصاً مداخله کنم...

نارضایتی دیگری که در نیروی هوایی وجود داشت مسئله همافران آن نیرو بود که آنهم مربوط به چندین سال قبل می‌گردد. همافران افراد دیپلمه‌ای بودند که از سالها پیش به منظور تشکیل کادر فنی پیشرفته برای نیروی هوایی با شرایطی خاص و حقوق و مزایای قابل توجه و مکفی در نیروی هوایی پذیرفته شده بودند، ولی برابری مقررات استخدام، نمی‌بایستی به درجه افسری نائل گردند. البته منظور این بود که بتوانند مدت مدیدی امور فنی را در قسمت‌های تعمیر و نگهداری نیروی هوایی انجام دهند. اما همافران بعد از استخدام و طی دوره‌های آموزشی در ایران و آمریکا و گذشت مدتی از تمهید انجام وظیفه آنها، دیگر حاضر نبودند برابر تمهیدات خود به خدمت ادامه دهند، زیرا میدانستند که به علت احراز تخصص‌هایی که با هزینه ارتش در نیروی هوایی و خارج از کشور پیدا کرده‌اند به خوبی جذب بازار کار آزاد و بخش خصوصی گردیده و از درآمد بیشتری برخوردار خواهند بود. همچنین می‌خواستند که مانع ترفیعاتی آنها از بین برداشته شود تا بتوانند به درجه افسری نائل گردند. قبول این تقاضاها برای نیروی هوایی مقدور نبود چون هم در اداره امور فنی نیرو اختلال ایجاد می‌گردید و هم نیروی هوایی از نظر سازمانی به این تعداد افسر احتیاج نداشت. به هر حال نیروی هوایی به موقع اقدامات ضروری و لازم را برای رفع نارضایتی همافران بعمل نیاورده بود و در نتیجه پرسنل مذکور که در حدود ۱۲ هزار نفر بودند اکثرشان به صورت طبقه خاص ناراضی آن نیرو باقی مانده بودند. ضمناً عده‌ای از همافران در دانشگاههای تهران و شهرستانها مشغول ادامه تحصیلات غیرنظامی بودند و در نتیجه با عوامل مشکوک دانشگاهها در تماس و در مسیر تبلیغات سوء آنها قرار داشتند و بطوریکه گفته خواهد شد بالاخره عوامل نفوذی مخالفین موفق

خواهند شد با استفاده از نقاط ضعف و زمینه‌های مساعد نارضائی این دسته از کارکنان نیروی هوائی پرسنل نیروی مذکور را برعلیه رژیم و ارتش بشورانند.

نیروی دریائی:

در نیروی دریائی نیز، در سالهای اخیر به علت بازنشسته نمودن کلیه امراء دفعتاً، و اعطاء درجات موقت برای جایگزینی مقامات بسالا به افسران جوان، نارضائیتی‌های زیادی در امور پرسنلی آن نیرو ایجاد [شد] و منجر به تفریباتی در کادر فرماندهی نیروی دریائی گردید.

اما پس از چندی فرمانده جدید نیروی دریائی دریابان عباس رمزی عطائی به علت سوء استفاده‌های مالی کلان در امور ساختمانی و نیز خریدهای عمده نیروی دریائی با همکاری جانشین خود دریابان حسن رفیعی دستگیر شد. پس از رسیدگی و محاکمه علاوه بر فرمانده و جانشین نیروی دریائی، تعداد قابل توجهی از افسران ارشد نیروی مذکور محکوم و از ارتش اخراج و زندانی گردیدند. ولی متأسفانه بعد از مدت کوتاهی نامبردگان از زندان مرخص و راهی کشور آمریکا شدند تا با پولهای سرقت شده زندگی مرفهی داشته باشند!، ترخیص نامبردگان از زندان قبل از انقضای مدت محکومیت آنها اثرات فوق‌العاده نامطلوبی در روحیه پرسنل نیروی دریائی و سایر نیروهای مسلح گذاشته و موجب نارضائی عمومی در آن نیرو گردید.

ژاندارمری و شهربانی کشور:

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ پس از کشف فساد مالی ریشه‌داری درسامان ژاندارمری، به فرماندهی آن سازمان منصوب گردیدم. در تعقیب کشف

فساد، به امر اعلیحضرت سپهبد فرخ‌نیا فرمانده قبل‌ژندارمری، سرلشکر مصطفی‌سرمد فرمانده لجستیکی ژاندارمری، سرتیپ تاج‌ترقی مسئول امور خریدهای ژاندارمری و سرگرد امیر جلیلی افسر عامل خرید تسلیم کمیسیون ۵ نفری گردیدند. ریاست کمیسیون با ارتشبد ازهاری رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران [بود] و اعضاء کمیسیون عبارت بودند از ارتشبد عظیمی وزیر جنگ، ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی، فرمانده نیروی دریائی و من.

سپهبد سیاوش بهزادی دادستان ارتش پرونده مربوطه را در کمیسیون مطرح [کرد] و پس از تأیید تحقیقات انجام شده و اقرار مجدد متهمین، اعضای کمیسیون رأی خود را به شرح زیر اعلام نمود [ند]: «سپهبد فرخ‌نیا که از ارتش به ژاندارمری مأمور شده بود، به تنزیل دو درجه تنبیه و بازنشسته شود. سرلشکر سرمد، سرتیپ تاج‌ترقی و سرگرد امیر جلیلی که اتهام و مسئولیتشان در جریان سوءاستفاده‌های مالی بیشتر بود به تنزیل دو درجه و اخراج از ژاندارمری کشور تنبیه گردند و هر چهار نفر کلیه مبالغ مورد اختلاس را به ژاندارمری مسترد نمایند».

هنگامیکه به علت انتصاب جدید به حضور اعلیحضرت رسیدم فرمودند: «شما مأموریت دارید ژاندارمری را از وجود افراد ناصالح پاک کنید». در تعقیب این جریانات من تحت نظر یک شورای صلاحیت‌دار از افسران ژاندارمری، بایرسی سوابق و پرونده‌های مربوطه، تصفیه گسترده‌ای در کادر سازمان مذکور بخصوص درجات بالای ژاندارمری به عمل آوردم. گرچه از این طریق مخالفینی [را] که امروزه مشغول شایعه‌سازی می‌باشند، برای خود ساختم، این عمل تصفیه همراه با سایر اقدامات اساسی در آن سازمان از قبیل: اجرای مقررات بازنشستگی به منظور بازشدن محل برای افسران جوان، تأسیس دوره‌های آموزشی مقدماتی، عالی و ستاد برای ژاندارمری و تغییرات اساسی در روشها، موفقیت‌های شایانی را نصیب ژاندارمری کشور نموده و باعث بالا رفتن روحیه پرسنل و اصلاح سریع آن سازمان گردیده.

بعد از چند ماه ارتشبد اویسی به من تلفن زده برای پدرخانمش (سرهنگ اخراجی مصطفی‌سرمد) تقاضای وقت ملاقات نمود. در جریان

این ملاقات وی درخواست می‌کرد که من از اعلیحضرت استدعا کنم تا مورد عفو قرار گیرد!!!، چون همانطور که اشاره گردید اخراج وی از ژاندارمری به سبب سوءاستفاده مالی و به موجب رأی کمیسیون ۵ نفری و تصویب اعلیحضرت صورت گرفته بود، اظهار داشت: برابر سوابق موجود شما مدت ۷ سال در زمان فرماندهی ارتشداویسی در ژاندارمری، با وی همکاری داشته‌اید، چرا این تقاضا را از ایشان نمی‌کنید؟ و بدین ترتیب چون درخواست وی را بیمورد و خلاف اصول تشخیص دادم از انجام آن خودداری ورزیدم. اما در اوایل سال ۱۳۵۷ ناگهان ستاد بزرگ ارتشتاران به ژاندارمری کشور ابلاغ نمود: «به فرمان اعلیحضرت سرهنگ اخراجی ژاندارمری سرمد از همان تاریخ اخراج (۴ سال پیش) با درجه سرتیپی به ژاندارمری اعاده و بازنشسته گردیده است!!!، حقوق سرتیپی این مدت هم به نامبرده پرداخت شود!!!».

انتشار این خبر در ژاندارمری کشور و همچنین نیروهای مسلح شاهنشاهی انعکاس فوق‌العاده نامطلوبی داشته و موجب تضعیف روحیه و بی‌ایمانی هرچه بیشتر پرسنل، بخصوص افسران جوان نسبت به فرماندهان نیروی‌های مسلح گردید.

یکی دیگر از عوامل نارضایتی در نیروهای مسلح مسئله اختلاف وضع زیست عمومی و زندگی خصوصی پرسنل نیروها با یکدیگر بود، که از واگذاری اعتبارات نامساوی و غیرمتناسب به نیروها سرچشمه می‌گرفت. بطور مثال در بندر جاسک که یکی از نقاط دورافتاده بدآب و هوا و فوق‌العاده گرمسیری در کنار خلیج فارس است، یک پایگاه هوایی وجود داشت. در همان بندر به منظور برقراری امنیت عمومی و مبارزه با قاچاق یک هنگ ژاندارمری نیز مستقر بود. درحالی‌که پرسنل پایگاه هوایی از کلیه امکانات و تسهیلات زندگی از قبیل ساختمانهای مجهز به آب و برق و کولر (برای آسایشگاه افراد) و همچنین خانه‌های سازمانی با آب تصفیه شده و تجهیزات کامل و نیز باشگاههای افسران و درجه‌داران و افراد برخوردار بودند و حتی برای رفتن به مرخصی نیز می‌توانستند از سرویس هوایی رایگان نیروی هوایی استفاده و کلیه مایحتاج و مواد غذایی و اجناس فاسدشدنی مورد نیاز خود را از طریق هوایی به پایگاه حمل نمایند. پرسنل هنگ ژاندارمری که در مجاورت

آنها مستقر بودند نه تنها هیچیک از امکانات مذکور را در اختیار نداشتند، بلکه خانواده‌های آنها هم به علت نبودن مسکن در محل مجبور بودند در ساختمان مخروبه و متروکه قدیمی شهرداری بدون آب و هرگونه تسهیلات لازم در گرمای بین ۴۰ تا ۵۰ درجه حرارت زندگی نمایند، عیناً همین کیفیت نابرابری وضع زندگی پرسنل یگانهای ژاندارمری در مقایسه با امکانات زیست و تسهیلاتی که پرسنل نیروی هوایی و دریایی در بندرعباس یا سایر بنادر خلیج فارس که پایگاه داشتند به چشم می‌خورد.

گرچه من بعد از انتصاب به فرماندهی ژاندارمری کشور، این موارد را به اعلیحضرت گزارش [کرده] و موفق شدم اعتباراتی برای ژاندارمری تأمین [نمایم] و در نتیجه تعدادی پاسگاه و خانه سازمانی برای پرسنل ژاندارمری در نقاط مختلف و دورافتاده کشور ساخته شد، ولی اختلاف اعتبارات و امکانات نیروها بقدری بود که سالها وقت لازم داشت تا بتوان در صورت تأمین اعتبار در نقاط دورافتاده مذکور این اختلاف امکانات زیست را مرتفع ساخت.

عامل نارضایتی دیگر بین افسران و درجه‌داران نیروی زمینی شاهنشاهی و ژاندارمری و شهربانی کشور، عبارت بود از مشاهده و مقایسه وضع زندگی خود با زندگی افسران و درجه‌داران مستشار آمریکائی که در استخدام ارتش شاهنشاهی و در شهرستانها و پادگانهای مختلف نیروهای سه‌گانه خدمت می‌کردند.

اختلاف فوق‌العاده فاحش حقوق و مزایای مستشاران آمریکائی به کیفیتی بود که از هیچ لحاظ تناسبی با وضع زندگی پرسنل نیروهای مسلح نداشت تا جائی که حقوق ماهیانه پاسبانان که در داخل شهرها ضمن انجام مأموریت‌های گوناگون شهربانی مسئول محافظت و مراقبت از محل زندگی همین مستشاران نیز بودند، برای تأمین حداقل زندگی آنها کافی نبود!۲.

حال که به اجمال زمینه‌های نارضایتی و نقاط ضعف موجود در نیروهای مسلح شاهنشاهی که نتایج آن سبب تضعیف اعتقاد پرسنل نسبت به فرماندهان و سازمانهای مربوطه گردیده بود، مورد بررسی قرار گرفت، باید دید عوامل ناشی از بحران کشور مانند:

حکومت نظامی، تبلیغات، مذهب، آزار و اذیت پرسنل نیروهای مسلح،

مسئله فرماندهی و نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح، در این زمینه‌های نارضائی مساعد و روحیه ضعیف پرسنل ارتش چه تأثیراتی داشته است.

اثرات منفی حکومت نظامی در روحیه پرسنل نیروهای مسلح چگونه بود؟

همانطور که گفته شد دولت آقای شریف امامی بنابه پیشنهاد روسای ساواک و اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، از روز ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۷ در تهران و ۱۱ شهر مهم کشور حکومت نظامی اعلان نمود. براین قانون و مقررات بعد از اعلان حکومت نظامی علاوه بر مأمورین شهربانی و ژاندارمری کشور، اکثر یگانهای نیروی زمینی در پایتخت و شهرهای مشمول حکومت نظامی زیر امر فرمانداران نظامی قرار گرفتند و ضمن استقرار در تمام نقاط حیاتی، حساس و مهم شهرها، تمام امور امنیتی شهرهای مذکور را نیز به عهده فرمانداران نظامی که تحت نظر وزارت جنگ انجام وظیفه می نمودند محول کردند. از آنجا که اجرای مقررات حکومت نظامی آنطور که باید و شاید به اطلاع همگان نرسیده بود، متأسفانه اجرای وظایف مأمورین فرمانداری نظامی در روز ۱۷ شهریورماه ۵۷ به صورت خشونت بار و همراه با زد و خورد شدید بین تظاهرکنندگان و مأمورین درآمد و نتیجه آن موجبات انزجار مردم را از نیروهای مسلح فراهم نمود.

از فردای آنروز مخالفین در تمام شهرهای کشور علاوه بر اهانتهای زننده نسبت به اعلیحضرت، شروع به تبلیغات شدید بر علیه نیروهای مسلح نموده و با دادن شعارهایی مانند: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی» شب و روز به تضعیف روحیه آنها پرداختند. اما از آنجا که فرمانداری نظامی روش و دستورات صادره خود را مرتباً تغییر [داده] و افسران، درجه داران و سربازان مأمور به فرمانداریهای نظامی را در سردرگمی و بلاتکلیفی قرار داده بود، لذا پرسنل مأمور به فرمانداریهای نظامی در تمام شهرهای بزرگ درحالی که مورد شماتت عابرین بودند، تظاهرات مخالفین را تماشا و شعارهای توهین آمیز آنها را گوش میدادند. محرکین

اصلی و گردانندگان تظاهرات و اغتشاشات نیز آزادانه می‌گشتند و به فعالیتهای آشکار و پنهان خود ادامه می‌دادند. درمقابل ادامه این رویه پرسنل نیروهای مسلح نه تنها قادر به دفاع از حیثیت خود در برابر اهانتها و ناسزاگوئی‌های مخالفین نبودند، بلکه کار بجائی رسیده بود که گاهاً افرادی از مخالفین تعمداً به آنها حمله و با مشت و سنگ و یا چاقو آنان را مضروب می‌کردند^۳، به کیفیتی که مأمورین را وادار به عکس‌العمل و تیراندازی نمایند^۴.

طبعاً برخورد خشونت‌آمیز مأمورین و تظاهرکنندگان منجر به زخمی یا کشته شدن یکی از اغتشاش‌کنندگان می‌گردید. بدیهی است متعاقب این رویداد عکس و خبر درگیریها در جراید و نیز همراه با سروصدا و تفسیرات دلخواه در اخبار رادیو و تلویزیون داخلی و خارجی مورد تبلیغ [قرار گرفته] و بلافاصله برنامه تشییع جنازه و سپس مراسم هفته و چهارم برگزار می‌گردید. در نتیجه فرمانداری نظامی دستور شدت عمل صادر می‌نمود که مجدداً منتهی به زدوخورد می‌شد، ولی به فاصله ۲۴ ساعت یا حتی زودتر باز دستور خود را لغو [می‌کرد] و چنانچه اشخاصی هم بازداشت شده بودند آزاد می‌گردیدند.

این وضعیت در تمام مدت حکومت نظامی ادامه داشت و بدین جهت نه تنها مأمورین و سربازان به علت بی‌ثباتی فرامین فرماندهان مربوطه روحیه خود را از دست داده بودند، بلکه بعلمت مشاهده بی‌تصمیمی و عدم اتخاذ تدابیر قاطع از طرف فرماندهان، آنها هم در اجرای وظائف و مأموریت‌های محوله دچار شك و تردید شده و به تدریج بسیاری از آنان به طرف مردم، مخالفین و بخصوص روحانیون کشیده شدند.

چگونگی تبلیغات مخالفین در نیروهای مسلح و اثرات آن

تبلیغات به اشکال مختلف به وسیله روزنامه‌ها، شعارنویسی به دیوارهای شهر، اعلامیه‌ها و شبنامه‌های گوناگون به صورت يك جنگ روانی کامل و با شدت هرچه تمامتر روی پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی اعمال

می‌شد. علاوه بر اینها اخبار هم‌آهنگ و تحریک‌کننده به وسیله خبرگزاریهای خارجی بخصوص رادیو بی‌بی‌سی مرتباً بزبان فارسی منتشر می‌گردید. ضمناً نفوذ کامل هم در رادیو و تلویزیون ایران شده بود که دائماً هم‌آهنگ با خبرگزاریهای خارجی به نفع مخالفین و به ضرر رژیم تبلیغات خود را ادامه و به پخش فیلمهای انقلابی می‌پرداخت.

علاوه بر این تبلیغات عمومی، تبلیغات مخصوصی برای پرسنل نیروهای مسلح صورت می‌گرفت که عبارت بود از: پخش اعلامیه‌ها و نوارهای گوناگون در سربازخانه‌ها (که بطور محرمانه و بیشتر توسط افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه دیپلمه انجام می‌گردید). انتشار شایعات با برنامه منظم و بررسی شده، متناسب با طرز تفکر و سطح فکر هر یک از طبقات پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی یکی دیگر از راههای تبلیغاتی مخالفین بود. انتشار خبر آتش‌سوزی، قتل و غارت و کشتار مردم در نقاط مختلف کشور به صورت اغراق آمیز در روزنامه‌ها به منظور نگران ساختن پرسنل بخصوص کادر وظیفه نسبت به خانواده‌هایشان و برعکس انتشار شایعات در شهرستانها به منظور ایجاد وحشت و نگرانی در خانواده‌های پرسنل نیروها و انعکاس آن در سربازخانه‌ها از طریق ارسال نامه و مسافرت بستگان پرسنل به مراکز شهرستانها و پادگانهای نظامی به منظور ملاقات و دیدار خویشاوندان خود و اطمینان از سلامتی آنها.

علاوه بر تبلیغات مخصوص که بطور کلی روی پرسنل نیروهای مسلح انجام می‌گرفت، مخالفین از انجام تبلیغات انفرادی روی پرسنل نیز غافل نبودند. چنانکه برابر گزارشهای واصله، مخالفین اشخاصی را مأمور کرده بودند تا به سربازان مأمور فرمانداری نظامی که ماهها بود در کنار کوچه و خیابانها و در سرمای سخت زمستان زیر باران و برف بلا تکلیف ایستاده بودند نزدیک [شده] و بحالت دلسوزی نصیحت کرده، می‌گفتند: «چرا برادرگشی می‌کنی؟» چرا به دستورات این فرماندهان بی‌دین گوش می‌دهی؟» و آنها را به مراکزی راهنمایی می‌نمودند که در آنجا با تحویل یکدست لباس شخصی و پرداخت ۲۰۰ تومان هزینه سفر، مسافرتشان را به شهرستانهای مربوطه تسهیل [کرده] و بدین ترتیب آنها را به ترک سربازخانه‌ها تشویق می‌کردند. درجه‌داران و سربازان

وظیفه هم برای اطلاع از سلامتی خانواده و بستگانشان تحت تأثیر قرار گرفته، مبادرت به غیبت و فرار می نمودند. متأسفانه به علت طولانی بودن مدت تبلیغات یک طرفه و تطبیق بعضی از شایعات با حقیقت، این اعمال مخالفین در زمینه ناراضی و مساعد پرسنل نیروهای مسلح مؤثر واقع شده و علاوه بر ایجاد تزلزل در روحیه آنها، موجبات افزایش روزافزون تعداد غائبین و فراریان در نیروهای مسلح شاهنشاهی را فراهم می نمود.

چگونه مخالفین از طریق مذهب مانع انجام وظیفه پرسنل نیروهای مسلح شدند؟

بطوریکه میدانیم مذهب رسمی ملت ایران اسلام و شیعه اثنی عشری بوده و اهمیت فوق العاده ای در جامعه ایران و بخصوص نیروهای مسلح شاهنشاهی داشت. اگرچه عده قابل ملاحظه ای مراسم مذهبی را بجا نمی آوردند ولی تقریباً اکثریت سربازان و تعداد قابل توجهی از افسران و درجه داران سخت معتقد به مذهب و مقلد آقایان علماء دینی بودند که متأسفانه همه آنها در جریان اغتشاشات برعلیه رژیم و دولت قیام کرده بودند. بطوریکه در قسمتهای بعد خواهد آمد، برابر اظهارات سپهبد جعفری سرپرست شهربانی کشور در شورای امنیت ملی (در دولت آقای بختیار)، تعدادی از پرسنل شهربانی کتباً گزارش نموده بودند که از مقلدین آیت الله خمینی بوده و نمی توانند برخلاف دستورات آیت الله عمل نمایند.

مخالفین، راهپیمائی های سیاسی و تظاهرات خود را توأم با حرکت دستجات مذهبی و در روزهای سوگواری برگزار می کردند و ضمن مراسم عزاداری شعارهای سیاسی و مذهبی را مخلوط کرده، بدین وسیله از راه معتقدات مذهبی پرسنل نیروهای مسلح را بیشتر به طرف خود جلب می نمودند.

آیت الله ها و مراجع تقلید نیز فتوی داده بودند که هرکس به رژیم

سلطنت خدمت کند، مرتد است (از دین اسلام خارج شده است) و زن او برابر شرع اسلام به‌وی حرام می‌باشد! و همچنین متعاقباً فتوی دادند که سربازان، درجه‌داران و افسران مکلف به ترک سربازخانه‌ها می‌باشند و از طریق تبلیغ شعار «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن»، اکثر والدین را تحت تأثیر قرار داده تا فرزندان سرباز خود را به طرق مختلف وادار به اطاعت از مراجع تقلید نمایند.

آقای یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت در این مورد چنین گفته است: «ولی بعداً آمریکا درصدد برآمد با انقلاب ایران برخورد قاطع و صریح داشته باشد و این زمانی بود که برژینسکی مدت ۶ ساعت با شاه سابق تلفنی مذاکره کرد و متعاقب آن دولت نظامی از هاری روی کار آمد». وی سپس با اشاره به کشتارهای دولت نظامی از هاری به استراتژی جنگ سیاسی و روانی امام خمینی در مقابل جنگ مسلحانه پرداخته و گفته است: «در اینجا رهبری انقلاب یک فکر و یک تز تازه‌ای را به انقلاب عرضه می‌کند و آن اینکه قبل از آنکه با اسلحه با ارتش روبرو شویم، در یک جنگ سیاسی روانی با ارتش برخورد بکنیم و بسا این جنگ ارتش را خلع سلاح کنیم و براساس این استراتژی رهبر انقلاب از سربازان و درجه‌داران می‌خواهد که به وظایف مذهبی و دینی و ملی خود عمل کنند و به انقلاب بپیوندند و پادگانها را تخلیه کرده و از ارتش فرار کنند و دستورهای مافوق را اطاعت نکنند و به جنبش ملحق شوند و دیدیم که سربازان ما عکس العمل نشان دادند و به پیام امام پاسخ مثبت دادند...» (۵)

باری تبلیغات مذهبی و فتاوی علماء در روحیه پرسنل نیروهای مسلح بطوری موثر واقع شده بود که حتی غالب پرسنل بخصوص افراد وظیفه، ادامه خدمت سربازی را در آن شرایط روز، مخالف مذهب دانسته و بهمین دلیل از پادگانها فرار و به خانواده و بستگان خود که بسیاری از آنان در جمع تظاهرکنندگان بودند می‌پیوستند.

طرح مخالفین برای آزار و اذیت پرسنل نیروهای مسلح چه بود؟

یکی دیگر از برنامه‌های تنظیمی مخالفین بر علیه نیروهای مسلح،

آزار و اذیت پرسنل نیروها بود. بدین ترتیب که افرادی از مخالفین در کوچه‌ها و محلات شایع می‌کردند که فلان درجه‌دار یا افسر ساواکی است، یا با آن سازمان ارتباط دارد؛ یا کارمند سازمان ضد اطلاعات ارتش می‌باشد که با ساواک مرتبط است و بدنبال این تبلیغات به درب خانه‌های پرسنل ارتش علاماتی می‌زدند و یا به دیوار منزلشان می‌نوشتند که محل مسکونی آنها را آتش خواهند زد و خود و خانواده‌شان را خواهند کشت. البته اینکار تنها تهدید نبود، در مواردی هم عملاً اینکار را انجام می‌دادند، کمالینکه با پرتاب کوکتل مولوتوف به خانه تعدادی از افسران و درجه‌داران کادر ثابت ایجاد حریق نمودند و به عنوان نمونه خانه سرهنگ علی وجدانی افسر فرمانداری نظامی را می‌توان ذکر کرد که آنرا آتش زده و خودش را به وضع بسیار فجیمی کشتند.^۶

پزشکان و بیمارستانها نیز از پذیرفتن پرسنل نیروهای مسلح و خانواده‌هایشان خودداری می‌کردند و داروخانه‌ها هم از فروش دارو به آنها امتناع داشتند. بطوریکه بعد از مدت‌ها وقتی آقای خمینی دستور پذیرفتن پرسنل ارتش را به پزشکان صادر کرد، در تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ سازمان ملی پزشکان چنین اعلام نمود:

«سازمان ملی پزشکان، دندانپزشکان امروز اعلان کرد... با اعلام نظر آیت‌الله خمینی... از این تاریخ پزشکان و کادر درمانی در بیمارستانها و مطب‌های خصوصی بیماران... ارتش را پذیرفته و مطابق روال همیشگی دفترچه‌های بیمه مجدداً معتبر است.» (۶) غالب مغازه‌ها و فروشندگان مواد غذایی نیز از فروش اجناس به پرسنل ارتش خودداری می‌کردند.

چون مأمورین انتظامی و نظامی قادر به برقراری امنیت در کشور نبوده و اغلب دادگاههای دادگستری نیز در حال اعتصاب بودند، لذا مخالفین روز بروز جری‌تر و جسورتر شده و با استفاده از تاریکی شب و یا حتی در فرصتهای مناسب روز با آلات گوناگون از قبیل: پتک، میله آهن، چاقو به پرسنل نیروهای مسلح حمله نموده و آنها را به وضع فجیمی مضروب [کرده] و یا به قتل می‌رساندند و حتی بعد از کشتن در غالب موارد مرتکب اعمال وحشیانه و غیرانسانی مانند درآوردن چشم، آویزان کردن وارونه از درخت می‌شدند! بطوریکه آشوبگران در مشهد

يك افسر را از وسط دو نیمه کردند^۴ و با توجه به مخالفت علنی اکثریت طبقات جامعه با پرسنل انتظامی و نظامی، چون هیچگونه قدرت قانونی مؤثر برای حمایت و پشتیبانی از آنها وجود نداشت، لذا پرسنل نیروهای مسلح در ترس و وحشت دائمی بسر برده و غالباً با استفاده از لباس غیرنظامی در شهر رفت و آمد می نمودند.

چگونه در سازمان فرماندهی نیروهای مسلح تزلزل ایجاد شد؟

یکی از مهمترین عوامل اصلی مؤثر در روحیه و انضباط هر ارتش، مسئله فرماندهی، اعتماد و ایمان پرسنل آن ارتش به فرماندهان خود می باشد. حال ببینیم در آنموقع بحرانی کشور فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی در چه موقعیتی بودند؟ و اعتقاد پرسنل نظامی نسبت به آنها چگونه بود؟

مخالفین طی شعارها و اعلامیه های خود مطالبی در مورد اعمال فرماندهان ارتش بخصوص درباره بعضی از امراء که دارای نقاطضعفی بودند منتشر می نمودند، که بعلت وجود زمینه های نارضائی در بین پرسنل نیروها مؤثر واقع شده و سبب تضعیف موقعیت فرماندهان در یگانها می گردید.

در اواخر دولت ارتشبد ازهارای و شدت بحران کشور، تعدادی از فرماندهان پادگانهای نیروی زمینی در شهرهای بزرگ که عهده دار فرمانداری نظامی مناطق هم بودند، مانند فرمانده لشکر خراسان فرماندهان پادگانهای اصفهان و شیراز و غیره به علت مخالفت با نظرات ارتشبد اویسی و اعتراض به دستورات ضد و نقیض وی از سمتشان برکنار گردیدند. در این موقع بود که سپهبد صمدیانپور رئیس شهربانی کشور نیز با تقاضای بازنشستگی خود را کنار کشید!

این وقایع اثرات بسیار نامطلوبی در نیروهای مسلح ایجاد کرده بود که لیست خارج کنندگان ارز از کشور منتشر گردید. متأسفانه اسامی تعدادی از فرماندهان نظامی در کنار اسامی سایر مقامات غیرنظامی دیده

می‌شد. این پیش‌آمد بطوریکه قبلاً گفته شد در زمان دولت نظامی ارتشبد از هاری بود که ابتدا دولت تمام اشخاصی را که اسمشان در لیستها بود ممنوع‌الخروج از کشور اعلان [کرد]، سپس بعد از بحث و بررسی در هیئت دولت، آقای نجفی وزیر دادگستری دستور تحقیق و رسیدگی به مسئله را صادر نمود. پس از تحقیقات لازم از طرف مسئولین، بالاخره چگونگی و نتیجه رسیدگی در روزنامه‌ها چنین اعلان گردید: «... از طرف کارکنان بانک مرکزی لیستی از ۱۷۵ تن از مقامات مملکتی که حداقل ۱۰ میلیارد تومان ارز غیربازرگانی از کشور خارج کرده بودند، انتشار یافت... ولی بعد از تحقیقاتی که از طرف دادستان تهران صورت گرفت معلوم شد که تاکنون از جمیع ۱۷۵ نفر خارج‌کنندگان ارز ۱۰۲ نفر تحقیقاً ارز خارج کرده‌اند. از اشخاصی که نامشان در این لیست آمده است عبارتند از... دادستان تهران بلافاصله بعد از تأیید لیست، خروج این گروه را از کشور ممنوع اعلام کرد» (۳).

متأسفانه نام ارتشبد غلامعلی اویسی با ذکر مبلغ ۲۸۰ میلیون تومان در بین آنها بود که بطور ناگهانی از کشور خارج شد. با توجه به اینکه در اولین اعلامیه فرمانداری نظامی خود نوشته بود: «من تا آخرین لحظات حیات به سوگندی که... یاد کرده‌ام وفادار خواهم بود و تا آخرین لحظه حیات برای برقراری نظم در تهران و حومه تلاش خواهم کرد» (۵۹) بنابراین تأیید نام ارتشبد اویسی به عنوان خارج‌کننده ارز از طرف یک مقام مسئول قضائی، و خروج وی به این کیفیت از کشور لطمه شدیدی به حیثیت ارتش و بخصوص به نیروی زمینی شاهنشاهی وارد آورد. روزنامه‌ها از این جریان حداکثر بهره‌برداری را نموده و تبلیغات شدیدی... علیه ارتش بعمل آوردند. مثلاً روزنامه اطلاعات در این باره چنین نوشت: «معاون دادستان تهران اعلام کرد، ارتشبد اویسی غیر قانونی و بدون اجازه از کشور خارج شده است. وی توضیح داد ارتشبد اویسی از سوی دادرسی تهران ممنوع‌الخروج اعلام شده بود. وی چند بار به دادرسی تهران مراجعه و تقاضای اجازه خروج کرد ولی به وی اجازه داده نشد تا اینکه بدون اجازه و غیرقانونی از کشور خارج شد» (۷). چند روز بعد از این رویداد روزنامه‌ها اعلام داشتند: «از هاری از ایران خارج شد» (۷).

گرچه خروج رئیس سابق ستاد بزرگ‌ارتشتاران از کشور به‌عنوان معالجه بود، ولی عزیمت دو تن از عالیترین مقامات نظامی در آن شرایط بحرانی به خارج از مملکت، تأثیر فوق‌العاده بدی در روحیه پرسنل نیروهای مسلح و بخصوص نیروی زمینی گذارد.

انتشار اخبار فوق درباره فرماندهان و اهانت‌های مداوم مخالفین در تظاهرات نسبت به مقام سلطنت (فرمانده کل قوا) در معابر و در برابر چشم مأمورین فرمانداری نظامی، ضعف و سستی اعتقاد و ایمان را در رده‌های مختلف فرماندهی نیروهای مسلح شدت بخشیده بود که آقای بختیار نیز مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور را شرط تشکیل دولت قرار داد. و از آنجا که مسئله اخیر شایعه عدم بازگشت شاهنشاه را به ایران موجب گردیده بود لذا در سلسله مراتب فرماندهی نیروهای مسلح آشکارا تزلزل روحی محسوس گردید. در تاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۵۷ روزنامه‌ها به نقل از خبرگزاری یونایتدپرس چنین نوشتند: «به اظهار منابع آگاه دولت آمریکا... با توجه باوضاع کنونی، بعید است که شاه بتواند به ایران بازگردد و حتی استفاده از يك تعطیلی کوتاه، به معنای خروج شاه از کشور برای همیشه است...» (۲۲)

نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح تا چه حد ریشه داشت؟

به شرحیکه گفته شد نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح، از طریق تبلیغات بخصوص تبلیغات مذهبی از مدت‌ها پیش با استفاده از زمینه‌های نارضایتی و نقاط ضعف موجود در نیروها صورت گرفته بود ولی موقعی که من بعد از چند ماه دوری از نیروهای مسلح، در ستاد بزرگ‌ارتشتاران شروع بکار نمودم، اداره دوم ستاد بزرگ‌گزارشی درباره میزان نفوذ دستجات مختلف مخالفین در نیروهای سه‌گانه به من نداد. و به تدریج متوجه شدم که سازمانهای ضد اطلاعات نیروهای مسلح شاهنشاهی، توجهشان فقط به کمونیستها و هواداران آنها بوده و به نفوذ سازمانهای غیرکمونیستی مخالف رژیم در نیروهای مسلح چندان اعتنائی

نداشته و اعلیحضرت و فرماندهان را آنطور که لازمست در جریان نفوذ آنها در ارتش قرار نداده‌اند! بطوریکه حتی وقتی من خطر روزافزون غائبین و فراریان ارتش را با ارائه آمار به‌عرض اعلیحضرت رسانیدم فرمودند:

«به این آمارها زیاد توجه نکنید، ارتش مابقدری قوی است که این تعداد غایب نمیتواند در آن تأثیری داشته باشد»!

در صورتیکه منظور من تنها گزارش تعداد غایب و فراری نبود (گرچه آنهم تعداد قابل توجهی بود) بلکه این غیبت و فرار ماهیت و واقعیت روحیه ارتش شاهنشاهی را که نتیجه جنگ روانی و نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح بود، توجیه می‌نمود.

پس از مدتی هنگامیکه در یکی از جلسات شورای فرماندهان من مسئله غائبین و فراریان را به‌عنوان تذکر به فرماندهان نیرو مطرح و درباره جلوگیری از آن تأکید نمودم، سپهبد مقدم ضمن بحث اظهار کرد که: «مخالفین نه تنها در پرمسل و خلیفه بلکه بین درجه‌داران و افسران کادر داوطلب نیز نفوذ کرده [اند] و تبلیغات شدیدی در خانواده‌های آنها می‌شود». همچنین در روزهای آخر بحران نیز وقتی که مجدداً بحث درباره نفوذ مخالفین در ارتش شاهنشاهی پیش آمد، سپهبد مقدم اظهار داشت: «این نفوذ در رده‌های مختلف ارتش وجود دارد، حتی در خود ستاد بزرگ ارتشتاران تعدادی از امراء هستند که احتمالاً با افرادی از مخالفین در تماس می‌باشند»! وقتی سؤال کردم پس چرا این اطلاعات را بموقع در اختیار ضد اطلاعات ارتش نگذاشته‌اید و چرا تابحال اقدامی نشده است؟! جواب داد: «به آنصورت نیست که لازم باشد اقدامی کرد»! ضمناً اضافه نمود که: «همه این مطالب را بموقع به‌عرض اعلیحضرت رسانیده‌ایم، فرموده‌اند تحت نظر داشته باشید! این قبیل افسران تحت نظر هستند و حالا هم زمانی نیست که بشود کاری کرد»!

به‌رحال این [که] نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح شاهنشاهی تا چه حدی بود در آنزمان برای من روشن نشد، ولی در مدارکی که بعداً بدست آمد این موضوع کاملاً معلوم گردید. حال به‌منظور روشن شدن میزان نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح شاهنشاهی نمونه‌هایی برای خوانندگان نقل می‌گردد:

مخبر روزنامه کیهان در مصاحبه‌ای که با دریادار شجاع‌الله مجیدی معاون نیروی دریائی بعمل آورده چنین می‌نویسد:

«معاون نیروی دریائی می‌گوید، از دو سال پیش همراه مدنی که حالا وزیر دفاع شده است، بصورت يك نیروی مبارز علیه استبداد و مفاسد رژیم، با آن مبارزه میکردند. حتی زمانی بود که دیدن مدنی جرم بود و ما گروههای مخالفی بودیم که مثلا صبح‌زود در منزل ایشان جلسه داشتیم...» (۸)

سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران نیز در مصاحبه خود با خبرنگار روزنامه اطلاعات ضمن اقرار به خیانتش چنین می‌گوید:

«... سرلشکر محمدجواد مولوی رئیس پلیس تهران... از مدتها قبل از حکومت شاه روی گردان شده بود و اعلامیه‌هایی را که از طرف نیروهای مخالف شاه منتشر می‌شد به دقت مطالعه می‌کرد. من که از دو سال قبل در شهربانی کل کشور مخفیانه به نفع نهضت ملی ایران فعالیت می‌کردم، درصدد بودم تا در زمان مقتضی به نفع مردم وارد عمل شوم...» (۹)

سرگرد علی‌اصغر محمدی نیز در این باره در روزنامه آیندگان چنین می‌نویسد:

«... از ماهها قبل که نهضت عظیم ملت ایران شکل می‌گرفت پاره‌ای از پرسنل ارتش علیرغم وحشت از ضداطلاعات وابسته، کم و بیش به بحث در اطراف قیام ملت پرداخته و به موازات انجام وظایف محوله به تجزیه و تحلیل این رویداد مقدس و مردمی مشغول بودند... تا جائیکه تعداد کثیری از پرسنل در راهپیمائی‌ها شرکت نموده و بدین طریق هم‌آهنگی و همدلی خود را با ملت ایران اعلام می‌داشتند ولی اکثریت این نظامیان بویژه پرسنل ستادها قادر به اقدام دیگری نبودند...» (۱۰)

همچنین لازمست اضافه شود که بعد از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش، عصر روز ۲۲ بهمن‌ماه ۵۷ هنگامی که راجع به علت قیام همافران و پرسنل نیروی هوائی و ترمز پرسنل هوانیروز با سپهبد مقدم صحبت می‌کردم، اظهار نمود: «تنها همافران نبودند که در نیروی هوائی ناراضی بودند، در سایر نیروها و سازمانهای دیگر ارتش و حتی در خود ستاد بزرگ‌ارتشتاران نیز عده‌ای از امراء از وضع ارتش رضایت نداشتند، از جمله سپهبد دوشنگ حاتم جانشین ارتشبد از هاری و سپهبد

عبدالعلی نجیمی نائینی جانشین ارتشبد اویسی را مثال آورد... وقتی نام سپهبد حاتم را بمیان آورد، بیاد روزهایی که من جانشین نیروی زمینی و وی فرمانده سپاه ۲ شیراز بود افتادم. سپهبد حاتم یکی از افسران برجسته و تحصیل کرده ارتش بود و از لحاظ خدمتی دلیلی بر عدم رضایت او وجود نداشت ولی هر زمان که به نیروی زمینی می‌آمد از نحوه کار و اعمال خلاف فرمانده نیروی زمینی شکایت داشت، تا اینکه در یکی از جلسات تجزیه و تحلیل نیروی زمینی این نارضایتی بصورت اعتراض شدید و اهانت لفظی نسبت به فرمانده نیرو (در حضور تمام فرماندهان و امراء نیروی زمینی) ظاهر گردید ولی ارتشبد اویسی بعلمت نقاط ضعف فوق‌العاده (مالی و معنوی) نتوانست موضوع را تعقیب نماید! و از آن به بعد سپهبد حاتم مانند سایر افسران نیروی زمینی از اعمال خلاف قانون و بی‌عدالتیهای موجود در آن نیرو، علناً تنقید می‌نمود. بنا بر مطالب مشروحه فوق شاید تا حدودی روشن شده باشد که نفوذ در نیروهای مسلح شاهنشاهی به علت وجود نارضایتی از سالها پیش صورت گرفته بود و سرانجام نتایج آن در جریان وقایع روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ به صورت تخلیه کلانتریها، قیام مسلحانه پرسنل هوایی و تمرد پرسنل هواپیمائی نیروی زمینی مشهود گردید که هر قسمتهای بعد به تفصیل در این باره صحبت خواهد شد.

در اینجا لازم به یادآوری است که از همان روز ۲۳ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ که افراد کمیته برای دستگیری من به منزل آمده و پس از شکستن شیشه‌های دفترم وسایل و اثاثیه مرا غارت نمودند، اطلاع موقت پیدا کردم که سه امیر از همکارانم در ستاد بزرگ ارتشتاران (سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد، سپهبد نجیمی نائینی جانشین ارتشبد اویسی که در چند روز آخر بحران به سمت مشاور رئیس ستاد تعیین شده بود و سپهبد بخشی‌آذر رئیس اداره پنجم ستاد) با سرلشکر قره‌نی رئیس ستاد آقای بازرگان مشغول همکاری در امور ارتش بوده و در بازنشسته کردن امرای ارتش وی را یاری می‌دادند! و به دلیل همین ارتباط و همکاری اسامی سه امیر مذکور در ردیف سری اول بازنشستگان ارتش شاهنشاهی که در روزنامه‌ها منتشر شد درج نگردید (۱۱) و نامبردگان تا روز دستگیری‌شان توسط افراد کمیته، هر ستاد ارتش دولت موقت کار

می‌کردند!

سپهبد نوروزی جانشین شهربانی کشور در روز ۲۳ بهمن از طرف آقای بازرگان به عنوان «رئیس شهربانی انقلاب» تعیین گردید (۵۴). بیوگرافی سپهبد احمدعلی محققى فرمانده ژاندارمری کشور در روزنامه اطلاعات ۲۴ بهمن با ذکر اینکه: «دیروز مهندس بازرگان سپهبد احمدعلی محققى را به عنوان سرپرست موقت ژاندارمری معین کرد» (۱۲) و همچنین بیوگرافی سپهبد شاپور آذربیزین جانشین فرمانده نیروی هوایی در روزنامه اطلاعات ۲۵ بهمن بدین شرح: «عصر دیروز از جانب سرلشکر قره‌نی رئیس ستاد کل ارتش ملی ایران سپهبد شاپور آذربیزین جانشین فرمانده نیروی هوایی به سمت رئیس ستاد نیروی هوایی ملی ایران منصوب و از دیشب مشغول کار شده»، درج و اعلان گردید. (۱۳)

بنابه اطلاع موثق سپهبد ناصر مقدم معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور تا روز دستگیریش با آقای مهندس بازرگان همکاری می‌نموده است!، البته اسامی چند نفر دیگر هم به عنوان همکاری با دولت آقای بازرگان برده شده است، ولی چون برای من قطعی نیست از ذکر نام آنها خودداری می‌گردد.

حال که چگونگی تأثیر هر يك از عوامل مؤثر در روحیه ضعیف پرسنل و همچنین میزان نفوذ مخالفین در نیروهای مسلح معلوم گردید، لازمست مختصری هم به نتیجه حاصله که عبارت از ایجاد تردید در مأموریت محوله و سلب قدرت مقاومت در پرسنل ارتش می‌باشد اشاره شود.

چرا قدرت مقاومت از پرسنل نیروهای مسلح سلب گردید؟

با تجزیه و تحلیلی که درباره وضعیت نیروهای مسلح بعمل آمد دیدیم که به علت زمینه‌های ناراضائی موجود در نیروها چگونه مخالفین در ارتش نفوذ [کرده] و از طریق انجام يك سلسله برنامه‌های مخرب، پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی را در انجام وظایف نخود دچار

شك و تردید نموده و با ایجاد سستی در ایمان و اعتقاد آنها نسبت به مأموریت پرسنل نیروهای مسلح که دفاع از قانون اساسی و حفظ رژیم سلطنت مشروطه بود، آنانرا از اطاعت دستورات فرماندهان خود بازداشتند.

این تضعیف روحیه نیروهای مسلح به حدی بود که حتی در موقع بحث دزبارة راهپیمائی روزهای تاسوعا و عاشورا در جلسه شورای امنیت ملی ۱۶ آذرماه ۱۳۵۷ (در حضور ارتشبد ازهارى نخست وزیر) نظر ستاد بزرگ ارتشتاران صریحاً آن بود که: «در صورت دریافت دستور تیراندازی... علیه مخالفین و تظاهرکنندگان ممکن است پرسنل مرتکب نافرمانی [شده] و یا تغییر جبهه داده و موجبات هرج و مرج فراهم گردد».

در اینجا بد نیست به اظهار نظر وابسته نظامی فرانسه در ایران، در اواخر آبانماه ۱۳۵۷ (اوایل دولت ارتشبد ازهارى) اشاره گردد، وی در اینباره چنین گفته است:

«... من در الجزایر هنگام جنگ وابسته نظامی بودم. چیزی که در ایران اتفاق می افتد در آنجا دیدم. يك ارتش مدت طولانی نمی تواند مقابل ملتش بایستد. اگر انقلاب ایران در يك ماه و دو ماه با چند درگیری بزرگ پایان می یافت، ارتش می ایستاد، اما کار از اینجا گذشته است...» (۱۴)

به هر تقدیر پرسنل نیروهای مسلح با آنکه از قوانین دادرسی کیفر ارتش که ترمرد و نافرمانی را تا مجازات اعدام تعیین کرده بود، اطلاع داشتند، معذالك روز بروز بر تعداد غائبین و فراریان اضافه می گردید تا جائیکه در زمان انتصاب من به ستاد بزرگ ارتشتاران، برابر پرونده موجود در اداره یکم ستاد، تعداد فراریان ارتش روزانه در حدود ۱۰۰۰ نفر بود که این رقم بتدریج در اواخر بحران به روزانه ۱۲۰۰ نفر هم رسید و بدین ترتیب فرسودگی پرسنل و تأثیر اقدامات ناشی از جنگ روانی و براندازی نیروهای مخالف و ادامه تماسهای مستقیم و مداوم با مردم و مخالفین به مدت طولانی در خیابانها به مرحله ای درآمد که تعدادی از نظامیان میل و اراده مقاومت در مقابل مردم و مخالفین را از دست داده و به طرف روحانیون و مذهبیها جلب شده و به جبهه مخالفین می پیوستند.

توضیحات بخش سوم

۱. قره باغی سعی دارد مسائل معمولی و بی اهمیت را به عنوان عوامل عمده معرفی کند. اما اعترافاتی که خود وی در صفحات بعد راجع به «حضور مستشاران نظامی آمریکا در ارتش و اختلاف شدید وضع مادی و غیرمادی آنان با ایرانیان و سلطه جابرانه آنها بر ارتش ایران» و بخصوص «نقش عظیم و عمیق مذهب و مرجعیت در میان سربازان، درجه داران و افسران» و همچنین «پیونده عاطفی و قلبی و عملی ارتش با توده های ملت» دارد، بعضی از مهمترین عوامل تشدید ناراضایی در میان نیروهای مسلح و شورش آنان علیه رژیم شاهنشاهی را به خوبی نشان می دهد.

۲. و عجیب این است که هیچکدام از این مسائل، ظاهراً هیچ سئوالی را در ذهن آقای قره باغی پدید نمی آورد. وی یکبار هم از خود نمی پرسد که يك رژیم، ارتش و کشور مدعی استقلال چه نیازی به اینهمه مستشار خارجی آمریکایی داشته است؟ چرا این مستشاران برحساس ترین و مهمترین مراکز اطلاعاتی، نظامی و امنیتی مسلط شده بودند؟ چرا

آنان با پرسنل نیروهای مسلح همچون برده و مزدور عمل می‌کردند؟ و چرا می‌بایست ثروت، سرمایه و بودجه مملکت آنگونه بیه پای آنان ریخته شده و به سر و رویشان نثار می‌شد؟

۳. اصل: نموده

۴. آقای قره‌باغی فراموش کرده که در صفحات گذشته به‌کرات، این قبیل خشونت‌ها را به مأمورین ساواک نسبت داده است! برای توضیح بیشتر باید گفت در آن روزها خط‌مشی ساواک بطورکلی این بود که نظامیان را تحریک کرده و به انتقام‌جویی شخصی از ملت و درگیر شدن با مردم وادار کند. البته گاه خشم پراکنگیده شده‌ی عمومی و توفان عظیمی که در روح مردم پس از دیدن اجساد خونین و سوراخ‌شده‌ی شهدای مظلوم انقلاب برپا می‌شد، نیز در مواردی ممکن بود به ابراز خشونت متقابل منجر شود. اما توصیه‌ها و دستورات مؤکد صادره از سوی امام خمینی و روحانیون بزرگ امثال مرحوم آیت‌الله طالقانی در کنترل برخوردهای خودسرانه و خشونت‌بار تأثیر اساسی داشت.

۵. هیچکس چنین فتوایی را صادر نکرده بود. مضمون اعلامیه‌های امام این بود که: «امروز خدمت به رژیم سلطنت، خیانت به مردم و مخالفت با ملت و اسلام است».

۶. مردم در آن روزها معمولاً با کسانی درگیر می‌شدند که از سلاح خویش علیه تظاهرکنندگان بهره می‌گرفتند و داغ ننگ قاتل و جلاد و شکنجه‌گر بودن یا همکاری کردن با آنان را برچهره داشتند. در غیر این موارد، همانطور که قبلاً توضیح داده‌ایم، برخورد مردم با ارتش برخوردی برادرانه بود. و بجز موارد معدودی که پیش از این اشاره شد، عامل برخوردهای خشونت‌بار، نه مردم بلکه مأموران ساواک بودند. آقای قره‌باغی، خود چندین بار در این کتاب به واقعیت مزبور، بجا و بیجا، درست و نادرست اعتراف و حتی در این مورد افراط کرده است.

۷. در رابطه با این اظهارات توضیح داده شد.

۸. اعترافات بعدی قره‌باغی این حقیقت را بهتر نشان می‌دهد که

شاه و ساواک با يك. بنیست کامل مواجه بوده‌اند. اگر نظامیان و همکاران خود را یکی پس از دیگری بازداشت می‌کردند، رفته‌رفته به‌دست خود ارتش را متلاشی کرده بودند و اگر سیاست صبر و انتظار را درپیش می‌گرفتند بازهم همین نتیجه را درپی داشت. درواقع، این قدرت مذهب، روحانیت و ملت بود که در درون ارتش آهسته‌آهسته نفوذ کرده و ارتش شاهنشاهی را از درون متلاشی می‌کرد.

بخش چهارم

وقایع قبل از مسافرت اعلیحضرت

تشکیل دولت بختیار:

آقای شاپور بختیار اعلام کرد: «نخست‌وزیری را به شرط مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور پذیرفته است». بلافاصله روزنامه‌ها ضمن انتشار اعلامیه‌های جبهه ملی و حزب ایران چنین نوشتند: «شاپور بختیار

از جبهه ملی و حزب ایران پرکنار شد» (۳)

در مورد انتخاب آقای بختیار به نخست‌وزیری، اعلیحضرت در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می‌نویسد: «شاپور بختیار، یکی از اعضای جبهه ملی، به وسیله سپهبد مقدم رئیس ساواک از من تقاضای ملاقات کرد... سپهبد مقدم شخصاً وی را... به کاخ نیاوران هدایت کرد، بختیار در این ملاقات مکرراً نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشید به من ثابت کند که تنها کسی است که می‌تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد» (۲)

به هر حال کمتر کسی حاضر شد همکاری با ایشان را بپذیرد، از جمله شخصیت‌هایی که همکاری با آقای بختیار را قبول نکرد، ارتشبد فریهون جم رئیس اسبق ستاد بزرگ ارتشتاران بود. وقتی من ارتشبد جم را بعد از آمدن وی به تهران ملاقات کردم، هنوز به حضور اعلیحضرت نرسیده و آقای بختیار را هم ندیده بود. او اظهار می‌کرد: «در اجرای اوامر اعلیحضرت به ایران آمده‌ام ولی وزارت جنگ را قبول نخواهم کرده. در آنجلسه که با چند نفر دیگر از دوستان بودیم، با توجه به انتخاب اعلیحضرت خیال می‌کردیم، آقای بختیار به نحوی که مدعی است موفق به پیدا کردن راه حل رفع مشکلات کشور خواهد شد. بنابراین عموماً سعی داشتیم که ارتشبد جم را به قبول پست وزارت جنگ تشویق نمائیم، ولی ایشان اظهار می‌کرد: «این اقدامات و فعالیت‌ها بی نتیجه است، در حال حاضر وضع کشور را آنطور که من می‌بینم به کیفیتی است که از دست این دولت هم کاری ساخته نیست.»

در چند روزی که ارتشبد جم در تهران بود، اتفاقاً شبی برای شرفیابی به کاخ نیاوران رفتم، قرار بود در کاخ اختصاصی به حضور اعلیحضرت برسم. ساعت در حدود ۹ شب بود. وقتی به کاخ رسیدم، سپهبد بهره‌ای فرمانده گارد شاهنشاهی در اطاق انتظار نشسته بود و خیلی اوقاتش تلخ بود. چگونگی را سؤال کردم با ناراحتی گفت: «که ارتشبد جم شرفیاب بود». سؤال نمودم چطور شه؟ اظهار کرد: «ایشان تا به حال اینجا بود. اول به حضور اعلیحضرت و سپس به حضور شهبانو رسید. با وجود اینکه مدت طولانی شرفیاب بود ولی نتیجه‌ای نداشت و سمت وزارت جنگ را قبول ننمود.»

بعد از انتصاب به ریاست ستاد هم دیده‌ار مجددی با ارتشبدجم داشتم. در این ملاقات وی معتقد بود که در این موقعیت بحرانی کشور من بیسوده ریاست ستاد بزرگ را قبول کرده‌ام... و اظهار نمود: «این دولت نماینده اراده ملت نیست و مردم پشتیبان آن نمی‌باشند و نمی‌تواند کاری بکند»، و اضافه کرد که: «بالاخره به خونریزی منجر خواهد شد، و آنوقت ارتش بایه براه‌رکشی کنه».

ارتشبد جم پس از مراجعت به انگلستان نیز با مانندی تلگراف مصاحبه [کرد] و نشریه مذکور به نقل قول از وی چنین نوشت: «ارتشبد فریدون جم که پست وزارت جنگ را در دولت بختیار پذیرفت گفته است که ایران آینده تاریک و خون‌آلود خواهد داشت. این ژنرال ۶۴ ساله در مصاحبه با روزنامه مانندی تلگراف گفته است ارتش به شاه وفادار است اما این ارتش را سربازان وظیفه تشکیل می‌دهند و از این سربازان وظیفه خواسته شده است پهران، مادران، برادران و برادرزادگان و بستگان دیگر خود را بکشند. جم گفته است اگر دولتی بر سر کار آید که مورد پشتیبانی مردم باشد ارتش در موقعیتی قرار می‌گیرد که از هیچکس جز از خودش دستور نگیرد. او می‌گوید همیشه بر این عقیده وفادار مانده است که ارتش باید خدمت کند نه حکومت. جم گفته است به دنبال مذاکرات اخیر خود در تهران به این نتیجه رسیده است که ارتش فعلاً در چنین وضعی نیست. کسی که باید وزارت جنگ از آن فرمان دریافت کند وجود ندارد، و ما مطمئن نبودیم که دولت فعلی نماینده اراده و خواست مردم است. وی همچنین گفته است با ارتشی که با باطوم و گلوله با مردم کوچه و خیابان صحبت می‌کند کار نخواهد کرد.» (۱۵)

به هر حال آقای بختیار با تلاشهایی که بعمل آورد نتوانست وزیرای دولت خود را تکمیل نماید. در نتیجه در هنگام معرفی دولت خود که در ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ صورت گرفت، وی توانست فقط ۱۱ وزیر به شرح زیر به حضور اعلیحضرت معرفی نماید:

آقایان محمد امین ریاحی وزیر آموزش و پرورش، دکتر منوچهر رزم‌آراء وزیر بهداشتی و بهزیستی، منوچهر آریانا وزیر کار و امور اجتماعی، جواد خادم احمدآبادی وزیر مسکن و شهرسازی، سیروس

آموزگار وزیر مشاور و سرپرست وزارت اطلاعات و جهانگردی، سیروس رستم‌پیراسته وزیر اقتصادی و امور دارائی، لطفعلی صمیمی وزیر پست و تلگراف و تلفن، احمد میرفندرمکی وزیر امور خارجه، منوچهر کاظمی وزیر کشاورزی، یحیی صادق‌وزیری، وزیر دادگستری، محمد بشیری‌یزدی معاون نخست‌وزیر در امور مالی و دارائی، عباسقلی بختیار وزیر صنایع و معادن. (۳)

سپس ارتشبد شفقت را در جلسه مجلس شورای ملی به سمت وزیر جنگ معرفی کرد، و آقای صادق‌وزیری، وزیر دادگستری ۲۴ ساعت بعد از رای اعتماد مجلس به دولت استعفاء نمود. و بدین ترتیب غالب وزارتخانه‌ها بدون وزیر ماندند. ضمناً وقتی ارتشبد شفقت را بعد از انتصاب به وزارت جنگ دیدم، او هم اظهار نمود که علاوه بر اینکه بیمار می‌باشد، به هیچ وجه مایل به شرکت در دولت آقای بختیار نبوده، و در اجرای اوامر اعلیحضرت اجباراً پست وزارت جنگ را قبول کرده است.

هنگام معرفی اعضای کابینه اعلیحضرت خطاب به نخست‌وزیر و وزیران فرمودند: «در پانزدهم آبان خطاب به ملت ایران اظهاراتی کردم که شاید خیلی‌ها شنیده باشند. در آنجا من يك تعهداتی کردم که بدان پای بندم و طبیعی است که سعی می‌کنم آن تعهدات انجام بگیرد. یکی از آن تعهدات این بود که ما برای مشکلات ایران يك راه حل سیاسی پیدا بکنیم... مطابق صحبت‌هایی که در پانزدهم آبان کردم... دولت جدید، براساس همان پیدا کردن راه حل سیاسی تشکیل شده است... بعد از مدتها وقت و تحمل شدایدی که در مملکت هست مسلماً خستگی به من دست داده و احتیاج به استراحت دارم که اگر این استراحت در خارج از ایران باشد، مطابق قانون اساسی و یا سنتها در غیاب ما يك شورای سلطنتی خواهد بود که قانون اساسی، به قوت و استحکام خودش ادامه داشته باشد...» (۳)

آقای بختیار پس از پایان معرفی هیئت وزیران در پاسخ سئوالات خبرنگاران گفت: «شاهنشاه به مسافرت می‌روند و برمیگردند...» در پایان سؤال شد: بنابراین سلطنت در ایران باقی میماند؟ گفت: «بلی امیدوارم» (۳)، و لی هفت روز بعد (۲۳ دیماه)، قبل از خروج اعلیحضرت از کشور در مصاحبه دیگری با خبرگزاری فرانسه اظهار

داشت: «شاه تا چند روز دیگر از کشور خارج خواهد شد اما در اوضاع و احوال کنونی نمی‌توانه بگوید که خواهه توانست به ایران بازگردد یا خیر» (۱۶).

برای اینکه وضیعت سیاسی آنروز مملکت را برای خوانندگان روشن نمایم قسمتهائی از مصاحبه اعلیحضرت با «تپه‌ری هزاردن» فرستاده ویژه روزنامه فیگارو را که کاملاً با اوضاع و احوال حقیقی آنروز منطبق می‌باشد نقل می‌کنم:

«شاه میخواست از آنچه در شهر میگذرد از نظر من باخبر شود. پاسخ دادم: اعلیحضرتا کمی آشوب است، نزدیک دانشگاه بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر شعارهای ضد رژیم و مخالف دولت جدیده می‌دهند، ارتش دخالت مؤثری نمی‌کند.

شاه: بله به من هم همینطور گفته‌اند. راجع به بختیار و دولت جدید چه نظری وجود دارد؟

دژاردن: مخالفان، بختیار را خائن می‌دانند که می‌خواهد از سوابق خود به عنوان یک فرد مبارز، برای نجات رژیم بهره‌برداری کند و طرفداران شما هم او را خائن می‌دانند، زیرا به بهانه نجات رژیم می‌خواهد شما را به تبعیدگاه سوق دهد.

شاه: بله میدانم. در اینجا فرستاده ویژه روزنامه فیگارو تجزیه و تحلیلی را که شاه از اوضاع سیاسی برای او بعمل آورده نقل میکند و یادآور می‌شود که «شاه... راجع به نیروی مخالفین غیرمذهبی هیچ واژه‌ای ندارد... درواقع امروز شاه معتقد است که اگر بختیار را تنها بگذارد و به خارج برود مذهبیها بختیار را جارو خواهند کرد و اگر بختیار سعی کنه خود را رئیس جمهوری معرفی کند در آنصورت هرج و مرج خواهد شد و ارتش مداخله خواهد کرد». مفسر فرانسوی در پایان نوشته است که: «شاه برای خروج از کشور دچار تردید است زیرا اگر برود بین ارتش و مذهبیها درگیری خونین اتفاق خواهد افتاد و اگر بماند هیچ راهی برای خروج از این بن‌بست وجود ندارد...» (۳)

این بود کیفیت و چگونگی تشکیل دولت آقای بختیار و اوضاع و احوال سیاسی آنروز کشور. اما به شرحی که در قسمتهای بعد خواهد آمد، تشکیل دولت آقای بختیار برخلاف انتظار نه تنها موجب کاهش

آشوب، اغتشاشات و اختصایات نشد، بلکه سبب تشنجات بیشتر نیز گردید. زیرا وقتی آقای بختیار شرط تشکیل دولت را مسافرت اعلیحضرت قرارداد و مورد قبول شاهنشاه هم قرار گرفت، نتیجه‌اش سبب تقویت جبهه مخالفین گردید و بطوریکه بعداً معلوم شد تشکیل دولت به کیفیت مذکور و اقدامات بعدی آن تماماً طرح‌ریزی شده به نفع مخالفین یعنی به قدرت رسیدن آقای خمینی و زمینه‌سازی برای ترتیب مقدمات و تسهیلات آمدن نامبرده بود.^۹ به هر تقدیر پس از شروع کار دولت بختیار هر روز جبهه مخالف با قدرت و امیدواری بیشتر به فعالیت‌های خود ادامه می‌داد و تظاهرات و راهپیمائی‌ها پرجمعیت‌تر و شمارها و اعلامیه‌ها تندتر و تعداد مخالفین زیادتر می‌شد.

در چه شرایطی در ستاد بزرگ‌ارتشتاران مشغول کار شدم

روز شنبه ۱۶ دیماه ۱۳۵۷ پس از حضور در ستاد، جانشین و معاون و کلیه روسای ادارات و امراء ستاد بزرگ‌ارتشتاران را به اطاق شورا احضار و پس از تجدید آشنائی و ابلاغ دستورات کلی و جلب توجه همکاران به وضع بحرانی فوق‌العاده کشور، اظهار کردم: «تغییراتی در مشاغل ستاد بزرگ‌ارتشتاران بعمل نخواهد آمد، انتظار دارم همگی با جدیت مشغول انجام وظایف خود بوده و کارها برابر روش جاری موجود با نظر معاون و جانشین ستاد انجام گیرد و لازمست مراقب اوضاع حساس کشور باشید». ضمناً توجه همگان را علاوه بر دقت در اجرای صحیح قوانین و مقررات، به رعایت عدالت و حفظ حقوق زیردستان جلب نمودم و اضافه کردم: «مسائل ستادی بایه بطور کار گروهی انجام شود و امور ستاد بصورت شور با همکاران نزدیک بررسی و از افکار عموم در پیندا کردن راه‌حلها استفاده گردد».

سپس به سپهبد حاتم جانشین ستاد و سپهبد ناصر فیروزمند معاون ستاد دستور دادم که به سبب وضعیت بحرانی کشور و برقراری حالت آماده‌باش در یگانهای رزمی، کارهای عادی را فعلاً برابر روش جاری

موجود انجام و فقط برای موارد مهم و حساس و ضروری که لازم می‌دانند به‌من مراجعه نمایند تا من با فرصت بیشتری، برای بررسی و حل مشکلات عمده ارتش که در نتیجه اعتصابات عمومی، آشوب و اغتشاشات در کشور بوجود آمده بپردازم.

ضمناً چون حفظ روحیه پرسنل نیروهای مسلح مسئله‌ای حیاتی و در درجه یکم اهمیت قرار داشت، دستور دادم سریعاً شرحی درباره روش مطبوعات کشور که بر علیه ارتش تبلیغات می‌کردند به‌دولت جدید نوشته شود و توجه نخست‌وزیر به این موضوع مهم جلب [گردد] تا اقدامات لازم را معمول دارد. بدین‌منظور نامه زیر به نخست‌وزیر نوشته شد و در روزنامه‌ها نیز منتشر گردید:

«از ستاد بزرگ‌ارتشتاران (اداره سوم عملیات) به‌جناب آقای نخست‌وزیر، درباره مطالب درج شده در جراید.

بطوریکه استحضار دارند، پس از اینکه لغو مقررات مندرج در ماده ۸ قانون حکومت‌نظامی و آزادی کامل مطبوعات توسط دولت اعلام گردید و به‌دنبال انتشار اعلامیه انجمن نویسندگان مطبوعات، روزنامه‌های صبح و عصر که مدتی منتشر نمی‌شدند، از روز شانزده دیماه ۱۳۵۷ مبادرت به انتشار نمودند. در این جراید بطور مشروح و مفصل مطالب خلاف واقع علیه ارتش شاهنشاهی درج نموده‌اند که این مطالب خلاف واقع، شدیداً در روحیه پرسنل اثر سوء بخشیده است. از آنجائی‌که نیروهای مسلح شاهنشاهی هدفی جز حفظ استقلال و تمامیت مملکت ندارند و مأموریت‌های محوله را در اجرای دستور دولت انجام می‌دهند و در راه انجام این وظیفه مقدس تعداد قابل توجهی از آنان تاکنون با فجیع‌ترین وضع شربت شهادت نوشیده‌اند و ادامه این رویه در جراید کشور، برای تحکیم موقعیت دولت زیان‌بخش خواهد بود، لذا مراتب بدینوسیله به استحضار میرسد تا به‌نحو مقتضی وسائل ارتباط جمعی را توجیه نمایند که از هرگونه اقدام یا اعلانی که موجب تضعیف و تزلزل ارتش شاهنشاهی شود خودداری نمایند و از درج اخبار و اطلاعات تأیید نشده جلوگیری گردد تا به این ترتیب ارتش بتواند در اجرای سیاست دولت و ظایف محوله را با قاطعیت انجام داده و از ادامه بی‌نظمی در کشور جلوگیری نماید. رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران ارتشبد

عباس قره باغی». (۳)

ولی بطوریکه در قسمتهای بعد ضمن شرح جریان رخدادهای بحران ایران خواهد آمد متأسفانه آقای بختیار به عللی که گفته خواهد شد، کوچکترین اقدامی در این مورد بعمل نیاورد.^۲

چرا کمیته بحران بوجود آمد؟

یکی از تجارب مهم خدمتیم از نظر اصول مدیریت کار شورائی است. بدین معنی که در طول خدمت در ارتش، ژاندارمری، وزارت کشور و حتی در مدت کوتاه تصدی وزارت امور اقتصاد و دارائی به محض شروع بکار، شورائی مرکب از مسئولین صلاحیتدار و صاحب نظر سازمان مربوطه تشکیل [داده] و درباره اصلاحات ضروری و مسائل مهم آن سازمان، پس از بحث و بررسی و تبادل افکار (به کیفیت کاملاً آزاد) در آن شورا تصمیم می گرفتیم.

باید بگویم این روش یکی از مهمترین دلائل موفقیت من در پیشبرد مسئولیتهای بسیار مهمی که داشتم بوده است. در اثر همین رویه کلیه اصلاحات و اقدامات اساسی در سازمانها با مشورت و موافقت مسئولان و مجریان امر صورت می گرفت. مزیت این رویه آن بود که همکاران ضمن احساس مسئولیت مشترک، نه تنها در بهبود و پیشرفت کارهای سازمان خود تلاش می کردند، بلکه راه حل های لازم را هم بموقع برای رفع مشکلات پیشنهاد می نمودند.

در تعقیب این رویه در ستاد بزرگ ارتشتاران هم به محض شروع به کار، پس از بررسی و مشورت با فرماندهان نیرو، شورائی به نام «کمیته بحران» به منظور ایجاد هم آهنگی بین نیروها تشکیل دادم که کلیه مسائل مربوط به ارتش شاهنشاهی و مشکلات حاصله از اغتشاشات و اعتصابات عمومی کشور در ارتش را در این کمیته مطرح [می کردیم] تا پس از تجزیه و تحلیل، تصمیمات لازم اتخاذ گردد. اعضا کمیته بحران عبارت بودند از:

ارتشبد حسن طوفانیان جانشین وزیر جنگ و رئیس سازمان صنایع نظامی (چون تامین کلیه نیازمندیها و پشتیبانی لجستیکی نیروهای مسلح، بخصوص قراردادهای خرید اسلحه و مهمات و قطعات یدکی مربوط به نیروهای سه گانه تحت نظر وی قرار داشت، لذا حضور نامبرده در کمیته بحران ضروری بود).

سپهبد عبدالعلی بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و سرپرست گارد شاهنشاهی (وی قبل از انتصاب به فرماندهی نیروی زمینی، به عنوان فرمانده گارد شاهنشاهی در همین کمیته شرکت می‌کرد). سپهبد امیر حسین ریعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی.

دریاسالار کمال‌الدین حبیب‌الملهی فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی. سپهبد ناصر مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (چون سپهبد برومندجزی رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، یکی دو روز قبل از انتصاب من به علت سکت قلبی فوت کرده بود و سپهبد مقدم قبل از انتصاب به ریاست ساواک عهده‌دار ریاست اداره دوم بود لذا حضور نامبرده در کمیته مزبور از آن جهت بود که از اطلاعات وی در مورد ارتش، کشور و مخالفین استفاده گردد). سرلشکر پرویز امینی‌افشار رئیس جدید اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران.

ضمناً مقرر گردید علاوه بر سه روز در هفته که کمیته باید مرتباً تشکیل جلسه بدهد، هر موقع که ضرورت ایجاب کرد، بلافاصله اعضاء دورهم جمع شده مسائل و مشکلات عمومی ارتش یا هریک از نیروها را بررسی نماید. البته برحسب نیاز فرمانده ژاندارمری، ریاست شهربانی کشور، جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران، معاون ستاد، روسای ادارات ستاد و یا سایر امراء (برحسب مورد تخصصشان) به این کمیته دعوت می‌شدند.

مراتب تشکیل کمیته بحران را به عرض اعلیحضرت رسانیده بودم و تا آخرین روز خدمت در ستاد بزرگ ارتشتاران، کمیته مذکور مرتباً تشکیل [می‌شد] و کلیه مسائل مربوط به وقایع مختلف بحران کشور و ارتش مورد بحث و بررسی واقع [شده] و تصمیمات اتخاذ شده بموقع اجراء گذارده میشد.

یکی دیگر از اقداماتی که بعد از شروع به کار در ستاد بعمل آوردم، شرکت فرماندهان نیروهای سه گانه در شورای امنیت ملی کشور بود. زیرا در دولتهای قبلی شورای امنیت ملی به ریاست نخست وزیر و با حضور وزیر امور خارجه، وزیر کشور، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، فرمانده ژاندارمری کشور، رئیس شهربانی کشور، رئیس اداره دوم و رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران تشکیل می شد. در زمان نخست وزیری آقای بختیار پیشنهاد گردید برای آنکه فرماندهان سه گانه نیز در جریان مسائل امنیتی کشور قرار گیرند، در شورای امنیت ملی حضور داشته باشند.

هم چنین چون پس از اعلان حکومت نظامی، برابر قانون امور امنیتی کشور توسط فرمانداران نظامی و تحت نظر وزیر جنگ می بایستی انجام گیرد، لذا به نخست وزیر پیشنهاد نمودم که علاوه بر فرماندار نظامی تهران، ارتشبد جمفر شفقت وزیر جنگ هم در شورای امنیت ملی کشور شرکت نماید. منظور از این پیشنهاد آن بود که اولاً قانون حکومت نظامی کاملاً رعایت شود، ثانیاً در موقعیت بحرانی مملکت، مسائل امنیتی با شرکت همه مسئولین مملکتی در حضور نخست وزیر مورد تبادل نظر قرار گرفته و از افکار و نظریات همگان استفاده گردد، که به همین ترتیب عمل شد.

در اینجا لازمست نکته ای اضافه گردد و آن جریان تغییر وضعیت سریع و مشهود آقای بختیار نخست وزیر، پس از قطعی شدن مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور میباشد به این ترتیب که در روزهای اول شروع به کار دولت، نخست وزیر در این قبیل موارد علاوه بر موافقت با پیشنهادات، از همکاریهای صمیمانه ستاد اظهار خوشنودی هم می نمود، ولی چند روز بعد از مسافرت اعلیحضرت و روشن شدن مقاصد وی که از خواسته ها و اقدامات ایشان مشهود گردید، اختلاف نظر بین ما آنچنان شدید شد که به شرحی که بعداً خواهد آمد، مصمم به استعفاء از مقام ریاست ستاد بزرگ گردیدم.

فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی جدید پایتخت چگونه انتخاب شدند؟

همانطور که گفته شد بعد از تشکیل کمیته بحران، اقدام در مورد مسائل ارتش نیز پس از بحث و بررسی و توافق نظر در کمیته مزبور به مورد اجرا گذارده می‌شد. بدین ترتیب که اگر موضوع در حدود اختیارات رئیس ستاد بود خود اتخاذ تصمیم می‌کردم والا مراتب به عرض اعلیحضرت می‌رسید.

یکی از مسائل بسیار مهم در آن موقعیت بحرانی، انتخاب فرماندهان و یا مسئولین مشاغل مهم و حساس ارتش بود که بررسی آنها در کمیته بحران صورت می‌گرفت.

از جمله انتصابات مهمی که در این مدت صورت گرفت عبارت بود از: انتخاب سرلشکر پرویز امینی افشار فرمانده لشکر گارد برای ریاست اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، سرلشکر ریاحی به سمت فرماندهی لشکر گارد، سپهبد مهدی رحیمی جانشین [فرمانده] گارد شاهنشاهی که از ابتدای اعلان حکومت نظامی سمت معاونت عملیاتی فرمانداری نظامی تهران را به عهده داشت، برای فرمانداری نظامی تهران و حومه، که برابر روش جاری مراتب انتصاب نامبردگان به عرض اعلیحضرت رسید و مورد تصویب قرار گرفتند.

ضمناً چون ارتشبد اوissi، قبل از اینکه برای نیروی زمینی فرمانده انتخاب شود از کشور خارج شده و سپس تقاضای بازنشستگی نموده بود، اعلیحضرت ضمن تصویب درخواست بازنشستگی وی، سپهبد بدره‌ای را به عنوان فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی تعیین نمودند. همچنین مقرر فرمودند [!] «برای گارد شاهنشاهی فرمانده تعیین نشود و سرلشکر بیگلری معاون گارد شاهنشاهی تحت نظارت سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، گارد شاهنشاهی را اداره نماید»، که اوامر اعلیحضرت به همین نحو به نیروی زمینی و گارد شاهنشاهی ابلاغ گردید.

دستور اعلیحضرت به سران ارتش درباره پشتیبانی از دولت قانونی چه بود؟

پس از انتخاب فرمانده نیروی زمینی، اعلیحضرت در شرفیابی روز پنجشنبه ۲۱ دیماه ۵۷ فرمودند: «به ارتشبد طوفانیان گفته‌ایم، شما هم با فرماندهان نیروها روز شنبه قبل از ظهر اینجا باشید، دستوراتی خواهیم داد».

ساعت ۱۱ روز شنبه ۲۳ دیماه ۵۷ با فرماندهان نیرو در کاخ نیاوران بودیم. روشن بود چنین جلسه‌ای که تا آن تاریخ سابقه نداشت بنابه تقاضای آقای بختیار صورت گرفته است. پس از رسیدن نخست‌وزیر به کاخ، شرفیاب شدیم. حاضرین در جلسه عبارت بودند از: آقای بختیار نخست‌وزیر، ارتشبد طوفانیان جانشین وزیر جنگ و رئیس سازمان صنایع نظامی، سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، و سرپرست گارد شاهنشاهی، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریائی و من.

پس از ورود به دفتر، اعلیحضرت اجازه فرمودند که حاضرین در قسمت جنوبی دفتر بنشینند. [!]

آقای بختیار از پاکتی که در دست داشت، صورتی از اسامی زندانیان را که درخواست آزادی آنان شده بود درآورده و به امضای اعلیحضرت رسانید. در همین موقع آجودان کشیک پاکتی دیگر را هم که حاوی اسامی دیگری از زندانیان بود آورده و به نخست‌وزیر داد که آقای بختیار آنرا هم با عجله باز [کرده] و به اعلیحضرت تقدیم کرد و شاهنشاه امضاء فرمودند.

(البته بعداً معلوم شد که این صورتها تنها اسامی زندانیان سیاسی نبوده، بلکه زندانیان دیگری را نیز که به علت ارتکاب جنایات مختلف محکومیت پیدا کرده بودند، مشمول بوده است. این اقدام موجب گردید که زندانیان آزادشده بلافاصله به صف مخالفین ملحق [شده] و در نتیجه آشوب، اغتشاش و آتش‌سوزی در شهرها زیاده‌تر و شدیدتر گردد).

بعد از امضاء صورت اسامی، اعلیحضرت چنین فرمودند: «به علت وقایع اخیر کشور، خیلی خسته شده ایم و احتیاج به استراحت داریم. تبلاً هم قرار بود برای معاینه مسافرتی بکنیم. حال که دولت جدید برابر قانون اساسی تشکیل شده، در نظر داریم بعد از تشکیل شورای سلطنت، بخارج از کشور مسافرت بنمائیم. لذا لازم بود که با حضور آقای نخست وزیر، دستوری به ارتش بدهیم. چون آقای نخست وزیر و دولتی که تشکیل داده اند پشتیبان قانون اساسی است، ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد که از دولت قانونی پشتیبانی نماید».

سپس آقای بختیار مطالبی درباره پشتیبانی دولت از قانون اساسی بیان کرده و اضافه نمود که: «به زودی نظم و آرامش در کشور مستقر خواهد شد».

من هم از طرف خود و فرماندهان نیرو به عرض رسانیدم که: «وظایف و مأموریت ارتش روشن است، همگی به سوگندی که برای حفظ قانون اساسی یاد کرده ایم وفادار بوده و خواهیم بود».

ارتشبد طوفانیان مطالبی در مورد ادامه قراردادهای خرید اسلحه، قطعات و سایر نیازمندیهای تسلیحاتی نیروها بیان و کسب تکلیف نمود. نخست وزیر اظهار داشت: «این قبیل مسائل بررسی می گردد، آنچه ضرورت و لزوم دارد انجام خواهد شد». من عرض کردم: «قراردادهای خرید مربوط به تهیه قطعات یدکی برای نگهداری وسایل ارتش اهمیت حیاتی دارد و باید ادامه داشته باشد ولی در مورد قراردادهای مربوط به خرید اسلحه و وسائل جنگی، نیروها می توانند فقط نیازمندیهای ضروری را گزارش [دهند] تا درستاد بررسی اقدام شود». اعلیحضرت ضمن تأیید فرمودند: «بلی، بررسی شود آنچه ضروری بود اقدام گردد». بعداً هریک از فرماندهان نیروها در مورد تأثیر مشکلات ناشی از اعتصابات موجود در کشور در نیروی مربوطه، اظهاراتی نمودند. بخصوص از کمبود مواد سوختی و عدم تحویل آن از طرف شرکت نفت به ارتش شکایت داشتند. اعلیحضرت فرمودند:

«در مورد تأمین نیازمندیهای سوختی ارتش شخصاً دستوراتی به آقای انتظام مدیرعامل شرکت نفت ملی ایران داده ام. چطور نتیجه ای حاصل نشده است؟». فرماندهان نیرو عرض کردند: «مشکلات زیادی وجود

دارد. مسئولین شرکت نفت مجبور هستند شبانه و بطور محرمانه مقدار کمی سوخت به ارتش بدهند، والا کارگران و کارمندان راه آهن و شرکت نفت جلوگیری می کنند».

آقای بختیار اظهار کرد: «آقای انتظام هم نمی تواند کاری بکند» و اضافه نمود: «با ایشان مذاکره خواهد نمود، بلکه راه حلی برای تحویل مواد سوختی ارتش پیدا شود».

(باید بگویم همانطور که آقای بختیار گفت، از دست آقای انتظام کاری ساخته نبود ولی اقدامات خود نخست وزیر هم هیچگاه منتج به نتیجه ای نگردید).

اخبار مربوط به این قبیل امور در کشور آنروزها در روزنامه ها چنین بود:

«مذاکرات هیئت اعزامی امام خمینی با کارکنان راه آهن: هیئت اعزامی آیت الله العظمی خمینی به مناطق نفت خیز برای تشویق کارگران به تولید مواد نفتی مورد نیاز، روز گذشته به میان کارکنان اعتصابی راه آهن رفتند تا چاره ای برای حمل مواد نفتی پیش از بکار افتادن همه لوله ها توسط راه آهن بیابند. پس از سخنان مهدی بازرگان نماینده کارکنان راه آهن گفت: اگر اعتصاب شکسته شود نظامیان آذوقه و مهمات مورد نیاز خود را حمل می کنند... در خاتمه کارکنان راه آهن رأی نهائی را به عهده هیئت فرستاده آیت الله العظمی خمینی سپردند. مهندس مهدی بازرگان در این مورد گفت: ...درباره شروع کار تصمیم را به شما محول می کنم، اگر صلاح دانستید که شروع می کنید وگرنه هر زمان خود صلاح دانستید قطارها حرکت خواهند کرد» (۶)

سپس اعلیحضرت راجع به هیئت رسیدگی به اموال خانواده سلطنتی و بنیاد پهلوی سؤال فرمودند که چطور شد؟

(در زمان دولت ارتشبد از هاری در مطبوعات و رادیو و تلویزیون اعلان شده بود که برحسب اوامر اعلیحضرت مقرر گردیده، هیئتی که مورد اعتماد عمومی باشد انتخاب [شود] تا بوضع دارائی خانواده سلطنتی و همچنین بنیاد پهلوی رسیدگی نماید و اشخاصی که اعتراضاتی دارند، شکایت خودشان را به این هیئت بدهند تا رسیدگی های لازم معمول [شده] و در صورت صحت، اموال و املاك اشخاص به خود آنها

اعاده شود).

آقای بختیار اظهار نمود: «بقیه اعضاء هیئت تعیین و تکمیل شده است، از فردا شروع به رسیدگی [به] اموال بنیاد پهلوی خواهد کرد»، و اضافه کرد: «اعلیحضرت ناراحت نباشید، همه این مسائل بعد از مسافرت اعلیحضرت به زودی خاتمه پیدا خواهند کرد».

در اینموقع شاهنشاه فرماندهان نیروها را مرخص فرمودند. ارتشبد طوفانیان که از مدتها قبل سمت جانشینی وزارت جنگ را داشت به عرض رسانید: «به علت انتصاب ارتشبد شفقت به سمت وزیر جنگ استدعای بازنشستگی از حضور اعلیحضرت را دارد». اعلیحضرت فرمودند: «شما که کاری با وزیر جنگ ندارید» و خواستند که وی با توجه به موقعیت بحرانی کشور به کار خودش ادامه دهد. سپس ارتشبد طوفانیان و من دفتر اعلیحضرت را ترك نمودیم.

در این جلسه اعلیحضرت با احضار مقامات مذکور خواسته بودند علاوه بر ابلاغ امر پشتیبانی ارتش از دولت قانونی، دو نکته خیلی مهم را نیز برای حاضرین روشن نمایند: یکی عدم حضور وزیر جنگ در جلسه و دیگری حضور فرماندهان نیروهای سه گانه در آنجا. عدم حضور وزیر جنگ بطوریکه بعداً در این مورد توضیح داده خواهد شد برای این بود که نشان بدهند که، وزیر جنگ مانند گذشته اجازه دخالت در امور ارتش را ندارد. و اما حضور فرماندهان نیرو در این جلسه، بدین منظور بود که حاضرین را متوجه کنند که تغییری در روش جاری ستاد بزرگ حاصل نشده و فرماندهان نیروها مستقل بوده و فقط اوامر اعلیحضرت را اجرا می نمایند.

در اینجا لازمست نکته بسیار مهمی را که روشنگر حقایق مربوط به وقایع بحران ایران میباشد، و آقای بختیار تلاش کرده بعد از گذشت چهار سال موضوع را تحریف و از آن سوء استفاده کند با اشاره به مدارک مسلم توضیح داده شود.

آقای بختیار ضمن افسانه های خود در مصاحبه های مندرج در کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» در صفحه ۵۱ نه تنها بیانات اعلیحضرت و سایر مطالب مربوط به این جلسه و حتی زمان تشکیل آنرا برخلاف واقع اظهار کرده که در جای خود راجع به آنها توضیح داده خواهد شد، بلکه

دروغ بزرگ دیگری را نیز که به هیچ وجه ارتباطی با موضوع تشکیل آن جلسه نداشته و ندارد ساخته و چنین گفته است: «در مدتی که من آنجا بودم، اطلاع نداشتم يك ژنرال آمریکائی به نام هويزر به ایران آمده، و برایم مهم نبود که يك ژنرال آمریکائی آمده باشد...»! (۲۰) وی در صفحه ۲۰۴ کتاب يك رنگیش چنین نوشته: «نه اعلیحضرت و نه فرمانده ستاد مشترك، هیچکدام حضور این ژنرال آمریکائی را به من اطلاع نداده بودند»! (۵۶).

در صورتیکه آمدن ژنرال هويزر به ایران از يك هفته قبل از جلسه شرفیابی مذکور که در روز ۲۳ دیماه ۵۷ بود، در صفحات اول اغلب روزنامه‌های کشور با خطوط بسیار درشت درج [شده] و حتی مأموریت وی را در ایران «پشتیبانی از آقای بختیار» عنوان نمودند. به علت اهمیت مندرجات روزنامه‌ها و روشن شدن اظهارات برخلاف واقع آقای بختیار چند نمونه ذیلا نقل میگردد:

روزنامه اطلاعات در ۱۷ دیماه ۵۷ نوشته است: «منابع رسمی امروز اعلام داشتند، معاون فرماندهی نیروهای مسلح آمریکا در اروپا، برای مذاکره با رهبران نظامی ایران و بحث درباره گرایش آنان به يك دولت غیرنظامی وارد تهران می‌شود. این منابع گفتند ژنرال ربرت هويزر، ژنرال نیروی هوایی که دیروز وارد تهران شده ممکن است درباره امنیت سلاحهای پیشرفته آمریکائی که دولتهای قبلی شاه خریداری کرده‌اند مذاکره نماید، از جمله این سلاحها موشك فونیکس است که با هواپیمای دی-۱۴ حمل میشود و ۲۰۰ کیلومتر برد دارد. اما این منابع گفتند مهمترین هدف از مسافرت ژنرال هويزر مذاکره با نظامیان ایران و ارزیابی نحوه گرایش و تمایل آنان به دولت شاپور بختیار است» (۵۷) روزنامه اطلاعات مورخ ۱۹ دیماه ۵۷ نیز نوشته بود: «واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا امروز گفت ژنرال رابرت هويزر معاون فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا، مدت اقامت خود را در تهران تمدید کرده است که ارتش ایران را به پشتیبانی از شاپور بختیار ترغیب کند. ژنرال آمریکائی پنجشنبه گذشته در چهارچوب تلاشهای آمریکا برای پشتیبانی از دولت جدید بختیار و همکاری با وی وارد تهران شده است» (۵۸)

روزنامه اطلاعات روز ۲۰ دیماه تحت عنوان «مشکل تعیین وزیر دفاع ایران، آمریکا را مضطرب کرد» نوشته بود: «واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - مشکلاتی که نخست‌وزیر ایران برای پیدا کردن يك وزیر دفاع با آن روبرو شده، واشنگتن را سخت مضطرب می‌کند. و وزارت امور خارجه آمریکا پنهان نمی‌کند که مأموریت ژنرال رابرت هویزر در ایران برای پیدا کردن راه‌حلی، تمدید شده است... ژنرال آمریکایی اکنون بیشتر وقت خود را صرف می‌کند تا هم‌تایان ایرانی خود را به پشتیبانی از بختیار و یا شرکت در دولت غیرنظامی وی قانع کند» (۲۲)

روزنامه اطلاعات روز ۲۱ دیماه ۵۷ نیز نوشته است: «واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - ... ژنرال آمریکایی رابرت هویزر می‌کوشد احساسات نظامیان ایران را کنترل کند و ژنرال‌ها را به‌حمایت از بختیار و یا دست‌کم به‌عدم مخالفت با او ترغیب نماید و این درحالی است که از ۴۰ هزار آمریکایی هنوز ۱۲ هزار نفرشان در ایران باقی مانده‌اند» (۳۶)

با توجه به مدارك مذکور مسلم می‌شود، گفته آقای بختیار درمورد هویزر مانند بقیه اظهارات وی دروغ محض بوده و منظورش از این بیانات خلاف واقع بعد از چهار سال، سوء استفاده از فراموشی یا عدم اطلاع هم‌میهنان از حقایق، به‌قصد بهره‌برداریهای تبلیغاتی و برای تکمیل افسانه‌سازی و افتراء به‌فرماندهان ارتش شاهنشاهی می‌باشد.

مأموریت ژنرال هویزر و ارتش شاهنشاهی

به‌طوری‌که گفته شد، مأموریت ژنرال هویزر در روزهای آخر بحران، پشتیبانی از دولت آقای بختیار (۵۸) و پیدا کردن راه‌حلی برای مشکل تعیین وزیر دفاع در کابینه وی تعیین شده بود. (۲۲) اما درباره مأموریت نامبرده در ارتش شاهنشاهی لازم است قبلاً توضیحات مختصری درباره مستشاری ارتش داده شود.

مقارن پایان جنگ دوم جهانی، دولت ایران تصمیم گرفت که برای

پیشرفت و توسعه ارتش شاهنشاهی اقدام به استخدام مستشاران نظامی آمریکائی نماید. در نتیجه در هریک از نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریائی ایران يك ژنرال، و در ژاندارمری کشور يك سرهنگ و تعدادی افسر و درجه دار آمریکائی، رسماً برابر مقررات استخدام شده بودند که با افسران و درجه داران نیروهای مسلح شاهنشاهی در امور آموزشی، لجستیکی، بخصوص مسائل تخصصی و فنی مربوط به اسلحه و وسائل خریداری شده از آمریکا، همکاری می کردند.

اداره مستشاری ارتش در ساختمان ستاد و در کنار سایر ادارات ستاد بزرگ ارتشتاران مستقر، و تحت نظارت رئیس اداره مستشاری که يك ژنرال آمریکائی بوده اداره می شد. در تاریخ انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس اداره مستشاری، سرلشکر «گس» بود که سمت مستشار نظامی رئیس ستاد را هم به عهده داشت.

وظایف اداره مستشاری ارتش عبارت بود از: تأمین نیازمندی نیروها از لحاظ امور آموزش پرسنل، اعزام افسران و درجه داران برای طی دوره های آموزشی تخصصی به کشور آمریکا، امور لجستیکی یگانها (مانند تأمین قطعات یدکی اسلحه و وسائل خریداری شده از آمریکا و مهمات مربوط به آنها) و نظارت در اجرای برنامه های آموزشی و نگهداری وسائل نظامی به منظور بالا بردن آمادگی رزمی نیروها.

مستشاران آمریکائی ارتش بیش از ۳۰ سال مشاور نظامی فرماندهان ارتش بوده و با شرکت در تمام برنامه های آموزشی، عملیاتی، اطلاعاتی و لجستیکی نیروهای سه گانه در کنار پرسنل ایرانی، در ستادها، ادارات و یگانهای رزمی خدمت می کردند.

اداره مستشاری ارتش ایران جزء ابواب جمعی فرماندهی کل نیروهای «پیمان آتلانتیک شمالی» بود، که در آن تاریخ ژنرال هویزر معاونت فرماندهی آن سازمان را به عهده داشت و هر چند وقت يك بار برای بازدید اداره مستشاری ارتش و پیشرفت امور مربوط به نیروهای مسلح شاهنشاهی، به ایران می آمد. اعلیحضرت در کتاب «پاسخ به تاریخ» چنین می نویسند: «ژنرال هویزر شخصیت کوچکی نبود. وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چندبار به تهران آمده و هر بار از من تقاضای ملاقات می کرد.»

ژنرال هويزر كه سمت فرماندهي نسبت به ژنرال گس، رئيس مستشاري ارتش داشت، وقتي به ايران مي آمد، مثل او مشاور رئيس ستاد تلقي مي شد و عملا هم در مدت توقف در ايران هميشه همراه ژنرال گس [بود] و مانند يك مستشار عمل مي نمود، به طوريكه بعد از انتصاب من به رياست ستاد بزرگ وقتي كه ژنرال گس براي گفتن تبرىك تقاضاي ملاقات كرد، خواسته بود كه بهمهراهي ژنرال هويزر بهديدن من بيايد.

ملاقات يكم به معارفه و صحبت درباره مسائل كلي ارتش و مستشاري برگزار گرديد. چون مسائل مورد مذاكره با ژنرال هويزر و ژنرال گس چه از لحاظ تأمين نيازمنديهاي لجستيكي و چه از نظر اجراي امور آموزشي و يا مسائل امنيتي، مربوط به نيروهاي سه گانه بود، لذا ارتشيد طوفانيان، جانشين وزارت جنگ - كه كلييه خريدهاي نظامي توسط ايشان انجام مي گرفت - و نيز فرماندهان نيروهاي سه گانه در ملاقاتها شركت داشتند، و مذاكرات من با ژنرال هويزر و ژنرال گس به وسيله آنها و بيشتر توسط درياسالار حبيب اللهی به انگليسي ترجمه مي شد.

اين ملاقاتها برحسب معمول بنابه تقاضاي ژنرال گس رئيس مستشاري صورت مي گرفت و در باره تعيين تكليف ادامه قراردادهاي موجود مربوط به سفارشات، بخصوص نيازمنديهاي نيروي هوائي و دريائي، و يا عدم اجراي آنها و همچنين درباره مشكلات مستشاران باقيمانده در ايران - كه در آن تاريخ بيش از ۱۲ هزار نفر بودند - و خروج خانواده هاي آنها از طريق پاگاههاي نظامي (به علت وضع بحراني كشور) و ساير مسائل مربوطه مذاكره به عمل مي آمد.

ضمن بررسي مسائل نظامي، فرماندهان نيرو از مشكلات آنروز ارتش، مانند تعطيل شدن برنامه هاي آموزشي، اشكالات مربوط به امور نگهداري وسايل و ساير مسائل لجستيكي كه ناشي از كمبود مواد سوختي و غيره بود صحبت مي كردند و به اعتصابات، اغتشاشات، بحران كشور و تأثير آنها روي ارتش شاهنشاهي نيز اشاره مي شد.

برابر اظهارات سپهد ريبيعي، بيشتر اوقات ژنرال هويزر و مستشاران، آنروزها صرف نظارت در جمع آوري و حفاظت مدارك و

اسرار مربوط به هواپیماهای اف ۱۴ و موشکهای فونیکس در پایگاههای نیروی هوایی، بخصوص در پایگاه هوایی اصفهان می‌گردید. بنابه اظهار فرمانده نیروی هوایی، برابر قراردادهای خرید، این حق نظارت در حفاظت اسرار سلاحهای مذکور، بمعهده مستشاران آمریکائی بود.

«واشنگتن - خبرگزاری فرانسه - برژینسکی مشاور پرزیدنت کارتر در مسائل امنیت ملی اظهار داشت که آمریکا هم اکنون در برخی مناطق ایران به اقدامات احتیاطی دست زده است تا پاره‌ای از وسائل نظامی فوق مدرن به دست مخالفان آمریکا نیفتد» (۱۷)

در مذاکرات با مستشاران علاوه بر موارد مذکور، مسائل مربوط به امنیت منطقه و ایران و همچنین تهدیدهایی که علیه کشور وجود داشت مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفتند.

به طوری که می‌دانیم علاوه بر اینکه دولت ایران عضو پیمان مرکزی (سنتو) بود (قرارداد نظامی بین ایران، پاکستان، ترکیه و انگلستان با شرکت آمریکا) یک قرارداد دوجانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت، که بموجب آن دولت آمریکا متعهد شده بود، در مقابل هر نوع خطر و تهدید کمونیسم در منطقه به کشور ایران کمک، و از استقلال و تمامیت ایران دفاع نماید؛ اعم از اینکه این خطر خارجی باشد یا داخلی.

برابر مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اطلاعاتی اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران، که بر حسب معمول با هم‌آهنگی مستشاران مربوطه بررسی و تهیه شده بود، و همچنین بیانات رسمی اعلیحضرت، نخست‌وزیر و سایر مقامات مسئول، آشوبگران و اغتشاش‌کنندگان اصلی را کمونیست و مارکسیستهای اسلامی تشخیص داده بودند؛ و همگان معتقد بودند که اغتشاش‌کنندگان در کشور، «در ظاهر به صورت مسلمان» و به نام «اسلام» عمل می‌کنند، ولی در باطن کمونیست هستند و منظورشان اضمحلال کشور است و عملشان برخلاف قوانین موجود و قیام علیه امنیت و استقلال مملکت است، و چون در اواخر هم عده‌ای از آنها مسلح بودند عملشان قیام مسلحانه علیه دولت محسوب می‌شد. در نتیجه طبق برآوردهای اطلاعاتی ستاد، تهدیدی که علیه کشور و دولت صورت می‌گرفت، تهدید مشترک علیه ایران و آمریکا و تهدید کمونیسم تلقی می‌گردید، بنابراین در بحث و بررسی‌هایی که در مذاکرات اولیه با ژنرال

هویزر و ژنرال گس بعمل می‌آمد، ابتدا عتیده و نظر آنها این بود که باید با قدرت در مقابل این خطر کمونیسم مقاومت و از آن جلوگیری شود، و ضمن اعلام پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار اظهار می‌کردند، راه حل برقراری آرامش در کشور این است که ارتش از دولت قانونی پشتیبانی نماید. در این صورت آقای بختیار موفق خواهد شد، اعتصابات و آشوبها را برطرف نموده و مملکت را بحال عادی بازگرداند. وقتی در کمیته بحران با فرماندهان نتیجه مذاکرات با مستشاران را تجزیه و تحلیل می‌کردیم، به این نتیجه می‌رسیدیم که پیشنهادات آنها همان اوامر اعلیحضرت است که فرموده‌اند: «چون نخست‌وزیر و دولتی که تشکیل داده‌اند، پشتیبان قانون اساسی است، ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد، که از دولت قانونی پشتیبانی نماید». ولی وقتی در مذاکرات بعدی ژنرال هویزر اظهار کرد، که دیگر دولت آمریکا از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کند! و برای برقراری آرامش در مملکت همانطور که ملت ایران می‌خواهد مسافرت اعلیحضرت ضروری است! ما متوجه شدیم که چرا آقای بختیار شرط قبولی تشکیل دولت را مسافرت اعلیحضرت قرار داده است. و این مسافرت، مسافرت موقت نیست، زیرا ژنرال هویزر اضافه می‌کند: «نه تنها دولت آمریکا، بلکه دولتهای اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند». در حقیقت مفهوم اظهارات هویزر و شرط قبولی نخست‌وزیری بختیار، همان چیزی بود که مخالفین و آشوب‌کنندگان در تظاهرات و راهپیمائی‌ها روز و شب فریاد می‌کشیدند و می‌خواستند یعنی «خروج اعلیحضرت از کشور»!

«واشنگتن - رویتر یونایتد پرس - آمریکا با تغییر بزرگی در سیاست خود نسبت به شاه ایران، آشکارا اعلام کرد که شاه ایران باید هرچه زودتر کشور را ترک کند تا به حکومت غیرنظامی شانس پایان دادن [به] بحران داده شود. آمریکا همچنین از نیروهای مسلح ایران خواست از حکومت غیرنظامی ایران حمایت کنند و هشدار داد که کودتای نظامی مشکلات ایران را حل نخواهد کرد...» (۳) از آنجا که اعلیحضرت در مقابل اصرار من در مورد خودداری از مسافرت به خارج از کشور فرموده بودند که: «الان سفیر آمریکا و ژنرال هویزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود» و من نیز

فرماندهان نیرو را در جریان امر قرار داده بودم، اظهارات ژنرال هویزر مبنی بر عدم پشتیبانی دولت‌های آمریکا و اروپای غربی از شاهنشاه، موجب ناراحتی فوق‌العاده حاضرین در جلسه گردید.

با توجه به مسائل مذکور، مملکت در موقعیت مشکل و وضع خاصی قرار داشت: آقای بختیار شرط قبولی تشکیل دولت را مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور قرار داده بود. اعلیحضرت در جواب اصرار من در مورد خودداری از مسافرت، به اظهارات سفیر آمریکا و ژنرال هویزر اشاره کرده بودند. ژنرال هویزر و ژنرال گس در مذاکراتشان در کمیته بحران اظهار می‌کردند دولت آمریکا و دولت‌های اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند و تأکید می‌نمودند [که] دولت آمریکا از دولت بختیار پشتیبانی [می‌کند] و اضافه می‌کردند که برای برقراری آرامش در کشور بنابه‌خواسته ملت ایران مسافرت اعلیحضرت ضروری است. از طرف دیگر مسافرت اعلیحضرت با توجه به مصاحبه آقای بختیار و قرائن مشهود، خروج اجباری از ایران [بوده] و مسافرتی موقت نبود، لذا من تصمیم گرفتم مسئله را یکبار دیگر در کمیته بحران مطرح کنم، تا بطور کامل مورد بحث و بررسی قرار گیرد، و نتیجه را به عرض اعلیحضرت برسانم و همچنین در مذاکرات بعدی هم در جواب اظهارات ژنرال هویزر و گس آن نتایج مطرح شود.

بطوریکه بعداً در تاریخ ۱۵ مردادماه ۱۳۵۸ آقای یزدی وزیر امور خارجه آقای بازرگان متن پیامهای مبادله شده میان آقایان کارتر و خمینی را فاش کرد، معلوم شد همزمان با تشکیل دولت آقای بختیار یعنی ۱۸ دیماه (۸ ژانویه ۱۹۷۹) آقای کارتر به وسیله دو نفر از طریق رئیس‌جمهور فرانسه پیامی به آقای خمینی فرستاده «... خمینی را تهدید کرده که اگر از دولت بختیار حمایت نکند در ایران حمام‌خون براه خواهد افتاد... جیمی کارتر خواسته است که... خمینی تمام نیروی خود را بکار برد تا از مخالفت با بختیار جلوگیری شود. در پیام گفته شده است که مخالفت با بختیار خطرات زیادی دارد که به تلفات منجر خواهد شد. جیمی کارتر فکر می‌کند که به نفع همه خواهد بود که از هر نوع انفجاری احتراز بشود. خروج شاه قطعی است که در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. آنچه لازمست بدانید خطر دخالت ارتش است و با این

خطر اوضاع بدتر خواهد شد. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش بوجود آید؟ کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. دکتر یزدی گفت متن این پیام در کنفرانس چهار کشور در جزایر کارائیب که در همان زمان تشکیل شده بود تهیه شد...» (۱۸) در جلسه بعد که کمیته بحران با حضور ارتشبد طوفانیان، سپهبد بدره‌ای، سپهبد ربیعی، دریاسالار حبیب‌اللهی و سپهبد مقدم تشکیل [شده] بود اظهار کردم: بطوریکه قبلاً به اطلاع تیمساران رسانیدم، اعلیحضرت در جواب اصرار من درباره خودداری از مسافرت، به ملاقات و اظهارات آقای سولیوان سفیر آمریکا و ژنرال هویزر اشاره فرمودند. در مذاکرات قبلی ملاحظه کردید که ژنرال هویزر اظهار نمود: «دولت آمریکا و دولتهای اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند و برای برقراری آرامش، بنابه‌خواسته ملت ایران مسافرت اعلیحضرت ضروری است» و همچنین اضافه کرد که: «دولت آمریکا از دولت بختیار پشتیبانی می‌کند، ارتش نیز لازمست از آقای بختیار پشتیبانی نماید». بنابراین به‌نظر من ضرورت دارد در این جلسه این مسائل مهم را مورد بحث و بررسی قرار داده،^۳ پس از عرض گزارش نتیجه به اعلیحضرت، در ملاقات بعدی جواب ژنرال هویزر داده شود و از تیمساران خواستم که نظرات خودشان را در این موارد اظهار نمایند. آقایان امراء هر کدام مطالب و نظراتی را بیان نمودند که خلاصه آنها چنین بود:

ارتشبد طوفانیان اظهار کرد: «من ملاقاتی با ژنرال هویزر داشتم، ابتدا درباره تعیین تکلیف قراردادهای موجود صحبت [کرده] و سؤال نمود که چه تصمیمی درباره آنها گرفته شده است؟ سپس اظهار کرد دولت آمریکا از دولت بختیار پشتیبانی می‌نماید و آماده می‌باشد تا از ارتش ایران نیز پشتیبانی کند. ولی می‌گوید که دولت آمریکا معتقد است، که مسافرت اعلیحضرت ضروریست، ارتش هم لازم است از آقای بختیار پشتیبانی نماید.

سپهبد ربیعی گفت من دیشب ژنرال هویزر و مستشار نیروی هوایی را دیدم، همان مطالب جلسه قبل را تکرار می‌نمودند. دریاسالار حبیب‌اللهی نیز اظهار نمود: «من هم با ایشان ملاقات

داشتم، در این مورد با من هم صحبت کرد» و اضافه نمود: «ژنرال هویزر می‌گوید ملت ایران اعلیحضرت را نمی‌خواهند، مصلحت کشور در این است که به مسافرت بروند و تنها راه برقراری آرامش در کشور را خروج اعلیحضرت از ایران و پشتیبانی ارتش از دولت بختیار می‌داند.»

سپهبد بدره‌ای اظهار داشت: «بطوریکه من اطلاع دارم مسافرت اعلیحضرت قطعی است»، سپس با نگرانی شروع کرد به شکایت از وضع نیروی زمینی و اضافه نمود که: «وضعیت قسمتهای نیرو خیلی خراب، روحیه پرسنل خیلی ضعیف و در داخل یگانها بی‌انضباطی عجیبی است، نمی‌دانم چه باید کرد؟»

اظهار نمودم: «تیمسار موافقت بکنید، امروز مسائلی را که گفتم بررسی کنیم و این موضوع که گفتید به جلسه بعد موکول شود.»

ارتشبد طوفانیان اظهار کرد: «من می‌خواستم، قبلاً راجع به اظهارات ژنرال هویزر درباره پشتیبانی دولت آمریکا توضیحاتی بدهم، تا روشن شود پشتیبانی که گفته میشود بجز يك مشت حرف و وعده پوچ چیز دیگری نیست! چه از یکطرف صحبت از پشتیبانی می‌کنند، از طرف دیگر آقای اریک فن‌مارید (معاون مدیر کمک امنیت نظامی آمریکا) مرتباً درباره موضوع پرداخت‌های مربوط به قراردادهای به من مراجعه و مطالبه اقساط معوقه را می‌نماید که فعلاً مقدور نیست. همچنین ژنرال هویزر می‌گوید دولت ایران هر کمکی را که می‌خواهد باید رسماً تقاضا کند. این هم جدی به نظر نمی‌رسد. چه مثلاً در مورد مواد سوختی، که مدتی است به علت فقدان سوخت در نیروها درخواست کرده‌ایم، اظهار می‌کند [که] يك کشتی سوخت آورده‌ایم و در خلیج فارس است [و] نه تنها مرتباً قیمت آنرا مطالبه می‌نماید [بلکه] فشار می‌آورد که ارتش هرچه زودتر ترتیب تخلیه‌اش را بدهد. آنهم با توجه به اعتصابات کارگران و کارمندان بنادر و شرکت نفت عملاً غیرقابل اجراست. در صورتیکه اگر واقعاً می‌خواهند به ماکمک کنند می‌توانستند همانطور که برای نیروی هوایی از طریق هوا مقداری سوخت دادند، برای سایر نیروها هم از طریق هوا سوخت برسانند. به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که موضوع پشتیبانی آمریکا از ارتش جز حرف چیز دیگری نیست.»

سپس بحث درباره بقیه مسائل مذکور به عمل آمد. پس از بررسی همه جانبه مسائل به اتفاق آراء به نتایج زیر رسیدیم:

درباره مسافرت اعلیحضرت، اگرچه آقای بختیار به این شرط نخست وزیری را قبول و دولت را تشکیل داده است، با وجود این چون قطعی است که با مسافرت اعلیحضرت از کشور نه تنها آرامش برقرار نخواهد شد، بلکه به علت موفقیت مخالفین بی نظمی بیشتری در کشور حکمفرما [شده] و بی انضباطی و تضعیف روحیه در نیروهای مسلح شاهنشاهی به حد اعلی خواهد رسید، با توجه به اینکه اعلیحضرت در موقع تشکیل آقای بختیار فرموده اند: «... اگر این امتراحت در خارج از ایران باشد...» (۳)

علیهذا هر کدام از ما در شرفیابی تا آنجا که مقدورمان است، در انصراف اعلیحضرت از مسافرت تلاش بکنیم. در مورد پشتیبانی ارتش از دولت آقای بختیار نیز به این نتیجه رسیدیم، که در حقیقت تنها راه امکان عملی پشتیبانی از دولت قانونی و برقراری آرامش در کشور عبارت است از: جلوگیری از آمدن آقای خمینی به ایران، ممانعت از تحریکات، بخصوص برنامه های رادیو بی بی سی، و ورود اعلامیه ها و کاست های مشارالیه به کشور. و مقرر شد که بعد از گزارش نتیجه بررسی کمیته بحران به حضور اعلیحضرت و کسب اجازه، این نکات بطور صریح به ژنرال هويزر ابلاغ گردد.

در اولین شرفیابی مراتب را به شرح مذکور به عرض رسانیدم، مورد تصویب قرار گرفت. در مذاکره بعدی که با مستشاران داشتیم، ژنرال هويزر مجدداً ضمن اشاره به لزوم مسافرت اعلیحضرت، مسئله پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار و همچنین ضرورت پشتیبانی ارتش از ایشان را تکرار نمود.

من در جواب اظهار کردم: اعلیحضرت درباره پشتیبانی ارتش از دولت قانونی او امری فرموده اند، و در اجرای آن تردیدی نیست، ولی تنها راه عملی امکان پشتیبانی از دولت و برقراری آرامش و امنیت در کشور که مورد نظر می باشد، به عقیده ما اینست که باید از آمدن آقای خمینی به ایران جلوگیری شود و از تبلیغات رادیو بی بی سی که تحریک می کند، و همچنین ورود اعلامیه های آقای خمینی که سبب اغتشاش در کشور

می‌گردد ممانعت به عمل آید، والا تا موقعی که اعلامیه‌های صادره آقای خمینی از طریق رادیو بی‌بی‌سی منتشر می‌شوند تظاهرات، اغتشاشات و همینطور اعتصابات و تحصن‌ها نه‌تنها مانند گذشته ادامه خواهد داشت بلکه روز بروز هم بیشتر خواهد شد و اگر آقای خمینی به ایران بیاید و ارتش در این اوضاع و احوال کشور بخواهد با استفاده از اسلحه درمقابل مردم، آرامش و امنیت را در کشور برقرار نماید، خونریزی غیرقابل تصویری بوجود خواهد آمد بدون اینکه نتیجه مطلوب حاصل شود. بنابراین اگر دولت آمریکا واقعا می‌خواهد بما کمک کند تا دولت بختیار موفق شده و امنیت و آرامش در مملکت برقرار گردد، باید از آمدن آقای خمینی به ایران جلوگیری شود^۴.

ژنرال هویزر اظهار کرد: «من امشب با رئیس‌جمهور صحبت [کرده] و پیشنهادات شما را خواهم گفت».

سپهبد ریچی در این باره در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «قره‌ب‌سی سه چیز از هویزر درخواست می‌کرد، اول اینکه حضرت امام را مجبور کنند اعلامیه کمتری بین مردم منتشر کند، دوم اینکه حضرت امام سفر خود را به ایران به تعویق بیاورد، سوم اینکه بی‌بی‌سی را ساکت کنند... هویزر هم گفت من همین امشب با کارتر تماس دارم، به اطلاع او خواهم رساند» (۳۱).

در مجله واشنگتن کوارترلی آقایان مایکل‌لین و ویلیام لویس در اینمورد چنین مینویسند: «چندین ژنرال نزدیک شاه... از هویزر سه تقاضا داشتند: ۱- تضمین اینکه (آمریکا) به [امام] خمینی اجازه بازگشت به ایران را نخواهد داد. ۲- قطع برنامه‌های فارسی رادیو بی‌بی‌سی. ۳- قطع ورود و توزیع بیانیه‌ها و کاست‌های آیت‌الله خمینی. هویزر درخواستهای آنها را به‌کاخ سفید اطلاع داد ولی هرگز جوابی نگرفت» (۱۹).

در ملاقات بعدی از ژنرال هویزر سؤال کردم نتیجه صحبت با آقای کارتر چه شد؟ جواب داد: «می‌دانید که برنامه رادیو بی‌بی‌سی در دست ما نیست!»، گفتم از دولت انگلستان دوست متحدان بخواهید. بدون اینکه در اینمورد جوابی بدهد، درباره جلوگیری از اعلامیه‌ها و آمدن آقای خمینی اظهار داشت: «واشنگتن مشغول بررسی است و من منتظر

جواب وزیر دفاع و وزارت امور خارجه هستم». سپس اضافه کرد: «فکر می‌کنم که خوب است تیمسار با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی نمایندگان جبهه مخالفین و خمینی ملاقات بکنید!» و بدون اینکه منتظر جواب از طرف من بشود، بلافاصله از ژنرال گس خواست که شماره تلفن آنها را برای ما بیاورد. ژنرال گس از دفتر خارج شده و در مراجعت چند شماره تلفن آورده روی میز گذاشت. ژنرال هویزر اظهار کرد: «اینها شماره تلفن دکتر میناچی است، هر موقع بخواهید ایشان ترتیب ملاقات آنها را با تیمسار خواهد داد!»

ضمن تعجب از پیشنهاد ژنرال هویزر در جواب گفتم: بنظر من این قبیل مذاکرات موردی نداشته و بی‌نتیجه می‌باشد، ارتش وظایف و مأموریتش روشن است. اظهار داشت: «این ملاقات به‌نظر من مفید خواهد بود از این نظر که ببیند آنها چه می‌گویند!» من که از اظهارات ژنرال هویزر متحیر شده بودم جواب دادم به‌نظر من راه‌حل همانست که قبلاً گفته‌ام. اظهار نمود: «من منتظر جواب واشنگتن هستم...»

تیمساران و من که از پیشنهاد ژنرال هویزر متعجب شده بودیم متحیر به‌همدیگر نگاه می‌کردیم. بعد از رفتن آنها از سپهبد مقدم سؤال نمودم دکتر میناچی و دکتر بهشتی کی هستند؟ جواب داد: «دکتر میناچی از دوستان آقای مهندس بازرگان است. دکتر بهشتی هم نماینده آقای خمینی در ایران می‌باشد». سؤال کردم با آنها آشنائی هم دارید؟ اظهار نمود: «بلی به‌مناسبت شغلم با غالب مخالفین در تماس هستم، اعلیحضرت هم اطلاع دارند». به تیمساران گفتم ملاحظه می‌کنید که ژنرال هویزر تا به حال مرتباً به ما می‌گفت که دولت آمریکا از دولت بختیار پشتیبانی می‌نماید، و برای برقراری آرامش در کشور لازم است ارتش از آقای بختیار پشتیبانی کند، ولی حالا که ما پیشنهادهايمان را داده و استدلال می‌کنیم که عملاً پشتیبانی چگونه باید صورت بگیرد، در جواب خواسته‌های ما، پیشنهاد ملاقات با نمایندگان [امام] خمینی و مخالفین را می‌کند، معلوم می‌شود که به‌گفته‌هایشان اعتقاد ندارند و خودشان هم نمی‌دانند که چه می‌خواهند و منظورشان چیست. آیا میشود که اینها هر دو طرف را بخواهند؟! فرماندهان و تیمساران اظهارات مرا تأیید کردند. همه متعجب و ناراحت بودیم. گفتم من جریان را به‌عرض اعلیحضرت می‌رسانم و به‌جلسه خاتمه داده شد.

در شرفیابی بعد از این ملاقات، من جریان مذاکرات را برحسب معمول به عرض اعلیحضرت رسانیدم. وقتی عرض کردم ژنرال هويزر پیشنهاد نمود که با مهندس بازرگان و دکتر بهشتی ملاقات کنید، تعجب کرده فرمودند: «خیلی عجیب است! یعنی چه، معلوم هست اینها چه میخواهند؟» عرض کردم، نخیر، معلوم نیست منظورشان چیست؟ سؤال فرمودند: «شما اینها را می‌شناسید؟» عرض کردم درباره مهندس بازرگان، استحضار دارید جان‌نثار رئیس دادگاه تجدیدنظرش بودم که محکومیت پیدا کرد. فرمودند: «بلی می‌دانم»، ولی بهشتی را نمی‌شناسم. فرمودند: «ما می‌شناسیم، چه میخواهید بکنید؟» عرض کردم هرچه امر بفرمائید. فرمودند: «شما چه فکر میکنید؟» عرض کردم فکر نمی‌کنم ملاقات من با آنها فایده‌ای داشته باشد و اضافه نمودم که من مجدداً به ژنرال هويزر پیشنهادات قبلی را تکرار کردم و تأکید نمودم که اگر شما می‌خواهید به ما کمک کنید باید از انتشار اعلامیه‌های خمینی و تبلیغات رادیوی بی‌بی‌سی جلوگیری و از آمدن آقای خمینی نیز به ایران ممانعت به عمل آید. فرمودند چه جواب داد؟ عرض کردم اظهار نمود که در انتظار جواب واکنگتن می‌باشد.^۱

در این مورد نکته مهم و قابل توجهی وجود دارد که اجباراً قبل از ادامه سخن به بررسی و مذاقه آن می‌پردازم. اعلیحضرت این اظهارات مرا در متن اصلی کتاب «پاسخ به تاریخ» که به زبان فرانسه می‌باشد در صفحه ۲۴۶ چنین نوشته‌اند: «ژنرال هويزر به ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد من يك پیشنهاد تعجب‌آوری نمود، که يك ملاقاتی برای ارتشبد قره‌باغی با آقای بازرگان ترتیب بدهد. ارتشبد قره‌باغی این موضوع را به من اطلاع داد...» در صورتیکه آقای هوشنگ نهاوندی در ترجمه این کتاب از زبان فرانسه به فارسی در صفحه ۲۷۳ موضوع را به این صورت تغییر داده است: «ژنرال هويزر از ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب بدهد. ارتشبد قره‌باغی این تقاضا را به من گزارش داد...! اولاً بطوریکه روشن گردید این موضوع برخلاف واقع ترجمه شده است. ثانیاً موضوع به صورتیکه به فارسی ترجمه شده بدلائل زیر دروغ و غیرقابل تصور می‌باشد:

۱- بطوریکه گفته شد ژنرال هويزر پیشنهاد ملاقات بین آقای

بازرگان و من را در حضور ارتشبد طوفانیان و فرماندهان نیروی سه‌گانه به‌عمل آورد، که سپهبد ربیعی چگونگی را ضمن دفاعیات خود بطور روشن بدین‌شرح بیان کرده است: «... سرلشکر گس رفت بیرون و بعد از اینکه با تلفن با شخصی تماس گرفت آمد درون اطاق. بعد هویزر گفت: من فکر می‌کنم به‌صلاح ارتش باشد که با نمایندگان امام تماس بگیرد، حالا من فکر می‌کنم تلفنهائی که به‌ما دادند بیشتر از ۲ تا ۳ شماره تلفن بود...» (۳۱) روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۸۲۸ پنجشنبه ۲۳ فروردین‌ماه ۱۳۵۸. بطوریکه گفته شد، ژنرال گس شماره‌های تلفن آقای دکتر میناچی را آورد و ژنرال هویزر هم اظهار کرد هم‌رموقع خواستید این شخص می‌تواند ترتیب ملاقات آنها را با شما بدهد، پس خودش امکان ارتباط با آنها را داشته است.

۲- به‌هیچوجه معقول و قابل قبول نیست که باوجود امکانات سفارت آمریکا در تهران و ارتباطش با مخالفین، ژنرال هویزر برای ملاقات با آقای مهدی بازرگان از من کمک بخواهد! چه آقای بازرگان درباره ارتباط خود در اوایل سال ۱۳۵۷ با سفارت آمریکا چنین می‌نویسد: «... ازجمله با اعضاء برجسته سفارت و وزارت خارجه آمریکا که در رابطه با حقوق بشر بین‌الملل بودند ملاقات‌هائی انجام شد.» (۲۷) در اینجا باید یادآور شد که اصولاً اعلیحضرت با وجود نداشتن ارتباط با ستاد بزرگ‌ارتشتاران و دولت بعد از خروج از کشور، بدون اطلاع از چگونگی وقایع و درحالی‌که هیچگونه دلیل و مدرکی ارائه نفرموده‌اند و حتی بدون توجه به‌دستورات صریحی که خودشان بارها در مورد جلوگیری از خونریزی به فرماندهان و به‌من داده بودند (که در قسمت‌های بعدی مشروحاً خواهد آمد) و بخصوص نوشته خودشان: «در هفته‌های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی از وقت خود را پای تلفن می‌گذراندم و دستورم همواره چنین بود: کوشش کنید از خونریزی جلوگیری شود» (۲) و نوشته نیوزویک بعد از خروج اعلیحضرت از کشور: «قبل از خداحافظی شاه به یک ژنرال بلندپایه گفته بود که مایل نیست ارتش پس از او به‌یک کودتای نظامی که موجب برهم خوردن برنامه بازگشت وی به ایران باشد دست بزند.» (۱۵) در همان صفحه ۲۴۶ می‌نویسد: «فقط می‌دانم که ارتشبد قره‌باغی قدرت خود

را بکار برد تا ژنرالهای زیردستش اقدامی ننمایند! و آقای نپاوندی در اینجا هم با اضافه کردن کلمات «تمام!» و «ارتش ایران» و تغییرات دیگر مطلب را به این صورت ترجمه کرده است: «ارتشید قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد!»

پس از تحقیق مسلم شد این مطالب تماماً شایعات منتشره از جانب اشخاصی مانند ارتشبد اویسی و آقای بختیار می باشد که نامبردگان با استفاده از غیبت من (بعثت ۱۴ ماه اختفاء و عدم امکان خروج از ایران) و همچنین بهره برداری از بی اطلاعی اعلیحضرت از وقایع کشور در آن حالت بیماری و وضع روحی، بطور مستقیم و غیرمستقیم به عرض شاهنشاه [!] رسانیده اند که خوشبختانه اکنون با گذشت زمان مقاصد آنها برهمگان روشن گردیده است.

در اینجا لازم است به منظور مزید آگاهی خوانندگان یادآوری گردد که در هفته های اول دولت موقت بزرگان، در جراید کشور اخبار گوناگونی در مورد «خودکشی»، «دستگیری» و «آزادی» آقای بختیار منتشر [شد] و سرانجام شایعه «بختیار بوسیله بزرگان نجات یافت» برسر زبانها افتاد. مثلاً در روزنامه کیهان ۲۳ بهمن ۵۷ چنین آمده بود: «رادیو لندن ساعت ۷ صبح امروز در بخش فارسی خود اعلام کرد که شاپور بختیار پس از استعفاء از مقام نخست وزیری خودکشی کرده است ولی تا این لحظه شایعه خودکشی بختیار تأیید نشد. خبرنگار ما امروز کوشش کرد تا به وسیله تلفن با منزل بختیار تماس [گرفته] و از صحت و سقم این شایعه مطلع شود ولی تلفن منزل بختیار جواب نمی داد. يك مقام مطلع در دفتر مهندس بزرگان، امروز خبر خودکشی بختیار را تکذیب کرد». (۲۱) و گزارش خبرنگار روزنامه اطلاعات در همان روز ۲۳ بهمن ۵۷ چنین است:

«وقتی مهندس بزرگان راهی تلویزیون است... از او می پرسیم آیا شما بختیار را دیده اید؟ بالبند سرتکان می دهد. می گویند استعفايش را به شما داده است؟، باز هم سرتکان دادن است» (۵۴) خبرگزاری پارس و روزنامه اطلاعات در روز ۲۴ بهمن ۵۷ نیز چنین آورده اند: گزارش زیر مقارن نیمساعت قبل ازظهر امروز از «مقر ستاد امام» به روزنامه

رسید: «دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر رژیم سابق دستگیر و به کمیته امام آورده شد» (۱۲) و بالاخره روزنامه اطلاعات روز ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ چنین آورده است: «دکتر صالح‌خو سخنگوی کمیته ارتباط با مطبوعات وابسته به کمیته انقلاب در جمع خبرنگاران حاضر شد، وی پس از اعلام اسامی وزراء... درباره دستگیری دکتر بختیار توضیح داد که از نخست‌وزیر سابق، بازجوئی خواهد شد و در صورت بیگناهی بلافاصله آزاد می‌شود» (۱۳)

ولی آقای بختیار بعد از نجات و خروج از کشور به منظور برائت خود، شایعه مربوط به خویش را ضمن تحریف مطالبی دیگر در نزد اعلیحضرت به من نسبت داده لکن با وجود تلاشهای وی، موضوع به آن ترتیب که وی در نظر داشته مورد قبول شاهنشاه [!] قرار نگرفته و در صفحه ۲۴۷ کتاب پاسخ به تاریخ با شك و تردید چنین نوشته‌اند: «آقای بازرگان ممکن است ارتشبد قره‌باغی را نجات داده باشد» در صورتی که آقای نهاوندی در ترجمه کتاب اعلیحضرت به فارسی به علت همکاری نزدیک با ارتشبد اویسی (در آن زمان)، این مطلب را هم مانند موارد مذکور قبلی در صفحه ۲۷۴ برخلاف واقع چنین برگردان نموده است: «ارتشبد قره‌باغی به وسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت» و متأسفانه برخی از خوانندگان کتاب «پاسخ به تاریخ» بدون بررسی و تحقیق و یا حداقل مراجعه به آرشیو نشریات و جراید، به آنها استناد [کرده] و بدین طریق شایعات ساخته شده مغرضین را که به منظور سرپوش گذاردن روی خیانت‌های خویش منتشر نموده‌اند، پذیرفته و دشمنان ایران و ملت ایران نیز در نوشته‌ها و گفته‌های خود هریک به نوعی از آنها بهره‌برداری نموده‌اند.^۶

آقای بختیار دشمن ارتش شاهنشاهی ایران یکی از آن افراد است که با استفاده از شایعات خود ساخته در کتاب «یک‌رنگی» اش نوشته است: «ارتش خیانت کرده!» و ۲۷ نفر فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی و امضاءکنندگان اعلامیه بیطرفی مورخ ۲۲ بهمن ۵۷ ارتش را به جای خود «خائن» قلمداد نموده است!! (البته در قسمت‌های بعدی مسائل مربوط به این موضوع با ارائه مدارک مشروحاً بیان خواهد شد). به هر تقدیر برگردیم به بقیه جریان شرفیابی بعد از ملاقات هویزر.

اعلیحضرت بدون اینکه مطلبی بفرمایند، شروع کردند به قدم زدن در دفتر و فکر کردن! در آن موقع من نمی‌توانستم دقیقاً حدس بزنم که راجع به چه چیز فکر می‌کنند؟ تا اینکه بعد از انتشار کتاب «پاسخ به تاریخ» معلوم شد که در آن موقع اعلیحضرت اطلاعاتی داشتند، که ما از آن بی‌خبر بودیم و آن عبارت بوده از خبر تغییر رژیم در ایران از طریق سفارت آمریکا که ازمدها قبل از آمدن ژنرال هویزر به ایران، توسط آقای سناتور محمدعلی مسعودی به اطلاعشان رسیده بود.^۷(۲)

چون اعلیحضرت در مورد پیشنهاد ژنرال هویزر اوامری نفرموده و مرا در اتخاذ تصمیم ملاقات با نمایندگان آقای خمینی و مخالفین آزاد گذاشتند، لذا به علت اطمینان از بی‌نتیجه بودن ملاقات، به آنها جوابی ندادم. ولی بعد از حدود ۱۵ روز مجدداً آقای مهدی بازرگان به وسیله سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر تقاضای ملاقات نمود که من با درخواست او موافقت نمودم. جریان این ملاقات در جای خود شرح داده خواهد شد. ژنرال هویزر نه تنها تا روز مسافرت اعلیحضرت، بلکه تا بعد از ورود آقای خمینی به ایران دیگر در ملاقاتهای بعدی صحبتی در این مورد به میان نیاورد و تنها مسائل مربوط به نیروها، و همچنین سایر امور مربوط به مستشاران مورد مذاکره قرار می‌گرفت و به همین جهت ارتشبد طوفانیان و فرماندهان نیروها با آنها در تماس بودند.

چند روز بعد از مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور در جریان یکی از ملاقاتها که با نخست‌وزیر داشتم، موقعی که صحبت از وضعیت عمومی کشور بود، من برحسب معمول هر ملاقات از آقای بختیار در مورد نتیجه اقدامات و مذاکرات با مخالفین سؤال کردم که: به کجا انجامیده است؟ در جواب اظهار نمود:

«راستی تیمسار، ژنرال هویزر و مستشارانتان چه می‌گویند؟ آیا واقعاً قول پشتیبانی از دولت را می‌دهند؟»

از اینکه نخست‌وزیر چگونگی پشتیبانی ژنرال هویزر را که بنا به اعلام سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا (۵۸) برای پشتیبانی دولت او به ایران آمده بود از من سؤال می‌نمود خیلی متعجب شدم! زیرا از یکطرف ژنرال هویزر می‌گفت که در منزل سفیر آمریکا اقامت دارد و آقای بختیار هم اظهار می‌نمود که با آقای سولیوان (سفیر آمریکا در

ایران) مرتباً در تماس می‌باشد، از طرف دیگر سپهبد مقدم که به‌عنوان معاون آقای بختیار در جلسات «کمیته بحران» حضور [یافته] و از جزئیات مذاکرات و بحث‌هایی که با ژنرال هویزر می‌شد اطلاع کامل داشت، با روابط نزدیکی که با نخست‌وزیر دارد، قطعاً ایشان را از نظریات هویزر آگاه می‌سازد. بنابراین مطمئن بودم وی می‌خواهد مسیر صحبت را تغییر دهد! جواب دادم. به فکر کارهای خودشان و تهیه مقدمات خروج مستشاران از ایران هستند، از ارتشید طوفانیان اقساط معوقه را مطالبه می‌نمایند که در جریان هستید، درباره پشتیبانی دولت آمریکا هم اطلاع دارید که اظهار می‌کنند پشتیبانی می‌کنیم و می‌گویند کمکی که می‌خواهید باید رسماً تقاضا کنید. ولسی به نظر می‌رسد وعده‌هایشان از مرحله حرف تجاوز نمی‌کند.

در این موقع تلفن نخست‌وزیر زنگ زد. وقتی بعد از صحبت گوشی را گذاشت، اظهار نمود در انتظار شخصی بوده که یک پیغام فوری آورده است، و اجازه خواست او را بپذیرد. من هم اظهار داشتم کار دارم، باید بروم.

هنگام خدا حافظی و ترك دفتر اظهار كرد: «نگران نباشید، به‌زودی همه‌چیز درست می‌شود».

باید اضافه کنم که آقای بختیار در کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» درباره ملاقات خود با ژنرال هویزر در صفحه ۱۴ می‌گوید: «می‌توانم چیزی را که به‌جرات بارها گفتم، تکرار کنم که حتی یک‌مرتبه نه با تلفن، نه حضوری، نه با یادداشت، هیچ قسم تماسی با این ژنرال آمریکائی (هویزر) که به ایران آمده بود پیدا نکردم!» (۲۰) در صورتی که آقای هادینک کارتر سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در ۱۸ بهمن‌ماه ۵۷ بعد از مراجعت ژنرال هویزر از ایران به آمریکا چنین گفت: «روز دوشنبه کارتر به‌اتفاق سایروس وونس وزیر امور خارجی و هارولد براون وزیر دفاع با ژنرال رابرت هویزر که پس از یک‌ماه اقامت در تهران به‌واشنگتن بازگشت گفتگو و تبادل نظر کردند. ژنرال آمریکائی در این مدت با شاپور بختیار و فرماندهان نظامی ایران دیدار و گفتگو کرده است!» (۶۱)

دستورات شاهنشاه درباره مسائل مختلف قبل از مسافرت

رئیس ستاد بزرگ-ارشتاران معمولاً هفته‌ای دوبار روزهای دوشنبه و پنجشنبه شرفیاب می‌شد. ولی از تاریخ انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ تا روز حرکت اعلیحضرت یعنی از ۱۴ تا ۲۶ دیماه ۱۳۵۷، علاوه بر روزهای مقرر بارها اعلیحضرت سرا احضار می‌فرمودند، بطوریکه تقریباً هر روز يك یا حتی بعضی از روزها دوبار برای شرفیابی به کاخ نیاوران می‌رفتم.

در مواقعی که مرا می‌خواستند، همچنین در شرفیابی‌های عادی بعد از خاتمه بررسی گزارشات شرفرضی و توشیح فرامین، راجع به مسائل جاری کشور و ارتش مذاکره می‌شد و اوامری می‌فرمودند. اساس و پایه بحث‌ها در مورد وضعیت عمومی کشور، پیدا کردن راه حل برای رفع و جلوگیری از آشوب و اغتشاشات، ایجاد آرامش در مملکت و حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی بود. به منظور تشریح وضعیت عمومی آن زمان مسائل مهمی که در این مدت در حضورشان مطرح [شده] و همچنین اوامری که درباره آنها فرموده‌اند، بطور خلاصه ذکر می‌گردد:

باید از خونریزی جلوگیری شود

یکی از مسائلی که بیش از هر چیز آن روزها مورد توجه اعلیحضرت قرار داشت و در تمام شرفیابی‌ها چه قبل و چه بعد از انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ روی آن تأکید می‌نمودند موضوع «جلوگیری از خونریزی» بود که علاوه بر دستورات حضوری غالباً در این مورد تلفن هم می‌کردند. در زمانی که من عهده‌دار وزارت کشور بودم در موقع برگزاری راهپیمایی‌ها و یا تظاهرات مخالفین در تهران و شهرستان‌ها یا حمله مردم به مجسمه‌های اعلیحضرت و پائین کشیدن، شکستن و یا آتش زدن آن‌ها شخصاً تلفن و تأکید می‌کردند، که مبادا مأمورین

ژاندارمری و شهربانی تیراندازی کنند. وقتی در جواب عرض می‌کردم که در شهرها حکومت نظامی اعلان شده، و کلیه مأمورین انتظامی تحت امر فرمانداران نظامی هستند و برابر دستورات آنها عمل می‌کنند، می‌فرمودند: «می‌دانیم. به ارتشبد اویسی دستورات لازم در مورد خودداری از تیراندازی داده‌ایم، شما هم به آنها تأکید کنید مبادا مأمورین تیراندازی کنند». من هم بلافاصله اوامر را به فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور ابلاغ می‌کردم.^۸

علاوه بر این دستورات، اعلیحضرت در شرفیابی که یکی دو روز قبل از مسافرتشان داشتم، فرمودند: «بطوریکه نخست‌وزیر می‌گوید خبر کودتای ارتش که این روزها در اخبار خارجی و در مطبوعات اینقدر تکرار می‌شود، ایجاد وحشت نموده است، لازم است آنرا تکذیب کنید». و در پایان اوامرشان اضافه کردند: «مراقبت کنید که از فرماندهان کسی دیوانگی نکند». من هم به شرحی که خواهد آمد طی یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن تکذیب کودتا تأکید کردم که تمرد در ارتش سرکوب می‌شود. (۶)

بی‌بی‌سی و اعلامیه‌های [امام] خمینی

... اعلیحضرت می‌فرمودند [!]: «می‌گویند در تمام نقاط ایران حتی در دورافتاده‌ترین نقاط بلوچستان هرنفر در دستش یک رادیو با باطری دارد و برنامه بی‌بی‌سی را گوش می‌کند!» بنابراین مسئله دیگری که مورد بررسی قرار میگرفت امکان قطع تبلیغات و تحریکات رادیو بی‌بی‌سی و اعلامیه‌های خمینی بود. این موضوع چندبار در هیئت دولت آقای شریف‌امامی مطرح و در مورد تأثیر تحریکات آن بحث و مذاکره شد و نخست‌وزیر هم شخصاً در این مورد بسا سفیر انگلیس مذاکره [کرد] ولی نتیجه‌ای حاصل نگردید. با وجود این بطوریکه قبلاً گفته شد موقعی که آقای پارسونز سفیر انگلیس برای گفتن تبریک به وزارت کشور آمد شخصاً مسئله را مطرح کردم، ولی هرگونه اقدامی درباره جلوگیری از پخش برنامه‌های رادیو بی‌بی‌سی در آن موقع و همچنین در دولت نظامی ارتشبد از هاری بی‌نتیجه ماند.

در مورد جلوگیری از اعلامیه‌های آقای خمینی هم اعلیحضرت بارها اوامری می‌فرمودند و این مطلب جزء مشکلات روز بود که ضمن مسائل دیگر در کمیته بحران مطرح [می‌شد] و مورد بررسی قرار می‌گرفت. ضمناً بطوریکه سپهبد مقدم اظهار می‌کرد، در این مورد اوامری به ایشان هم می‌فرمودند و وی به علت تماسی که با روحانیون و غالب رهبران جبهه مخالف داشت اقداماتی به عمل می‌آورد...

بطوریکه قبلاً هم گفته شد، مسئله قطع تبلیغات و تحریرات رادیو بی‌بی‌سی و همچنین اعلامیه‌های خمینی، در مذاکرات با ژنرال هويزر مطرح [شد] و به نامبرده پیشنهاد گردید که متأسفانه آنهم منتج به نتیجه نشد.

نگرانی ارتش از اثرات مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور

از زمانی که مسئله مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور مطرح شد در هر فرصتی که مقدور بود در جهت انصراف ایشان از مسافرت مطلبی عرض می‌کردم. بعد از انتصاب به ریاست ستاد بزرگ‌ارتشتاران و بررسی آمار غایب [ها] و فراریان نیروها و روحیه پرسنل ارتش شاهنشاهی، ضروری دیدم که در مورد این موضوع تأکید بیشتری گردد، زیرا با توجه به وضع بحرانی و خطرناک کشور و بخصوص احتمال تشدید نفوذ جبهه‌های مختلف مخالفین (مذهبیها، جبهه‌ملی‌ها، توده‌ایها) در داخل نیروهای مسلح، موضوع خروج اعلیحضرت از کشور برای مملکت و ارتش حیاتی‌ترین مسئله بود.

در یکی از شرفیایی‌های روزهای اول، پس از شرح مشکلاتی که در صورت خروج اعلیحضرت از ایران نیروهای مسلح با آن روبرو خواهند بود عرض کردم: «گفته می‌شود که در صورت مسافرت مراجعتی در بین نیست» و ضمن یادآوری اثرات این اخبار در روحیه و انضباط نیروهای مسلح، اضافه کردم که نه تنها تعداد غائبین و فراریان افسران و درجه‌داران و سربازان وظیفه روبه‌افزایش است، بلکه به تعداد غائبین و

فراریان پرسنل کادر ثابت نیز روزانه اضافه می‌گردد. بنابراین معلوم نیست وضع روحی نیروهای مسلح شاهنشاهی با این کیفیت بعد از مسافرت اعلیحضرت به‌چه وضعی خواهد بود و استدعا کردم که از مسافرت صرف‌نظر نمایند. با تعجب فرمودند: «چه می‌گوئید، الان سفیر آمریکا و ژنرال هويزر اینجا بودند و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود!» و با ناراحتی اضافه کردند: «نمی‌فهمیم منظور اینها چیست و چه می‌خواهند؟»، چون اعلیحضرت منتظر جواب بودند، عرض کردم: با تسلطی که شاهنشاه به مسائل بین‌المللی دارید بهتر می‌توانید حدس بزنید که چه می‌خواهند. چون سکوت کرده و جوابی ندادند، اضافه کردم: به نظر می‌رسد که مسئله عدم موافقت با تجدید قرارداد نفت با کنسرسیوم باشد[۱]. فرمودند: «نه، موضوع نفت که نیست، ولی نمی‌دانیم چیست؟» البته من اصرار خودم را درباره عدم قبول مسافرت مجدداً استدلال کردم. بدون اینکه چیزی بفرمایند به‌حالت تأیید گوش می‌دادند و فرمودند: «ببینیم چطور می‌شود».

در جلسه دیگری چون فرصت را مناسب یافتم مجدداً درباره انصرافشان از مسافرت اصرار نموده عرض کردم: «اعلیحضرت فکر مملکت و ارتش را بفرمائید. در این اوضاع و احوال بعد از مسافرت اعلیحضرت وضع نیروهای مسلح چه خواهد شد؟»، فرمودند: «مدتی است که قرار است برای معاینه به‌خارج برویم»، عرض کردم: «اگر تشریف ببرید با توجه به‌اخبار روزنامه‌ها ممکن است مراجعتی دربین نباشد» چیزی نفرمودند^۹. ولی بعداً در کتاب پاسخ به‌تاریخ نوشتند: «بعضی از اطرافیان به‌منظور آرام‌سازی محیط، به‌من توصیه می‌کردند چند هفته‌ای از ایران دور شوم. فرماندهان ارتش از من می‌خواستند در کشور باقی بمانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده نشوند». (۲)

در یکی دیگر از شرفیابی‌های روزهای آخر در کاخ نیاوران، در اطاق انتظار مجاور دفتر اعلیحضرت نشسته بودم، که مدت انتظار بیش از معمول طول کشید. چگونگی را از آجودان کشیک روز سئوال نمودم. اظهار کرد، اعلیحضرت مهمان خارجی دارند و آقای لرد جورج براون وزیر اسبق امور خارجه انگلیس (از دوستان قدیمی اعلیحضرت) شرفیاب است. بعد از مدتی برای شرفیابی خبر کردند. موقعی که می‌خواستم

وارد دفتر بشوم آقای جرج پراون از دفتر اعلیحضرت خارج می‌شد. وقتی وارد دفتر شدم، اعلیحضرت مشغول قدم زدن بودند و ناراحت به نظر می‌رسیدند. بعد از گزارش مسائل فوری و عادی، برحسب معمول صحبت به موضوع مسافرت کشیده شد. عرض کردم: «با توجه به اخبار روزنامه‌ها و شمارهایی که بطور مداوم در تظاهرات و راهپیمایی‌ها علیه مقام سلطنت داده می‌شود، به نظر می‌رسد که در صورت مسافرت نمی‌توان امیدی به مراجعت داشت. یک مرتبه اعلیحضرت برخلاف همیشه فرمودند: «شما که در جریان همه کارها نیستید! برنامه و طرحی وجود دارد. شما همه مطالب را نمی‌دانید!» و مطابق واقعی که نمی‌خواستند بحث ادامه یابد سؤال فرمودند: «مطلبی نیست؟» عرض کردم مطلب فوری نه‌خیر اعلیحضرت با عجله دفتر را ترك کردند»^۱.

از جمله: «شما در جریان نیستید و طرحی هست» خیلی متعجب شدم. چون اعلیحضرت فوق‌العاده ناراحت بودند، فهمیدم که دیگر مسافرتشان قطعی شده و با توجه به بیانات اعلیحضرت معلوم بود، که مسلماً وعده‌هایی داده شده ولی مورد قبولشان نمی‌باشد و اعلیحضرت این جمله را برای این فرمودند که دیگر درباره مسافرت حرفی زده نشود. «واشنگتن - یونایتد پرس - به اظهار منابع آگاه دولت آمریکا... با توجه به اوضاع کنونی بعید است که شاه بتواند به ایران بازگردد و حتی استفاده از يك «تعطیلی» کوتاه به معنای خروج شاه از کشور برای همیشه است...» (۲۲)

به هر صورت خیلی ناراحت و نگران آینده بودم. بعد از خروج از دفتر و ترك کاخ نیاوران در تمام طول راه به وقایع و اتفاقاتی که احتمال داشت بلافاصله بعد از خروج اعلیحضرت از کشور و همچنین متعاقباً پیش بیاید فکر می‌کردم...

ابهام اختیارات رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران در غیاب شاهنشاه

با توجه به قطعی شدن مسافرت شاهنشاه و وضع بحرانی کشور، یکی

از مسائل مهم برای من، روشن شدن اختیارات رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران بعد از مسافرت اعلیحضرت بود. قبل از اینکه راجع به مذاکره در این مورد با اعلیحضرت (که یکی از نکات مهم و تاریک وقایع اخیر ایران است) توضیح بدهم لازم است دو نکته را یادآوری کنم.

اول اینکه: آن روزها اعلیحضرت نه تنها به مسائل بعد از مسافرت بی توجه بودند، بلکه به مسائل و امور و انتصابات ارتش که همیشه مورد نهایت علاقه ایشان بود (جز در يك مورد آنهم انتصاب سپهبد پدره‌ای به عنوان فرمانده نیروی زمینی و مسئول گارد شاهنشاهی که خودشان تعیین فرمودند) توجهی نداشتند.

نکته دوم: توضیح درباره اختیارات رئیس ستاد بزرگ بطور کلی، در ارتش شاهنشاهی ایران است. در ایامی که اعلیحضرت در کشور حضور داشتند، روش جاری این بود که فرماندهان نیروهای مسلح مستقیماً شرفیاب [شده] و درباره امور مربوط به نیروی خود کسب دستور می کردند. و بدین ترتیب مسئولیت نیروها به عهده فرماندهانشان بود و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران هیچگونه سمت فرماندهی نسبت به فرماندهان نیروهای سه گانه نداشت. البته بر مبنای روش جاری، معمولاً اوامر اعلیحضرت از طریق رئیس ستاد به نیروها ابلاغ می گردید، اما فرماندهان نیروهای سه گانه زمینی، هوایی و دریائی مستقیماً گزارش کارهای مهم خود را به اعلیحضرت معروض [داشته] و دستورات لازم را می گرفتند و نتیجه را به ستاد منعکس می کردند تا ستاد بتواند اقدامات و هماهنگی های ضروری را درباره اجرای اوامر فرماندهی معمول دارد. (اعلیحضرت نسبت به این موضوع حساسیت خاصی داشتند. بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد، هنگامی که می خواستند اوامری در مورد پشتیبانی ارتش از دولت بختیار بفرمایند، چون يك امر بی سابقه و تازه ای بود که صورت می گرفت، مخصوصاً ابتدا فرمانده نیروی زمینی را تعیین [کرده] و سپس فرماندهان نیرو را احضار [نمود] تا به حاضرین تفهیم نمایند که فرماندهان نیروها کماکان مستقل بوده و فقط اوامر اعلیحضرت فرمانده کل قوا را اجرا خواهند کرد.)

فرماندهان نیروها در مورد مسائلی که احتیاج به هماهنگی با سایر نیروها داشت، مراتب را به ستاد گزارش می کردند. رئیس ستاد بزرگ

گزارشات را بررسی [کرده] و پس از هم‌آهنگی با سایر نیروها، جریان را به‌عرض اعلیحضرت رسانیده و اوامر صادره شاهنشاه را به نیروها ابلاغ می‌کرد.

در مورد اوامر و دستورات مستقیم اعلیحضرت به‌فرماندهان نیروها، ستاد گزارشات رسیده از نیروها را بررسی [کرده] جریان را ضمن نظر ستاد بزرگ در آن‌مورد به‌عرض می‌رسانید. کارهای عادی ستادی و اداری نیروها برابر روش جاری توسط ستاد بزرگ‌ارتشتاران انجام می‌شد.

فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور هم که جزء نیروهای مسلح شاهنشاهی بودند مثل نیروهای سه‌گانه عمل می‌کردند، یعنی شخصاً گزارشات خود را به‌عرض رسانیده و دستورات مربوطه را اخذ می‌نمودند.

به‌همین علت بود که در مواقع مسافرت رسمی یا غیررسمی اعلیحضرت به‌خارج از کشور حتی برای مدت کوتاه به‌منظور جلوگیری از ایجاد وقفه در امور نیروها، فرمانی به‌نام رئیس ستاد صادر و از طریق دفتر مخصوص رسماً به‌ستاد بزرگ ابلاغ می‌گردید و اختیارات لازم برای اتخاذ تصمیمات ضروری و فوری عملیاتی و همچنین سایر امور مربوط به نیروهای سه‌گانه زمینی، هوایی و دریائی برای مدت مسافرت، به مشارالیه واگذار می‌شد.

(به‌عنوان فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور نیز با وجود اینکه به‌علت داشتن فرماندهی و ریاست مسئول بودند فرمانی جداگانه برای هر یک و به‌همین مضمون صادر می‌گردید.) تا چنانچه در مدت مسافرت اعلیحضرت اتفاق فوق‌العاده‌ای پیش آید و یا امنیت کشور در خطر باشد، رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران بتواند از طرف اعلیحضرت تصمیمات لازم را اتخاذ [کرده] و به‌موقع اجرا بگذارد.

بنابراین باتوجه به‌روش جاری و معمولی مسافرتها که عادی^{۱۱} [بود] و جای هیچگونه تردیدی در اجرای آن وجود نداشت (زیرا این رویه هیچگاه ترك نمی‌شد)، لذا منتظر بودم که برحسب معمول قبل از مسافرت اعلیحضرت، این فرمان به‌ستاد بزرگ‌ارتشتاران ابلاغ گردد. ولی تا روزهای آخر خبری نشد. فکر می‌کردم شاید به‌علت مشخص نبودن روز

حرکت اعلیحضرت این تأخیر صورت گرفته، تا اینکه تصادفاً دو یا سه روز قبل از مسافرت اعلیحضرت، در یکی از روزهای شرفیابی، آقای معینان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی را در کاخ نیاوران در اطاق انتظار دیدم و با توجه به نگرانیهای فوق‌العاده‌ای که نسبت به وقایع بعد از مسافرت اعلیحضرت داشتم از ایشان سؤال کردم که چطور فرمان اختیارات رئیس ستاد تاکنون ابلاغ نگردیده است؟ جواب داد: «تابه حال که امری نفروده‌اند»!

من با توجه به وضع بحرانی کشور، نحوه مسافرت اعلیحضرت و تأثیر فوق‌العاده آن در روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی خیلی نگران شدم. در شرفیابی همان روز، بعد از اتمام گزارشات به اعلیحضرت عرض کردم که فرمان اختیارات رئیس ستاد تابه حال ابلاغ نگردیده است. فرمودند: «فکر نمی‌کنیم که احتیاج داشته باشید!» من که فکر می‌کردم اعلیحضرت در این وضعیت بحرانی علاوه بر اختیارات معمول همیشه، راهنمایی‌هایی نیز خواهند فرمود، انتظار چنین جوابی را نداشتم، بنابراین خیلی متعجب شدم. ولی با توجه به وضع روحی اعلیحضرت در آن روزها نخواستیم بدون بررسی مطلبی به حضورشان عرض کنم و بهتر دیدم که در شرفیابی بعدی موضوع را مجدداً مطرح نمایم.

لازم است یادآوری شود که در آن زمان نه تنها من، بلکه هیچ‌یک از فرماندهان از بیماری سرطان اعلیحضرت که مسلماً سبب تشدید وضع روحی نامساعد معظم‌له [!] در آن بحران فوق‌العاده کشور گردیده بود اطلاعی نداشتیم.

در مراجعت از کاخ در بین راه و همین‌طور بعد از رسیدن به دفترم، در تمام مدت درباره جواب اعلیحضرت فکر می‌کردم. ابتدا اظهارات ارتشبد از هاری را در زمان دولت نظامی مبنی بر اینکه اجازه فرموده بودند: «فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور شرفیاب نشوند، و وزیر کشور خودش کارهای این دو سازمان را انجام بدهد، به نظر می‌رسید»، سپس وضعیت خاص و بحرانی کشور، که آنروزها را با گذشته متفاوت می‌ساخت به خاطر می‌آمد.

پس از تجزیه و تحلیل مسائل روز به این نتیجه رسیدم، که جواب

اعلیحضرت به این صورت، ممکن است ناشی از دو علت باشد: یکی تشکیل شورای سلطنت و دیگری تغییر روش جاری ستاد بزرگ ارتشتاران که احتمالاً اعلیحضرت خود در نظر دارند. با این ملاحظات فکر می‌کردم که اگر تشکیل شورای سلطنت علت تغییر رویه و عدم صدور فرمان اختیارات باشد، آقای معینیان در جریان امر بوده و بلافاصله در جواب سؤال من آنرا اظهار می‌کرد، و اگر فرض کنیم که ایشان به‌علتی از بیان مطلب خودداری کرد، اعلیحضرت خودشان در جواب می‌فرمودند که با تشکیل شورای سلطنت، دیگر ضرورتی به دادن اختیارات نیست، ولی چون بدون ذکر علت فرمودند: «فکر نمی‌کنیم که احتیاج داشته باشید»، پس احتمالاً در نظر دارند تغییراتی در روش جاری ستاد بزرگ ارتشتاران بدهند. بنابراین به‌منظور روشن شدن نحوه کار ستاد بزرگ و ارتش شاهنشاهی بعد از مسافرت اعلیحضرت که يك امر حیاتی بود، تصمیم گرفتم يك بار دیگر با مطرح کردن مسئله روابط ستاد بزرگ ارتشتاران با وزارت جنگ در مدت مسافرت، موضوع را پیگیری و از شاهنشاه استفسار نمایم.

ستاد بزرگ با وزارت جنگ کاری ندارد

قبلاً باید یادآوری گردد که روابط ستاد بزرگ ارتشتاران با وزارت جنگ، در زمان حضور اعلیحضرت، برابر اوامر شاهنشاه و روش جاری ارتش شاهنشاهی از این قرار بود که: رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و فرماندهان نیروهای سه‌گانه تحت امر مستقیم اعلیحضرت که سمت فرماندهی کل قوا (بزرگ ارتشتاران) را داشتند، بودند و گزارشات مربوط به ارتش را رئیس ستاد بزرگ و فرماندهان نیرو مستقیماً به‌عرض اعلیحضرت رسانده، اوامر و دستورات را دریافت می‌نمودند و فقط موضوع بودجه و مسائل مالی و قوانین مربوط به ارتش، از طریق وزارت جنگ به‌دولت و مجلسین داده می‌شد. بنابراین وزیر جنگ دخالتی در امور ستاد ارتش و نیروها نداشت.

با این توضیح، در شرفیابی بعدی پس از خاتمه کارهای جاری به‌عرض رسانیدم: در مدت مسافرت اعلیحضرت روابط ستاد بزرگ با

وزارت جنگ چگونه خواهد بود؟ اعلیحضرت متعجب و متغییر شده بلافاصله با تندی و ناراحتی فرمودند: «وزارت جنگ با ستاد کاری ندارد، مثل همیشه عمل خواهید کرد». چون دیدم اعلیحضرت خیلی ناراحت شدند و به هیچ وجه میل ندارند در این مورد صحبت ادامه پیدا کند، اجباراً باز هم با توجه به وضع روحی شاهنشاه در آنروزها از پیگیری بیشتر مطلب صرفنظر نمودم.

ولی پس از طرح چنین سئوالی از طرف من که برخلاف روش جاری ستاد بزرگ بود و اعلیحضرت هم انتظار آنرا نداشتند، رویدادی به شرح زیر اتفاق افتاد:

بطوریکه قبلاً گفته شد روزهای شرفیابی رئیس ستاد و فرماندهان نیروهای مسلح در هفته دوبار بود (روزهای دوشنبه و پنجشنبه)، ولی قبلاً مقرر فرموده بودند که اگر گزارشی نباشد شرفیاب نشویم چون در روزهای آخر، شرفیابی‌ها به علت وضع بحرانی کشور افزایش [یافته] و گاهی به روزی دوبار هم می‌رسید، از این روی اتفاقاً روز بعد از شرفیابی اخیر، به علت آنکه روز قبل، غروب شرفیاب شده بودم و از طرفی گزارش فوری وجود نداشت، به کاخ نرفته و در ستاد مشغول بررسی گزارشات بودم. ناگهان نزدیکی‌های ظهر آجودان کشیک کاخ تلفن زد و اظهار داشت: «اعلیحضرت فرمودند سؤال کنید چرا رئیس ستاد و فرماندهان نیرو امروز نیامدند؟»، جواب دادم من از فرماندهان نیرو اطلاعی ندارم، ولی چون دیشب شرفیاب بودم و گزارش فوری هم نبود امروز شرفیاب نشدم، فکر میکنم فرماندهان نیرو هم گزارشی نداشتند والا شرفیاب می‌شدند. آجودان کشیک کاخ اظهار نمود: «از تیمساران هیچیک امروز نیامده‌اند». اظهار کردم: مدتی است که امر فرموده‌اند فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور هم شرفیاب نشوند. اظهار نمود: بسیار خوب، من مراتب را به عرض می‌رسانم.

بعد از چند دقیقه مجدداً آجودان کشیک تلفن زده اظهار کرد: «فرمودند تیمسار بعد از ظهر شرفیاب بشوید!» و به فرماندهان نیرو هم ابلاغ کنید بعد از ظهر بیایند». بلافاصله چگونگی را از فرماندهان نیرو سؤال کردم، اظهار نمودند: «چون گزارشی نداشتیم شرفیاب نشدیم». ابلاغ نمودم که: «امر فرمودند بعد از ظهر تیمساران شرفیاب

بشوید» و اضافه کردم که حتماً اعلیحضرت اوامری دارند.
در شرفیابی بعد از ظهر منتظر بودم اعلیحضرت اوامری بفرمایند ولی امر بخصوصی نفرمودند[!]. فردای آنروز از فرماندهان نیرو هم جریان شرفیابی‌شان را سؤال کردم اظهار نمودند که اوامر خاصی نبوده است. وقتی در این مورد با فرماندهان تبادل نظر کردیم به این نتیجه رسیدیم که اعلیحضرت میل ندارند به هیچ وجه در روش‌های جاری ستاد بزرگ-ارتشتاران و ارتش تغییراتی داده شود و به این ترتیب مسئله ابهام روابط ستاد بزرگ با وزارت جنگ منتفی گردید ولی علت عدم صدور فرمان اختیارات رئیس ستاد بزرگ، کماکان به صورت ابهام باقی ماند.

به ترتیبی که در بالا گفته شد، در اینجا لازم است یادآوری گردد که اظهارات آقای بختیار در صفحه ۵۱ کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» که گفته است: «شاه به آنها گفت... من به مسافرت که رفتم شما دستور از نخست وزیر خواهید گرفت، و اگر يك مسئله‌ای مثل صدور فرمانی و یا راجع به بازنشستگی و ترفیع امراء یا چنین چیزهائی باشد... به وسیله وزیر جنگ به نخست وزیر خواهید گفت...» (۲۰)، عموماً تحریف و کذب محض بوده و اعلیحضرت هیچ گاه چنین مطالبی را عنوان ننمودند. بهترین دلیل خلاف واقع بودن اظهارات آقای بختیار آنست که در تمام مدتی که من رئیس ستاد بزرگ بودم، چه قبل و چه بعد از مسافرت اعلیحضرت برابر روش جاری ستاد بزرگ، در هیچ موردی به وزیر جنگ مراجعه‌ای صورت نگرفت و آقای بختیار نیز به هیچ وجه به فکر دخالت در این قبیل امور مربوط به ارتش که حالا بعد از ۴ سال عنوان می‌نماید، نبود و به همین جهت نه تنها در تمام آن مدت که من رئیس ستاد بودم درباره هیچ يك از امور مذکور مداخله‌ای نداشت بلکه بطوری که در قسمت‌های بعد خواهد آمد، حتی وقتی آقای بختیار می‌خواست رئیس شهربانی جدید انتخاب نماید، مستقیماً به من مراجعه نمود نه به وزیر جنگ. همچنین صبح روز ۲۲ بهمن ۵۷ وقتی برابر روش جاری ستاد بزرگ-ارتشتاران، ارتشبد شفقت وزیر جنگ برای تشکیل شورای عالی ارتش دعوت شد، مانند تمام فرماندهان و رؤسای سازمان‌های نیروهای مسلح، به ستاد بزرگ-ارتشتاران آمد و به مدت دو

ساعت ونیم در تمام بحث‌های شورایعالی فرماندهان شرکت [کرد]، و نظر خود را در حضور ۲۷ نفر امراء حاضر در شورایعالی فرماندهان ارتش ابراز نمود.

هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید

با توجه به اظهارات آقای بختیار در مورد عدم مراجعت اعلیحضرت از مسافرت خارج از کشور در مصاحبه با مخبرین جراید: «شاپوربختیار نخست‌وزیر ایران اظهار داشت که شاه تا چند روز دیگر از کشور خارج خواهد شد، اما در اوضاع و احوال کنونی نمی‌تواند بگوید که خواهد توانست به ایران بازگردد یا خیر...» (۱۶) و اخبار گوناگونی که در رادیوهای خارج و بخصوص در روزنامه‌های کشور منتشر [می‌شد] و مسائلی را مانند: «جمهوری اسلامی» «جمهوری»، «تشکیل شورای انقلاب اسلامی»، «دولت انتقالی»، «مجلس مؤسسان» مطرح می‌کردند، مهمترین و حیاتی‌ترین مسئله برای من، روشن شدن نحوه انجام وظیفه ارتش بعد از مسافرت اعلیحضرت، در برابر رویدادهای غیرمنتظره بود.

در یکی از شرفیابی‌ها در مورد وضع کشور و تکلیف ارتش بعد از مسافرتشان مطالبی عرض و اضافه کردم: که اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده‌ای به‌وقوع پیوست چه باید کرد؟ اعلیحضرت به این سؤال جوابی نداده موضوع دیگری را مطرح کردند!، من هم به‌علت رعایت وضع روحی اعلیحضرت و به گمان اینکه در فرصتهای بعدی دستوراتی خواهند داد، از پیگیری موضوع امتناع ورزیدم.

ولی با توجه به عدم صدور فرمان اختیارات رئیس ستاد، و عدم علاقه اعلیحضرت به صحبت درباره مسائل بعد از مسافرت و جوابهای کوتاه ایشان در هر زمینه، وضعیت برای من ناراحت و نگران‌کننده شده بود. تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتم به‌هرصورت شده مجدداً موضوع را مطرح و کسب دستور نمایم، اگرچه اعلیحضرت ناراحت بشوند. در جلسه شرفیابی بعدی به‌عرض رسانیدم که با توجه به مسافرت

اعلیحضرت اوامر همایونی در مورد ارتش بعد از مسافرت چیست و چنانچه اتفاقات غیرمنتظره‌ای پیش بیاید چه باید کرد؟ تصور می‌کنم با توجه به مذاکرات جلسه قبل، اعلیحضرت انتظار این سؤال را از طرف من داشتند (یا بهر دلیل دیگر که من نمیدانم)، برخلاف گذشته شروع به قدم زدن نموده و اوامری در مورد ارتش فرمودند که خلاصه آن چنین بود:

«خوب می‌دانید که ارتش ما بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ چه بود و در این مدت چه زحماتی برای تکمیل و توسعه آن تحمل شده و بالاخره امروز به چه وضعی رسیده است. همه شماها هم در پیشرفت آن سهمی دارید. این ارتش برای حفظ استقلال کشور ضروری است. تلاش کنید از ایجاد دودستگی در آن جلوگیری شود و بهر قیمتی شده ارتش را حفظ کنید».

ضمناً اضافه فرمودند که این دستور را به ارتشبد شفقت وزیر جنگ نیز خواهیم داد. سپس سؤال فرمودند: «روابط شما با ارتشبد شفقت چگونه است؟»، عرض کردم روابط خصوصی نداریم ولی از تاریخ انتصاب جان‌نثار در وزارت کشور، شاید ایشان که سمت استانداری آذربایجان شرقی را داشت، چون در درجه از من ارشدتر بود ناراحت شده باشد. سؤال فرمودند: «مگر بازنشسته نشده؟»، عرض کردم چرا. فرمودند: «عجیب است!» اضافه کردم: به همین دلیل بود که در دولت آقای شریف‌امامی، وقتی ضمن دستور تعویض ارتشبد شفقت فرمودید: «نخست‌وزیر می‌گوید، مدتی است که از وزیر کشور خواسته‌ام به علت عدم رضایت اهالی آذربایجان شرقی ارتشبد شفقت را تعویض نماید، تا به حال اقدام نکرده است»، عرض کردم مشغول بررسی هستیم تا واقعاً يك شخص حائز شرایطتر از ایشان پیدا کنیم تا سوء تعبیر نشود. فرمودند: «بلی در نظر داریم».

چون فرمایشات اعلیحضرت جواب سؤال من نبود، مجدداً عرض کردم که با توجه به مطالبی که در روزنامه‌ها ملاحظه می‌فرمائید، و با توجه بوضع بحرانی و اغتشاشات کشور، اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات پیش‌بینی نشده‌ای بروز کرد که برخلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم؟ درحالی که به قدم زدن ادامه می‌دادند، بعد از قدری تأمل و

سکوت فرمودند: «ما که نمی‌دانیم چه میشود؟ هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید».

من در همان روزها، اوامر اعلیحضرت را در مورد حفظ وحدت و تمامیت ارتش شاهنشاهی، با ارتشبد شققت وزیر جنگ مطرح نمودم. اظهار داشت: «بلی اعلیحضرت این اوامر را به من فرمودند و اضافه کردند که به تیمسار هم دستور داده‌اند». در مورد قسمت دوم اوامرشان «هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید» هم قبل از مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور، آن را بصورت «بکلی سری» با ارتشبد طوفانیان، سپهبد بدره‌ای، سپهبد ربیعی و دریا سالار حبیب‌اللهی در میان گذاشتم.

چگونگی توشیح فرمان حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی

بطوریکه گفته شد روزنامه‌ها مرتباً اخبار و مطالبی درباره مسافرت اعلیحضرت نوشته، و حتی با توجه به مصاحبه نخست‌وزیر صحبت از عدم مراجعت می‌کردند. افسران و مقامات مختلف با نگرانی سؤال می‌نمودند که بعد از مسافرت اعلیحضرت چطور خواهد شد؟ با توجه به تأثیر تبلیغات بخصوص تبلیغات مذهبی و احتمال تشدید نفوذ مخالفین، به طرق مختلف در نیروهای مسلح از یک طرف، و ازدیاد روزافزون تعداد غائبین و فراریان ارتش شاهنشاهی از سربازخانه‌ها از طرف دیگر نگرانی فرماندهان نیرو و من در مورد امکان حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی، بخصوص یگانهای رزمی بعد از مسافرت اعلیحضرت بیشتر می‌شد.

تا اینکه در یکی از شرفیابی‌ها به عرض رسانیدم، که بیش از ۵۰ سال است در ارتش شاهنشاهی، تمام دستورات و اوامر به فرمان همایونی ابلاغ گردیده و سلسله‌مراتب و پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی به این رویه عادت کرده‌اند، بعد از مسافرت اعلیحضرت مسلماً غیبت و فرار بیش از اینکه هست خواهد شد و بی‌انضباطی‌ها در یگان‌ها و سازمان‌ها

شدت خواهند یافت، بنابراین استدها دارد باعلت وضع بحرانی کشور يك فرمانی تهیه گردد که ضمن بیان علت مسافرت، از پرسنل نیروهای مسلح خواسته شود تا در مدت مسافرت اعلیحضرت انضباط را رعایت و از فرماندهان خود اطاعت کامل نمایند. همچنین تقاضا کردم بیانات اعلیحضرت به صورت نوار هم ضبط شود که تکثیر [شده] و به پادگانهای مختلف ارسال [گردد] تا فرماندهان طی مراسمی به پرسنل ابلاغ نمایند. پیشنهاد من را قبول نموده، خودشان نکاتی را که باید در پیام گنجائیده شود دیکته فرمودند و من یادداشت کردم. متن پیام اعلیحضرت توسط سپهبد رحیمی لاریجانی در اداره یکم ستاد بزرگ تهیه [شد] و در موعد مقرر کلیه وسائل آماده گردید. ولی فرمودند: «پر کردن نوار به علت اینکه مخالفین يك نوار دروغ درباره دادن دستورات کشتار، به تقلید از صدای ما تهیه و در بین مردم پخش کرده اند مصلحت نمی باشد». [!]

در مورد مفاد پیام هم دوبار امر فرمودند که در متن آن تغییر داده شود و خلاصه گردد که بالاخره خیلی مختصر و در چند سطر تهیه شد. ولی به علت کمی زمان و جلو افتادن روز حرکت اعلیحضرت، من نتوانستم شخصاً به عرض برسانم و برای توشیح، به کاخ نیاوران فرستاده شد. این جریانات تا شب قبل از مسافرت اعلیحضرت به طول کشید، تا اینکه روز ۲۶ دی ماه در موقع حرکت در فرودگاه مهرآباد سپهبد بدره ای پاکت حاوی پیام را به من داد وقتی سؤال کردم که امضاء فرموده اند؟ جواب داد نه خیر! بالاخره خودم فرمان را در اطاق اختصاصی فرودگاه به حضورشان بردم. سؤال فرمودند: «فکر می کنید که ضرورت دارد؟»، عرض کردم به نظر جان نثار با توجه به ضعف فوق العاده روحیه پرسنل و فرار آنها از سربازخانه ها و بی انضباطی هایی که در یگانها ایجاد گردیده مسلماً این فرمان برای بالا بردن روحیه پرسنل و برقراری انضباط در نیروهای مسلح ضرورت دارد. بهر تقدیر قبول کرده، توشیح فرمودند.

ستاد بزرگ ارتشتاران نباید با اعلیحضرت ارتباط داشته باشد!

همیشه در مسافرتهاى اعلیحضرت به خارج از کشور و همچنین در مسافرتهاى داخلى موقعى که مدت مسافرت طولانى بود، ترتیب ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت از لحاظ رمز و ارسال گزارشات توسط گارد شاهنشاهی با هم آهنگی ستاد داده می شد. بدین جهت بعد از آنکه سپهبد بدره‌ای تلفنى اطلاع داد که اعلیحضرت فردا صبح (۲۶ دیماه ۱۳۵۷) حرکت می کنند، سؤال کردم که ترتیبات ارتباط با اعلیحضرت برحسب معمول داده شده؟ اظهار نمود: نه خیر. گفتم چرا؟ جواب داد به عرض رسانیدم، اجازه نفرمودند!، گفتم پس چطور خواهد شد؟ ضمناً تأکید کردم که اگر مقدور باشد مجدداً از طرف من کسب تکلیف کند. پس از گذاشتن گوشی تلفن با خود گفتم چطور ممکن است وقتى فرماندهان و من گزارش شرفرضی هم نداریم، سؤال می فرمایند که چرا نیامده اند و احضار می کنند، ولی حالا که به مسافرت خارج از کشور می روند، اجازه نمی فرمایند ارتباط با ستاد برقرار شود؟!

فکر کردم شاید منظورشان ارتباط با گارد شاهنشاهی بوده است. چون شب و دیروقت بود تصمیم گرفتم که فردا صبح در فرودگاه شخصاً موضوع را مجدداً به عرض برسانم. بطوریکه در قسمت مسافرت اعلیحضرت خواهد آمد، در پایون سلطنتی فرودگاه مهرآباد، در اطاق اختصاصی بعد از امضای فرمان درباره حفظ انضباط، به عرض رسانیدم که از سپهبد بدره‌ای درباره برقراری ارتباط سؤال کردم، اظهار نمود که ترتیب ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت در مدت مسافرت داده نشده است، اجازه می فرمائید که ترتیب کار داده شود؟ اعلیحضرت ناراحت شده و فرمودند: «نه خیر!» عرض کردم پس اگر گزارشی فوری بود چگونه به عرض برسد؟ با تندى فرمودند: «چه گزارشی، چه کاری خواهید داشت؟» و از اطاق اختصاصی خارج شده و به سالتی که مشایعت کنندگان حضور داشتند، رفتند.^{۸۲}!

و قتیکه بعد از مسافرت اعلیحضرت در کمیته بحران جریان مذاکره در مورد برقراری ارتباط بعد از مسافرت با معظم له را با فرماندهان نیرو مطرح کردم، سپید بدره ای اظهار نمود: عرض کردم که اعلیحضرت نمی خواستند بعد از مسافرت با ایشان ارتباط گرفته شود! ولی اتفاقاً چند روز بعد از مسافرت اعلیحضرت^{۱۳} در جلسه ای که با حضور ارتشبد طوفانیان و فرماندهان نیروهای سه گانه در دفتر آقای بختیار در نخست وزیری مشغول مذاکره بودیم، تلفن نخست وزیر زنگ زد. آقای بختیار گوشی را برداشت، در حالی که منتظر بود طرف مقابل صحبت کند، اظهار داشت: «گفته بودم اعلیحضرت را بگیرند تا سلامی حضورشان عرض کنم». در این موقع تلفنچی چیزی گفت. آقای بختیار اظهار کرد: «بسیار خوب صحبت کنند»، احتمالاً طرف مکالمه یکی از رؤسای تشریفات دربار بود که بعد از مختصر صحبت گوشی را داد به اعلیحضرت. آقای بختیار در جواب اعلیحضرت اظهار نمود: «خبر، قابل عرضی نیست، وضع آرامش در کشور روبه بهبودی است، اعلیحضرت نگران و ناراحت نباشید». بعد اظهار کرد که: «اوامر اعلیحضرت^{۱۴} بلاغ شد، دستور دادم که زاهدی (آقای اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا بعد از خروج اعلیحضرت از کشور توسط دولت از شغل خود معزول شده بود) تا یک ماه دیگر در سرکانش باشد تا بتواند کارهای اعلیحضرت را انجام بدهد». سپس اضافه نمود: «بلی قربان چشم، تازمانی که کارها تمام نشده و لازم است آنجا خواهد ماند». بعد از گذاشتن گوشی اظهار کرد: «فرموده بودند که زاهدی در سفارت آمریکا باقی بماند تا کارهای اعلیحضرت را انجام بدهد». در اینجا باز لازم است که توجه هممپینان را به این نکته جلب نماید که آقای بختیار از این مذاکره تلفنی با اعلیحضرت نیز مانند سایر موارد بهره برداری و مبادرت به افتراءگونی و تحریف واقعیت نموده است و در کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» در صفحه ۶۱ داستانی به این شرح ساخته است: «من در تمام مدتی که شاه از مملکت بیرون رفته بود، و در مصر و مراکش بود یک مرتبه با تلفن با ایشان صحبت کردم... و ایشان خواسته بود با من صحبت بکند... اتفاقاً من در شورای امنیت ملی بودم و تمام سران ارتش آنجا حضور داشتند. بعضی از آنها خواستند از اطلاق بیرون بروند که من آزادانه

صحبت کنم. به همه گفتم چیز سری نیست، بنشینند... ایشان از من سؤال کردند که آیا سران ارتش آنطور که من دستور داده‌ام انجام وظیفه می‌کنند یا نه؟ بنده به ایشان پاسخ دادم که تا آنجائی که من اطلاع دارم استحکام و انسجام قوای نظامی متزلزل نیست و ظاهراً هم متزلزل نبود، آنچه مسلم است فعل و انفعالاتی که بعداً شد به دستور خارجی‌ها با پادرمیانی و قبول مأموریت از طرف فردوست و قره‌باغی بود...»! (۲۰) بطوریکه آقای بختیار می‌گوید معلوم می‌شود فقط یک مرتبه با تلفن با اعلیحضرت صحبت کرده است. پس مسلم این همین جلسه‌ای است که گفته شد، و ارتشبد طوفانیان، سپهبد بدره‌ای، سپهبد ربیعی، دریاسالار حبیب‌اللهی و من آنجا بودیم. و اما مطالب برخلاف واقعی که در این مورد اظهار نموده:

اولاً حضور ما برای تشکیل جلسه شورای امنیت نبود، بلکه ما پنج نفر در این جلسه با ایشان مشغول مذاکره بودیم، زیرا وزیر امور خارجه و وزیر جنگ، رئیس ساواک، فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی کشور و سایر اعضای شورای امنیت حضور نداشتند. ثانیاً مذاکرات تلفنی وی با اعلیحضرت فقط در حد همان مطالبی بود که گفته شد. بدین ترتیب که ابتدا آقای بختیار اظهار داشت: «گفته بودم اعلیحضرت را بگیرند تا سلامی حضورشان عرض کنم»، درحالی که عنوان نموده است «اعلیحضرت خواسته بودند با ایشان صحبت نماید». وقتی مذاکره تلفنی تمام شد اظهار کرد «فرموده بودند که زاهدی در سفارت آمریکا باقی بماند» و همچنین ضمن صحبت، برخلاف واقعیت اظهار داشت «وضعیت آرامش در کشور روبه‌بهبودی است»! در صورتی که اغتشاشات و اعتصابات خیلی بیشتر شده بود.

ثالثاً به هیچ وجه صحبتی که مربوط به ارتش باشد و این حرف‌ها که در داستان خود گفته در بین نبود. ارتشبد طوفانیان، فرماندهان و من که در کنار ایشان دور میز کوچکی در دفتر نخست‌وزیر نشسته بودیم چنین مطلبی را نشنیدیم.

وقتی به دقت داستانهای آقای بختیار را بررسی کنیم روشن می‌شود، با وجود اینکه بعد از چهار سال جستجو، اقرار می‌کند مدرکی ندارد، کماکان وی به اغواگری و فریب مردم ایران مشغول می‌باشد و ایجاد

تزلزل در ارتش را که بدون هیچگونه دلیل و مدرکی به من نسبت می‌دهد، درحقیقت مأموریتی بوده است که خارجی‌ها از خود آقای بختیار خواسته‌اند و نامبرده ابتدا با مجبور کردن اعلیحضرت به خروج از کشور و سپس با ایجاد هرج و مرج در نیروهای مسلح، که مشروحاً با ذکر دلیل و مدرک در قسمتهای بعد خواهد آمد، آنرا انجام [داده] و خود نیز چهار سال پیش ضمن مصاحبه [ای] بدین شرح به آن اقرار کرده است: «با خروج شاه، ارتش را از یکپارچگی ساقط کردم، تا کشتار نشود» (۶۰) ۱۴

و اما در مورد ارتشبد فردوست لازم است یادآوری کنم بطوریکه در قسمتهای بعد گفته خواهد شد، روز ۲۲ بهمن ماه ۵۷ امیر نامبرده نیز مانند وزیر جنگ و معاون نخست‌وزیر و تمام فرماندهان و رؤسای سازمانهای نظامی برابر روش جاری ستاد بزرگ به شورای عالی ارتش دعوت [شد] و ضمن شرکت در شورا و اظهار نظرات خویش و امضای صورت جلسه، ستاد بزرگ را ترك نمود و از آن لحظه به بعد تاکنون من هیچگونه اطلاعی از او ندارم.

باری برگردیم به موضوع ارتباط با اعلیحضرت بعد از مسافرتشان بخارج از کشور. چند روز بعد از این واقعه سپهبد بدره‌ای در کمیته بحران اظهار کرد که شهبانو به سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان تلفن زده فرموده‌اند که دو دستگاه از اتومبیلهای اعلیحضرت و مقداری وسائل شخصی و چند آلبوم عکس که در اطاق خوابشان میباشد برایشان بفرستیم. اجازه می‌دهید که ترتیب حمل این وسائل با يك هواپیمای نیروی هوایی به قاهره داده شود؟ گفتم: بلی تیمسار، خودتان بانخست‌وزیر مذاکره [کرده] و ترتیب کار را بدهید.

ضمناً در همان موقع از سپهبد بدره‌ای سؤال کردم که شما هم با علیاحضرت تماس تلفنی دارید؟ جواب داد نه‌خیر، ما که نمی‌توانیم ارتباط بگیریم، چون نمی‌دانیم که چگونه باید ارتباط گرفت و تماس با قاهره هم مشکل است، ولی از آن طرف مقدور است و اضافه نمود بطوریکه سرلشکر نشاط اظهار می‌کند علیاحضرت یکی دو مرتبه شب به او تلفن زده و صحبت کرده‌اند.

شورای سلطنت چگونه تشکیل شد؟

اخبار و شایعات زیادی در باره تشکیل شورای سلطنت و اعضاء آن وجود داشت. به هر حال قبل از انجام مسافرت اعلیحضرت قرار بود که اعضاء شورا انتخاب شوند. تا اینکه با اعلام اسامی اعضاء بشرح زیر از رادیو و روزنامه‌ها به شایعات خاتمه داده شد:

آقایان دکتر بختیار نخست‌وزیر، دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا، دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی، سیدجلال تهرانی سناتور سابق، محمدعلی وارسته وزیر دارائی اسبق، عبدالله انتظام رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت ملی ایران، علیقلی اردلان وزیر دربار شاهنشاهی، دکتر علی‌آبادی دادستان سابق، ارتشبد عباس قره‌باغی رئیس ستاد پزرگ-ارتشتاران.

فرمانی نیز از طریق دفتر مخصوص شاهنشاهی دائر به عضویت شورای سلطنت صادر گردید. بلافاصله بعد از انتشار اسامی اعضاء شورا، از طرف وزارت دربار شاهنشاهی، دعوتی برای تشکیل اولین جلسه شورای سلطنت در ساعت چهار بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۷ در کاخ نیاوران بعمل آمد.

قبل از ساعت ۱۶ وارد کاخ نیاوران شدم در حال و دم درب اطاق انتظار، آجودان کشیک کاخ و چند نفر از درباریان ایستاده بودند و با عجله اظهار کردند: «تیمسار، اعلیحضرت می‌خواهند امشب حرکت کنند» و با اصرار تقاضا داشتند که کاری کنید بلکه امشب نروند. و با ناراحتی می‌گفتند: «اساساً ما آمادگی نداریم و غافلگیر شده‌ایم». گفتم من که با اصل مسافرت مخالفم، حتماً با بقیه هم صحبت خواهم کرد، بلکه به عقب بیافتد.

اطاقی که برای تشکیل شورای سلطنت در نظر گرفته بودند جنب دفتر اعلیحضرت و اطاقی بود که معمولاً شوراها در حضور شاهنشاه در آنجا تشکیل می‌شد. وقتی وارد اطاق شدم بیشتر اعضاء شورا حضور

داشتند. من برای اولین بار با آقایان: وارسته، انتظام و دکتر علی‌آبادی آشنائی پیدا می‌کردم. بعد از معرفی دور میز نشستیم. هریک از آقایان گله‌ای از گذشته داشتند که بیان می‌کردند. به‌عنوان نمونه اظهارات آقای وارسته به‌علت ارتباط با ریشه بحران ایران ذکر می‌گردد.

آقای وارسته با يك صدای آرام و آمیخته با تأسف و تأثر چنین تعریف کرد: «بعد از ظهر روز ۱۶ خردادماه ۱۳۴۲ بود که عده‌ای از رجال به‌دعوت تلفنی آقای علاء وزیر دربار وقت در وزارت دربار گرد آمدم. بدواً مرحوم علاء اظهار نمود دو روز است مملکت دچار هرج و مرج شده است و در شهرها ناامنی ایجاد شده و مردم تظاهراتی علیه دولت و به‌نفع روحانیت می‌نمایند. زردخورده‌ای شدیدی بین مردم و نیروهای انتظامی رخ داده است که متأسفانه عده‌ای کشته و تعدادی هم مجروح شده‌اند و این‌وضع نمی‌تواند ادامه پیدا نماید. امروز از آقایان دعوت کرده‌ام که نظرات شما رجال قدیمی مملکت که مورد اعتماد مردم می‌باشید و سوابق طولانی در خدمت به‌کشور دارید [را] دریافت نموده و بررسی نمائیم که برای آرامش مردم چه باید کرد؟ من اظهار کردم در قدیم هر موقع که مردم از روش‌ها ناراضی بودند و شکایات و اعتراضات زیاد می‌شد و يك چنین بحرانی پیش می‌آمد، دولت مستعفی می‌گردید و رجالی مانند مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک مصدر کار می‌شدند و چون مردم به آنها اعتماد داشتند و می‌دانستند که این اشخاص خدمتگزار مردم هستند آرام می‌گرفتند و با خیال راحت به‌سر کار خود می‌رفتند. لازم است در این موقع حساس هم دولت مستعفی گشته کسی سرکار بیاید که مورد نظر مردم باشد و دولت آینده هم از روحانیت دلجوئی نماید».

آقای وارسته اضافه کرد که: «آقای عبدالله انتظام هم ضمن تأیید مطالب من اظهار نمود، مقتضی نبود که اعلیحضرت به‌قم رفته، در میدان آن‌شهر تظاهراتی علیه روحانیت بنمایند. این سخنرانی اعلیحضرت موجب کدورت روحانیت شده است. لازم است ترتیبی داده شود که از روحانیت رفع کدورت شود. گویا پس از خاتمه جلسه، سپهبد یزدان‌پناه یا یکی دیگر از حاضرین شرفیاب شده و اظهار نموده که اعلیحضرتا چه نشسته‌اید که در منزل خودتان علیه شما گفتگو می‌نمایند و دولت تعیین

می‌کنند و شما اطلاعی ندارید. اعلیحضرت پس از اطلاع از این جریان اظهار نموده بودند که این رجال را باید در توالف انداخته و سیفون را کشید... بعدها مرحوم علاء از وزارت دربار معزول گردید. همچنین انتظام از شرکت نفت کنار گذاشته شد و من و سایرین هم مورد غضب بودیم تا به حال...»

نخست‌وزیر آخرین نفر بود که وارد اطلاق شد. رئیس تشریفات حضور اعضاء را به عرض اعلیحضرت رسانید. چند لحظه بعد شاهنشاه وارد جلسه شدند. بعد از دادن اجازه نشستن [!] به حاضرین، شروع به صحبت کرده مطالبی فرمودند که خلاصه آن به شرح زیر می‌باشد:

«آقایان در جریان هستند که دولت برابر قانون اساسی تشکیل شده و رئیس دولت از قانون اساسی پشتیبانی می‌نماید. به ارتش هم دستور داده‌ایم که از دولت پشتیبانی کند. برابر قانون اساسی لازم بود که شورای سلطنت تشکیل شود، تا در مدت مسافرت ما برابر قانون وظایفش را انجام بدهد. امیدواریم به این ترتیب دولت موفق شود به اعتصابات و اغتشاشات خاتمه داده و آرامش را در کشور برقرار نماید». بعد روبه رؤسای مجلسین سنا و شورا کرده فرمودند: «فکر نمی‌کنم اشکالی در رأی اعتماد مجلسین به دولت باشد». آقای دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا اظهار داشت: «با توجه به نظر کلی اکثریت مجلس، فکر می‌کنم فردا رأی اعتماد به دولت داده شود». آقای دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی هم اظهار نمود: «با توجه به بحران و اوضاع و احوال کشور اشکالی به نظر نمی‌رسد، پس فردا نمایندگان به دولت رأی خواهند داد».

سپس نخست‌وزیر قدری در کلیات صحبت [کرد] و اطمینان داد که به زودی به اغتشاشات و اعتصابات خاتمه داده خواهد شد و استدعا نمود که مسافرت اعلیحضرت بعد از رأی اعتماد مجلس صورت گیرد. شاهنشاه نظر اعضای شورای سلطنت را خواستند. همگی تأیید کردیم که بهتر است بعد از رأی اعتماد مجلسین به دولت اعلیحضرت به مسافرت تشریف ببرند. بدین ترتیب پیش‌بینی شد که روز دوشنبه ۲۵ دیماه مجلس سنا و روز سه‌شنبه ۲۶ دیماه مجلس شورای ملی به دولت رأی خواهند داد. بنابراین مسافرت اعلیحضرت نیز به روز چهارشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۷

بعد از رأی اعتماد مجلسین به دولت موکول گردید. اعلیحضرت این پیشنهاد را تصویب فرمودند. بعد هریک از آقایان مطالب کوتاهی درباره اوضاع عمومی کشور بیان کردند. سپس نخست‌وزیر برای شرکت در جلسه هیئت دولت کسب اجازه نموده و شورا را ترك کرد. آقای تهرانی در گوش اعلیحضرت مطالبی اظهار می‌کرد و ایشان می‌خنه‌پهنه [!] و بعد از چند دقیقه جلسه را ترك فرمودند و شورا خاتمه یافت.

باید یادآوری کنم در جلسه مذکور هیچگونه بحثی در مورد انتخاب رئیس شورای سلطنت و مسافرت آقای جلال تهرانی به پاریس مطرح نگردید و معلوم نشد که در موارد مذکور چه موقع تصمیم گرفته شده است؟ چون اعضاء شورا از جریان و چگونگی آن بی‌اطلاع بودند، تا اینکه بعداً نخست‌وزیر گفت آقای سیدجلال تهرانی به علت سابقه دوستی با آیت‌الله خمینی، با عنوان رئیس شورای سلطنت برای ملاقات با ایشان به پاریس مسافرت خواهد کرد. خبر تشکیل جلسه شورای سلطنت و همچنین مسافرت آقای سیدجلال تهرانی رئیس شورای سلطنت در مطبوعات منتشر و از رادیو و تلویزیون نیز پخش گردید. همه در انتظار نتیجه ملاقات آقای تهرانی با آقای خمینی بودند.

شایعه شورش و خونریزی در کشور پس از خروج اعلیحضرت از ایران

□ چگونه دستورات بختیار با برنامه‌های مخالفین هماهنگی داشت [؟]

با انتشار خبر تشکیل شورای سلطنت مسافرت اعلیحضرت قلمی شد. آقای بختیار در مصاحبه‌اش با فرستاده مخصوص رادیو فرانسه چنین گفت: «... آنچه مورد احترام ماست تصمیم‌هایی است که شخص حضرت آیت‌الله می‌گیرند... بختیار در مورد سفر شاه ایران به خارج از کشور گفت: عزیمت ایشان بسیار نزدیک است اما من نمی‌توانم پیش‌بینی کنم که این سفر چگونه صورت می‌گیرد، و پس از آن چه خواهد شد. وقتی

از بختیار پرسیده شد که آیا شاه ایران پنهانی از کشور خارج می‌شود یا به قصد گذراندن تعطیلات از ایران می‌رود، پاسخ داد که به عقیده او قصد از این سفر بینابین است» (۶) این اظهارات نخست‌وزیر سبب ایجاد شایعات زیادی در کشور گردید. بعضی‌ها می‌گفتند هر لحظه انتظار می‌رود اعلیحضرت بی‌خبر از کشور خارج شوند. عده‌ای معتقد بودند شاهنشاه پنهانی از کشور خواهند رفت. وحشت عجیبی در کشور حکم‌فرما بود.

سپهبد مقدم رئیس سازمان امنیت می‌گفت: «گزارشات واصله به ساواک حاکی است که مخالفین در انتظار خروج اعلیحضرت برای آشوب در کشور و بدست گرفتن قدرت می‌باشند». در اخبار خارجی و همچنین روزنامه‌های کشور اشاره به کودتای ارتش میشد. شایعه شورش مخالفین به محض خروج اعلیحضرت از کشور، حمله به مأمورین و طرفداران رژیم و در نتیجه کودتای ارتش شدیداً سبب وحشت عمومی گردیده بود. بنابه دعوت نخست‌وزیر شورای امنیت ملی تشکیل گردید. حاضرین در شورا عبارت بودند از آقایان: بختیار نخست‌وزیر، میرفندرسکی وزیر امور خارجه، ارتشبد شفقت وزیر جنگ، سپهبد مقدم رئیس ساواک، سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریائی، سپهبد محققى فرمانده ژاندارمری، سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران، سپهبد جمعری جانشین شهربانی کشور، سپهبد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم، سرلشکر پرویز امینی‌افشار رئیس اداره دوم ستاد بزرگ و من.

آقای بختیار موضوع مسافرت اعلیحضرت و احتمال اغتشاشات بعد از آنرا مطرح نمود. اخبار و اطلاعات مربوط به اوضاع کشور توسط سپهبد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

نخست‌وزیر اظهار داشت: «مأمورین فرمانداری نظامی و نیروهای انتظامی که در خیابانها هستند، لازم است اوضاع واحوال عمومی مملکت و جریانات روز را خوب درك کنند. اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت، در اثر نارضایتی‌های سالیان دراز از فشار و زورگوئی دولتها و مأمورین، علاوه برشادی حرکاتی از طرف مردم سر بزنند، باید با خونسردی، ملکی

نموده و تحمل داشته باشند. و عکس‌العملی از خود نشان ندهند! آقای بختیار اضافه کرد: «البته مذاکره و پیش‌بینی‌هایی شده‌است. اتفاق مهمی رخ نخواهد داد. مردم ضمن شادی در خیابانها به سربازها گل خواهند داد^{۱۵}. فرمانه‌اری نظامی به آنها ابلاغ کند ناراحت نشوند و بپذیرند.» سپهبد بدره‌ای، سپهبد رحیمی و سپهبد مقدم گفتند: «ممکن است این گلها آلوده باشد» [!]. و آقای بختیار اظهار نمود: «بسپارید بگیرند ولی بو نکنند»!!!...

چون گفته می‌شد که احتمال دارد آشوب و شورش مخالفین، به محض اطلاع از زمان حرکت اعلیحضرت شروع گردد و همچنین شایعات زیادی درباره کودتای ارتش وجود داشت، بطوریکه قبلاً اشاره شد، اعلیحضرت به‌من فرمودند: «نخست‌وزیر می‌گوید: خبر کودتای ارتش که این‌روزها در اخبار خارجی و روزنامه‌ها تکرار می‌شود ایجاد وحشت نموده است، لازمست آنرا تکذیب کنید». از این‌رو مقارن مسافرت اعلیحضرت مصاحبه‌ای با مطبوعات بعمل آورده و کودتای ارتش را تکذیب نمود که جریان آن در روزنامه‌های دوشنبه ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ منتشر گردید. (۶) قسمتهائی از این مصاحبه به‌شرح زیر می‌باشد:

«ارتشبد عباس قره‌باغی رئیس ستاد بزرگ و عضو شورای سلطنت، امروز در يك مصاحبه مطبوعاتی امکان وقوع کودتائی را پس از رفتن شاه از طرف ارتش با گفتن جمله «اصلاً تصور نمی‌کنم» بکلی رد کرد. عالیترین مقام مسئول نظامی پس از رفتن شاه در پاسخ این سؤال که: آیا پیش‌بینی نمی‌کنید که مقامات و گروههائی در داخل ارتش صحت به تمرد از اطاعت دستورات شما بزنند و حرکات خودسرانه انجام دهند که عواقب مصیبت‌باری خواهد داشت، صریحاً گفت: برابری قوانین و آئین‌نامه‌های موجود ارتش هرگونه تمرد و عمل خودسرانه بشدت سرکوب خواهد شد».

«رئیس ستاد بزرگ همچنین درباره این سؤال که آیا هشدار امام خمینی در این‌مورد که پس از رفتن شاه ممکن است گروههائی به نام ملت مسلمان به مؤسسات ارتشی و دولتی حمله کنند، صحیح است؟. جواب مثبت داد و اضافه کرد ازهم‌اکنون آثار این حرکات در شهرهائی نظیر: یزد، شیراز، مشهد، کرمانشاه و خوزستان مشاهده شده است».

«سؤال مهم دیگری که ارتشبد قره‌باغی به آن پاسخ مثبت داد... امکان توطئه خارجی برای استفاده از اوضاع بود و خاطرنشان ساخت که: مسلمان بیگانگانی که منافعی دارند از ضعف کشور سود خواهند برد. وی سپس پرسید این زمزمه استقلال کردستان که شامل کردهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه می‌شود و یا مثلاً زمزمه تجزیه بلوچستان چیست؟ بنابراین تهدید توطئه خارجی وجود دارد. اما اگر ارتش و ملت در کنار هم بمانند این توطئه‌ها خنثی خواهد شد...» قره‌باغی آنگاه تأکید کرد: «... این روزها مطالبی درباره ارتش شنیده می‌شود، در تمام سازمانهای اجتماعی مسلماً افراد بد هم وجود دارند. ارتش هم یکی از این سازمانها است و مسلماً گروهی عناصر ناپاب در ارتش نیز رخنه می‌کنند. مسلماً هرکس خیانتی کرده و عملی خلاف از او سر زده مجازات خواهد شد. ولی این ملت باید بماند و این ارتش برای پاسداری از مرزهای آن باید باقی بماند. اگر پس از سفر اعلیحضرت ارتش و مردم روبروی یکدیگر قرار گیرند نه ارتش خواهد ماند و نه ملت و این آرزویی نیست که هیچ ایرانی داشته باشد».

ارتشبد قره‌باغی در جای دیگر گفت: «... ما که ارتش داوطلب نداریم. این ارتشی است که از افراد خود ملت تشکیل شده است، به خرج این ملت برای این مردم... ما می‌خواهیم جلو این ملت سر بلند باشیم، متأسفانه دشمنان می‌خواهند افتراق ایجاد کنند، آنها در بین ملت و ارتش نفوذ پیدا کرده‌اند... ارتش برای جنگ با دشمن آماده شده، ما فکر می‌کردیم بایستی با دشمن بجنگیم و زمان جنگ...»

«قره‌باغی گفت ارتش تاکنون جز حفظ قانون اساسی کاری نکرده است، ما از دولت قانونی حمایت می‌کنیم». در پاسخ این سؤال که آیا شما به عنوان مقام ارتشی کشور می‌توانید تضمین بدهید ارتش کودتا نکند و یا اگر گروه‌هایی در صدد تمرد برآمدند و متوسل به اقدامات خودسرانه شدند آنها را سرکوب کنید؟ ارتشبد قره‌باغی گفت: «البته مسلماً هیچ ارتشی نمی‌تواند چنین تضمینی بطور صددرصد بدهد که هیچ فرد یا گروهی در داخل آن خودسرانه دست به اقدام نزند، ولی مسلماً اقداماتی از این قبیل به شدت سرکوب خواهد شد» (۶/۱۶).

بطوریکه ملاحظه می‌شود این مصاحبه بر مبنای دستورات و رهنمون‌های

اعلیحضرت بوده و شامل سه نکته مهم زیر می باشد:

- تکذیب کودتای ارتش و جلوگیری از خونریزی.
- لزوم حفظ ارتش و وحدت آن به منظور حفظ استقلال کشور.
- حراست ارتش از قانون اساسی و حمایت از دولت قانونی.

که انتشار آن قبل از مسافرت اعلیحضرت از طریق وسائل ارتباط جمعی سبب ایجاد آرامش عمومی شده و تا حدی مانع اغتشاش و خونریزیهای احتمالی در زمان حرکت اعلیحضرت ویا بلافاصله بعد از خروجشان از کشور گردید.

مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور چگونه صورت گرفت؟

قبل از شرح جریان مسافرت اعلیحضرت لازم است خوانندگان به اوضاع عمومی و سیاسی آن روز کشور، بخصوص به وضعیت روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی که مدت ۵ ماه در خیابانها به تکیف تحت تبلیغات و اهانت های مردم بودند آگاهی پیدا نمایند. برای این منظور تعدادی از عناوین و اخبار روز قبل از مسافرت اعلیحضرت از روزنامه اطلاعات ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ نقل می شود:

«رادیو لندن: بختیار باید تضمین کند که شاه برود و بازنگردد». «آیت الله خمینی اظهار داشته تا چند روز دیگر دولت تازه تشکیل خواهد داد که جایگزین دولت بختیار خواهد شد. تولد يك حکومت اسلامی در ایران نزدیک است. وی اضافه نموده من اختیارات شاه را نخواهم داشت و نخست وزیر هم نخواهم شد. کشور اسلامی ایران دارای يك مجلس خواهد بود».

«مخالفین ضمن اعلان برنامه راهپیمائی روز اربعین، به ریشه کن نمودن طاغوت اشاره کردند. حزب توده ایران ضمن صدور اعلامیه، خواستار «جنگ مسلحانه» برای پایان دادن به رژیم ایران شد. امروز هزاران نفر از تظاهرکنندگان سه مجسمه را در کرمان پائین کشیدند» (۶) اخبار مربوط به نیروهای مسلح شاهنشاهی: «ساعت ۸ صبح امروز

(۲۵ دیماه ۵۷) سرگرد مجید مجیدی رئیس کلانتری بخش يك تبریز در چند قدمی منزل خود به ضرب گلوله کشته شد. در تبریز پخانه سرگرد خواجه‌ای بازپرس دادسرای نظامی حمله و آنرا به آتش کشیدند.
«عکس بزرگی در روزنامه، سخنرانی يك روحانی از فراز کامیون ارتش [را] نشان میدهد که سربازان در کنار غیرنظامیان به آن گوش میدهند».

«امروز صدها هزار نفر در مسجد خمینی (مسجدشاه) اجتماع کرده بودند، مأموران فرمانداری نظامی که در اتومبیلها و تانکها وزره پوشها خود در اطراف مسجد و خیابانهای مجاور مستقر شده بودند فریاد می‌زدند «به فرمان خمینی ارتش برادر ماست» (۶)

«آقای دکتر علی امینی در يك گفتگوی تلفنی امکان وقوع کودتای نظامی پس از خروج شاه از کشور را منتفی دانست و اضافه کرد: ... در شرایط کنونی اگر توطئه‌ای در کار نباشد که بین ارتش و مردم جدائی بوجود آورد، کودتائی بوقوع نخواهد پیوست، چراکه این کودتا نه دردی را در بحران فعلی دوا می‌کند و نه از حمایت بین‌المللی برخوردار خواهد بود... امینی گفت باید مراقب بود پس از خروج شاه از کشور، امکان به‌دست عوامل شناخته‌شده نداد تا بار دیگر به‌نوعی اوضاع سابق را برقرار کنند» (۶)

این بود خلاصه وضع سیاسی کشور، روحیه پرسنل نیروهای مسلح و خواسته اکثریت ملت ایران در آنروزها که در تظاهرات و راهپیمائی‌ها شرکت می‌کردند^{۱۷}. بطوریکه اشاره شد با توجه به تصمیم شاهنشاه در جلسه شورای سلطنت، قرار بود مسافرت اعلیحضرت بعد از رأی‌اعتماد مجلسین و در روز چهارشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۷ صورت بگیرد ولی غروب روز دوشنبه ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ که خبر رأی‌اعتماد مجلس سنا به دولت آقای بتختیار در روزنامه‌ها منتشر شد، طولی نکشید که سپهبد بدره‌ای تلفنی اطلاع داد: «اعلیحضرت به‌جای چهارشنبه، فردا روز سه‌شنبه صبح حرکت خواهند کرد و مسافرت خصوصی و غیررسمی است». برای مسافرت غیررسمی هم روش جاری وجود داشت. معمولاً نخست‌وزیر، رؤسای مجلسین، رئیس ستاد و تعدادی از مقامات علاوه بر وزیر دربار و رؤسای تشریفات، در فرودگاه حاضر می‌شدند.

در مورد فرماندهان نیرو قبلاً کسب تکلیف کرده بودم ولی اجازه نداده بودند که به فرودگاه بیایند. حتی به فرمانده نیروی هوایی که به علت داشتن مسئولیت حفاظت هواپیمای اختصاصی و تشریفات پرواز، معمولاً در مسافرتهاى خصوصى و داخلى هم حضور پیدا مى کرد، اجازه نفرموده بودند که در فرودگاه حاضر شود.

در حدود ساعت ۱۰ صبح روز ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ مشایعت کنندگان در پایون سلطنتی فرودگاه مهرآباد در انتظار اعلیحضرتین بودند. قیافه ها همه گرفته، نگران و متفکر [به نظر مى آمد] و دیگر کسی درباره مسافرت صبحتی نمى کرد، چون همه حرفها زده شده بود. هواپیمای اختصاصی شاهین جت ۷۲۷ آماده در مقابل پایون سلطنتی دیده مى شد. بعد از مدتی اعلیحضرت و شهبانو با هلیکوپتر تشریف آورده [!] مستقیماً به اطاق مخصوص رفتند.

بطوریکه گفته شد در مورد برقراری ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت در مدت مسافرت، از سپهبد بدره ای خواسته بودم که مجدداً موضوع را به عرض برساند. لذا به محض رسیدن نامبرده نتیجه را سؤال کردم، جواب داد: «فرمودند لازم نیست! ضمناً پاکت حاوی فرمان مربوط به تأکید حفظ انضباط در نیروهای مسلح را هم، بدون اینکه امضاء شده باشد به من داد! من با توجه به مطالبی که در چند جلسه به عرض رسانده بودم خیلی نگران شدم. چون آخرین لحظات بود و نمى بایستی وقت تلف شود و خوشبختانه اعلیحضرتین در اطاق تنها [بودند] و کسی در حضورشان نبود. بلافاصله کسب اجازه کرده شرفیاب گردیدم.

اعلیحضرت ضمن قدم زدن مشغول صحبت با علیاحضرت بودند. بعد از ورود من هم مدتی مذاکراتشان ادامه داشت. ولی اعلیحضرت میل نداشتند که در آن لحظات کسی گفتگوهایشان را با علیاحضرت بشنود. پس از پایان صحبت علیاحضرت به اطاق مجاور رفتند. اعلیحضرت در مورد مذاکراتشان با شهبانو به من فرمودند: «این مطالب نزد خودتان باشد، تکرار نکنید». به همین دلیل مجاز نیستم درباره گفتگوهای خصوصى اعلیحضرتین مطلبی بیان نمایم.

من ابتدا فرمان تأکید حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی

را به عرض رسانیدم که بعد از قدری بحث بالاخره توشیح فرمودند. ضمناً اعلیحضرت مجدداً به موضوع حل مشکل مملکت بوسیله دولت از طریق سیاسی اشاره فرموده و در مورد جلوگیری از خونریزی تأکید نمودند و اوامری که قبلاً فرموده بودند تکرار کردند: «مواظب باشید که فرماندهان یک وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند». چندروز بعد از خروج اعلیحضرت از کشور، در روز دو بهمن ۵۷ روزنامه‌ها چنین نوشتند: «نیوزویک نوشته است قبل از خداحافظی، شاه به یک ژنرال بلندپایه گفته بود که مایل نیست ارتش پس از او به کودتای نظامی که موجب برهم خوردن برنامه بازگشت وی به ایران باشد دست بزند»^{۱۸}. شاه به این ژنرال تأکید کرده بود که دستور دست نزدن به کودتا از جانب فرمانده کل قوای شما (یعنی خود شاه) است و باید این دستور را اطاعت کنید» (۱۵). در پایان دستوراتشان به عرض رسانیدم که از سپهبد بدره‌ی در مورد ارتباط با اعلیحضرت در مدت مسافرت سؤال کردم، اظهار نمود که اوامری نفرموده‌اید، درباره گزارشات فوری چه امر می‌فرمائید؟ یکمرتبه ناراحت شده فرمودند: «چه‌گزارشی؟ چه‌کاری خواهید داشت؟!» و دیگر تأمل ننموده از اطاق خارج و وارد سالن مشایعت‌کنندگان گردیدند؛ من از جواب اعلیحضرت خیلی متعجب شدم، تا اینکه بعداً در کتاب «پاسخ به تاریخ» خواندم که نوشته‌اند: «اکنون می‌توانم صریحاً بگویم که هفته قبل از این وقایع من احساس می‌کردم که کار از کار گذشته است» (۲).

اعلیحضرت در انتظار نخست‌وزیر و رئیس مجلس شورای ملی، درحالی‌که در سالن پاویون سلطنتی قدم می‌زدند با آقایان سجادی رئیس مجلس سنا و اردلان وزیر دربار صحبت می‌کردند. پس از مدتی آقایان بختیار و دکتر سعید آمدند. اعلیحضرت بلافاصله با آنها مشغول گفتگو شدند. نخست‌وزیر اظهار نمود: ازدحام عجیبی در اطراف مجلس شورای ملی بود و با هلیکوپتر از داخل محوطه مجلس پرواز کرده والا نمی‌توانست با سرعت خودش را به فرودگاه برساند. به‌هرحال معلوم شد که مجلس شورای ملی هم به دولت رأی اعتماد داده است.

اعلیحضرت درحالی‌که شهبانو به ایشان ملحق شدند، در مصاحبه کوتاهی به خبرنگاران داخلی فرمودند: «همانطور که درموقع تشکیل این

دولت گفته بودم، مدتی است که احساس خستگی می‌کنم و احتیاج به استراحت دارم، ضمناً گفته بودم پس از اینکه خیالم راحت شود و دولت مستقر گردد به مسافرت خواهم رفت. این سفر اکنون آغاز می‌شود و تهران را به سوی آسمان در مصر ترك می‌کنم. امروز با رأی مجلس شورای ملی که پس از رأی سنا داده شد، امیدوارم که دولت بتواند هم به جبران گذشته و هم در پایه‌گذاری آینده موفق بشود و برای این کار ما مدتی به همکاری و حس وطن‌پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم. اقتصاد ما باید راه بیفتد، مردم باید زندگی عادی‌شان شروع شود و پایه‌ریزی بهتری برای آینده بکنیم. سخن دیگری غیر از حفظ وضع مملکت و انجام وظیفه براساس مین‌پرستی ندارم». در مورد مدت سفر گفتند: «این بستگی به حالت من دارد و در حال حاضر نمی‌توانم آنرا دقیقاً مشخص کنم» (۲۲)

سپس شاهنشاه از پادشاه سلطنتی خارج شدند. مشایعت‌کنندگان غمگین [!]، همه نگران [!]، نگران اغتشاش و شورش، نگران آینده مملکت و اعلیحضرت بودند. تشریفات، نظم و ترتیب همیشگی را نداشت. برخلاف مسافرت‌های گذشته امام‌جمعه تهران هم حاضر نبود! اعلیحضرت بعد از خداحافظی از نخست‌وزیر، رؤسای مجلسین سنا و شورا، چند نفر دیگر و من درحالی‌که خیلی متأثر بودند به طرف هواپیما حرکت کردند. در این موقع تعدادی از افسران و مأمورین مخصوص گارد شاهنشاهی و آشیانه سلطنتی در مسیر راه، اطراف اعلیحضرتین را گرفته به نشانه خداحافظی دست‌های اعلیحضرت و شهبانو را می‌بوسیدند [!] و یکی از آنها نزدیک پله هواپیما قرآن در دست گرفته بود که اعلیحضرتین بر حسب سنت از زیر آن عبور [کرده] و آنرا به رسم احترام ببوسند [!]. هر چه اعلیحضرت به هواپیما نزدیک‌تر می‌شدند، از دیدن این احساسات بیشتر متأثر می‌گردیدند. صحنه بسیار دلخراشی بود [!]. تا اینکه بعد از بوسیدن قرآن از پله‌های هواپیما بالا رفتند. قبل از داخل شدن به هواپیما، من احترام نظامی بجا آوردم [!] که ضمن فرمودن آزاد [!]، دستشان را به عنوان خداحافظی تکان دادند و سپس داخل هواپیما شده و در جای خلبان قرار گرفتند. در این موقع که تأثر فوق‌العاده همه حاضرین را فرا گرفته بود، من به داخل هواپیما رفته ضمن

آرزوی سلامتی، مجدداً از حضورشان خداحافظی کرده و پیاده شدم[!]. در هواپیما بسته شد، درحالی که حاضرین به حالت احترام ایستاده بودند[!].، اعلیحضرت شخصاً هواپیما را هدایت و خاک ایران را ترك کردند. درحال نگرانی در افق به هواپیما که درآسمان ایران از نظر دور می شد نگاه می کردم تا اینکه از نظر ناپدید شد. ساعت يك و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ بود.

وقتی من از فرودگاه مهرآباد به ستاد بزرگ رسیدم، سروصدای بوق اتومبیل ها و بلندگوهای متحرك در خودروها، و داد و فریاد تظاهرات شادی مردم در خیابانها مانع کار کردن در داخل دفاتر ستاد بود. دستور دادم که فوری متن فرمان حفظ و رعایت انضباط که اعلیحضرت در فرودگاه امضاء کرده بودند، علاوه برتکثیر^۹ و ارسال به قسمت ها، عیناً به نیروها مخابره شود تا در مراسم شامگاه روز سه شنبه ۲۶ و صبحگاه چهارشنبه ۲۷ دیماه به کلیه پرسنل نیروهای مسلح ابلاغ گردد. بطوریکه گفته شد، قبلاً در شورای امنیت ملی آقای بختیار ضمن دستورات خود بخصوص به فرماندار نظامی تاکید کرده بود که: «مذاکره شده، قرار است مردم شاخه های گل به سربازان فرمانداری نظامی در خیابانها بدهند» و خواسته بود که سربازان و مأمورین شاخه های گل را بپذیرند و در مقابل رفتار مردم، در صورت پیشامدهای ناگوار خونسردی خودشان را حفظ کرده، عکس العمل نشان ندهند! به موجب همین دستورات و تماس چندین ماهه سربازان در خیابانها با مردم، وضع به جایی رسیده بود که بعد از خروج اعلیحضرت از ایران، در تهران نه تنها پرسنل نظامی شاخه های گل مردم را با میل و رغبت قبول کردند، بلکه یکدیگر را در بغل گرفته روبوسی هم نمودند! (۲۳)

از طرف دیگر تحريك پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی توسط مخالفین و آشوبگران، به صورت ابراز احساسات شادی در پایتخت و شهرها ادامه پیدا کرد تا به عناوین مختلف نظامیان و مأمورین نظامی را وادار به عکس العمل نمایند. مثلاً برابر گزارش سپهبد جمفریان استاندار خوزستان از اهواز، اهالی شهر با نصب بلندگو و اجتماع در اطراف سربازخانه ها، شب چهارشنبه ۲۷ دیماه را تا صبح، به عنوان ابراز شادمانی به پرسنل لشکر اهواز اهانت [کرده] و بالاخره موفق

به ایجاد برخورد و ریختن درجه داران به داخل شهر اهواز شدند. همچنین بعداً در شهر دزفول و سپس در رضائیه و چند نقطه دیگر موفق گردیدند برخوردهایی بین مردم و مأمورین به وجود آورند که در نتیجه تعدادی از تظاهرکنندگان و مأمورین انتظامی کشته و یا زخمی شدند.

برمبنای همین رویداد، برابر خواستها نخست وزیر سپهبد بدره ای فرمانده نیروی زمینی به سربازخانه های پایتخت و پادگانهای خارج از تهران اعزام [شد] تا به پرسنل نیروی زمینی دستور دهد در مقابل تحریکات مخالفین عکس العملی از خود نشان ندهند. من هم به منظور تأکید در حفظ و رعایت انضباط در نیروها، در تمقیب فرمان اعلیحضرت پیامی از طریق رادیو و روزنامه ها برای پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی فرستادم که متن آن چنین بود:

«افسران، هنرفران، درجه داران، سربازان و کارمندان نیروهای مسلح شاهنشاهی: اطمینان دارم که همه با توجه به هدف اصلی و فلسفه وجودی نیروهای مسلح شاهنشاهی، به خوبی واقف هستید که شما افراد دلیر و جانباز از بین مردم وطن برگزیده شده و با ایمان و اعتقاد به اصول و مبانی ملی و مذهبی، مأموریت پاسداری حدود و ثغور این مرزمین و حفظ موجودیت، وحدت، استقلال و تمامیت آنرا برعهده دارید.

در این مرحله حساس از تاریخ که هستی و یگانگی ملت و آسایش و امنیت مردم در معرض خطر قرار گرفته است، لازم دانستم یکبار دیگر وظایفی را که به عهده شما دلیران واگذار شده است یادآوری نمایم و از همه بخواهم که با حفظ وحدت و یکپارچگی و رعایت انضباط و سلسله مراتب فرماندهی، در راه انجام این وظیفه که سرآغاز اعاده نظم و تأمین آسایش عمومی و دفاع از جان و مال و حیثیت مردم است همانگونه که بارها شایستگی خود را نشان داده اید تا سرحد توانائی مجاهدت و فداکاری نمائید.

در این روزهای پر آشوب اخیر، وحدت و یکپارچگی و روحیه سرشار از عشق به وطن و اراده تزلزل ناپذیر و انضباط سرباز ایرانی که شهرت آن حتی در دورترین نقاط دنیا پیچیده است غرور آفرین می باشد و به من اطمینان می دهد که همگی کاملاً به عمق و شکوه این وظیفه خطیر و میهنی واقف هستید و در انجام آن درنگ نمی کنید.

آگاهی داریم که در این ایام سرنوشت ساز بدانندیشانی که اتحاد و یکپارچگی ملی ما را مانع وصول به مقاصد شوم خود می دانند، درصددند که با پوششهای مختلف و نیرنگهای گوناگون در صفوف متحد نیروهای مسلح شاهنشاهی رخنه نموده و به زعم خود خلل و دشواری‌هایی در این راه برای ما فراهم سازند.

آنان که سالیانی را در خدمت گذرانده اند به خوبی از این خطر آگاهند جوانانی که جان برکف آماده خدمتگزاری هستند با درایت و جانب‌اندیشی که به مسائل سربازی و حرفه‌ای خود دارند باید متذکر و متوجه باشند. زیرا شرط موفقیت در این مأموریت هوشیاری و بهره‌گیری از تجارب فرماندهان است.

رجاء واثق دارم که خدمتگزاران نیروهای مسلح شاهنشاهی در این زمان حساس از تاریخ وطن، با عزمی راسخ و انضباطی معنوی و با روحی سرشار از عواطف میهن‌خواهی و غلبه بر احساسات و خودداری از هرگونه عملی برخلاف دستورات و وظایف سربازی خود، در پشتیبانی از دولت قانونی بیش از پیش کوشا خواهند بود و در این راه از هیچ‌گونه مجاهدت و تلاش و فداکاری دریغ نخواهند نمود تا آینده نمایشگر کامل وحدت و یکپارچگی و انضباط نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران بوده و جاودانه نشانه‌ای از شما مردان شجاع و دلیر ایران در تاریخ ثبت گردد. خداوند یار و مددکار شما پاسداران شرافتمند ایران باشد». (۲۴)

توضیحات بخش چهارم

۱- از مسائل بسیار جالب و در عین حال بسیار مضحك اینست که سران رژیم سابق پس از فرار به خارج از کشور در مقام تبرئه خود برآمده و سعی کرده اند تا ضعف و عجز و شکست کامل خود در برابر اراده و ایمان ملت ایران را یا با تمسك به عوامل موهوم و دلائل من درآوردی و مسخره به نحوی توجیه کرده و یا گناه این شکست و عجز را به گردن یکدیگر بیندازند. بختیار گناه را به گردن امرای ارتش از جمله قره باغی انداخته و قره باغی نیز با تلاش و تقلا بسیار طوق گناه و لعنت را به گردن بختیار و کسان دیگر افکنده است. و خوشبختانه به همین دلیل است که طرفین درضمن دروغ گویی ها و جعل و تحریف های آگاهانه، ابلهانه یا ناآگاهانه خویش ناچار به بیان بسیاری از حقایق و اظهار برخی از واقعیت ها نیز پرداخته اند. واقعیت ها و حقایقی که هرچه بیشتر عظمت و قدرت و حقانیت انقلاب را نشان داده است. اتفاقاً شخص شاه نیز آنچه را قره باغی در این کتاب به بختیار نسبت می دهد به خود قره باغی نسبت داده است! قره باغی بختیار را خائن به ارتش و سلطنت و مرتبط با سران نهضت دانسته، شاه سیمانی همان اعلیحضرتی که نویسنده کتاب حاضر هنوز هم پس از سالها به وی

سلام نظامی می‌دهد! و او را «صاحب و صاحب‌نظر» دانسته و بر ملت ایران ترجیح می‌دهد. نیز آقای قره‌باغی را خائن خوانده است. شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌گوید: «هایزر توانسته بود تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش مرا جذب نماید، او کسی بود که رفتارهای بعدی‌اش به من نشان داد که خائن است. او از قدرت خود برای جلوگیری از کودتای علی‌هم‌آقا (امام) خمینی استفاده کرد». اینکه آیا واقعاً قره‌باغی از کودتا جلوگیری کرده یا همانطور که به هایزر گزارش داد و در این کتاب هم روشن شده است «دیگر ارتشی نمانده» بود که «کودتا کند» و «نیروهای مسلح مرتباً به مردم ملحق می‌شده‌اند»، خود بحثی است جدا، ولی آنچه مسلم است اینست که شاه هم همان تصویری را در مورد آقای قره‌باغی داشته که وی در مورد بختیار دارد. اساساً به اعتباری می‌توان گفت، نه فقط بختیار و قره‌باغی بلکه حتی شخص شاه نیز زمینه‌ساز انتقال قدرت و استقرار حکومت اسلامی به رهبری امام خمینی بوده است! به مصداق ضرب‌المثل «عدو شود سبب خیر» و روایتی که می‌گوید: «همیشه حق و دین به وسیله انسان‌های ستمگر و گناهکار یاری و تقویت می‌شود»، (لایزال یؤید هذاالدین بالرجل الفاجر)، باید گفت آنچه موجب پیروزی انقلاب شد عملکرد شخص شاه و نظام وابسته‌ای بود که او در رأس هرم فرماندهی آن قرار داشت. اسنادی که پس از انقلاب به دست آمد نشان می‌دهد که بختیار تا آخرین لحظه به فکر مبارزه با انقلاب و رهبری بوده و حتی دستور بمباران تهران و کشتار بیدریغ مردم را صادر کرده است. یعنی حتی به اندازه قره‌باغی هم که در روز ۲۲ بهمن همراه با امرای ارتش اعلامیه بیطرفی ارتش را امضاء و اعلام تسلیم کرد، حاضر نشده روی خوش به مردم و انقلاب نشان دهد معذرت آن آقای قره‌باغی برای تبرئه خود و توجیه عجز و شکست کامل امرای ارتش در برابر ملت، بختیار را که به فرمان آمریکا و انگلیس به منظور منحرف کردن مسیر نهضت و سر «انقلاب و سران انقلاب» را با پنبه بریدن! و به قصد آرام کردن اوضاع برای جلوگیری از سقوط سلطنت و در غیر این صورت اعلام جمهوری سوسیال دموکراتیک به ریاست بختیار و در هر حال ابقاء سلطه آمریکا و انگلیس، روی کار آمد، حامی انقلاب و زمینه‌ساز حکومت اسلامی دانسته است.

در صفحات دیگر راجع به مأموریت واقعی بختیار بیشتر توضیح خواهیم داد. برای توضیحات بیشتر به کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها نوشته دکتر ابراهیم یزدی» مراجعه کنید.

۲- بختیار عیناً رعایت همین مطالب را از مطبوعات درخواست کرده و تلاش خود را در این مورد بکار می‌بست. اما دیگر کاری از وی ساخته نبود. اگر کاری نکرده، نه از آن جهت بوده که نمی‌خواست، بلکه او نیز مثل خود آقای قره‌باغی، نمی‌توانسته کاری بکند! ۳- اصل: تا.

۴- پیش از این در مورد بنگاه سخن‌پراکنی «بی‌بی‌سی» و اخبار و تحلیل‌های آن در مورد وقایع انقلاب اسلامی ایران مطالبی ذکر شد. عادت قره‌باغی در این کتاب این است که برای توجیه شکست سران ارتش و پیروزی مردم ایران و رهبری انقلاب، عوامل موهوم و خیالی یا کاملاً فرعی و بی‌اهمیت را جایگزین عوامل اصلی نماید. نه تنها رادیو بی‌بی‌سی، بلکه دیگر رادیوها نیز هیچگاه متن اعلامیه‌های امام خمینی را منتشر نمی‌کردند و اگر هم خلاصه‌ای از آن را گاهی انتشار می‌دادند چیزی جز قسمت‌های انتخاب شده و دلخواه نبود و این امر در چهارچوبه سیاست‌های تبلیغاتی خودشان انجام می‌گرفت. مضافاً بر اینکه دستگاه‌های خبری جهانی، خود بر این واقعیت واقف بودند که پیامها و سخنان امام خمینی پنهان نمی‌ماند. امام سه‌عنوان مثال- جایگاه قهرمانی را در اختیار گرفته بود که در مهمترین و سخت‌ترین و اعجاب‌انگیزترین حرکات و تلاش‌ها بر همه سبقت گرفته و پرچم فتح را براوج رفیع‌ترین قله‌ها برافراشته و همه چشم‌ها و گوش‌ها به‌سوی او متوجه شده‌اند. روشن است که هر سخن و هر حرکت او موجی می‌آفریند و به همه‌جا منتشر می‌شود. اعلامیه‌های امام خمینی چنین حالتی را داشت. از طریق نوار، تلفن، یادداشت و دهها طریق دیگر پخش می‌شد و به ایران می‌رسید و به محض رسیدن، مردم و بویژه جوانان بدون هیچ فرمان و توصیه و سازماندهی و تشکیلی، متن پیام امام را تکثیر می‌کردند. رادیوها و روزنامه‌های خارجی، همان قدر می‌توانستند این واقعیت را پنهان کنند، که روزنامه‌های داخل کشور. آیا رسانه‌های دولتی ایران و حتی مسئولان دولت با آنهمه ادعای «آزادی دادن و فضای

باز به وجود آوردن و... می‌توانستند مسائل مربوط به مهمترین و گسترده‌ترین واقعیت جامعه و خبر روز کشور و جهان را پنهان کنند؟! اگر می‌توانستند، بی‌بی‌سی هم می‌توانست! گسترش فعالیت روزنامه‌ها و رادیوهای خارجی و داخلی عامل انقلاب نبود، انقلاب عامل گسترش فعالیت آنها بود. این واقعیتی است که قره‌باغی آنرا یا نمی‌فهمد یا انکار می‌کند.

۵- در جای مناسب، توضیح خواهم داد که سران کشورهای غربی (آمریکا، انگلیس و...) چرا و چگونه در مسیر مقابله با انقلاب تدریجاً مجبور به تغییر مواضع و ارائه نقطه‌نظرهای مختلف در طول زمان می‌شدند. اما در اینجا نیز توضیح این نکته لازم است که دکتر بهشتی، خود قبلاً مسئله را شرح داده و چنین گفته است: «قره‌باغی با ارتشی‌ها - پس از حمله پیروزمندی که در لویزان صورت گرفت - خواستار دیدار با چند نفر از دوستان ما شده بود. دوستان هم باز تأکید داشتند که من شرکت کنم. يك‌مقدار به این جهت که در این برخوردها تجربه شده بود که با قدرت روحی برخورد می‌کنم. من یکی از تاکتیک‌هایی که برای نشان دادن قدرت نفسمان در این تقاضاها بکار می‌بردم این بود که می‌گفتم اگر اینها خواستار ملاقات هستند و می‌خواهند حرفی بزنند، باید بیایند منزل ما یا منزل یکی از اعضای شورای انقلاب. آنها گفتند آنجا امنیت نداریم. گفتیم اگر امنیت ندارید نیائید. ما که خواستار ملاقات با شما نیستیم. در تمام این موارد هیچ‌گاه ما خواستار دیدار با کسی نبودیم. آنها به‌عنوان مراجعه‌کننده می‌خواستند مراجعه کنند- گفتار شماره ۱۴، نشریه حزب جمهوری اسلامی». بنابراین ملاقاتی میان دکتر بهشتی و قره‌باغی صورت نگرفته است. اظهارات خود قره‌باغی هم در بخش دیگری از کتاب، این واقعیت را نشان می‌دهد.

۶- جالب این است که شاه و بختیار، قره‌باغی را به‌خیانت و سازش با مخالفین و نتیجتاً نجات یافتن از دستگیری و اعدام متهم کرده‌اند و قره‌باغی نیز بختیار را در صفحات متعددی از کتاب حاضر- به‌همین مسائل متهم می‌کند. دلائلی که قره‌باغی برای همکاری بختیار و مخالفین و نجات یافتن وی به‌وسیله آنها برمی‌شمارد، در مورد خود او نیز مصداق دارد! و معلوم نیست حرف کدامیک را در مورد دیگری باید باور کرد؟

۷- قبلا در این مورد توضیح داده شد. مقامات آمریکا و انگلیس و بطور کلی غرب، به دلیل مواجهه با تجربیات و واقعیات ناشی از اوج گیری مبارزات توده ها در جهان سوم و شکست های پی در پی امپریالیسم غرب در مناطقی مانند الجزایر، مصر، کوبا، ویتنام، یمن، لیبی، کمره، آمریکای لاتین و...، حداقل دوبار بر سر ابقاء یا اسقاط حکومت شاه در ایران دچار اختلاف نظرهایی شده و بعضاً ادامه دیکتاتوری شاه یا حاکمیت رژیم سلطنت در ایران را امری خطرناک و سرانجام موجب وقوع انفجاری بزرگ توصیف کرده بودند. آنها می خواستند از وقوع همان چیزی جلوگیری کنند که بالاخره واقع شد! زیرا عمق و عظمت نیروی مذهبی در ایران را ارزیابی نکرده و در برابر آن متحیر مانده بودند. هدف آنها این بود که شاه یا حتی رژیم سلطنت را قربانی کرده، اگر لازم و ممکن شد خود در ایران رژیم جمهوری بر سرکار آورند. اما جمهوری آمریکایی. و بنا بود این جمهوری را بختیار یا کسی مانند او تأسیس کند. ولی دیر جنبیدند و موجی که می خواستند آنرا مهار کنند طغیان کرد و سکان کشتی را از دست آنان گرفت و با غرق کردن ناخدا و فرماندهان و سکان داران پیشین، مسیر کشتی را تغییر داده و به راه خود ادامه داد و سرانجام پس از رخداد بزرگ اشغال لانه جاسوسی و پیروزی ایران در جنگ با رژیم عراق امواج برخاسته از انقلاب تا کرانه های مدیترانه در لبنان و فلسطین و... سیلان یافت و آمریکا و انگلیس و اسرائیل را به وحشت افکند.

مسئله احتمال تغییر رژیم در ایران، خبر بکلی سری و خلیسی محرمانه ای نبود که نقل آن به وسیله سناتور مسعودی امری عجیب تلقی شود. آقای قره باغی یا خود را به نادانی می زند و یا واقعاً به دلیل نظامی بودن همانطور که از نوشته های خود او نیز در این کتاب می توان دریافت از دنیای سیاست برکنار بوده و حتی اعلیحضرتش نیز وی را شایسته گفتگو در عرصه مسائل سیاسی نمی دانسته اند! یکی از تشریفات داخلی در سال ۱۳۴۰ یعنی ۱۵ سال پیش از آنکه سناتور مسعودی آن سخن را به پیشگاه همایونی! معروض دارد، چنین نوشت: «این روزها شایعه يك اقدام مجدد و مهم شاهانه به تدریج منتشر شده و... گروهی معتقدند که این اقدام از نوع کناره گیری شاه و تشکیل شورای سلطنتی

و یا اصولاً تغییر رژیم و یا اعلام جمهوری است. این عده شکست‌های اخیر حکومت شاه و خستگی و بیماری او را از يك طرف و عدم تأمین نظر آمریکا را از اقدامات اصلاحی (یا تظاهر به اقدام اصلاحی) از طرف دیگر دلیل این تفسیر می‌دانند. نشریه داخلی نهضت آزادی، شماره ۹ اسفند ۴۰. همچنین در سال ۵۶-۵۵، خبرنگار سیاسی تلویزیون آمریکا با شاه مصاحبه کرده و چنین اظهار نظر کرده بود: «شاه ممکن است استعفا بدهد و برود. خصوصاً که بیماری روانی او شدت یافته و آمریکائی‌ها از ادامه حکومت شاه سخت نگران هستند. از مصاحبه مایک والاس با شاه، ۲۲ اکتبر ۱۹۷۶».

۸- ادعای قره‌باغی در این مورد که شاه دستور عدم خون‌ریزی داده و طرفدار ملت و سلامت جسم و روح آنها بوده! چیزی بیش از يك ادعای مضحك نیست. اولاً شاه از طریق حکومت نظامی و حاکمیت ساواک به قدر کافی کشتار کرده و نتیجه نگرفته بود. نتیجه معکوس هم گرفته بود. خون، خون را به جوش می‌آورد و مثل نفت بر آتش بود. هر چه می‌کشتند کار بدتر و قیام فراگیرتر می‌شد. ثانیاً کشتار ۱۵ خرداد، ۱۹ دی (در قم)، ۲۹ بهمن (در تبریز)، چهل تبریز و چهل کشتارهای بعدی در شهرهای دیگر، ۱۷ شهریور و کشتارهای بعد از آن، به خوبی نشان می‌دهد که اعلیحضرت چقدر واقعاً مخالف خون‌ریزی بوده‌اند! ضمناً همه می‌دانند که شاه در آن زمان فرمانده نظامیان و بزرگ ارتشتاران بود و کشتارها هیچ‌گاه بدون فرمان خاص یا عام شخص ایشان انجام‌پذیر نبوده است. ثالثاً از این سخن وی که در کتاب «پاسخ به تاریخ» می‌گوید: «قره‌باغی خیانت کرد و کوشید تا نگذارد فرماندهان زیردستش کودتا کنند»، معلوم می‌شود مشارالیه (شاه) از صمیم قلب موافق خون‌ریزی بوده و آن را راه حل واقعی و نهایی می‌دانسته است.

۹- با آنکه شاه ابتدا در مذاکره خصوصی با قره‌باغی و در پاسخ پرسش‌ها و اصرارهای او مجبور می‌شود به زبونی و نوکری خود در برابر آمریکا اعتراف کند و تصریحاً و تلویحاً بگوید که هویزر و سولیوان (از طرف مقامات آمریکا) به او دستور داده‌اند از کشور خارج شود و این وابستگی کامل شاه به اربابان غربی‌اش را تأیید می‌کند، معذک باز هم وی در مذاکره دیگری علت فرارش از کشور را چنین توجیه می‌کند که

«مدتی است قرار است برای معاینه به خارج برویم»!! این امر نشان می‌دهد که شاه برای فرماندهان نظامی از جمله قره‌باغی ارزشی قائل نبوده و هرگز با آنها همه حقایق را در میان نمی‌گذاشته است.

۱۰- هرچند قره‌باغی در این کتاب سعی دارد که از وابستگی رژیم شاه به آمریکا و انگلیس کمتر سخنی بگوید، اما گاه و بیگاه ناچار از اظهار آن می‌شود. ذکر خبر ملاقات طولانی آقای لرد جرج براون وزیر اسبق امور خارجه انگلیس «که بیش از معمول طول کشید» و اعتراف به اینکه وی «از دوستان قدیمی اعلیحضرت» است، از این جمله است. باید از آقای قره‌باغی پرسید که مقامات آمریکا و انگلیس و شخصیت‌هایی امثال آقای «لرد جرج براون» دوست صمیمی و قدیمی اعلیحضرت و سران رژیم شاهنشاهی بوده‌اند یا دوست رهبران و مسئولان انقلاب اسلامی و ضد امپریالیستی ایران؟! راستی، اگر اعلیحضرت واقعاً قدر قدرت و مستقل و متکی به خود بودند، چه مرض و چه اجباری داشتند که دستورات ژنرال هویزر، سولیوان و لرد جرج براون و رؤسای سیا و انتلیجنت سرویس را اطاعت نمایند و از کشور تشریف ببرند؟ می‌توانستند تشریف ببرند! چه لزومی و چه اجباری بود که «طرح و برنامه» آنان را بپذیرند؟ می‌توانستند نپذیرند!

۱۱- اصل: که بقدری عادی.

۱۲- اصرار قره‌باغی در فرودگاه مبنی بر اینکه چگونه بعد از رفتن شاه گزارش به عرض برساند! را به چیزی جز يك لطیفه خنده‌آور نمی‌توان تشبیه کرد. در حالی که مردم ایران از ماه‌ها و هفته‌ها پیشتر و حتی همان روز فریاد می‌زدند: «مرگ بر شاه» و «تا شاه کفن نشود، این وطن وطن نشود» و تمامی مسلسل‌ها و توپ و تانک‌ها هم نتوانستند این فریاد را از میان ببرد و اعلیحضرت هم به همین دلیل فی‌الواقع داشتند در می‌رفتند! اصرار قره‌باغی آنقدر مضحک می‌نموده که شاه را هم عصبانی کرده. عصبانی از اینکه کودن بودن! و یا شاید هم تصور شاه این بوده که قره‌باغی او را مسخره می‌کند و دست می‌اندازد!

۱۳- اصل: در يك جلسه‌ای که.

۱۴- قره‌باغی در جای‌جای کتاب، مأموریت متزلزل کردن ارتش شاهنشاهی و اجبار شاه به خروج و ایجاد هرج و مرج در نیروهای مسلح

را صرفاً به بختیار نسبت می‌دهد. باید گفت: یا شاه آنقدر احمق بوده که اغراض بختیار را دریافته است، آنهم اغراضی را که از شدت وضوح و روشنی، کسی مثل قره‌باغی هم دریافته و درک کرده است! یا می‌دانسته و چون خود نیز نوکر خارجی‌ها بوده، با علم و اطلاع از اهداف بختیار باز هم قدرت را به او سپرده و رفته است. ما در جای مناسب خودش توضیح خواهیم داد و البته واضح هم هست که هم شاه، هم بختیار و هم قره‌باغی نوکران وابسته آمریکا و انگلیس بوده‌اند. اما آمریکا و انگلیس می‌خواستند مهره اول یعنی شاه را به دلیل بی‌مصرف بودن و وبال گردن شدن از دور خارج کنند و مهره دوم یعنی بختیار را به‌نوعی حاکم کنند که ارتش شاهنشاهی رودرروی او نایستد و تغییر شخص فرمانده و تغییر شکل رژیم را بپذیرد.

۱۵- همانطور که گفتیم قره‌باغی تلاش می‌کند تا گناه شکست خود در برابر انقلاب و مردم را به گردن بختیار بیندازد. او بختیار را مأمور خارجی‌ها و همکار و همدست مبارزین و شخصیت‌های انقلاب می‌داند و بختیار و شاه نیز مشابه همین اتهام را به خود او نسبت می‌دهند. لازم است پیرامون موضع بختیار در رابطه با انقلاب به‌پاره‌ای از مسائل اشاره شود. اولاً سران آمریکا، انگلیس و کشورهای غربی تا آخرین لحظات پشتیبان بختیار بوده، او را مورد حمایت قرار دادند و تا پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن نیز هیچ‌گاه رهبری انقلاب و مسئولان دولت منتخب امام خمینی را به رسمیت نشناختند. هادینگ کارتر سخنگوی وزارت خارجه آمریکا حتی در آخرین روزهای حکومت بختیار نیز رسماً اعلام کرد: «آمریکا از دولت بختیار در مقابل آیت‌الله خمینی که حکومت اسلامی را اعلام کرده پشتیبانی می‌کند و دولت بختیار را دولت ایران می‌شناسد و به روابط با او ادامه می‌دهد - اطلاعات، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷».

ثانیاً علت پشتیبانی آمریکا از دولت بختیار، حفظ نظام سلطنتی و یا روی کار آمدن نظامی بود که با وجود تغییر شکل و صورتی، ارکان اصلی قدرت و نفوذ آمریکا در ایران را دچار خطر نکند. ارتش به همان حالت سابق بماند. در وضعیت صدور نفت به آمریکا و... تغییر عمده به وجود نیاید. مهره‌های آمریکا و انگلیس همچنان با تغییر و تعویض‌های ظاهری رشته‌های واقعی قدرت را در دست داشته باشند. به همین دلایل

است که سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در سیزدهم بهمن (یکروز پس از ورود امام خمینی به ایران و نطق شدیداللعن ایشان در بهشت زهرا) اعلام کرد: «اظهارات ضدآمریکائی آیت الله خمینی در سیاست آمریکا نسبت به ایران تغییری ایجاد نکرده و ما رسماً از دولت بختیار پشتیبانی می‌کنیم». از مدت‌ها قبل، مقامات آمریکایی در مورد ادامه حکومت شاه به بحث و جدل برخاسته بودند. کیسینجر دائماً از شاه حمایت می‌کرد. او حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همچنان آمریکا و کارتر را به خاطر تملل و تردید در حفظ شاه به هر قیمت به سختی مورد نكوهش قرار داد. کیسینجر با صراحت گفت: «آمریکا متحدی مؤمن‌تر از شاه نداشت. روزنامه اطلاعات - ۸ بهمن ۵۷». همچنین پیش از آن به مقامات آمریکا در مورد خروج شاه هشدار داده بود. (اطلاعات - ۱۸ دی). کسان دیگری درمیان مقامات آمریکا وجود داشتند که برخلاف کیسینجر دائماً از خطر ابقاء و ادامه حکومت شاه سخن می‌گفتند و حرف آنها این بود که شاه در آستانه پرتگاه است و ممکن است منافع آمریکا را نیز با خود به پرتگاه ببرد! مفسر و خبرنگار شبکه تلویزیونی «سی، بی، اس» نگرانی این جناح از مقامات آمریکایی را بدین تعبیر اظهار نمود که: «معاملات و تجارت اسلحه در ایران، آمریکا را به طرف ویتنام دیگری سوق می‌دهد و موضوع به قدری اهمیت دارد که نباید آن را ساده گرفت و گذشت. روزنامه نیویورک تایمز، ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۶». بار دیگر همین نگرانی‌ها به این ترتیب اظهار می‌شود: «احساسات ضد آمریکائی در ایران يك مشکل بسیار جدی و مهم خواهد بود. بخصوص اگر قرار باشد در حکومت ایران تغییری پدید آید - واشنگتن پست، ۱۹۷۶». اما با وجود اختلاف نظرهای موجود درمیان هیأت حاکمه آمریکا، اکثریت در عمل با کسانی بود که ضمن نكوهش شاه و قبول خطرات ناشی از ادامه حاکمیت بلامنازع وی، اشکال کار را در فقدان يك نیروی جایگزین می‌دانستند. کارتر و اطرافیان وی همیشه در این امر که آیا در صورت غیبت شاه از صحنه حکومت، فرد یا نظام دیگری خواهد توانست ثبات دلخواه آمریکا را در ایران حفظ کرده و جانشین شاه شود، تردید داشتند و به همین دلیل، حتی با وجود روی کار آمدن بختیار و رضایت دادن به نخست‌وزیری وی باز هم به شاه و رژیم سلطنت امیدوار بودند.

اما وقتی انقلاب موانع را درهم شکست و شعار حکومت اسلامی صراحتاً در قالب «جمهوری اسلامی» مورد حمایت اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران قرار گرفت آنها مجبور شدند به نقش بختیار در این مورد یعنی امکان جایگزین کردن يك جمهوری شکلی به جای رژیم سلطنتی نیز فکر کنند. ولی در این مورد هم باز دچار تردید و تزلزل در تصمیم گیری بودند. زیرا در این صورت آنچه را در طول سالها خود به ارتش شاهنشاهی به عنوان حق مطلق و تغییرناپذیر آموخته بودند، اکنون می بایست نفی کرده و فی الواقع حرف خود را پس می گرفتند. مهمتر از آن، نگرانی آنها از رهبری انقلاب و مردمی بود که مصمم به ادامه تا سرنگونی بختیار و روی کار آمدن حکومت مورد تأیید امام خمینی بودند و در صورت تغییر حکومت و اعلام رژیم جمهوری، نه به بختیار و نه به هیچ فرد دیگری رأی نمی دادند. و اگر رئیس جمهور و مقامات رژیم جدید نیز با يك انتصاب یا انتخاب فرمایشی و تصنعی وبدون تأیید رهبری انقلاب و دخالت واقعی اکثریت مردم روی کار می آمد، مبارزات ملت از مرحله تظاهرات گذشته جنبه قهرآمیزتری به خود می گرفت و این به معنای پدید آمدن ویتنام دوم بود. در واقع، مشکل بزرگ آمریکا و انگلیس و بختیار این بود که امام خمینی و مردم زیر بار هیچ طرح و برنامه ای جز آنچه به وسیله شخص رهبری انقلاب اعلام شده بود، نمی رفتند. بنابراین دو راه بیشتر نبود: یا ایستادگی در برابر رهبری و مردم تا هر زمان و هر صورت و نتیجتاً ظهور ویتنام دومی صدها برابر عظیم تر و شکننده تر و قوی تر از ویتنام اول و سرانجام شکست کامل آمریکا و تلاشی کامل ارتش و ویران شدن تمام کشور و تسری انقلاب به کشورهای منطقه (نگاه کنید به اظهارات کیسینجر، اطلاعات ۸ بهمن و ۱۸ دی) و یا از مسند قدرت و غرور پائین آمدن و از کنار واقعیت ها بی تفاوت نگذاشتن و به سراغ شخصیت های انقلاب رفتن، به امید یافتن راه حل مناسب. نمایندگان آمریکا، انگلیس و بختیار قصد داشتند که با تهدید و تطمیع و تزویر، سران انقلاب را به سازش بکشانند و یا بفریبند و زمان گفتگوها و برخوردها را آنقدر طولانی کنند، تا شرایط برای انجام يك طرح مناسب آماده شود و شعارهای رهبری از وی گرفته شده، خلع سلاح شود و وقتی مردم خسته شدند و یا ترسیدند، دولت بختیار یا دولت

آمریکایی دیگری (مثلاً مرکب از اعضای جبهه ملی) اعلام سلطنت مشروطه یا جمهوری کرده و به مردم چنین وانمود کند که همه شعارهای آیت الله خمینی اجرا شده و ایشان بیش از این اگر بازهم دستور جهاد و درگیری بدهند، معلوم می شود که ناشی از کینه ها و اغراض شخصی است. (بختیار دقیقاً همین مطالب را در پیام ها و مصاحبه های مکرر عنوان می کرد و بعداً شرح داده خواهد شد). ولی سرعت عمل رهبری و مردم، قدرت و قاطعیت امام خمینی، نپذیرفتن پیشنهادهای و طرح های دشمن ازسوی ایشان و عواملی نظیر آن، بار دیگر آمریکا و انگلیس و بختیار را در بن بست قرار داد. و کار به جایی رسید که بختیار رسماً گفت: برسر دوراهی قرار گرفته ام. اگر مقاومت کنم و بمانم خونریزی می شود. اگر استعفا بدهم کودتا می شود. (نگاه کنید به روزنامه اطلاعات ۳۰ دی ماه ۵۷). باب مذاکره میان دولت و ارتش و خارجی ها با نمایندگان و کسانی ازسوی مسئولان و شخصیت های انقلاب، با همین هدف ها گشوده شد. آنها می خواستند امام را از کودتای ارتش بترسانند و یا بفریبند. کارهای بختیار از قبیل اعطای آزادی به مطبوعات! آزاد کردن زندانیان سیاسی و... نیز نه به خاطر همکاری با رهبری و مردم، بلکه بدان جهت بود که آنان را فریب دهد و بگوید: من همه شعارها و اهداف مردم را پیاده کردم. دیگر چه می خواهند؟ (نگاه کنید به سخنان بختیار در اطلاعات ۱۹ بهمن ۵۷). مذاکراتی که بختیار بدان اشاره می کند خبری محرمانه نبوده، بلکه همان موقع در روزنامه ها هم حداقل ازسوی خود وی بارها اعلام شده بود. گل دادن مردم به ارتشی ها نیز بر اثر توصیه آقای بختیار نبوده! بلکه وی و سران ارتش جز پذیرش این امر و جلوگیری از رودروئی مردم و ارتش چاره ای نداشتند. هم قره باغی و هم بختیار می دانستند که نظامیان، خودشان اهداء گل از طرف مردم را رد نکرده و با روی باز خواهند پذیرفت. حتی اگر مقامات دولت و ارتش دستور دیگری را صادر می کردند. ثالثاً برخوردها، موضع گیری ها و اظهارات آقای بختیار در رابطه با انقلاب و بالعکس - که بعداً شرح داده خواهد شد - به وضوح نشان می دهد که این دو (بختیار و مسئولان انقلاب) دشمن یکدیگر بوده اند و هر سخن و کاری ازسوی هر کدام نسبت به دیگری، چیزی نبوده است جز تلاش برای اینکه طرف مقابل کوتاه آمده و

عقب نشینی کند.

۱۶- سرتاپای مصاحبه قره باغی نشان می‌دهد که نه فقط بختیار بلکه خود او نیز در برابر سیل بنیان‌کن انقلاب و مبارزه توفنده مردمی، خود را باخته بوده است. وی در اظهارات خود نه تنها هیچ اسمی از شاه و سلطنت نبرده، بلکه با بیان عباراتی نظیر: «هرگونه تمرد در ارتش سرکوب می‌شود و... ما می‌خواهیم در برابر ملت سربلند باشیم و... ارتش و مردم اگر باهم باشند ایران تجزیه نخواهد شد»، مطالبی را اظهار داشته است که مفهوم آن در شرایط خاص سال ۵۷، اعلام جدائی ارتش از شاه، رها کردن اعلیحضرت، نفی کودتا برای حمایت از شاه، طرفداری ضمنی از خواسته‌های مردم و بالاخره رد این سخن سابق شاه بود که: «اگر من بروم، ایران ایرانستان خواهد شد!» قره باغی این سخنان را در شرایط امروز به نحو دیگری تفسیر می‌کند و به توجیه گذشته و کسب آبرو در برابر سلطنت طلبانی پرداخته است که وی را به تبعیت از شاه و بختیار، خائن به رژیم شاهنشاهی و ارتش شاهنشاهی می‌دانند.

۱۷- تناقض‌گویی‌های قره باغی در جای‌جای کتاب آشکار است. از يك طرف علت پیروزی انقلاب را در سازش خارجی‌ها و بختیار با هم‌زمان سابق نخست‌وزیر عنوان می‌کند و از طرف دیگر در موارد متعدد علل اصلی و واقعی پیروزی انقلاب اسلامی را ضمن اعتراف به واقعیت‌های انکارناپذیر در آن ایام، ناخواسته و ناخودآگاه برملا می‌سازد. وقتی مردم در برابر مأموران فرمانداری نظامی فریاد می‌زنند: به فرمان خمینی، ارتش برابر ما است و مأمورین هم با آنها همصدا می‌شوند و وقتی عکس بزرگ چاپ شده در روزنامه، نظامیان را نشان می‌دهد که به‌سخرانی يك روحانی بروی کامیون ارتشی گوش فرا داده‌اند و وقتی به اعتراف خود وی، روحیه پرسنل ارتش در ضعیف‌ترین حد خود بوده و همراه با اکثریت ملت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرده‌اند و وقتی شاه می‌گوید: «اکنون می‌توانم صریحاً بگویم که هفته قبل از این وقایع من احساس می‌کردم که کار از کار گذشته است»، لاجرم باید در عقل و فهم یا راستگویی قره باغی شک کرد که با این همه باز آنروز به شاه اصرار می‌کرده است که بماند و امروز تحلیل می‌کند

که انقلاب را بختیار پیروز کرد!!

۱۸- گفته نیوزویک سند دیگری است علیه ادعای قره‌باغی در این مورد که: «اعلیحضرت نمی‌خواستند خونریزی شود». معلوم می‌شود نهی شاه از دست زدن به کودتا نه به‌خاطر اعتقاد وی به عدم خونریزی، بلکه به این خاطر بوده که مبدا چنین کاری موجب سرهم خوردن برنامه بازگشت وی به ایران شود!

۱۹- شاه آنقدر در اجرای توصیه و دستور هويزر آمریکایی و لرد جورج براون انگلیسی -دوستان و اربابان خودش- و نیز در حفظ جان خویش و فرار از چنگ انقلاب و نجات از کابوس محاکمه در دادگاه‌های انقلابی، عجله داشت که يك هزارم حساسیت قره‌باغی در مورد آینده ارتش را از خود نشان نمی‌داد و حتی فرمان داور بر رعایت انضباط را هم امضاء نمی‌کرد.

بخش پنجم

وقایع بعد از خروج اعلیحضرت از کشور

- راهپیمائی اربعین و خبر آمدن خمینی
 - پاسبانان شهربانی: ما مسلمان و مقلد آیت‌الله‌خمينی هستیم
 - چرا بختیار سرپرست شهربانی کشور را تعویض کرد؟
- پس از خروج اعلیحضرت از کشور، خبر آمدن آقای خمینی به ایران شایع گردید. گفته می‌شد که در روز اربعین آقای خمینی وارد فرودگاه مهرآباد شده و از آنجا با مردم تا بهشت‌زهره راهپیمائی خواهد

کرد. صحبت از اغتشاش و شورش در آن روز بود. بهر صورت اگرچه خبر آمدن آقای خمینی در روز اربعین از طریق منابع رسمی تأیید نگردید، ولی از وحشت عمومی درباره راهپیمائی اغتشاشات و آشوب روز اربعین چیزی کاسته نشد. بطوریکه سپهبد مقدم رئیس ساواک در کمیته بحران اظهار می‌کرد، خود مخالفین هم بیش از اندازه در وحشت بودند و به نامبرده مراجعه می‌کردند که مبادا دولت و فرمانداری نظامی از راهپیمائی ممانعت کنند، که در نتیجه منجر به زد و خورد و خونریزی و یا شورش عمومی گردد.

نخست‌وزیر هم بطور کلی مخالف هر نوع برخورد با مردم در خیابانها بود و مکرراً اظهار می‌داشت: «باید این روزها وقایع بدون هرگونه درگیری برگزار شود تا دولت بتواند راه‌حلی برای مشکل مملکت پیدا [کرده] و به اغتشاشات و آشوبها خاتمه دهد». سپهبد فضل‌الله جعفری جانشین رئیس شهربانی کشور، دستور آقای بختیار را در روزنامه اطلاعات چنین اعلان کرده بود: «در حال حاضر برنامه اینست که مأموران پلیس در سطح کشور با مردم درگیری و برخوردی نداشته باشند» (۱۶)

نخست‌وزیر اظهار می‌کرد: «مخالفین اصرار دارند مانند روزهای تاسوعا و عاشورا حتماً راهپیمائی و تظاهرات انجام شود» و اضافه می‌نمود که: «متعهد می‌شوند خودشان مانع هر نوع بی‌نظمی در شهر بشوند». همچنین مخالفین، به منظور برگزاری راهپیمائی به برخی از آیات متومل شده بودند. آیت‌الله شریعتمداری ضمن مکالمه تلفنی با من با نگرانی اظهار داشت: «در مورد راهپیمائی روز اربعین مانند زمانی که اعلیحضرت در ایران بودند عمل شود تا از خونریزی جلوگیری گردد». مقامات مختلف کشوری و لشکری با نگرانی وساطت می‌کردند. از جمله آقای دکتر علی‌امینی به ستاد تلفن زده اظهار داشت: «تعدادی از حضرات بخصوص آقایان آیات چون از راهپیمائی روز اربعین وحشت دارند به من تلفن می‌کنند. وقتی که اعلیحضرت در ایران بودند من از حضورشان تقاضا می‌کردم که اجازه راهپیمائی داده شود، حالا من چون آقایان خودشان تضمین می‌کنند که هیچگونه اتفاقی نیفتد، من موضوع را با آقای بختیار در میان گذاشته‌ام، می‌خواستم از تیمسار هم‌خواهش بکنم

که با راهپیمائی روز اربعین موافقت نمایند، من مطمئن هستم که اتفاقی پیش نخواهد آمد، بفرمائید نظامیان مداخله‌ای نکنند و نظم و ترتیب را به عهده خود مردم واگذار نمایند. مطمئن باشید راهپیمائی بدون حادثه‌ای برگزار خواهد شد.

من در جواب مراجعین و همچنین آقای دکتر امینی اظهار کردم: معمولاً مسائل امنیتی در شورای امنیت ملی و در حضور نخست‌وزیر مطرح می‌شود حتماً نظرات آقایان در بحث و بررسی شورای امنیت ملی در نظر گرفته خواهد شد.

شورای امنیت ملی بنابه دعوت نخست‌وزیر تشکیل [شد] و موضوع راهپیمائی روز اربعین مطرح گردید. حاضرین در جلسه شورا مانند همیشه عبارت بودند از: آقایان بختیار، میرفندرسکی، ارتشبد شفقت، سپهبد بدره‌ای، سپهبد ربیعی، دریاسالار حبیب‌اللهی، سپهبد مقدم، سپهبد محقق، سپهبد رحیمی، سپهبد خواجه‌نوری، سرلشکر پرویز امینی‌افشار و من.

آقای بختیار اظهار کرد: «مخالفین متعهد شده‌اند که انتظامات را خودشان عهده‌دار شوند و قول داده‌اند که هیچگونه درگیری به وجود نخواهد آمد»، و اضافه نمود: «در وضعیت فعلی با توجه به احساسات مردم از راهپیمائی آنها نمی‌توان جلوگیری نمود». چون از اعضاء شورا کسی مخالف نبود، در نتیجه با راهپیمائی روز اربعین موافقت گردید.

سپهبد جعفری جانشین رئیس شهربانی که بعد از تقاضای بازنشستگی سپهبد صمدیانپور، شهربانی کشور را اداره می‌کرد، در همین جلسه شورای امنیت ملی ضمن تشریح وضع بحرانی مملکت، مسئله تزلزل روحی پرسنل شهربانی را مطرح [کرده] و رسماً اظهار داشت که: «عده‌ای از سرپامبانان و پامبانان علاوه بر گزارش کتبی، بطور شفاهی هم صریحاً اظهار می‌کنند که ما مسلمان و مقلد آیت‌الله خمینی هستیم و نمی‌توانیم برخلاف اوامر و دستورات آیت‌الله رفتار کنیم». وی معتقد بود که باید وضع روحی پرسنل مذهبی شهربانی نیز در بررسی مسائل بحران کشور در نظر گرفته شود.

(البته مسئله مذهب و تقلید منحصر به پرسنل شهربانی نبود، بلکه

شامل حال افراد سایر نیروها نیز می‌گردید و بطوریکه در تشریح رویدادهای بعدی خواهد آمد، اثرات آن که به صورت شرکت در تظاهرات با مخالفین و یا اعلام همبستگی با آقای خمینی بود، عملاً در پرسنل نیروی هوایی، اداره تسلیحات و اداره جغرافیائی ارتش و یگان هواپیمائی نیروی زمینی و... خودنمایی کرد). ولی نخست‌وزیر به عوض توجه به عمق مسئله و در نظر داشتن نتایج آن در صورت آمدن آقای خمینی به ایران، و ضرورت جلوگیری از آمدن وی، از اظهارات سرپرست شهربانی کشور و شنیدن حقیقت ناراحت شد! و طرح این مسئله موجب گردید [که] آقای بختیار در آن وضعیت بحرانی با تقاضای بازنشستگی سپهبد جعفری موافقت نماید، درحالی که من با چنین تصمیمی مخالف بودم.

به هر صورت پس از پایان جلسه شورای امنیت ملی، نخست‌وزیر به من اظهار داشت: «سپهبد جعفری تقاضای بازنشستگی نموده و می‌خواهد که بازنشسته شود، تیمسار یک امیر به جای او انتخاب کنید تا ایشان بازنشسته گردد». (بطوریکه قبلاً گفته شد معلوم نیست اگر آقای بختیار واقعاً معتقد بود این قبیل امور، مربوط به وزیر جنگ می‌باشد، چرا آن روز در مورد تعیین رئیس شهربانی به من مراجعه می‌نمود!) اظهار کردم در این موقعیت بحرانی کشور، سپهبد جعفری با سمت جانشینی، شهربانی کشور را اداره می‌کند، موافقت با بازنشستگی وی احتمالاً موجب تضعیف بیشتر روحیه پرسنل شهربانی و نیروهای مسلح خواهد شد اظهار نمود اساساً از نحوه انجام وظیفه و سوابق ایشان رضایت ندارم. و اصرار داشت که هرچه سریعتر تعویض شود! مذاکره در این مورد یک یا دو مرتبه تکرار شد، اظهار کردم تأمل کنید تا یک نفر حائز شرائط پیدا کنیم.

اظهارات نخست‌وزیر و مسئله را در کمیته بحران مطرح نمودم. پس از بحث و بررسی سپهبد مهدی رحیمی به دلایل زیادی از جمله اینکه در گذشته چند سال سمت ریاست پلیس تهران را عهده‌دار و در شهربانی خدمت نموده بود، برای ریاست شهربانی کشور انتخاب گردید.^۲

سپهبد رحیمی پس از اطلاع از این موضوع به وسیله اشخاص مختلف متشبث گردید که از این انتخاب صرف‌نظر شود. موقعی که ایشان را

به دفترم خواستم، خیلی اصرار داشت که از این کار معاف گردد. بعد از مدتی مذاکره، وقتی چگونگی و علت اصرار وی را خواستم اظهار داشت: «تیمسار، شما آقای بختیار را نمی‌شناسید. با او نمی‌شود کار کرد. ایشان عقده دارد!» ضمناً اضافه نمود: «معلوم نیست که وی چه هدفی دارد!»...

گفتم: اولاً ما همگی فعلاً به امر اعلیحضرت مشغول همکاری با ایشان هستیم. ثانیاً تیمسار، فرماندار نظامی تهران هستید، مأمورین شهربانی و پلیس تهران هم زیر امر فرمانداری نظامی هستند و مسئولیت شهربانی تهران هم به عهده شماست که زیر نظر مستقیم نخست‌وزیر انجام وظیفه می‌کنید. ثالثاً چون کمیته بحران با حضور فرماندهان و سپهبد مقدم شما را انتخاب کرده‌ایم احتمالاً نخست‌وزیر از این انتخاب مطلع خواهد شد، اگر قبول نکنید ممکن است امتناع شما به عدم پشتیبانی از دولت تعبیر شود.

به هر تقدیر سپهبد رحیمی حاضر شد ریاست شهربانی کشور را بپذیرد و پس از معرفی به نخست‌وزیر به این سمت منصوب گردید. در نتیجه سپهبد جعفری که با توجه به تزلزل روحیه عمومی پرسنل شهربانی تلاش می‌کرد هرچه زودتر خود را از مسئولیت شهربانی کشور کنار بکشد، به منظور خود رسید.

علل استعفای من از ریاست ستاد و تلاش بختیار برای جلوگیری از آن

صبح روز جمعه ۲۹ دیماه ۵۷ که مصادف با اربعین و برگزاری راهپیمایی مخالفین در شهرهای کشور بود، تصمیم گرفتم قبل از رفتن به دفترم، بازدیدی از مرکز فرماندهی ستاد بزرگ ارتشتاران بعمل آورده^۳ بینم آمادگی مرکز فرماندهی از لحاظ عملیاتی در برابر پیش‌آمدهای غیرمترقبه چگونه است.

متأسفانه نتیجه بازدید مطلوب نبوده زیرا از نظر ارتباط مرکز فرماندهی با نیروها و قسمت‌های مختلف و نیز ورزیدگی پرسنل مأمور

از نیروهای مسلح شاهنشاهی (نیروی زمینی، هوایی، دریائی، گسارد شاهنشاهی، فرمانداری نظامی، ژاندارمری و شهرستانی کشور) نواقصی مشهود [بود] و بعلاوه روحیه و علاقه‌مندی پرسنل به انجام وظیفه در آن موقعیت بحرانی در سطح رضایت‌بخشی قرار نداشت.

پس از ورود به دفتر، سپهبد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم ستاد که از بازدید من از مرکز فرماندهی مطلع شده بود به‌نزد من آمد. از وی علت ضعف علاقه‌مندی پرسنل مرکز فرماندهی را به‌انجام وظایف مربوطه با وجود آنکه همگی افسر ارشد بودند، سؤال نمودم جواب داد: اولاً این ضعف روحیه که تیمسار در آنها مشاهده کرده‌اید مختص پرسنل مرکز فرماندهی ستاد نبوده بلکه مربوط به تمام پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی و نتیجه تأثیر جنگ روانی و براندازی چند ماهه اخیر مخالفین می‌باشد. ثانیاً افسران و درجه‌داران مأمور به مرکز فرماندهی چون بیش از دیگران از اخبار و اطلاعات نیروهای مسلح مطلع [بوده]، و همه روزه افکارشان متوجه نابسامانیها و بلا تکلیفی پرسنل نظامی می‌باشد و در مقابل اعمال وحشیانه چریکها با افسران و درجه‌داران و خانواده‌های آنها در شهرهای مختلف، و نیز در برابر تبلیغات و اعلامیه‌های مخالفین که این اعمال را مورد تأیید قرار می‌دهند، هیچگونه اقدام و یا اتخاذ تصمیمی را از طرف دولت مشاهده نمی‌نمایند، لذا بیش از سایرین نگران [شده] و روحیه آنها تضعیف گردیده است. در خاتمه اضافه کرد، تیمسار باید فکر اساسی بکنید والا روحیه پرسنل از اینهم بدتر خواهد شد. من رئیس اداره سوم را به اقدامات و وعده‌هایی که آقای بختیار نخست‌وزیر می‌داد امیدوار کرده و وی را روانه دفترش نمودم.

به‌هر تقدیر تظاهرات و راهپیمائی روز اربعین بدون پیش‌آمد ناگواری (البته از دید آقای بختیار) در تهران و شهرستانها برگزار شد ولی درحقیقت این راهپیمائی نیز مانند تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا برای مخالفین موفقیت بزرگی محسوب [می‌شد] و به‌علت وجود حکومت نظامی در کشور، دلیل دیگری برضعف و ناتوانی دولت و شکست مجدد نیروهای مسلح در برابر آنها منظور گردید.^۴

در پایان روز اخبار داخلی و خارجی عموماً حاکی از آمدن آقای خمینی به ایران بود.

پس از بررسی گزارشات مربوط به تظاهرات و راهپیمائی‌های اربعین در سطح کشور و اخبار مربوط به آمدن آقای خمینی، ضروری دیدم که برآورد وضعیت نظری در مورد اوضاع عمومی کشور و ارتش بنمایم. در این برآورد وضعیت، وقایع و حوادث بحرانی ماههای گذشته یکی بعد از دیگری از خاطرم می‌گذشتند. نتایج نامطلوب آزادی زندانیان و الحاقشان به جبهه مخالفین و تشدید اغتشاشات و آتش‌سوزی‌ها، تأثیر منفی مسافرت اعلیحضرت در روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی، افزایش آشوب و اغتشاش در کشور بعد از مسافرت شاهنشاه، مسئله طرح لایحه انحلال ساواک در مجلس و تشدید اغتشاشات و حمله آشوبگران به ادارات سازمان امنیت در شهرستانها، اظهارات رئیس اداره سوم در مورد وضعیت عمومی و روحیه پرسنل نیروهای مسلح، برگزاری تظاهرات و راهپیمائی روز اربعین و در نتیجه تقویت جبهه مخالفین و حالا آمدن آقای خمینی به ایران.

وقتی در مقابل تجسم وقایع مذکور نتایج ملاقاتها و مذاکرات خود را با آقای بختیار و نیز مصاحبه‌های وی را با رسانه‌های گروهی در مدت نخست‌وزیری مشارالیه بخاطر می‌آوردم، دریافتم که وی شخصی است فرصت‌طلب، جاه‌طلب و علاوه برداشتن عقده ریاست در عالم خیال بوده و چون با روحیه واقعی ایرانی بیگانه است، مسائل را به گونه‌ای دیگر می‌بیند.

خوب بیاد دارم روزی برای مذاکره با آقای بختیار به نخست‌وزیری رفتم. روی میز نخست‌وزیر انباشته از روزنامه‌های خارجی بود. آقای بختیار با خوشحالی فوق‌العاده اظهار کرد: «تیمسار چند دقیقه پیش از پاریس تلفنی داشتم، روزنامه‌های فرانسه پشتیبانی خوبی از دولت نموده‌اند». اظهار کردم روزنامه‌های خارجی به جای خود، ولی فکری برای این اعتصابات و تظاهرات و اغتشاشات بکنید. جواب داد: «موقعیت بین‌المللی دولت مهم است، اینها چیزی نیست، مطمئن باشید به‌زودی همه چیز درست می‌شود و اینها همه می‌روند سر کارهایشان...»

وقتی به مذاکرات خود درباره وضع کشور با آقای بختیار فکر می‌کردم تقریباً همان وضع مذاکره با دولتهای قبل را داشت، که در تمام مدت مشغول پیدا کردن راه‌حل بودند، ولی تدابیر آنها برای پیدا

کردن راه حل نه تنها بجائی نمی رسید بلکه وضع را بدتر [می کرد] و جبهه مخالف از آنها به نفع خود بهره برداری می نمود. تنها فرقی که دولت بختیار با قبلی ها داشت این بود که برخلاف زمان دولتهای گذشته، کارمندان اعتصابی متحصن، وزرای دولت را (که چند نفر بیشتر نبودند) به وزارتخانه ها راه نمی دادند! هرچند نخست وزیر خودش مرتباً در جلسات اظهار می کرد: «از روز اول گفته ام دولت من عمرش یا ۵ روز است یا ۵ سال». ولی درحقیقت باید گفت چیزی به مفهوم دولت یا قدرت دولتی در مملکت وجود نداشت، تا برای آن بتوان عمری قائل شد.

موقعی که آینده کشور را در نظرم مجسم می نمودم: از یکطرف زمزمه «فراندم» و «تغییر رژیم» و اظهارات آقای بختیار در مطبوعات داخلی و خبرگزاریهای خارجی را می دیدم، و از طرف دیگر اخبار مربوط به آمدن آقای خمینی به ایران را.

چون ادامه رویه نخست وزیر که در واقع چیزی جز اجرای تمام خواسته های مخالفین نبود، هر روز بیش از روز قبل هرج و مرج را در مملکت گسترش [می داد] و نامبرده هیچگونه توجهی به نتایج بررسی ها و پیشنهادات «کمیته بحران» و من که تنها راه عملی جلوگیری از شورش و خونریزی و امکان برقراری آرامش در کشور را ممانعت از آمدن آقای خمینی می دانستیم نداشت، و مکرراً در مصاحبات و اظهارات خود می گفت: «آنچه مورد احترام ماست تصمیم هائی است که شخص حضرت آیت الله خمینی می گیرند» (۶) و در صحبت های خود اظهار می کرد: «اگر ایشان بخواهد به ایران برگردد مانعی ندارد»^۵ لذا تنها راه جلوگیری از آمدن آقای خمینی که بنظرم رسید استعفا از مقام ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران بود. نتیجه این کار از دو حال خارج نبود، یا در شورای سلطنت با نظر من مبنی بر جلوگیری از ورود آقای خمینی موافقت می شد، و یا من از قبول مسئولیت کناره گیری [کرده] و شاهد حوادث ناگوار و ازهم پاشیدگی مملکت نمی شدم. بنابراین متن استعفای خود را تهیه [کرده] و صبح روز ۳۰ دیماه ۵۷ به سرلشکر جناب رئیس دفترم دستور دادم اعضای کمیته بحران را برای تشکیل جلسه فوق العاده به ستاد دعوت نماید.

وقتی جلسه کمیته بحران تشکیل شد، ضمن تشریح اوضاع و تمام

مسائل مذکور و بیمه‌ده بوده بودن تلاشهای شبانه‌روزی چند ماه اخیر، تصمیم خود را مبنی بر استعفا از ریاست ستاد برای حاضرین مطرح نمودم. پس از طرح استعفاء، نگرانی و ناراحتی فوق‌العاده‌ای در حاضرین ایجاد [شد] و عموم آنها شروع به مخالفت نمودند. گفتم تیمساران، من سربازم و همیشه برای فداکاری آماده بوده‌ام و حالا هم اگر آمادگی نداشتم، در این موقع بحرانی که بعضی‌ها از کشور خارج شده و برخی دیگر هم با توسل به بیماری و یا با تقاضای بازنشستگی در فکر خارج شدن هستند، قبول مسئولیت نمی‌کردم. اگر قبول کرده‌ام هدف و منظورم خدمت به کشور و به هم‌میهنانم بوده و اجرای اوامر اعلیحضرت، و حالا هم هست. ولی این نحوه خدمت با روحیه من به هیچ وجه منطبق نیست. من در مدت ۴۰ سال خدمت همواره بطور مثبت و مفید و با قدرت انجام وظیفه کرده‌ام، حالا بعد از چندین ماه تلاش به دلائلی که می‌دانید امنیت و آرامش در کشور برقرار نشده و فعلاً هم روزها با وعده و وعید می‌گذرد و وضع اغتشاشات و اعتصابات شدیدتر می‌گردد. مسافرت اعلیحضرت برخلاف آنچه که آقای بختیار اظهار می‌کرد و وعده می‌داد نه تنها موجبات برقراری آرامش نگردید، بلکه ملاحظه می‌کنید وضعیت را بدتر نموده است. حالا هم اخبار و گزارشها حاکی از آمدن آقای خمینی است. اگر ایشان در شرایط فعلی به ایران بیاید نتیجه همان خواهد بود که در کمیته بحران باهم بررسی [کردیم] و پیشنهادات لازم را دادیم که البته نتیجه‌ای مطلوب حاصل نگردید. بنابراین من بیش از این نمی‌توانم این وضعیت را تحمل بنمایم و تصمیم گرفته‌ام که استعفاء دهم.

تیمساران ضمن مخالفت شدید با استعفاء حاضر نبودند اصل در این مورد مذاکره ادامه یابد...

در جریان مذاکره با اعضای کمیته بحران، رئیس دفتر اطلاع داد که ژنرال گس به اتفاق ژنرال هویزر تقاضای ملاقات دارند. من در جواب اظهار داشتم: «به آنها بگوئید در حال حاضر آمادگی ندارم»، اما سپهبد ربیعی اظهار کرد: «ما در نیروی هوایی مشکلات زیادی با مستشاری داریم، اجازه بدهید چون تیمسار طوفانیان هم حضور دارند بیایند تا حل کنیم. سایر فرماندهان هم برای اینکه موضوع صحبت عوض شود،

اظهار داشتند اجازه بدهید بیايند. به هر حال به اصرار سپهبد ربیعی موافقت شد و آن دونفر آمدند. بعد از قدری مذاکره درباره مسائل مربوط به مستشاری و مشکلات نیروی هوایی چون تلفن زنگ زد و من مشغول مذاکره تلفنی گردیدم، ژنرال هویزر و ژنرال گس از طریق فرماندهان نیرو در جریان استعفای من قرار گرفتند. پس از خاتمه مکالمه تلفنی، مجدداً بحث درباره استعفا شروع شد. آنها هم مانند فرماندهان از موضوع استعفا ناراحت [بوده] و سعی داشتند مرا از تصمیم خود منصرف نمایند. من بطور خلاصه مشکلات را برای آنها تشریح [کردم] و بر حسب معمول دریا سالار حبیب‌اللهی ترجمه می‌کرد. مجدداً مسئله آمدن آقای خمینی به ایران و اتفاقات بعد از آن و همچنین قرائن مربوط به تلاش آقای بختیار را برای تغییر رژیم یادآوری نمودم. هیچک جواب قانع‌کننده‌ای نداشتند و تنها در مورد انصراف من از استعفا تأکید می‌نمودند. در پایان مذاکرات ژنرال هویزر با ناراحتی مطالبی را عنوان نمود که خیلی قابل توجه بود. وی اظهار کرد: «اثر استعفای ژنرال در این موقع، ضررش برای ارتش بیش از خروج شاه از ایران است!» به این ترتیب ژنرال هویزر بطور غیرمستقیم صدمات وارده به ارتش را پس از خروج اعلیحضرت از ایران مورد تأیید قرار می‌داد. باری چون تصمیم من قطعی بود، به جلسه خاتمه داده شد.

پس از پایان جلسه من تصمیم خود را تلفنی به آقای وارسته جانشین ریاست شورای سلطنت و آقایان محمد سجادی رئیس مجلس سنا، دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی، اردلان وزیر دربار شاهنشاهی و سایر اعضاء و همچنین به نخست‌وزیر اطلاع دادم. هریک از آقایان با ناراحتی مطالبی اظهار کردند. نخست‌وزیر فوق‌العاده ناراحت شده و مؤکداً تقاضا داشت که من در تصمیم خود تجدید نظر کنم. پس از مدتی مذاکره وی خواهش کرد، که تا غروب تأمل کنم و اصرار نمود که ساعت ۶ بعد از ظهر در نخست‌وزیری یکدیگر را ملاقات و مذاکره نمایم.

در ستاد هم چند نفر از امراء که از جریان استعفاء مطلع شده بودند هریک به نحوی مراجعه و مطالبی اظهار می‌کردند و فقط قصدشان این بود که مرا از استعفاء منصرف کنند، ولی راه حل و یا پیشنهادی نداشتند. سرلشکر جناب رئیس دفتر ستاد بیش از همه ناراحت بود و

سعی می‌کرد که مرا از تصمیم خود منصرف نماید. در ساعت مقرر به نخست‌وزیری عزیمت نمودم، رئیس دفتر اظهار نمود نخست‌وزیر منتظر تیمسار هستند و مرا به دفتر هدایت نمود. باز شدن درب متوجه شدم آقای سولیوان سفیر آمریکا هم آنجاست! از آنجا که آقای بختیار درباره حضور سفیر آمریکا با من حرفی نزده بود و من از آن اطلاعی نداشتم، لذا خیلی متعجب گردیدم. بطوریکه آقای سولیوان هم بعداً در صفحه ۲۶۳ کتاب خود «مأموریت در ایران» به این مورد اشاره [کرده] و چنین نوشته است: «همینکه ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد کل شروع به ارزیابی برخوردی را که نتیجه سیاست نخست‌وزیر و روش دولت آمریکا بود نمود، تصمیم گرفت که از مقام خود استعفاء دهد، و در یک جلسه پراشتهاب در ستاد بزرگ ارتشتاران، همکاران خود را از این تصمیم آگاه ساخت. ژنرال هویزر که به فاصله اندکی از این تصمیم اطلاع یافت، سعی کرده بود تا قره‌باغی را از آن منصرف کند. وقتی قره‌باغی قبول نکرد و گفت که بر تصمیم خود می‌ماند و تعیین کرد که غروب استعفاء خواهد داد، هویزر با حالتی شوریده به محل زندگی من آمد. وی گفت از این می‌ترسید که استعفاءی قره‌باغی باعث تضعیف روحیه افسران رده بالای ارتش شود و در نتیجه به تضعیف روحیه پرسنل یگانهای رزمی بیانجامد.

بفاصله چند دقیقه پس از اینکه هویزر این مطالب را به من گفت، نخست‌وزیر تلفن کرد و از من خواست ساعت شش بعد از ظهر همان روز با وی در دفترش ملاقات کنم. من در حدود ساعت ۶ به آنجا رسیدم و بلافاصله به اطاق بختیار هدایت شدم. او یک صندلی به من نشان داد که بنشینم و به فرانسه گفت که ما سه نفر خواهیم شد. و بعد لبخند پرمعنائی بر لب آورد. بعد از آنکه ما به مدت ۲۰ دقیقه درباره مسائل سیاسی مذاکره کردیم، ارتشبد قره‌باغی به داخل دفتر هدایت شد و از اینکه مرا در آنجا دید بطور خیلی عجیبی یکه خورد. به نخست‌وزیر و من سلام گفت. نخست‌وزیر او را به میان صندلی من و خودش هدایت کرد و به نرمی و محبت به فرانسه با وی شروع به صحبت کرد. قره‌باغی سعی می‌کرد که گفتگو را به زبان فارسی برگرداند، اما بختیار مدام او را وادار می‌ساخت که به فرانسه صحبت کند. معلوم شد که قره‌باغی

استعفای خود را در جیب دارد... نخست‌وزیر سعی می‌کرد او را از استعفاء دادن بازدارد و با اشاره به مشکلاتی که این اقدام می‌توانست به‌بار آورد به استدلال می‌پرداخت و در طی صحبت، بختیار مدام به‌سوی من نظر می‌انداخت که دلائل او را تأیید کنم. هرچند من شخصاً با موضع قره‌باغی موافق بودم، اما دستور داشتم در حفظ وفاداری ارتش نسبت به بختیار بکوشم. بنابراین با قدرتی که داشتم همراه با بختیار، علیه اقدامی که قره‌باغی در نظر داشت انجام دهد استدلال می‌کردم. این مباحثه بیش از نیم‌ساعت بطول انجامید و در پایان قره‌باغی منصرف شده و از ما خداحافظی کرد و رفت. پس از رفتن وی، بختیار به‌خاطر منصرف کردن قره‌باغی از استعفاء از من فوق‌العاده تشکر کرد» (۲۵)

بحث و مذاکره من با نخست‌وزیر و سفیر مدتی طول کشید، آقای سولیوان ضمن مذاکره عیناً همان جمله ژنرال هویزر را که قبل از ظهر در حضور فرماندهان بیان نموده بود تکرار کرد: «استعفاء ژنرال در این موقعیت، ضررش برای ارتش بیش از خروج شاه از ایران است». نخست‌وزیر هم بیانات ایشان را تأیید می‌کرد. من مسئله عدم برقراری امنیت و آرامش، تشدید اعتصابات و اغتشاشات در کشور را پس از مسافرت اعلیحضرت (که آقای بختیار مدعی بود خاتمه خواهد یافت) مطرح [کرده] و با توجه به اخبار آن‌روز موضوع ورود آقای خمینی به ایران و مشکلات دولت و ارتش را در صورت آمدن ایشان تشریح نمودم. سپس به موضوع «فراندم» و «تغییر رژیم» که در روزنامه‌ها و در مصاحبه‌های آقای بختیار روی آنها تأکید می‌شد، و تأثیر آنها در روحیه پرسنل نیروهای مسلح اشاره کردم. بالاخره بعد از مدتی بحث و مذاکره آقای بختیار اظهار نمود که: «از آمدن آقای خمینی به ایران جلوگیری خواهد شد». و در مورد تغییر رژیم و صحبت از جمهوری در روزنامه‌ها هم نخست‌وزیر اظهار داشت که: «چنین موضوعی مطرح نیست، اینکه گاهی گفته می‌شود ممکن است بعدها به آراء عمومی مراجعه شود، فقط به منظور آرام کردن مردم و آشوب‌هاست». (البته خواهیم دید که آقای بختیار برخلاف وعده‌هایش اقدام خواهد کرد). ضمناً آقای بختیار اضافه نمود که: با مخالفین در تماس و مشغول مذاکره است و بزودی راه‌حل مشکلات پیدا خواهد شد و حتی در نظر

دارد که شخصاً به ملاقات آقای خمینی به پاریس رفته و مسائل را حل کند. آقای سولیوان در جریان این مذاکرات ضمن پشتیبانی از آقای بختیار اظهارات ایشان را تأیید می نمود.

به هر تقدیر با اطمینان به اینکه نخست وزیر از آمدن آقای خمینی جلوگیری [کرده]، و همچنین به زودی راه حلی برای مشکلات کشور پیدا خواهد کرد، از استعفاء صرف نظر و نخست وزیری را ترك کردم. روزنامه ها در ۲ بهمن ماه ۵۷ از قول رادیو لندن نوشتند: «آمریکا بطور غیرمستقیم در تلاش است خمینی را از بازگشت به ایران بازدارد» (۱۵).

در اینجا ضروری است یادآوری گردد که آقای بختیار در هیچ يك از کتابهای «۲۷ روز بعد از ۲۷ سال» و «یکرنگی» اشاره ای به مسئله استعفاء من و ذکر علل آن که روشنگر قسمت مهمی از حقایق مربوط به بحران ایران است ننموده، زیرا در صورت اشاره به استعفاء من مجبور بود در مقابل اظهاراتی چون: «من آقای قره باغی را پیشنهاد نکرده بودم... شاه شخصاً همان روزهای اول نخست وزیری من برای قره باغی فرمان صادر کرد... گفتم بگذاریم قره باغی باشد تا سر فرصت...» (۲۰)، بگوید اگر با انتصاب من موافقت نداشت، چرا برای جلوگیری از استعفاء من به تلاش افتاد تا جایی که حتی به عوض مراجعه به شورای سلطنت به آقای سولیوان سفیر آمریکا در ایران متوسل گردید؟!.

مخالفین از چه طریق می خواستند مانع تظاهرات طرفداران قانون اساسی شوند؟

یکی دو روز بعد بعد از برگزاری راهپیمائی اربعین مخالفین، سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران، به من تلفن زده اظهار کرد: «چند نفر به فرمانداری نظامی مراجعه و اظهار می کنند که ما جمعیتی هستیم طرفدار قانون اساسی و سلطنت و اجازه می خواهند که: اولاً در امجدیه تجمع کرده و سخنرانی کنند. ثانیاً اقدام به راهپیمائی در شهر نمایند».

گفتم عمل بسیار خوبی است ولی موضوع مربوط به دولت است. باید با نخست‌وزیر صحبت بکنید. جواب داد خواستم نظر تیمسار را سؤال کنم، البته با آقای بختیار صحبت خواهم کرد. ضمناً اضافه نمود که یکی از مراجعه‌کنندگان می‌گوید که با نخست‌وزیری هم تماس گرفته است. ولی اظهار می‌کند که اگر ارتش کمک نکند قادر نخواهند بود آنطوریکه باید، تظاهرات و راهپیمایی مطلوبی داشته باشند. جواب دادم: اولاً در مورد مجوز، چون اجازه راهپیمایی در روز اربعین به مخالفین داده شده به نظر من حتماً باید به موافقین قانون اساسی هم اجازه داده شود ثانیاً در مورد کمک فرمانداری نظامی، چون برقراری امنیت تظاهرکنندگان در صورتی که تظاهرات با اجازه دولت باشد با مأمورین انتظامی است، پس حتماً باید تأمین آنها نیز برقرار گردد. سپس رحیمی اظهار داشت: «تنها منظورشان اجازه و امنیت نیست، بطور کلی می‌خواهند که ارتش هم عملاً کمک کند». جواب دادم که ارتش برای حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده و طرفدار و حافظ قانون اساسی است، فکر بسیار خوبی است، کمک می‌کنیم. و اضافه کردم شما با نخست‌وزیر صحبت کنید، من هم با او صحبت خواهم کرد.

موضوع پیشنهاد طرفداران قانون اساسی را در کمیته بحران بررسی کردیم، موافقت کلی شد. سپس موضوع را با آقای بختیار در میان گذاشتم. اظهار کرد: «بلی موافقم، به شرطی که مراقب باشند «جار» شاه» نگویند، والا همه زحماتی که تا به حال کشیده‌ایم به هدر خواهد رفت». اضافه کردم که طرفداران جمعیت انتظار دارند که ارتش هم کمک کند. سؤال کرد: «نظر تیمسار چیست؟»، گفتم با فرماندهان نیرو بررسی کردیم همگی آماده هستند کمک کنند، می‌توانیم به پرسنل نیروهای مسلح ابلاغ کنیم که اگر خانواده‌هایشان مایل باشند، در این تظاهرات شرکت کنند. جواب داد: «بسیار خوب، ولی بسپارید که دومرتبه «جاویدشاه» را شروع نکنند». ضمناً اضافه کرد که: «بگویند در این مورد با آقایان مشیری (معاون نخست‌وزیر در امور مالی و دارائی) و مرزبان تماس بگیرند».

نتیجه مذاکرات با نخست‌وزیر را مجدداً با فرماندهان نیروها بررسی کردیم. شرکت خانواده‌های پرسنل نیروهای مسلح در این تظاهرات،

از لحاظ تقویت روحی پرسنل خیلی مفید تشخیص داده شد. و مقرر گردید به خانواده‌ها ابلاغ شود تا در صورت تمایل در این تظاهرات شرکت نمایند. (۴۲)

فرماندهان نیروها و ارتشبد طوفانیان قبول کردند که در تهیه مقدمات راهپیمائی هم، به جمعیت طرفداران قانون اساسی کمک کنند و چون در روزنامه‌ها اعلان شده بود که روزهای جمعه ۶ و شنبه ۷ بهمن (به مناسبت ۲۸ ماه صفر، رحلت حضرت محمد و شهادت امام حسن) مخالفین راهپیمائی خواهند داشت، لذا روز پنجشنبه ۵ بهمن ماه ۱۳۵۷، برای تظاهرات و راهپیمائی طرفداران قانون اساسی در نظر گرفته شد، تا قبل از انجام راهپیمائی مخالفین باشد.

در جریان تهیه مقدمات تظاهرات طرفداران قانون اساسی، نمایندگان نیروهای مسلح شاهنشاهی با جمعیت طرفداران قانون اساسی همکاری می‌کردند. دو یا سه روز قبل از برگزاری راهپیمائی جمعیت طرفداران قانون اساسی، دریا سالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریائی در کمیته بحران اظهار کرد: «در نیروی دریائی يك نفر داریم که متخصص در کارهای تبلیغاتی و تهیه شعارهاست، و دارای ابتکارات مخصوصی است که در نیروی دریائی از وجودش در امور تبلیغات استفاده می‌شود، اگر تیمسار اجازه می‌دهید او را هم مأمور کنیم تا در تهیه مقدمات تظاهرات طرفداران قانون اساسی کمک کند». گفتم پیشنهاد خوبی است. سؤال نمودم این شخص کیست؟ اظهار کرد: دریادار مجیدی معاون نیروی دریائی. گفتم شما تلفنی به ایشان دستور بدهید، من هم به سپهبد رحیمی می‌گویم تا ایشان را به مسئولین جمعیت معرفی نموده و سفارش کند که از تخصصش استفاده نمایند.

بیست و چهار ساعت از این مذاکره نگذشته بود که دریا سالار حبیب‌اللهی نزد من آمد و در حالی که کاملاً مشهود بود از مطرح کردن موضوعی ناراحت است اظهار نمود: «دریادار مجیدی مطالبی دارد که می‌خواهد به تیمسار بگوید». سؤال کردم چه مطلبی؟ جواب داد که: «ایشان با تظاهرات طرفداران قانون اساسی به این صورت که این جمعیت می‌خواهند برگزار نمایند موافقت ندارد». اظهار کردم: ما که نظر او را در مورد برگزاری تظاهرات نمی‌خواستیم، قرار بود از تخصصش در

تبلیغات استفاده شود. اظهار نمود: «دریادار مجیدی پیشنهاداتی دارد و اظهار می‌کند، که به نخست‌وزیری رفته آقای مشیری و آقای بختیار را هم راضی کرده است که فعلاً تظاهرات برگزار نشود، خواهش می‌کنم اجازه بدهید خودش بیاید و توضیح بدهد». گفتم بسیار خوب بیاید. هنگامی که دریادار مجیدی را پذیرفتم، وی با حالت علاقمندی و دلسوزی اظهار داشت:

«من رفتم وضع این جمعیت را بررسی کردم، مطمئن هستم که به‌علت کمی وقت و عدم تهیه امکانات کافی این تظاهرات بطور شایسته صورت نخواهد گرفت. آمده‌ام استدعا کنم که این راهپیمایی را ۱۰ تا ۱۵ روز به تأخیر بیندازند تا تلاش کنیم یک تظاهرات آبرومند و مجللی ترتیب داده شود». گفتم حالا دو روز بیشتر به‌موعده راهپیمایی نمانده و مردم نیز عموماً اطلاع پیدا کرده‌اند، به‌هیچ‌وجه صلاح نیست که ما تظاهرات طرفداران قانون اساسی را به‌عقب بیندازیم و باید تلاش کنیم هرچه ممکن است آبرومندتر صورت بگیرد. دریادار مجیدی شروع کرد باز به دلیل آوردن که ممکن است «خوب از آب در نیاید...». گفتم دریاسالار حبیب‌اللهی شما را به‌عنوان متخصص در امور تبلیغات و تهیه شمار و غیره معرفی کرده، منظور این نبود که تیمسار برای ما و برای جمعیت تعیین تکلیف نمایند. دیگر کسی با شما کاری ندارد. لزومی نیست که تیمسار مداخله بکنید.

بطوریکه همه می‌دانند تظاهرات جمعیت طرفداران قانون اساسی، در روز مقرر، با عده قابل توجهی [!] در میدان مجلس شورای ملی برگزار شد.

حال برای اطلاع خوانندگان از چگونگی حقایق پشت پرده و علت مخالفت آن‌موقع دریادار مجیدی، مصاحبه نامبرده^۷ که ۱۵ روز بعد از وقایع ۲۲ بهمن‌ماه ۵۷ در ۷ اسفندماه ۵۷ وی با سمت معاونت نیروی دریائی در دولت موقت بازرگان، با روزنامه کیهان به‌عمل آورده و به ارتباطات محرمانه خود با آقایان مدنی و بختیار و همچنین مخالفتش با طرفداران قانون اساسی اعتراف نموده است، نقل می‌شود:

«... معاون نیروی دریائی می‌گوید: از دو سال پیش همراه مدنی که حالا وزیر دفاع شده است به‌صورت یک نیروی مبارز علیه استبداد و

مفسد رژیم با آن مبارزه می‌کردند. حتی زمانی بود که دیدن مدنی جرم بود و ما گروه‌های مخالفی بودیم که مثلاً صبح‌زود در منزل ایشان جلسه داشتیم.

دولت بختیار که پس از چهار ماه سرکار آمد، با معرفی اعضای گروه، از من خواست که دست به یک بررسی فوری بزنم. من به بختیار گفتم که تو فقط یک راه داری و آن هم قرار گرفتن زیر چتر حمایت آیت‌الله خمینی است و الا از حالا می‌توانی مطمئن باشی که شکست می‌خوری. موضع بیگانگان را برای بختیار روشن کردم و توطئه‌هایشان را. تا آن زمان، بیش از ۵۰ هزار نفر کشته داده بودیم و تنها راه باقیمانده، اجرای هر برنامه و حرکتی با دستور امام بود. طرحی که من به بختیار دادم، سه بخش بود که به این صورت خلاصه می‌شد: مأموریت: خنثی کردن طرح کشورهای بیگانه، فرصت: دوهفته. مشکلات بین‌المللی وجود داشت که در حال حاضر صلاح نیست مطرح کنم و اجازه بفرمائید بعدها آشکار شود...»

دریادار مجیدی سپس در قسمت دیگر از مصاحبه‌اش در مورد طرفداران قانون اساسی چنین می‌گوید:

«افشای تظاهرات قانون اساسی. یک‌روز قرار شد دولت و ارتش، تظاهراتی در پشتیبانی از قانون اساسی راه بیندازند، یک‌روز در دفترم نشسته بودم که «سپید مهدی رحیمی فرماندار نظامی وقت تهران به من تلفن کرد که با من کار مهمی دارد. رفتم گفتم می‌خواهند تظاهراتی راه بیندازند... رفتم آنها را دیدم، برگشتم و به رحیمی گفتم: این کار را نکنید و باعث ایجاد تضاد بیشتری نشوید... اینها، کسانی هستند که هنوز می‌گویند زنده باد شاه. خیانت این عمل برای من از روز روشنتر بود، به این جهت سعی کردم به رحیمی بقبولانم که شاه در افکار عمومی جایی ندارد... رحیمی روی خشکی و تفکر ضعیف و سادگی که داشت به من گفت بروم با مشیری معاون نخست‌وزیر مذاکره کنم. من رفتم مشیری را قانع کردم، رفتم بختیار را هم قانع کردم... بختیار قبول کرد، مرا فرستادند در شورای عالی فرماندهان ارتش، اما من نتوانستم فرماندهان را قانع کنم و گفتند که این تظاهرات حتمی باید انجام بگیرد» (۸)

بطوریکه ملاحظه می‌شود کسی که به اقرار خودش از دو سال پیش با آقایان مدنی و بختیار در تماس بوده چگونه تحت عنوان دلسوزی می‌خواست از برگزاری تظاهرات جمعیت طرفداران قانون اساسی جلوگیری نماید. و این اقرار بطوریکه بعدها خواهد آمد نمونه‌ای است از طرز تفکر عده‌ای از افسران نیروهای مسلح در آن زمان و همچنین دلیل بر میزان علاقمندی آقای بختیار به قانون اساسی.

حال که صحبت از راهپیمایی طرفداران قانون اساسی به میان آمد لازم به یادآوری است که در راهپیمایی‌های مخالفین علاوه بر اینکه تمام طبقات اعم از دانشگاهی، دبیرستانی، استادان، معلمان، روشنفکران، بازاریان، کارمندان دولت، اصناف، پیمانکاران، پزشکان، کارفرمایان، کارگران همه و همه شخصاً در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند، به طرق مختلف هم از نظر مادی و معنوی کمکهای فوق‌العاده‌ای می‌نمودند. به عنوان مثال يك نمونه جالب از این کمکها نقل می‌گردد!:

يك روز قبل از راهپیمایی طرفداران قانون اساسی سپهبد ربیعی نزد من آمد و اظهار نمود:

«آقای کشفی پیمانکار تأسیسات نیروی هوایی در چاه‌بهار به من مراجعه و اظهار می‌نماید، که تعداد ۳۵ اتوبوس از کارگران را برای شرکت در راهپیمایی مخالفین در روزهای ۶ و ۷ بهمن‌ماه به تهران آورده‌ایم، آماده هستند. اگر موافقت دارید آنها فردا در تظاهرات طرفداران قانون اساسی نیز شرکت نمایند». گفتم با این وصف که می‌گوئید مانعی ندارد، با مسئولین راهپیمایی مذاکره کنید تا ترتیب کنار را بدهند که شرکت نمایند. به این ترتیب کارگران شرکت پیمانکاری آقای کشفی، ابتدا روز پنجشنبه در تظاهرات و راهپیمایی طرفداران قانون اساسی و سپس روزهای جمعه و شنبه در تظاهرات و راهپیمایی‌های طرفداران جمهوری اسلامی شرکت نمودند!

در این مورد لازم است يك نکته جالب دیگری نیز یادآوری شود: بطوریکه معلوم گردید آقای بختیار بعد از موافقت با برگزاری تظاهرات طرفداران قانون اساسی، بنابه اظهار صریح همکار سابقش در یادار مجیدی، به علت مخالفت با رژیم سلطنت از تصمیم خود منصرف [شده] و قبول می‌نماید که تظاهرات موقوف گردد، ولی در اثر مقاومت

فرماندهان و من این تظاهرات به وضع آبرومندی [!] برگزار گردید^۸. آقای بختیار در این باره نیز مانند سایر موارد گفته شده در مصاحبه‌های افسانه‌ای خود در صفحه ۶۹ کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» به منظور اغفال هم‌میهنان، اولاً تمام جریانات مربوط به موضوع تظاهرات را برخلاف واقع تعریف می‌کند. ثانیاً تظاهراتی را که جمعیت طرفداران قانون اساسی با پشتیبانی فرماندهان نیرو و شرکت خانواده پرسنل نیروهای مسلح قانون اساسی فرماندهان نیرو و شرکت خانواده پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی، در ۵ بهمن‌ماه ۵۷ به منظور طرفداری از قانون اساسی و رژیم سلطنت برگزار نموده‌اند، به نام «تظاهرات پشتیبانی از خویش» وانمود می‌نماید و در جواب سئوالی که خود بسدین شرح از خودش می‌نماید: «آقای دکتر بختیار، در اوائل بهمن‌ماه ۵۷ پیش از ۱۵۰ هزار تن از مردم تهران برای پشتیبانی از شما دست به تظاهرات زدند...» چنین جواب می‌دهد: «این تظاهرات بهمن‌ماه علامت سلامت روح و اعتمادی است که آرام‌آرام مردم به دولت پیدا کرده بودند...»!!! (۲۰) غافل از اینکه تمام پرسنل نیروهای مسلح خود بهترین گواه برای توجیه حقایق مربوط به مشارکت خانواده‌هایشان [!] در تظاهرات طرفداران قانون اساسی بوده (۴۲) و اظهارات دریادار مجیدی نیز بیانگر روشنی از مخالفت آقای بختیار با برگزاری تظاهرات مذکور می‌باشد. (۸)

شورای سلطنت و بختیار

□ رئیس شورای سلطنت با نظر چه کسی مستعفی گردید؟

انتظار می‌رفت که نخست‌وزیر بعد از مسافرت اعلیحضرت نحوه تشکیل جلسات شورای سلطنت را مشخص و به‌اعضاء اعلام نماید. تصور این بود که شورا هفته‌ای یک یا دو بار تشکیل جلسه بدهد تا وضع بحرانی مملکت مورد بررسی [قرار گرفته] و آقای بختیار توضیح بدهد طرح و برنامه‌اش برای رفع مشکلات مملکت چیست؟ و سپس اعضای شورا

درباره آن بحث و نظر بدهند. ولی بعد از مدتی انتظار و مذاکره با وی معلوم شد، آقای بختیار اصولاً به شورای سلطنت که به پیشنهاد خودش به وجود آمده و شرط قبولی ایشان برای تشکیل دولت بوده اعتقادی نداشته و میل ندارد که شورای سلطنت تشکیل جلسه بدهد. به همین جهت جلسات شورای سلطنت بعد از مسافرت اعلیحضرت، فقط دونوبت آنهم به پیشنهاد و به اصرار من تشکیل شد.

جلسه یکم، به منظور اطلاع از طرح نخست‌وزیر در مورد برقراری آرامش در کشور بود که آقای بختیار بعد از صحبت در کلیات، و اظهار امیدواری نسبت به موفقیت مأموریت آقای سیدجلال تهرانی اضافه کرد: «با آقای تهرانی که به پاریس رفته، مذاکرات تلفنی داشته و موافقت نموده است که نامبرده به منظور ملاقات با آقای خمینی، (که بنا به خواست آقای خمینی بود) از ریاست شورای سلطنت استعفاء بدهد^۹ و اطمینان دارد با اقدامات آقای سیدجلال تهرانی در پاریس و ملاقاتها و مذاکراتی که خودش با جبهه مخالفین در تهران دارد به زودی اغتشاشات و ناآرامی‌ها خاتمه پیدا خواهند کرد...». ضمناً چون نخست‌وزیر عجله داشت و می‌خواست در جلسه هیئت دولت شرکت نماید به جلسه شورای سلطنت خاتمه داده شد.

تا اینکه جریان استعفاء آقای تهرانی در روزنامه‌ها منعکس و متن استعفاء هم بدین شرح منتشر گردید:

«یکشنبه اول بهمن‌ماه ۱۳۵۷ - پاریس - قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت اینجانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت بطوریکه برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آنرا غیرقانونی دانسته کنار گذاشتم... محمدالحسین سیدجلال‌الدین تهرانی» (۲۶). بدین ترتیب معلوم شد که تنها موضوع استعفاء آقای تهرانی مطرح نبوده بلکه شورای سلطنت با مشورت و نظر نخست‌وزیر، به وسیله رئیس شورا غیرقانونی اعلام شده و نتیجه‌ای هم از مذاکرات حاصل نگردیده است! وقتی چگونگی را

از آقای بختیار سؤال کردم اظهار نمود: «این حرفها تأثیری ندارد ما کار خودمان را انجام می‌دهیم»، در صورتیکه چنین نبود، زیرا در افکار عمومی غیرقانونی اعلام شدن شورای سلطنت معنای دیگری داشت و آن غیرقانونی تلقی شدن دولت خود آقای بختیار بود که آن‌هم به وسیله آقای خمینی غیرقانونی اعلام شده بود.^{۱۱}

و اما علت پیشنهاد من برای تشکیل جلسه دوم شورای سلطنت بدین دلیل بود که چون اعلیحضرت در موقع خروج از کشور برخلاف معمول همیشه و روش جاری ستاد بزرگ ارتشتاران اختیارات معمول را به رئیس ستاد بزرگ نداده بودند تا به موجب آن فرامین ارتش امضاء شود، بنابراین تصمیم گرفتم که فرامین ارتش را به امضای رئیس شورای سلطنت برسانم، ولی بعد از استعفای آقای تهرانی و عدم مراجعت ایشان لازم بود که رئیس شورای سلطنت انتخاب شود تا فرامین را امضاء نماید.

به همین جهت به نخست‌وزیر تلفن زده اظهار کردم: لازم است که شورای سلطنت تشکیل جلسه بدهد. اظهار نمود: «گرفتاری زیاد است، ضرورتی ندارد که شورا تشکیل شود»، وقتی موضوع امضای فرامین ارتش را مطرح کردم اظهار داشت: «این کارها مهم نیست من خودم فرامین را امضاء می‌کنم»، گفتم اگر هم بنا باشد که شما امضاء کنید لازم است شورای سلطنت تشکیل [شده] و این اجازه را به نخست‌وزیر بدهد. در هر حال آقای بختیار مجبور شد اعضای شورای سلطنت را برای تشکیل جلسه دعوت نماید. این جلسه هم در نخست‌وزیری تشکیل شد. من در شورا اظهار کردم: که برابر روش جاری ستادی برای بیشتر موارد در ارتش شاهنشاهی مانند ترفیعات، مرخصی‌ها، پرداخت بعضی از استحقاقهای افسران و... احتیاج به فرمان داریم که معمولاً به توشیح اعلیحضرت می‌رسید. حالا که تشریف‌ن دارند، باید رئیس شورای سلطنت آنرا امضاء نماید. نخست‌وزیر اظهار نمود: «موضوع مهمی نیست، ممکن بود من خودم امضاء کنم ولی تیمسار میل دارند که شورای سلطنت در این مورد نظر بدهد». بالاخره بعد از بحث در این باره شورا موافقت نمود که آقای بختیار فرامین را امضاء کند، و قرار شد که آقای رارسته از طرف رئیس شورای سلطنت فرامین ارتش را امضاء نماید.

به همین ترتیب عمل [شده] و فرامین برای امضای ایشان فرستاده شد. سپس چند نفر از اعضاء شورا بخصوص آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی با اشاره به اوضاع فوق العاده آشفته مملکت، از وضع اغتشاشات و شدت روزافزون اعتصابات در کشور شدیداً اظهار نگرانی کردند. آقایان محمد سجادی رئیس مجلس سنا و اردلان وزیر دربار شاهنشاهی عقیده داشتند که ادامه این وضعیت بحرانی مملکت را به خرابی و ویرانی خواهد کشاند، ضرورت دارد که در این مورد اقدامات جدی به عمل آید، و اوضاع ایجاب می کند [که] حتی با سفرای کشورهای آمریکا و انگلیس و اگر لازم است شوروی، بطور جدی نشسته صحبت کرد و دید واقعا چه می خواهند، تا ترتیبی داده شود که زودتر این جریانات و آشوبها خاتمه پیدا کنند. [!]

آقای بختیاز اظهار کرد: «من مشغول مذاکره با آنها هستم، دو راه بیشتر وجود ندارد، یکی اینکه فراندم بکنیم تا مردم نظرشان را بدهند! و یا اینکه اگر در این اوضاع و احوال که مواجه با اشکالات هستیم انجام فراندم مقدور نباشد و نتوانیم از این راه رفع مشکل کنیم... آقای سجادی ضمن قطع صحبت آقای بختیاز دنباله موضوع را ادامه داده و اظهار داشت: «بلی مجلسین سنا و شورا دعوت بشوند برای يك جلسه مشترك که دو ماده از قانون اساسی را اصلاح بکنیم!»، آقای بختیاز تکرار کرد: «بلی دو ماده از قانون اساسی را تغییر بدهیم تا به این آشوبها و اغتشاشات خاتمه داده شود» (منظور تغییر دو ماده مربوط به رژیم سلطنت در قانون اساسی می باشد) و اضافه نمود: «چون هر دو راه حل صورت قانونی دارد، دیگر هیچگونه اشکالی در بین نخواهد بود! ولی من احتیاج به قدری زمان دارم تا این کارها را انجام بدهم».

در اینجا لازم است توضیحی درباره انگیزه اظهارات نخست وزیر در شورای سلطنت داده شود: در مورد راه حل اول پیشنهادی آقای بختیاز یعنی فراندم، بعدها آقای مهدی بازرگان چنین می نویسد: «... روی همین نظر بود که در اوایل بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه سه نفری سری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب، مهندس بازرگان و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگزاری فراندم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت. نظر سفیر این

بود که رفرا ند م را وزارت كشور يعنى دولت بختيار انجام دهد تامحظورى از نظر اصول ديپلماسى و حقوق بين المللى براى آنها پيش نيايد. درحالى كه دو نفر ديگر عقيده داشتند رفرا ندمى كه دولت اعلام نمايد، ملت در آن شركت نخواهند كرد. بنا بر اين بهتر است اين كار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نمايد. مگر آنكه وزير كشور و دولت مورد انتخاب و اعتماد رهبرى انقلاب باشد...» (۲۷)

درباره تغيير دو ماده از قانون اساسى نيز آقاى يزدى وزير امور خارجه دولت بازرگان ضمن فاش ساختن فعاليتهاى محرمانه آقاى بختيار چنين اظهار مى نمايد: «ولى امام بلافاصله پيغام داد كه شوراى سلطنت غيرقانونى است... آن وقت قرار شد كه طرح ديگرى پياده شود، يعنى خود بختيار اعلام جمهورى كند و با تشكيل جلسه مشترك مجلسين اصل رژيم شاهنشاهى را از قانون اساسى حذف كند و علت اينكه بختيار از امام خواسته بود كه به او چند هفته مهلت بدهد^۱ به همين دليل بود». (۵) روزنامه اطلاعات نيز نوشت: «بختيار در نامه خود از امام درخواست كرده كه سه هفته به دولت وقت بدهد... همچنين اشاره كرده است كه اگر تغيير در قانون اساسى لازم است، بايد مقدماتى بوجود آيد و اين كار نيازمند زمان است». (۲۸)

به هر صورت جلسه شوراى سلطنت با وعده و اميدوارى هاى كه نخست وزير با توجه به مذاكرات و ملاقاتهاى خودش با مخالفين درباره حل مشكلات مملكت داد، بدون اينكه بحث و بررسى درباره پيشنهادهات وى به عمل آيد، پايان پذيرفت.

من جريان مذاكرات شوراى سلطنت و اظهارات آقاى بختيار را درباره اصلاح قانون اساسى به وسيله رفرا ندم يا از طريق تشكيل جلسه مشترك مجلسين در كميته بحران مطرح [كردم] و موضوع با توجه به به اخبار روزنامه ها و بخصوص مصاحبه هاى آقاى بختيار با مطبوعات مورد بحث و بررسى قرار داده شد. به اين نتيجه رسيديم كه چون اعلى حضرت حل مشكل مملكت را كه معتقد بودند سياسى است نه نظامى (۳) به عهده نخست وزير محول نموده اند و با آقاى بختيار تماس و ارتباط تلفنى دارند و به ستاد بزرگ ارتشتاران و فرماندهان نيرو اجازه ارتباط نداده اند، بهتر است تأمل كنيم و مراقب باشيم تا ببينيم

نخست‌وزیر چه می‌کند؟!

ولی در عمل نه دیگر شورای سلطنت تشکیل شد و نه ما در جریان بعدی کارها قرار گرفتیم تا بدانیم آقای بختیار چه می‌خواهد بکند. آنچه مسلم بود نخست‌وزیر به هیچ وجه علاقه‌ای به شورای سلطنت نداشت و مایل هم نبود که اساساً شورا تشکیل جلسه بدهد. لازم به تذکر است که هیچگاه در جلسات شورای سلطنت صورتجلسه‌ای تهیه نگردید و صحبت‌ها همیشه صورت غیررسمی و خصوصی داشت!

بالاخره درباره میزان اعتقاد آقای بختیار به شورای سلطنت کافی است به اطلاع خوانندگان برسد که در تمام مدت بعد از مسافرت اعلیحضرت، نخست‌وزیر در هیچ موردی رأساً به شورای سلطنت مراجعه ننموده و مشورتی هم با آن به عمل نیاورد.

چگونه از آمدن [امام] خمینی جلوگیری شد؟

□ انگیزه قرائت گزارش گوادولوپ در شورای امنیت ملی چه بود؟

خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها اعلان کردند که آقای خمینی می‌خواهد روز جمعه ششم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ وارد ایران شود، در بین مردم و گروه‌های مخالف شادی و مسرت توأم با ترس و وحشت از آشوب و شورش ایجاد گردید. کارمندان هواپیمای کشوری که مدت مدیدی بود اعتصاب کرده بودند (فرودگاه مهرآباد به وسیله پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی اداره می‌شد) با شنیدن خبر آمدن آقای خمینی در روزنامه‌ها اعلان کردند که یکی از هواپیماهای ۷۴۷ را بنام «پرواز انقلاب» آماده کرده و برای انتقال وی، از تهران به پاریس خواهند برد.

نخست‌وزیر شورای امنیت ملی را به منظور بررسی مسئله آمدن آقای خمینی دعوت نموده (لازم به یادآوری است [که] آقای بختیار در جریان استعفای من متعهد گردیده بود که با آمدن آقای خمینی موافقت نخواهد کرد). در جلسه شورای امنیت ملی علاوه بر اعضای شورا، وزیر جنگ -

و فرماندهان نیروهای سه‌گانه نیز حاضر بودند. آقای بختیار اظهار کرد: «آقای سیدجلال تهرانی که برای ملاقات با آقای خمینی به پاریس رفته است، بعد از ورود به پاریس تلفنی به من اطلاع داد که آیت‌الله ملاقات خود را با وی مشروط به استعفای ایشان از عضویت شورای سلطنت می‌نماید، من هم موافقت کردم که استعفا کند، ولی با وجود اینکه آقای تهرانی دو ملاقات طولانی با آقای خمینی داشته نتیجه‌ای نگرفته است. حالا هم بطوریکه اطلاع دارید اطلاعات و اخبار حاکی از آمدن خمینی است.» ضمناً اضافه نمود: «مشغول تهیه نامه‌ای هستم و می‌خواهم برای آقای خمینی بفرستم، مذاکراتی هم در تهران با نمایندگان آیت‌الله دارم که مطمئن به نتیجه خواهد رسید.»

سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک اظهار کرد: «برابر اطلاعات واصله آقای خمینی روز جمعه می‌خواهد به ایران بیاید و جبهه مخالفین مشغول تهیه مقدمات ورود ایشان هستند. در شهرستانها هم روحانیون مردم را تشویق می‌کنند که برای استقبال از آقای خمینی به تهران مسافرت کنند و پیش‌بینی می‌شود که عده خیلی زیادی در این چند روز از شهرستانها وارد تهران بشوند. ضمناً کارکنان اعتصابی هواپیمائی ملی اعلام نموده‌اند که در حال آماده کردن يك هواپیما برای رفتن به پاریس هستند. چون [در] بین اعتصاب‌کنندگان افراد مشکوک و مظنون وجود دارد (منظور عناصر کمونیست می‌باشد) احتمال خرابکاری می‌رود، لذا باید از این عمل کارمندان اعتصابی جلوگیری شود.»

سپهبد ربیعی ضمن تأیید نظر سپهبد مقدم اظهار کرد: «با توجه به خرابکاری‌هایی که هم‌اکنون اعتصابیون سازمان هواپیمائی ملی و هواپیمائی کشوری در امور فرودگاه مهرآباد می‌کنند، و ما درگیر آنها می‌باشیم، در این اوضاع و احوال بردن هواپیما به پاریس مصلحت نمی‌باشد، باید از این عمل آنها جلوگیری شود.»

مجدداً سپهبد مقدم اضافه نمود: «لازم است یادآوری کنم [که] در وضعیت فعلی اگر به هواپیمای حامل آقای خمینی آسیبی برسد، در کشور شورش و حمام خون راه خواهد افتاد که نمی‌توان نتیجه آنرا پیش‌بینی کرد.» بعد از مدتی مذاکره و بحث و بررسی موافقت شد که فرودگاه

با همکاری فرمانداری نظامی و نیروی هوایی بسته شود و از طریق رادیو اعلان گردد که: «فرودگاه مهرآباد به علت عدم آمادگی برای پذیرفتن هواپیماها بسته است».

در پایان مذاکرات همین جلسه آقای احمد میرفندرسکی وزیر امور خارجه گزارش جریان کنفرانس گوادولوپ را به شورا ارائه و آنرا قرائت کرد. منظور این بود که به اعضای شورای امنیت ملی نشان بدهد تصمیم خروج اعلیحضرت از ایران، در گوادولوپ با توافق چهار دولت آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان اتخاذ شده و بازگشتی در بین نیست! بعد از آنکه بسته شدن فرودگاه در شورای امنیت ملی تصویب [شد] و اجرای آن به مسئولین امر ابلاغ و نتیجه از رادیو و تلویزیون اعلان گردید، من به منظور ایجاد آرامش و تقویت روحی پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی، فرماندهان و امراء ارشد نیروها و رؤسای ادارات ستاد بزرگ ارتشتاران را به ستاد دعوت [کرده] و پس از تشریح وضعیت عمومی کشور اظهار کردم: نخست وزیر در شورای امنیت ملی عنوان نمود که مشغول مذاکره با نمایندگان آقای خمینی است و عقیده دارد که به زودی مسائل حل خواهد شد. و همچنین جریان جلوگیری از ورود آقای خمینی را هم برای عموم توضیح دادم. پس از پایان این جلسه ارتشبد طوفانیان نزد من آمده و اظهار کرد: «وقتی که از جلسه خارج شدیم سپهبد بخشی آذر نزد من آمده و با حالت ناراحتی اظهار داشت: تصمیم [به] جلوگیری از آمدن آیت الله خمینی مصلحت نیست، از این کار احتراز و اجازه داده شود که وی به ایران بیاید! و از من خواست که این پیغام را به تیمسار برسانم».

از پیغام سپهبد بخشی آذر رئیس اداره پنجم ستاد بزرگ ارتشتاران خیلی متعجب شده، موضوع را با سپهبد مقدم که قبلاً رئیس اداره دوم ستاد بزرگ بود مطرح کردم. وی اظهار نمود: «ممکن است ایشان هم مانند بعضی از افسران با مخالفین تماسهایی داشته باشد!» با تعجب گفتم یعنی چه؟ وقتی دید من از شنیدن این خبر نگران شدم، اضافه کرد: «تیمسار ناراحت نباشید، ضد اطلاعات ارتش مراقب این قبیل افسران می باشد...».

با انتشار خبر بسته شدن فرودگاه و جلوگیری از آمدن آقای خمینی،

تظاهرات و اغتشاشات مردم در شهرها و تهران شدیدتر شد. به تدریج گزارش اعتصاب غذای همافران و شرکت عده‌ای پرسنل نیروی هوایی و تعدادی از پرسنل نیروی دریایی و زمینی در راهپیمایی‌ها، و همچنین صدور اعلامیه همبستگی از طرف آنها به‌ستاد رسید. وقتی در کمیته بحران از فرماندهان نیروی مخصوص سپهبد ربیعی چگونگی امر را سؤال نمودم، جواب دادند: «بطور قطع مشخص نیست که اعلامیه همبستگی به وسیله پرسنل منتشر شده باشد». سپهبد ربیعی نیز اضافه کرد: «در پایگاه‌ها موضوع اعتصاب غذا در بین نبوده، بلکه به علت کمبود سوخت مواد غذائی دیر به آشپزخانه‌ها رسیده، و چون بعضی از آشپزخانه‌ها هم گاز نداشتند غذا دیر تهیه شده و ماکول نبوده است».

در مورد شرکت پرسنل نیروها در تظاهرات نیز فرماندهان اظهار کردند ممکن است چند نفر از افراد که در مرخصی بوده‌اند در روز تعطیل با لباس شخصی برای تماشای تظاهرات کنندگان رفته باشند و اطمینان دادند که فرماندهان مربوطه در نیروها کاملاً مراقب پرسنل خود هستند و اگر مواردی باشد حتماً گزارش خواهند کرد. خودشان هم مراقب اوضاع می‌باشند.

در این موقع آقای بختیار تلخ زده با خوشحالی اظهار داشت: «تصمیم گرفته‌ام خودم برای ملاقات آیت‌الله خمینی به پاریس بروم». وی اطمینان داشت که موفق خواهد شد آیت‌الله را راضی کند. ضمناً پیشنهاد کرد که برای تقویت دولت لازم است یکبار دیگر پشتیبانی ارتش از دولت، از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به آگاهی عموم برسد.

پیشنهاد نخست‌وزیر در مورد مصاحبه مجدد و اعلام پشتیبانی ارتش از دولت در کمیته بحران مطرح [شد]، و پس از بررسی تصمیم گرفتیم که مصاحبه مطبوعاتی مورد نظر ایشان عملی نگردد. جریان مصاحبه مجدد در روزنامه‌ها به این شرح منتشر گردید: «ارتشبد عباس قره‌باغی رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران در مورخه ۲۲ آذر ۵۷ در دومین گفتگوی مطبوعاتی طی یک هفته اخیر، بار دیگر بر موضع ارتش که دفاع از قانون اساسی و دولت قانونی است تأکید کرد...» (۲۴)

دو روز بعد روزنامه اطلاعات از قول رادیو لندن چنین نوشت: «... بختیار در نامه خود از امام درخواست کرده که سه هفته به دولت

وقت بدهد... و اعلام کرده در طول سه هفته تأخیر سفر امام، او خواهد توانست نظر ارتشی‌ها را نسبت به بازگشت امام خمینی مساعد کند...» (۲۸)

در اینجا باید یادآور شد که درخواست آقای بختیار مبنی بر داشتن سه هفته مهلت، به هیچ وجه برای جلب نظر مساعد ارتشی‌ها نسبت به بازگشت آقای خمینی نبوده، زیرا بطوری که در قسمتهای بعد خواهد آمد، نخست وزیر چند روز بعد از تصمیم و قول خود منصرف [شد] و بدون مشورت با ارتش و شورای امنیت ملی، فرودگاه مهرآباد را باز اعلان کرده و با آمدن آقای خمینی به ایران موافقت خواهد نمود و همانطور که در تشریح مذاکرات مربوط به شورای سلطنت گفته شد، مهلت خواسته شده آقای بختیار برای انجام تغییرات در قانون اساسی بوده است!

جریان تقاضای ملاقات بازرگان از رئیس ستاد چه بود؟

بعد از استعفای آقای سیدجلال تهرانی از ریاست شورای سلطنت و عدم موفقیت وی در مذاکرات با آقای خمینی، آقای بختیار خواست که شخصاً برای ملاقات با نامبرده به پاریس برود. بطوریکه در قسمتهای بعد خواهد آمد آقای خمینی ابتدا با ملاقات آقای بختیار موافقت [نمود] ولی پس از انتشار خبر از وسائل ارتباط جمعی آنرا موکول به استعفای نخست وزیر نمود که در نتیجه آقای بختیار موفق به مسافرت و مذاکره نگردید.^{۱۲}

در این موقع بود که سپهبد مقدم معاون نخست وزیر به دفترم آمده اظهار نمود: «آقای مهندس بازرگان از تیمسار تقاضای ملاقات می نماید». گفتم تیمسار در جریان مذاکرات ژنرال هویر هستی که قبلاً چنین پیشنهادی نمود ولی من به علت بی نتیجه بودن ملاقات آنرا نپذیرفتم. اظهار داشت: «باتوجه به وضعیت فعلی دولت و مملکت به نظر من خوبست که تیمسار ایشان را بپذیرید و ببینید چه می خواهد». گفتم خیلی خوب

نخست وزیر را خواهم دید، موضوع را با ایشان مطرح می‌کنم ببینم نظرشان چیست.

درموقع ملاقات با آقای بختیار اظهار کردم که آقای مهندس بازرگان توسط سپهبد مقدم تقاضای ملاقات با من را نموده است. اظهار نمود: «خیلی خوب است، ملاقات بکنید». گفتم بطوریکه می‌گفتید خود شما با ایشان در تماس هستید. اظهار داشت: «فکر می‌کنم این ملاقات مفید باشد، ببینیم به تیسار چه می‌گوید». ضمناً اضافه کرد: «پشتیبانی ارتش ز دولت را هم تأکید نمایند».

در کمیته بحران تقاضای آقای بازرگان و نظر آقای بختیار را مطرح نمودم. پس از بحث و بررسی با تقاضای آقای بازرگان موافقت و قرار شد این ملاقات در منزل من صورت بگیرد. به سپهبد مقدم گفتم به علت گرفتاری‌های ستاد بزرگ بهتر است زمان ملاقات بعد از خاتمه خدمت و عصر باشد. فردای آن روز سپهبد مقدم تلفن زده اظهار کرد: «تیسار، روزی را تعیین کنید تا ترتیب ملاقات داده شود». شب دوشنبه ۹ بهمن ماه ۵۷ را برای ملاقات تعیین [نموده]، و به علت آشنائی وی با مخالفین اضافه کردم که تیسار هم در این جلسه حضور داشته باشید. سپهبد مقدم اظهار کرد: «وسیله آمدن آقای بازرگان را فراهم خواهد کرد». شب دوشنبه وقتی از ستاد به منزل رسیدم، اتومبیل حامل آقای بازرگان و مأمورین ساواک مقابل درب منزل متوقف بود. همزمان با من سپهبد مقدم هم رسید. وقتی وارد دفتر شدم. آقایان مهدی بازرگان و یدالله سبحانی (یکی از همکاران نزدیک آقای بازرگان) اظهار کردند: که چند دقیقه است رسیده‌اند. آقای بازرگان بعد از مدتی صحبت درباره دولتهای سابق و شکایت از نبودن آزادی‌ها و محدودیت‌های گذشته اظهار داشت: «تیسار وضعیت مملکت را ملاحظه می‌کنید، چند ماه است که بازار، دانشگاهها، دبیرستانها، دبستانها، کارگاهها، کارخانهها، وزارتخانهها، ادارات تعطیل [بوده] و کلیه کارمندان وزارتخانهها، استادان، معلمین، دانشجویان و کارگران در حال اعتصاب می‌باشند. بانکها هفته‌ای یک‌روز بیشتر باز نمی‌کنند، کارگران و کارمندان شرکت نفت در اعتصاب و مردم در این سرمای زمستان از لحاظ سوخت در مضیقه هستند. این وضعیت تا به کی باید ادامه داشته باشد؟».

جواب دادم تمام این مطالب که گفتید به دولت مربوط می‌شود و بطوریکه نخست‌وزیر اظهار می‌کند مرتباً با شما و سایر نمایندگان آقای خمینی در تماس و مشغول مذاکره می‌باشد. نیروهای مسلح هم برابر مقررات حق دخالت در سیاست را ندارند. بطوریکه چندین بار گفته‌ام ارتش از دولت قانونی پشتیبانی می‌کند، و شما این مسائل را با نخست‌وزیر باید مذاکره کنید.

آنها در جواب گفتند: «تیمسار می‌بینید که هر روز در تظاهراتی که در تهران و شهرستانها صورت می‌گیرد تعدادی از طرفین کشته می‌شوند، راهپیمائی‌های چند میلیون نفری را که ملاحظه می‌کنید، ملت ایران متفقاً خواستار جمهوری اسلامی هستند. ما می‌خواستیم از تیمسار سؤال کنیم تا کی باید این خونریزی‌ها ادامه پیدا کنند؟» سپسید مقدم اظهار کرد: «واقعاً با مشکل عجیبی روبرو هستیم، به نظر من باید توجه بشود که آیا قانون برای مردم است یا مردم برای قانون؟! همان‌روز یا روز قبل مقاله‌ای به همین عنوان در یکی از روزنامه‌ها (که احتمالاً آیندگان بود) نوشته شده بود.

آقایان بازرگان و سحابی گفتند: «احسن» [!]

من از آقای مهندس بازرگان سؤال کردم، آیا شما خدمت‌وظیفه‌تان را انجام داده‌اید یا نه؟ جواب داد: «بلی افسر مهندس بودم». اظهار داشتیم در پایان دوره آموزش برای افسر شدن یک مراسمی وجود دارد که حتماً فراموش ننموده‌اید. شما در آن مراسم در پیشگاه خداوند به قرآن و پرچم سوگند یاد کرده‌اید که حافظ قانون اساسی باشید. اظهار نمود: «بلی صحیح است». اضافه کردم من و تمام افسران، درجه‌داران، افراد و همه پرسنل نیروهای مسلح این سوگند را یاد کرده‌ایم، و نسبت به سوگند خودمان وفادار هستیم و نمی‌توانیم برخلاف آن عمل کنیم.

آقای یدالله سحابی اظهار نمود: «پس به ملت ایران که یک پارچه خواستار جمهوری اسلامی هستند چه جوابی می‌دهید؟» گفتم تمام پرسنل نیروهای مسلح، ایرانی و جزو ملت ایران هستند و امروزه در حدود هفتادوپنج درصد ارتش را افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه تشکیل می‌دهند که همه آنها همین سوگند را یاد کرده‌اند و مطمئن هستم به سوگند خود وفادار هستند. و اضافه کردم همان‌طور که گفتم ارتش از دولت

قانونی پشتیبانی می‌نماید و آقایان این مطالب را باید با دولت مذاکره کنید»^{۱۳}.

در این موقع آقای مهندس بازرگان به نخست‌وزیر تلفن کرد. پس از اشاره به پایان مذاکرات خود با من، با آقای بختیار قرار ملاقات گذاشتند و اظهار نمود که جریان مذاکرات را در موقع ملاقات تعریف خواهد کرد. سپس منزل را ترك نمودند.

بعد از رفتن آنها از سپهبد مقدم سؤال کردم که چطور تیمسار مسئله «قانون برای مردم یا مردم برای قانون را مطرح کردید؟» جواب داد این عنوان مقاله‌ای بود که در روزنامه نوشته بودند، حتماً آنها هم خوانده‌اند، منظوری نداشتم.

وقتی جریان مذاکرات با آقایان بازرگان و سبحانی را برای نخست‌وزیر نقل کردم، اظهار داشت: «منظور این بود که ببینیم ایشان به تیمسار چه می‌گویند؟» و اضافه نمود: «من خودم با آنها مشغول مذاکره هستم، مطمئن باشید به زودی مسائل حل خواهند شد».

این بود حقایق مربوط به جریان تقاضای ملاقات آقای بازرگان از من توسط سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و مذاکراتی که در آن جلسه صورت گرفت.

و اما آقای بختیار که پس از ۴ سال موفق نمی‌گردد به منظور برائت خودش علیه من مدرکی ارائه نماید، برای این ملاقات که مانند دو ملاقات بعدی، خودش برنامه‌ریزی نموده بود، افسانه دیگری ساخته و اجباراً با ذکر اینکه مدرکی ندارد، در صفحه ۵۳ کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» چنین می‌گوید:

«... من حس کردم، بدون اینکه مدرکی داشته باشم، که تماسهایی بین قره‌باغی، بازرگان، بهشتی بطور تقریباً مستمر هست. بطوریکه خود قره‌باغی یک‌روزی آمد پیش من و گفت که اجازه می‌دهید من بروم آقای مهندس بازرگان را ببینم و با ایشان صحبت بکنم که چرا این کارها را می‌کنند. این استمزاز به نظر من دلیلش این بود که آقای قره‌باغی می‌خواست اگر از جای دیگری فهمید که من حس کرده‌ام، بگوید من با اجازه خود شما رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام، در اینجا رل سپهبد

مقدم هم يك قدری به نظر من تاريك است...» (۲۰)
اگرچه با کمی دقت در مفهوم جملات آقای بختیار سراپا دروغ بودن آنها روشن می‌شود، با وجود این اشاره به نکات زیر ضروری می‌نماید:
اولا آقای بختیار خودش اقرار می‌کند که برای اظهاراتش مدرکی ندارد.

ثانیاً در این افسانه‌سازی برای تغییر مطلب و به‌خیال خود مهم جلوه دادن آن، ابتدا نام بهشتی را اضافه می‌کند؛ سپس چون به‌خاطر می‌آورد که خود وی از طریق معاوَنش سپهبد مقدم ترتیب این ملاقات را داده است، بدون اشاره به‌حضور سپهبد مقدم اضافه می‌کند: «در اینجا رل سپهبد مقدم هم يك قدری به نظر من تاريك است». در صورتی که خود آقای بختیار بهتر می‌داند که درحقیقت تاریکتر از رل سپهبد مقدم رل خود اوست که تلاش می‌کند با این قبیل داستانها واقعیات را وارونه جلوه دهد.

(در اینجا لازم به یادآوری است که نه تنها هیچوقت ملاقاتی بین من و بهشتی انجام نشده، بلکه هیچگونه آشنائی یا تماسی نیز هرگز با نامبرده نداشته‌ام.)

باری آقای بازرگان چند روز بعد از ملاقات با من، در سخنرانی خود در دانشگاه تهران در این‌مورد چنین گفت: «آقایان امرای ارتش... اظهار می‌نمایند که ما سوگند وفاداری به قانون اساسی خورده‌ایم، مسلمانیم، باید به‌سوگند به‌قرآن عمل کنیم...» (۳۰)

ضمناً باید یادآوری گردد، همان‌طور که موضوع ملاقات با آقای بازرگان مانند تمام مسائل دیگر قبلاً در کمیته بحران مطرح [شده] و مورد موافقت قرار گرفته بود، نتیجه مذاکرات نیز بلافاصله در جلسه کمیته بحران مورد بررسی [قرار گرفت] و فرماندهان نیرو همگی در جریان آن بودند. بطوریکه سپهبد ربیعی ضمن دفاعیات خود درباره ملاقات من با آقای بازرگان چنین می‌گوید: «... قرار شد منزل قره‌باغی ملاقات صورت بگیرد، بعد ملاقات‌هایی انجام شد، من نمی‌دانم با آقای دکتر بهشتی شد یا نشد، اما مطمئن هستم که این ملاقات با آقای بازرگان انجام شده...» (۳۱)

همانطور که ملاحظه می‌شود، سپهبد ربیعی درباره ملاقات با بهشتی اظهار تردید نموده، با استفاده از جمله «شد یا نشد» آنرا حتمی نمی‌داند. زیرا هیچوقت ملاقاتی بین من و بهشتی انجام نیافته، والا مانند تمام اقدامات دیگر که اعضاء کمیته بحران همگی در جریان آنها بودند، [ربیعی] آنرا هم حتماً می‌دانست.

توضیحات بخش پنجم

۱- گزارش کتبی پاسبانان شهربانی در مورد اینکه مقلد امام خمینی هستند، بهترین و گویاترین سند برای اثبات این امر است که پیروزی انقلاب نه کار خارجی‌ها بوده و نه کار بختیار. مذهب و روحانیت و مرجعیت بیشترین قدرت را داشته و همین قدرت بوده است که ارتش و نیروهای مسلح را به سوی انقلاب اسلامی جذب کرده است، نه مأموریت بختیار و هويزر. مأموریت آنها درست در جهت عکس آن چیزی بود که اتفاق افتاد. با وجود اینکه به اعتراف خود قره‌باغی، مذهب قلب ارتش را تسخیر کرده بود، باز هم می‌گوید: اگر بختیار جلو ورود امام به ایران را می‌گرفت، رژیم سلطنتی شکست نمی‌خورد! مگر بختیار یا هويزر می‌توانست چنین کند؟

۲- اگر بختیار می‌خواست به نفع انقلاب عمل کند، نباید از حرف رئیس شهربانی در مورد گزارش کتبی پاسبانان به حدی ناراحت شود که استعقای او را بپذیرد و کار را به قره‌باغی و جانشینی سپهد رحیمی واگذار کند. این بهترین فرصت بود تا بختیار به سخنان و اعتبارات خود فرماندهان و ژنرال‌ها استناد کند و قدرت نفوذی انقلاب و مذهب را به رخ آنها بکشد. اما نه تنها چنین نکرد، بلکه به شدت هم

برآشفست و واقعیت‌ها را انکار کرد.

۳- اصل: بعمل آورده تا ببینیم...

۴- خود قره‌باغی هم نمی‌دانند که چه می‌گویند. در يك جامی گویند برگزاری تظاهرات اربعین را همه تصویب کردیم و همه معترف بودند که در برابر مردم نمی‌شود ایستاد ولی در اینجا می‌گویند برگزاری آن دلیل دیگری بر ضعف حکومت تلقی می‌شد. یعنی چه؟ یعنی می‌بایست از برگزاری آن جلوگیری به عمل می‌آمد؟

۵- در اینجا بهتر است برای اینکه بدانیم آقای بختیار واقعاً چقدر با انقلاب و رهبری انقلاب ارتباط و همکاری! داشته است به موضع‌گیری‌ها و اظهارات طرفین در آن مقطع حساس اشاره می‌کنیم. قره‌باغی در این کتاب ادعای مضحکی را مطرح کرده و آن اینست که گویا اصلاً از اول، خارجی‌ها می‌خواسته‌اند انقلاب شود! مسئولان و شخصیت‌های انقلاب با آمریکا و انگلیس و سازمان سیا ارتباط داشته‌اند! ولی اعلیحضرت و قره‌باغی - با وجود چند هزار مستشار نظامی آمریکا در ارتش و علیرغم اینکه بنا به اعتراف نویسنده این کتاب، اداره مستشاری ارتش شاهنشاهی جزء ابواب جمعی ارتش آمریکا و نیروهای «ناتو» بوده و مهمترین و سری‌ترین و اساسی‌ترین امور نظامی ارتش شاه در دست آنها بوده است - ضد امپریالیست و ضد آمریکا و انگلیس بوده‌اند! بختیار هم عامل خارجی‌ها به منظور روی کار آوردن رهبران انقلاب و به قدرت رساندن امام خمینی بوده است! باید از وی پرسید: گیریم که چنین باشد! اولاً چطور شد که شما و اعلیحضرت با آن همه هوش و ذکاوت و قدرت و عظمت از يك مأمور مزدور و معتاد فریب می‌خوردید؟ ثانیاً اگر فریب نخورده‌اید، اما خارجی‌ها به شما دستور دادند که از وی پشتیبانی کنید، چه دلیلی داشت که حرف خارجی‌ها را بپذیرید؟ مگر خدای ناکرده شما نوکر خارجی‌ها بودید؟! در هر حال بهتر است به روزهای حاکمیت بختیار برگردیم. به محض اینکه شاه بختیار را منصوب کرد، امام خمینی در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خویش فی الفور دولت جدید را غیرقانونی، فاسد و غاصب خواند و در متن پیام‌رسانی برای مطبوعات ایران و صدور دستور شکستن اعتصاب نیز صراحتاً چنین گفت: «اکنون که دولت غیرقانونی جدید مدعی برداشت

سانسور است از اعتصاب بیرون آیند، تا تکلیف ملت با دولت غیرقانونی معلوم شود. مردم بلافاصله در شعارها بختیار را نوکر بی اختیار خواندند و فریاد زدند: «نه شاه می‌خوایم نه شاه‌پور، مرگ به‌هر دو مزدور!» آیت‌الله طالقانی نیز خطاب به بختیار اظهار داشت که: «هیچ دولتی بدون رأی و تأیید امام خمینی نمی‌تواند قانونی باشد و بختیار هم حکم نخست‌وزیری‌اش را از کسی گرفته که اساس حکومت خود او غیر قانونی بوده است». امام خمینی مجدداً در شانزدهم دی‌ماه اعلام کرد: «عمال دستگاه با فریب‌هایی مثل آزادی مطبوعات و وعده انحلال ساواک می‌خواهند دوباره قدرت را به‌دست آورند. مردم اطاعت نکنند». روشن است که ایشان در این اظهار نظر خود، بختیار را منظور داشته‌اند. آمریکا و انگلیس و فرانسه و... هنگامی که به رأی‌العین دیدند که شاه یار شاطر نیست و بار خاطر است به امید اینکه آرامش و ثبات به کشور بازگردد دستور خروج شاه و تشکیل دولت ائتلافی صادر کردند. زیرا «ارتش به شکست خود در اعاده نظم در دو ماه گذشته (دوران صدارت اژه‌اری) کاملاً اذعان داشته است - آسوشیتدپرس، روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی‌ماه ۵۷». هیچ‌کس از افراد سرشناس باوجود تمایل باطنی از ترس رهبری انقلاب و مردم حاضر به شرکت در دولت ائتلافی شاه نشد. حتی سنجابی که مرتباً اظهار می‌داشت: «در صورت دعوت ملت و تأیید آیت‌الله خمینی حاضرم حکومت موقت را تشکیل دهم - اطلاعات، ۲۰ دی‌ماه ۵۷»، جرأت نکرد در این مهلکه وارد شود. نتیجتاً برای آمریکا و شاه راهی نماند جز اکتفا به بختیار. هم شاه و هم آمریکا تصورشان این بود که بختیار آرامش را اعاده می‌کند و آنگاه شاه در فرصت مناسب با شعار «سلطنت می‌کنم نه حکومت» برمی‌گردد. بختیار برای اجرای این هدف از راه‌های مختلف اقدام کرد. از راه اعلام شعارها و هدف‌هایی که ظاهری مترقی و مردمی و آزادی‌خواهانه داشته باشد، نظیر وعده لغو تدریجی حکومت نظامی، انحلال ساواک، قطع صدور نفت به اسرائیل، محاکمه مقامات فاسد گذشته، آزادی مطبوعات و رادیو و تلویزیون، استقلال، همکاری دولت و روحانیت و شعارهای فریبنده دیگر. راه دوم بی‌اعتبار کردن رهبران و شخصیت‌های انقلاب در افکار عمومی بود. راه سوم را نیز باید طرح مکرر خطر کودتای ارتش و به‌وجود آمدن حمام خون و نتیجتاً

ترساندن رهبران و مردم دانست. در ۱۹ دی بختیار اعلام کرد که ۲۰۰ افغانی مسلح در تظاهرات بوذرجمهری دستگیر شده‌اند و اضافه کرد که: اجازه نخواهد داد کمونیست‌ها برای ما انقلاب درست کنند! سخن بختیار، تیتز درشت روزنامه اطلاعات را تشکیل می‌داد. هدف بختیار بدنام کردن اصالت انقلاب بود. در ۲۰ دی از قول سنجابی اعلام شد که: حاضرم در صورت پیشنهاد ملت و موافقت آیت‌الله خمینی حکومت موقت را تشکیل دهم. و این به‌خاطر آن بود که مردم را به بختیارهای وجیه‌المله‌تری نظیر سنجابی متوجه سازند، تا شاید افکار عمومی به او گرایش پیدا کند. بی‌بی‌سی هم مرتباً سنجابی و جبهه‌ملی را بزرگ جلوه می‌داد. هدف از اعلام سخن سنجابی این بود که به مردم القاء شود که مسئول خون‌ریزی‌ها و نابسامانی‌ها و حل‌نشدن‌ها، شخص آیت‌الله خمینی است و ایشان هم نظر شخصی دارد و می‌خواهد شخصاً نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور شود! در ۲۱ دی‌ماه، برنامه بختیار برای رفع بحران کشور در مطبوعات و رسانه‌ها اعلام می‌شود. رئوس برنامه‌های وی ظاهراً همان شعارهای مردم است و هدف وی خلع‌سلاح کردن رهبری انقلاب است. در ۲۳ دی‌ماه بختیار اعلام می‌کند: «زیر بار تجزیه ایران نمی‌روم!» و در ۲۴ دی می‌گوید: «در صورت شکست من يك كودتای نظامی امکان‌پذیر است». سپس در ۲۵ دی‌ماه در مصاحبه‌ای امام را غیرسیاسی خوانده به سیاستمدار نبودن متهم می‌کند و می‌گوید: «سیاست (منظورش دولت خود او است) از برابر يك شخصیت مذهبی کنار نمی‌رود!» روز ۲۶ دی‌ماه پیام امام منتشر می‌شود. امام خمینی اظهار داشته است که: «به‌اعضای شورای سلطنت غیرقانونی و وکلای مجلسین غیرقانونی اخطار می‌کنم از برابر مردم کنار بروند و استعفا بدهند. دولت آمریکا می‌خواهد اسلحه و مهماتی را که در طول سال‌ها در مقابل غارت نفت بر ما تحمیل کرده از ایران ببرد و به نظامیان هشتاد می‌دهم که جلو این کار را بگیرند». مجدداً بختیار در ۲۷ دی می‌گوید: «از هرج و مرج به‌اتكاء قانون جلوگیری می‌کنم!» امام به مردم پیام می‌فرستد که: «به شعارها و تظاهرات پرشور خود علیه رژیم سلطنت و دولت غاصب ادامه دهید - اطلاعات، ۲۸ دی». مراجع تقلید در پاسخ این ادعای بختیار که گفته بود اکثریت روحانیون و نود درصد علما با او موافقتند علیه وی اعلامیه صادر کردند

(روزنامه‌ها، اول بهمن‌ماه). همان روز بختیار با وقاحت اعلام می‌کند که: «موجبات هرگونه عملی که موجب کشتار مردم یا نظامیان گردد به‌عهده کسانی است که موجباتش را فراهم می‌کنند». مقصود وی شخص امام خمینی است. بختیار در تاریخ دوم بهمن سخنان تندی ایراد می‌کند. روزنامه‌ها را مزدور ۲۵ ساله دولت‌های فاسد می‌خواند و می‌گوید: مردم از این اعتصابات خسته شده‌اند. این اغتشاشات و راهپیمائی‌ها و شعارهای خسته‌کننده برای برانداختن کشور است. آنگاه در مورد شعار جمهوری اسلامی می‌گوید: این حرکت به‌سوی مجهول‌مطلق بی‌اساس است و زیان‌هایی که در این مدت متوجه کشور شده از زیان‌های ۲۵ سال حاکمیت دولت‌های فاسد بیشتر است. وی در چهارم بهمن‌ماه به رهبری و آرمان جمهوری اسلامی و مردم مبارز اهانت کرده می‌گوید: «به يك قسم دیکتاتوری جدید گرایش پیدا نکنیم!» امام خمینی چند روز بعد اظهار می‌دارد که: «هم آمریکا و هم انگلیس از بختیار پشتیبانی می‌کنند. می‌گویند ملی هستم و رأی رأی مردم است. اگر ملی است چرا برخلاف اراده ملت پست نخست‌وزیری را اشغال کرده و اگر به آراء عمومی معتقد است چرا کنار نمی‌رود؟ روزنامه‌ها، ۸ بهمن ۱۳۵۷». بختیار بار دیگر در شانزدهم بهمن اظهار می‌دارد: «جمهوری اسلامی برای من مجهول است» و خود را با امام خمینی مقایسه کرده با تعبیرات اهانت‌آمیز می‌گوید: «ایشان از موضعی صحبت می‌کنند که هرچه من می‌گویم باید بشود ولی من می‌گویم حرفهای مرا خودتان با تعقل بسنجید!» من از ۱۳۱۸ شروع به مبارزه کردم و سابقه مبارزه آیت‌الله خمینی از سال ۴۲ شروع به مبارزه کردم و سابقه مبارزه آیت‌الله خمینی از سال ۴۲ می‌باشد!» آنگاه برای لوٹ کردن انگیزه مقدس امام خمینی در مبارزه سرسختانه با رژیم سلطنتی می‌گوید: «ایشان دگمی دارند علیه دودمان پهلوی. می‌گویند فرمانت را از شاه گرفتی. خوب، مصدق و مستوفی‌الممالک هم فرمان از شاه گرفتند. من نه رژیم شاه خواهم خواست و نه جمهوری به سبک لیبی و پاکستان. بنده خواستم حسن‌نیت نشان دهم، راه مذاکره را درپیش گرفتم. الان هم کسانی از طرف ایشان و من گفتگو باهم دارند. من از نظرات و خواسته‌های ایشان آنچه که به مملکت مربوط می‌شود حداکثر استفاده را می‌کنم». در مورد احتمال

اعلام جهاد از سوی امام اظهار می‌دارد: «من تا به حال نشنیده بودم جهاد مربوط به يك مسلمان یا مسلمان دیگری باشد. تهدید به برادرکشی از جانب يك شخصیت عالی روحانی درست نیست!!» ملاحظه می‌کنید که چگونه و با چه ظرافتی در عین رعایت احترام، بدترین تعبیرات را در مورد رهبری انقلاب بکار می‌برد. وی بار دیگر پاسخ امام به خبرنگاری را که پرسیده بود: «پس از ۱۵ سال دوری از وطن اکنون در موقع بازگشت چه احساسی دارید؟» بهانه کرده و می‌خواست چنین وانمود کند که: آیت‌الله خمینی روح ملی و وطن‌دوستی ندارد! و بعد عشق خود و امثال مصدق به وطن و قومیت ایرانی را با آب و تاب شرح می‌دهد. در ۱۹ بهمن (دوروز پیش از پیروزی انقلاب) نیز بختیارچنین می‌گوید: «مردم می‌ریزند به خیابان شعار می‌دهند ولی به درستی معنایش را نمی‌فهمند. می‌گویند استقلال از اجنبی می‌خواهیم. مگر دولت من غیر از این است. من برنامه‌های پیشنهادی انقلاب را انجام می‌دهم. همه جا تعطیل است و مشارکت مردم در تظاهرات نوعی تفریح شده! گفتند شاه باید برود، زندانی سیاسی آزاد شود، تظاهرات و مطبوعات آزاد شود، من هم کردم. ولی حالا تسویه حساب می‌کنند و کینه شخصی دارند. من می‌مانم، اگرچه قربانی خفقان و دیکتاتوری طرف دیگر (منظورش مسئولان انقلاب است) بشوم. با اختناق شاه جنگیدیم! با اختناق اینسوهم مبارزه می‌کنیم!» باز هم بختیار تلاش می‌کرد تا علیه انقلاب اسلامی و رهبری آن دست به تبلیغات منفی بزند و جلو گسترش و حرکت مردم را بگیرد و در اذهان عمومی تردید و ناپاوری را القاء کرده انقلاب و مسئولانش را بدنام و بی‌اعتبار جلوه دهد. به آخرین رجزخوانی‌های ایشان که در روزنامه‌های ۲۱ بهمن چاپ شده است توجه کنید: «خواسته‌هایشان را انجام دادم، باز مطالب دیگر می‌گویند. باب مذاکره باز است. اما می‌ریزند به خیابان‌ها و دست به خشونت می‌زنند. اغلبشان مایل به مذاکره در حد معقول نیستند. در يك رژه عظیم پرچم ایران را پائین می‌آورند! ولی اینکه به جای پرچم سدرنگ چه چیز می‌گذارند بحثی جداگانه لازم دارد. مخالفین هم نمی‌دانند! و داد و فریاد و شعار راه می‌اندازند و نمی‌دانم چگونه می‌خواهند استقلال و آزادی و دموکراسی را مستقر کنند! تحمل و مدارای ما دلیل ضعف

نیست. به هر قیمت باشد ایستادگی خواهیم کرد. قبل از ورود آیت‌الله خمینی به ایران گفتم هر خونی ریخته شود مسئولش را معرفی می‌کنم! وقتی کسی می‌گوید رهبرم باید مسئولیت بپذیرد. اگر قرار باشد مسئولیت قبول نکند پس هرکسی برای خودش رهبر است. روزنامه‌ها اکاذیب می‌نویسند و اصلاً نمی‌دانند همافر کیست! در پادگان درگیری به وجود آمد، دستور دادم پادگان را محاصره کنند. یک ملا و آخوند مردم را تحریک می‌کرده ولی وقتی قوای انتظامی می‌روند صفحه را عوض می‌کند و می‌گوید همه برادرید، متفرق شوید! هر قدر این آقایان (منظورش روحانیون و رهبران و مسئولان انقلاباند) هو و جنجال کنند که ما را بیرون کنند موفق نخواهند شد. تنها رأی ملت حاکم است و ما هم آماده‌ایم. ولی وقتی صحبت از تشنج و انقلاب و ازپای درآوردن مملکت باشد می‌ایستیم!! ملاحظه کردید؟ این همان بختیاری است که قره‌باغی با تحلیل من درآوردی خود او را دوست انقلاب و عامل پیروزی جمهوری اسلامی و مأمور به قدرت رساندن امام خمینی معرفی می‌کند! در اینکه بختیار مثل خود قره‌باغی، عامل و مطیع آمریکا و انگلیس بوده‌اند و بدون نظر و حمایت آنها جرات دست زدن به هیچ کار مهمی را نداشتند شکی نیست. اما در این مورد که بختیار، قره‌باغی را عامل انقلاب و انقلابیون می‌خواند و قره‌باغی، بختیار را، بهتر است خواننده قضاوت کند. تمام اقدامات و سخنان بختیار در جهت ضدیت با امام خمینی و مسخره کردن شعار جمهوری اسلامی و تبلیغ علیه آرمان‌های اسلامی و انقلابی مردم بوده است. اقدامات و اظهاراتی که اگر درایت رهبری و شتاب حرکت مردم نبود، بسیاری را فریب می‌داد و نهضت را به پرتگاه اختلاف و درگیری و شقه‌شقه شدن می‌افکند.

۶- اصل: برگذاری.

۷- اصل: نامبرده را.

۸- این ادعا که: «تظاهرات قانون اساسی به نحو آبرومندی برگزار شد»، نادرست است. نه تنها کمیت تظاهرکنندگان، وضعیت ظاهری آنان و شمارهایشان بسیار مسخره به نظر می‌رسید و فساد و اشرافی‌گری و وابستگی آنها را نشان می‌داد، بلکه حتی کسی هم که درزمره مسئولین و اداره‌کنندگان تظاهرات و شعاردهنده آنان بود، همان موقع به عنوان

کلاهبردار تحت تعقیب دادگستری بود و مأمورین توقیف وی درحین تظاهرات به سراغ او رفته بودند! برخلاف نظر قره باغی این تظاهرات عمدتاً به نفع بختیار برگزار شد و از جمله شعارهای معروف آنان این بود که: «بختیار، بختیار سنگرت رو نگهدار!» تظاهرکنندگان که جمع بسیار ناچیزی بودند و تظاهراتشان بیشتر موجب آبروریزی دولت و حکومت شد در برابر شعار مردم (اینست شعار ملی، خدا، قرآن، خمینی) شعار می دادند: «اینست شعار ملت، خدا، قرآن، محمد!» و معلوم نبود که منظورشان پیامبر اسلام (ص) است یا محمدرضا پهلوی!!

۹- استعفای سیدجلال تهرانی بنا به خواست و امر امام خمینی بود، نه به دستور و موافقت بختیار. آنها می خواستند به هر قیمت شده با امام ملاقات کنند، تا هم به طور ضمنی و نسبی کسب اعتبار و مشروعیت کرده و هم ولو بسیار کم و اندک بتوانند امام را به وعده ها و نویده های خود جذب نموده و وادار به سکوت و همکاری و ملایمت و مسالمت نمایند. اما امام خمینی این حربه ها را از آنها گرفته و آنان را در برابر کار انجام شده قرار می داد. به طوری که نه می توانستند نسبت به درخواست ملاقات اعلام انصراف کنند و نه می توانستند استعفا ندهند.

۱۰- قره باغی می خواهد چنین وانمود کند که استعفای رئیس شورای سلطنت بر اثر تبانی با بختیار انجام گرفته است! در صورتی که سیدجلال تهرانی وقتی وارد پاریس شد در محاصره مبارزین و نزدیکان امام و انقلابیون و نیز خبرنگاران قرار گرفت و تحت فشار افکار عمومی و واقعیت های موجود و قدرت خردکننده انقلاب مجبور شد استعفا بدهد و شورای سلطنت را غیرقانونی بخواند. در آن شرایط هیچ کار دیگری از او بر نمی آمد و اولین ثمره این کار، غیرقانونی محسوب شدن دولت خود بختیار بود! چگونه بختیار می توانست رئیس شورای سلطنت را به کاری وادارد که نتیجه اش صد درصد به ضرر خود او تمام می شد؟

۱۱- آنچه قره باغی از قول دکتر یزدی نقل می کند ناتمام و ناقص است. همانطور که گفتیم آمریکا، انگلیس و بختیار ابتدا در جستجوی راهی بودند که آرامش را برقرار کرده و نظام سلطنت را محفوظ نگهدارد. زیرا جایگزین قابل قبولی برای نظام سراغ نداشتند و معتقد بودند که با سقوط سلطنت کشور دچار خلاء می شود. مضافاً بر آن از

منفعل شدن و متلاشی شدن یا حالت تهاجمی گرفتن و کودتا کردن و بازهم متلاشی شدن ارتش شاهنشاهی و آمریکایی به شدت هراس داشتند. اما وقتی نیروی انقلاب اوج گرفت و آرامش برقرار نشد، کوتاه آمدند و با احتیاط و تردید تصمیم گرفتند طرح‌های پیشنهادی را مطرح نمایند تا پس از آماده شدن زمینه‌های لازم و در هنگام ضرورت، تغییراتی را که رهبری انقلاب و مردم مدنظر دارند به نحوی در شکل ظاهری‌اش بپذیرند و اعمال نمایند که سرخ‌های اصلی قدرت و ارکان نظام همچنان در دست آمریکا و انگلیس و بختیار یا عناصر غرب‌گرای مشابه وی باقی بماند. و اگر گذشت زمان و خسته شدن مردم و بروز اختلاف در نهضت و فریب خوردن یا بدنام شدن رهبری انقلاب نیز شرایط مساعد و دلخواه را پدید آورد، از طریق آخرین راه‌حل یعنی خونین‌ترین کودتای تاریخ معاصر، همه‌چیز را در دست گرفته، انقلاب و مبارزین را سرکوب کنند. هم نمایندگان شورای انقلاب و هم کسانی از سوی دولت و ارتش و گاهی سفارت آمریکا سعی می‌کردند بایکدیگر گفتگوهای داشته باشند. انگیزه‌ها هم معلوم بود. نمایندگان شورای انقلاب می‌خواستند ضمن اطلاع دقیق از مواضع و نقطه‌نظرهای دشمن، تاکتیک‌های صحیح برخورد و مبارزه را به دست آورند و نیز قدرت انقلاب و مردم را به عنوان حربه‌ای در دست گرفته به رخ دشمن بکشند و او را تحت تأثیر گرفته وادار به عقب‌نشینی و نتیجتاً جلوگیری از کودتا و خونریزی بیشتر نمایند. دشمن نیز قصد اعمال قدرت و تأثیرگذاری و سیاست دفع‌الوقت و انتظار برای فرارسیدن فرصت‌های مناسب را داشت و حربه‌اش هم خطر کودتای ارتش و ویران شدن همه کشور و قتل‌عام شخصیت‌های انقلاب و مردم و به وجود آمدن حمام خون بود. البته پیشنهاد ملاقات و مذاکره معمولاً از سوی جناح مقابل، یعنی ارتش و دولت و خارجی‌ها ارائه می‌شد. دکتر بهشتی در این مورد چنین می‌گوید: «با اینکه آزمون‌های تماس با پاریس ساده و ممکن نبود، برای اینکه ما معتقد بودیم تصمیم درباره مذاکرات اگر با کسب نظر رهبر باشد از نظر رهبری نهضت صحیح‌تر است، به وسیله تلفن یا مسافر به پاریس می‌گفتم که فلان گروه از ما تقاضای ملاقات دارد، نظر شما چیست؟ البته نام گروه را در تلفن نمی‌شد بگوئیم. می‌گفتم یک خارجی

یا سران ارتش و ایشان یا رد می‌کردند و یا تأیید و یا به‌نظر خودمان واگذار می‌کردند. در مورد رد یا تأیید، دستور ایشان اجرا می‌شد و در مورد نظرمان خودمان مشورت کرده و با اکثریت آراء عمل می‌کردیم. گفتار شماره ۱۴، پاسخ به سؤالات، از نشریات حزب جمهوری اسلامی. معمولاً در آن ایام، واسطه‌هایی هم در جبهه ملی، نهضت آزادی، جمعیت حقوق بشر، و در اشکال انفرادی یا جمعی دیگر وجود داشتند که مستقیماً و غیرمستقیم، با حسن نیت یا سوء نیت، از سوی برخی از شخصیت‌های ارتش و دولت و خارجی‌ها برای مبارزین و مسئولان انقلاب پیغام آورده یا درخواست ملاقات را مطرح می‌کردند. بختیار سعی می‌کرد به نحوی اعتماد رهبری را جلب کرده و اعضای شورای انقلاب را به همکاری فراخواند. طرح‌ها و فرض‌هایی در جلسات شورای انقلاب بدین صورت مطرح می‌شود: فرض اول اینکه امام وقتی به تهران وارد شدند بختیار به فرودگاه آمده گذشته و حال خود را شرح داده اظهار نماید که در اختیار آیت‌الله خمینی است و هر طور ایشان دستور بدهند عمل می‌کند. فرض دوم اینکه به همان ترتیب اول عمل شود، اما وی از امام بخواهد که او را تا اطلاع ثانوی در مقام خود ابقاء کنند. فرض سوم اینکه بختیار به پاریس رفته استعفا بدهد، ولی امام نپذیرفته و اجازه دهند به کار ادامه دهد. فرض چهارم نیز اینکه بختیار در پاریس استعفا بدهد، اما امام بپذیرند و در عین حال تا تصمیم‌گیری بعدی او را موقتاً به کار بگمارند. و بالاخره فرض پنجم اینکه چهار وزیر از وزرای دولت بختیار را شورای انقلاب منصوب کند و وی نظارت شورابر دولت را هم بپذیرد. مهندس بازرگان طی تماسی با پاریس، ضمن نقل فروض فوق‌الذکر می‌گوید: بختیار روی فرض پنجم اصرار می‌کند اما اعضای شورای انقلاب مایلند که بعضاً روی فرض ۱ و ۲ و بعضاً روی ۳ و ۴ صحبت بشود. فروض مطروحه در پاریس به اطلاع رهبری می‌رسد و هیچ‌یک از آنها مورد قبول امام خمینی واقع نمی‌شود. امام اظهار می‌دارند که: فرض چهارم قابل بحث و تحت شرایطی قابل قبول است. امام آمدن بختیار به پاریس و ملاقات و مذاکره را به شرطی پذیرفته بودند که وی قبلاً استعفا بدهد. اما بختیار نپذیرفت. در این میان باز هم جنبش اوج گرفت و امام دستور گسترش تظاهرات علیه دولت بختیار را صادر کرده

و دولت او را غاصب و فاسد خواند. نفوذ تدریجی طبیعی مذهب و روحانیت و ملت و انقلاب در دل‌های نظامیان، بروز اختلاف و درگیری و اعتصاب و تظاهرات در داخل ارتش، قهرآمیزتر شدن مبارزات مردمی و ایستادگی امام خمینی، آمریکا و انگلیس و عامل آنان (بختیار) را به وحشت افکنده گامی عقب‌تر رفتند. امام خمینی موفق شده بود که حتی رئیس شورای سلطنت را به استعفا و غیرقانونی اعلام کردن شورا وادار کند. ناچار سخنان بختیار محور جدیدتری یافت و وی از نفی روش‌های مبارزاتی و خشونت‌آمیز و تأیید فعالیت‌های قانونی و تغییر نظام از طریق قانون و مجلس و مذاکره مسالمت‌آمیز و فراندوم سخن گفت. بختیار معتقد بود که «اکثریت خاموش و مرعوب»! در صورت وجود يك فراندوم وارد عمل شده به جمهوری او رأی خواهند داد و چه بسا هنگام برگزاری همه‌پرسی بتوان با اعمال شیوه‌های انتخاباتی غربی و حتی با تقلب و دخل و تصرف، اکثریت آراء عمومی را به سود جمهوری دلخواه از صندوق بیرون آورد. سرانجام هیچ‌يك از این فروض و احتمالات مورد قبول رهبری انقلاب قرار نگرفت و پیشنهادهایی هم که متضمن خلع کامل بختیار از قدرت و پیروزی انقلاب و امام خمینی بود نهایتاً از سوی بختیار پذیرفته نمی‌شد. اگر باززگان و روحانی‌یی هم که معلوم نیست چه‌کسی بوده، دعوت ملاقات و گفتگو با نمایندگان سفارت آمریکا را پذیرفته‌اند و این گفتگو با اجازه و قبول قبلی شورای انقلاب بوده، موضوع گفتگوی فیما بین، بحث درباره همین مسائل بخصوص کسب اطلاع طرفین از نظریات طرف مقابل در مورد فراندوم احتمالی و چگونگی برگزاری آن بوده است. چیزی که مورد قبول شورای انقلاب و رهبری قرار نگرفت.

۱۲- در مورد سفر بختیار به پاریس که براساس پیشنهاد خود وی مطرح شده بود، حقیقت اینست که امام خمینی از همان آغاز پذیرش وی را به استعفاء از نخست‌وزیری، قبل از ملاقات موکول کرده بود. اما اینکه او در تهران یا در پاریس استعفا بدهد، دقیقاً برای همه مشخص نبود. بختیار تلاش می‌کرد تا بگوید من به عنوان يك فرد ایرانی نزد ایشان می‌روم نه به عنوان نخست‌وزیر. و قصد وی این بود که هم نظر رهبری را تأمین کرده و چنین وانمود کند که درواقع استعفا کرده

است و هم در عین حال استعفا را رسماً نپذیرفته و بدین ترتیب مدرک به دست مسئولان انقلاب نداده باشد. او می‌خواست نزد امام رفته و خود را نزدیک به مردم و در صف انقلاب نشان دهد و موجب فروکش کردن و کاهش یافتن مبارزه مردم شود و سپس به طور شفاهی و خصوصی در نزد امام خمینی از استعفا سخن به میان آورد. اگر رهبری او را مجدداً به کار می‌گماشت این برای بختیار یک پیروزی در کسب مشروعیت بود. و اگر چنین نمی‌شد راه برای وی همچنان باز بود تا از محل اقامت رهبری خارج شده و اعلام کند که من هرگز استعفا نداده و نمی‌دهم! امام خمینی دست بختیار را خوانده و پس از آگاهی بر شایعات منتشر شده از سوی دشمن در ایران و جهان، مجدداً با صراحت تمام اعلام نمود که: خبر پذیرش بختیار بدون استعفای قبلی وی دروغ است. متن اعلامیه امام خمینی چنین است: «... آنچه ذکر شده است که شاهپور را با سمت نخست‌وزیری می‌پذیرم دروغ است. بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم. چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام فرمایند که توطئه‌ای در دست اجرا است و از این امور جاریه گول نخورید. من با بختیار تفاهم نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین او و من بوده دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کنند و مراقب توطئه‌ها باشند». بنابراین سخن قره‌باغی مبنی بر اینکه «آقای خمینی ابتدا با ملاقات آقای بختیار موافقت کرد ولی پس از انتشار خبر از وسائل ارتباط جمعی آنرا موکول به استعفای نخست‌وزیر نمود» درست نیست. امام از اول اعلام کرده بود که او را بدون استعفاء نمی‌پذیرد. استعفاء در تهران یا در پاریس، فرقی نمی‌کرد. اعلامیه امام وقتی صادر شد که بختیار و طرفدارانش چنین شایع کرده بودند که امام او را به عنوان نخست‌وزیر می‌پذیرد و با او تفاهم کرده است. دکتر یزدی نیز که در آن ایام از نزدیک ناظر بر ماجرا بوده می‌گوید: «نظر امام این بود که اگر بختیار به پاریس بیاید، تا استعفاء ندهد اجازه دیدار را نخواهد داشت. نظر ما هم این بود که با بختیار عیناً نظیر سید جلال تهرانی رفتار شود - آخرین تلاشها در آخرین روزها، نوشته دکتر ابراهیم یزدی».

۱۳- همانطور که ملاحظه می‌کنید صحبت‌های قره‌باغی با بازرگان و

سجایی نیز کاملاً از موضع ضعف و انفعال بوده است. همه این شواهد نشان می‌دهد که وی برخلاف ادعاهایش در آن شرایط مثل بختیار مبهوت و متحیر بوده و در برابر انقلاب حالت تسلیم و انفعال و هراس داشته است. حتی می‌توان گفت درمقایسه معلوم می‌شود که بختیار در آن روزها از قره‌باغی تندتر و گستاخ‌تر و فعال‌تر سخن می‌گفته و برخورد می‌کرده است.

بخش هشتم

تشدید بعراں در کشور

گفته شد بعد از اتخاذ تصمیم در شورای امنیت ملی مبنی بر جلوگیری از آمدن آقای خمینی، فرودگاه مهرآباد بسته شد. و در نتیجه ورود وی که در روز ۶ بهمن ماه ۵۷ اعلام شده بود موقوف گردید. بلافاصله جبهه مخالفین شروع به عکس العمل و تشدید اغتشاشات و آشوب نمودند. بدین ترتیب که ۴۰ نفر از روحانیون پایتخت در مسجد دانشگاه تهران

تحصن اختیار کرده و اعلامیه‌ای صادر نمودند که تا آمدن آقای خمینی به ایران به تحصن خود ادامه خواهند داد. به تدریج تعداد افراد متحصن به صد و یا حتی بیشتر رسید.

روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون ضمن انتشار اعلامیه و اخبار مربوط به تحصن روحانیون، به نفع مخالفین تبلیغات می‌کردند. اخبار واصله نشان می‌داد که با انتشار خبر آمدن آقای خمینی، روحانیون، اهالی شهرهای مختلف را که مانند تهران به حال تعطیل درآمده بودند، تشویق به آمدن به پایتخت می‌نمایند.

در تهران هم برای مقابله با بسته شدن فرودگاه مهرآباد گروه‌های گوناگون مخالف با صدور اعلامیه، مردم را دعوت کردند که در ۸ بهمن ماه فرودگاه را اشغال [کرده] و برای آمدن آقای خمینی باز و آماده نگهدارند. به این ترتیب مردم از نقاط مختلف شهر به طرف فرودگاه مهرآباد به حرکت درآمدند.

برابر گزارش ژاندارمری کشور، روز ۸ بهمن ماه ۱۳۵۷ جمعیت زیادی که برای اشغال فرودگاه به طرف مهرآباد رفته بودند، چون همه راه‌های منتهی به فرودگاه را به وسیله مأمورین فرمانداری نظامی اشغال و به روی خود بسته می‌بینند، پس از مدتی سرگردانی ناچار خسته و عصبانی به طرف شهر مراجعت می‌کنند. وقتی جمعیت به میدان ۲۴ اسفند و در مقابل اداره ژاندارمری کشور می‌رسد، زمانی بوده که پرسنل ژاندارمری به علت خاتمه ساعت اداری از ادارات مختلف خارج و مشغول سوار شدن به اتوبوس‌ها بودند، که ناگهان مخالفین به طرف اتوبوس‌ها حمله ور شده، دو دستگاه اتوبوس را آتش زده و یک دستگاه دیگر را واژگون می‌نمایند. در نتیجه زد و خوردی بین جمعیت مهاجم و درجه‌داران ژاندارمری صورت می‌گیرد که تعدادی از طرفین زخمی می‌شوند. چون حادثه در مقابل اداره ژاندارمری بود، مأمورین انتظامی و نگهبانان ژاندارمری برای جلوگیری از توسعه آتش‌سوزی و زد و خورد مداخله می‌کنند. بلافاصله ساختمانهای مقابل ژاندارمری توسط مخالفین اشغال می‌گردد و چون اغتشاش‌کنندگان اسلحه مخفی داشتند، تیراندازی از طرفین شروع می‌شود، و به تدریج جمعیت از نقاط مختلف شهر در میدان جمع [شده]، و درگیری کاملی بوجود می‌آید که در نتیجه از طرفین

چند نفر کشته و تعدادی زخمی می‌شوند.

چون تعداد نگهبانان قرارگاه ستاد ژاندارمری درمقابل مهاجمین ناچیز بود، ژاندارمری از فرمانداری نظامی تهران برای جلوگیری از ادامه و توسعه اغتشاش درخواست کمک می‌کند. افراد کمکی فرمانداری نظامی برای رسیدن به اداره ژاندارمری کشور، از جلوی دانشگاه تهران که در نزدیکی اداره ژاندارمری قرار داشت عبور می‌کردند. چون روحانیون تهران در مسجد دانشگاه متحصن شده بودند، در نتیجه داخل محوطه و اطراف دانشگاه پر از جمعیت بود. اجتماع‌کنندگان با مشاهده خودروهای مأمورین فرمانداری نظامی به طرف آنها حمله‌ور [شده] و مانع حرکت آنها به طرف ژاندارمری می‌شوند، و در نتیجه درگیری دیگری درمقابل دانشگاه ایجاد [شده] و مأمورین فرمانداری نظامی موفق نمی‌شوند به مأمورین انتظامات ژاندارمری کمک کنند. ضمناً تعدادی هم از طرفین کشته و زخمی می‌گردند. برابر گزارش رسیده تعداد کشته‌شدگان واقعه مقابل ژاندارمری کشور و دانشگاه تهران جمعاً در حدود ۲۷ نفر و زخمی‌شدگان در حدود ۱۰۰ نفر بودند.

جریان حادثه مقابل ژاندارمری کشور تا شب ادامه پیدا کرد. خبر این حوادث در تمام خبرگزاری‌ها منتشر [شد] و مورد بهره‌برداری مخالفین قرار گرفت. مخالفین از این حادثه که خود به وجود آورده بودند، سوء استفاده نموده بر میزان تظاهرات و اغتشاشات مختلف در شهرها افزودند. ضمناً به منظور تهدید و ایجاد رعب و هراس، نیمه‌های شب همان شب و یکی دو شب دیگر، در ساعات مختلف با اتومبیل و کامیون باری از مقابل ستاد ژاندارمری کشور عبور [کرده] و ساختمان و نگهبانان آنجا را به رگبار مسلسل می‌بستند، در نتیجه این اعمال در داخل ساختمان یکی دو نفر از درجه‌داران مخابرات ژاندارمری زخمی گردیدند.

در همین روز ۸ بهمن‌ماه علاوه بر این وقایع آقای غلامحسین‌دانشی نماینده مجلس شورای ملی نیز در خیابان مورد سوء قصد قرار گرفته و در اثر تیراندازی زخمی گردید. (۳۵)

فردای این حوادث (۹ بهمن‌ماه ۵۷) منرلشکر تقی لطیفی رئیس آجودانی ژاندارمری کشور، هنگام خروج از اداره مورد حمله مخالفین

قرار می‌گیرد (۳۲)، آشوبگران نامبرده را از اتومبیل پیاده کرده و پس از مضروب و مجروح کردن با چاقو، وی را درحالی که لباس‌هایش پاره و در حالت اغماض و بی‌هوشی بوده به نزد روحانیونی که در دانشگاه تهران متحصن بودند برده و از آنجا به درمانگاهی در خیابان شاهرضا منتقل می‌کنند. برحسب تصادف پزشک نگهبانان درمانگاه مزبور، يك افسر طبیب ژاندارمری مأمور به کارآموزی بوده که با تلاش و فداکاری امیر نامبرده را مورد مداوا [قرار داده] و از مرگ حتمی نجات می‌دهد. درحالی که اغتشاش و آشوب در پایتخت و دیگر نقاط کشور به حد اعلای خود رسیده بود، روزنامه اطلاعات مصاحبه نخست‌وزیر با رادیو فرانسه را در روز سه‌شنبه ۱۰ بهمن‌ماه ۵۷ منتشر [کرد] و چنین نوشت: «می‌توانید اطمینان داشته باشید که در ایران کشتار و فاجعه روی نخواهد داد. بختیار تأکید کرد: ملتی که زیر فشار و شکنجه بوده، اکنون يك آزادی دموکراتیک به‌شیوه اروپائی واقعی به‌دست آورده و به راه خود ادامه می‌دهد...» (۳۲)

در اثر اقدامات و این قبیل اظهارات آقای بختیار، مخالفین واخلالگران تشجیع [شده] و وضعیت مملکت روزبروز وخیم‌تر می‌شد^۲. حال برای اینکه وضع حقیقی بحران مملکت در فاصله زمانی خروج اعلیحضرت و ورود آقای خمینی به ایران روشن گردد، لازم است هرچند به اختصار، وضع عمومی کشور، وضعیت دولت بختیار و جریان استعفای وی و همچنین وضع نیروهای مسلح شاهنشاهی در آن مدت مورد بررسی قرار گیرد.

وضع عمومی کشور

پس از خروج اعلیحضرت، وضعیت عمومی بحران مملکت به تدریج شدیدتر و اغتشاشات و اعتصابات هم بیشتر گردید. در تهران و در شهرهای بزرگ بازار یعنی مرکز معاملات و اقتصاد کشور، کارخانه‌های دولتی و خصوصی، بنادر و گمرکات به علت اعتصاب کارمندان و کارگران

در حال تعطیل بود. اغلب مغازه‌داران خیابان‌ها نیز از ترس آتش‌سوزی و غارت، مغازه‌های خود را تخلیه [کرده] و بسته بودند. بیشتر بانک‌ها را در پایتخت و در شهرها آتش زده بودند، هرچند تعداد کمی از آنها يك یا دو روز در هفته کار می‌کردند، ولی بطور کلی امور بانکی کشور تعطیل شده بود.

تولید نفت به حداقل و کمتر از مقدار مصرف موردنیاز خود کشور رسیده بنزین و سواد سوختی پیدا نمی‌شد و مردم شب‌ها هم در مقابل پمپ‌بنزین در صف ایستاده بودند. نفت موجود هم در دست انجمن‌های اسلامی بود که به وسیله عوامل خود به درب خانه افراد طبقه متوسط برده و به آنها می‌فروختند. مواد غذایی نایاب بود و مردم برای خرید اجناس مدت‌ها در صف انتظار می‌کشیدند که به پنجاه درصد خریداران نرسیده جنس تمام می‌شد. ولی به دستور آقای خمینی در جنوب تهران و محلات فقیرنشین نفت رایگان و ارزاق به قیمت نازل در اختیار مردم می‌گذاشتند. کارهای ساختمانی هم مدت‌ها بود که بکلی متوقف شده و کارگران بیکار که معمولاً از دهات اطراف به شهرها آمده بودند در چهارراه‌ها و کنار خیابان‌ها در حال انتظار و سرگردان بودند.

برابر گزارش رسمی در سیلوی تهران فقط برای چند روز گندم وجود داشت، امور حمل و نقل کشور تعطیل شده و کشتی‌های حامل گندم در بنادر بعد از مدت‌ها انتظار به علت اعتصاب کارگران و مأمورین تخلیه نشده و اجباراً به مبدا مراجعت می‌کردند. صدها کامیون حامل مواد غذایی خریداری شده از کشورهای خارج در باررگان - مرز ایران و ترکیه - متوقف [شده] و مواد در حال فاسد شدن و رانندگانشان در انتظار سرگردان بودند.

دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، دبستان‌ها و کودکانستان‌ها را نه تنها تعطیل کرده بودند بلکه استادان، دبیران و حتی دانش‌آموزان دبستان‌ها هم که بیش از ۱۲ سال نداشتند در تظاهرات شرکت می‌کردند. ورزشگاه‌ها را تماماً بسته بودند. سینماها اکثراً آتش زده شده، بقیه هم تعطیل بودند. تنها کار و سرگرمی مردم شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها بود.^۳[!]

کودکان که به علت کمی سن آنها، پدر و مادرهایشان اجازه نمی‌دادند

در تظاهرات شرکت کنند، در خیابان‌ها و سرکوچه‌ها سرگردان در انتظار تماشای تظاهرات بودند و در ساعاتی که هوا شروع به تاریک شدن می‌کرد با آتش‌زدن زباله‌ها که جمع‌آوری نمی‌شدند و چیدن ظرفهای آشغال در چهارراه‌ها (به راهنمایی افراد مشکوک) برای اتومبیل‌ها ایجاد مزاحمت نموده و بدین وسیله ضمن کمک به اغتشاش‌کنندگان تفریح می‌کردند.^۴

از مأمورین شهربانی و پاسبانان کسی در خیابان‌ها نبودند، و اگر بندرت در نقاط بخصوص مشاهده می‌شدند، فقط به فکر حفظ جان خودشان بودند و در امور امنیتی دخالت نمی‌کردند. در بعضی از محلات تهران و شهرستانها، عده‌ای به نام «پلیس حکومت اسلامی» (۲۸) یا کمیته اسلامی از طرف مردم و مخالفین تعیین شده بودند که به جای مأمورین شهربانی در امور انتظامی دخالت می‌نمودند. علاوه بر اینکه تهران و شهرهای بزرگ شب‌ها در تاریکی بودند، روزها هم غالباً در ساعات‌های مختلف برق را اعتصابیون قطع می‌کردند تا کارگاه‌های کوچک و خصوصی هم نتوانند کار کنند.

وضع وزارتخانه‌ها بطور کلی مختل [بود]، کارمندان یا در حال اعتصاب و تحصن بودند یا در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌نمودند. وزرا دولت بختیار هم‌از ترس کارمندان اعتصابی نمی‌توانستند به وزارتخانه‌ها بروند. و بالاخره تمام امور کشور حتی محاضر رسمی هم تعطیل و همه در حال انتظار بودند.

گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی که در گذشته به صورت مخفی و زیرزمینی فعالیت می‌کردند، بطور علنی همگی خواستار «جمهوری اسلامی» شده و با تمام قدرت برای سرنگونی رژیم و دولت فعالیت می‌کردند. در اثر تبلیغات، تمام طبقات مختلف مملکت هم بدون توجه به خواسته‌ها و هدف دستجات سیاسی مختلف در تظاهرات عمومی با آنها شرکت می‌نمودند.

رهبران و گردانندگان جبهه مخالف هم‌روزه با ایجاد حوادث خونین و گرفتن کشته و زخمی و برگزاری مراسم تشییع‌چنانچه، شب‌هفت و چهارم و همچنین با ترتیب دادن تظاهرات به‌عنوان مختلف، مردم بیکار را سرگرم نموده [!] و آماده برای انجام آشوب و اغتشاشات نگه می‌داشتند.

وضع دولت بختیار

□ چگونه بختیار می‌خواست زیرنظر شورای انقلاب [آیت‌الله] خمینی دولت تشکیل دهد؟

آقای بختیار نخست‌وزیر، همزمان و همزمان با ژنرال هويزر اظهار می‌کرد: اعتصابات، اغتشاشات و تمام مشکلات مملکت با خروج اعلیحضرت از ایران خاتمه پیدا خواهند کرد، ولی برخلاف پیش‌بینی آنها، آقای بختیار نه تنها نتوانست آشوب و اغتشاش و اعتصابات را مهار کند، بلکه آگاهانه با اقدامات و مصاحبات زیرکانه موجبات تشدید وخامت اوضاع را فراهم ساخت. در اینجا لازم است توجه خوانندگان را به نمونه‌هایی از اقدامات و مصاحبات مذکور جلب نماید:

نخست‌وزیر سه روز بعد از خروج اعلیحضرت از ایران، در مصاحبه خود با خبرگزاری فرانسه در پاسخ این سؤال که آیا خیال می‌کند شاه بار دیگر به ایران بازخواهد گشت گفت: «فعلاً خیال نمی‌کنم!» (۳۳) این موضوع سبب تشویق مخالفین و تضعیف و تخریب روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی گردید.

سپس بطوریکه قبلاً اشاره شد آقای احمد میرفندرسکی وزیر امور خارجه، در شورای امنیت ملی گزارش وزارت امور خارجه را در مورد کنفرانس گوادولوپ قرائت کرد. منظور از این عمل آن بود که به فرماندهان نیروهای مسلح نشان بدهد، تصمیم خروج اعلیحضرت از کشور با توافق چهار دولت بزرگ غرب اتخاذ شده است و بازگشتی در بین نیست. در آن موقع فرماندهان و من به این نتیجه رسیده بودیم، که آقای بختیار طرح خارجی‌ها را به موقع اجرا می‌گذارد. تا اینکه بعداً وقتی متن پیام کارتر رئیس‌جمهور آمریکا به آقای خمینی منتشر شد معلوم گردید که نتیجه‌گیری ما در آن زمان صحیح بوده، زیرا کارتر در همان موقع که آقای بختیار شرط تشکیل دولت خود را مسافرت اعلیحضرت

به‌خارج از کشور قرار داده بود، در پیام خود به‌آقای خمینی چنین نوشته است: «خروج شاه قطعی است که در آینده نزدیکی رخ خواهد داد». (۱۸) اقدامات بعدی آقای بختیار نیز تماماً به‌منتظر جلب‌رضایت آقای خمینی و جبهه مخالف صورت می‌گرفت و تلاش می‌کرد که هرچه سریع‌تر خواسته‌های مخالفین را که در اعلامیه‌هایشان منتشر [می‌شد] و در تظاهرات به‌صورت شعار عنوان می‌کردند، بدون توجه به‌عواقب وخیم آنها برای کشور، انجام بدهد!°

اولین عمل آقای بختیار آزادکردن زندانیانی بود که به‌جرم خرابکاری، حمله به‌بانک‌ها و ترور محکوم شده بودند، و نخست‌وزیر آنها را در زمره زندانیان سیاسی قلمداد نموده بود. این افراد به‌محض مرخص‌شدن از زندانها نه‌تنها شروع به‌اغتشاش و آشوب نمودند، بلکه با همکاری خانواده‌های زندانیانی که به‌سبب جرائم عمومی در زندان بودند به‌زندانها حمله [کرده] و در داخل زندانها هم با آشوب و آتش زدن وسایل، شورش ایجاد می‌کردند. این اقدامات که با اغتشاشات مخالفین در خارج زندان هماهنگی داشت موجب گردید [که] عده زیادی از زندانیان جرائم عمومی هم موفق شوند در بعضی از شهرها از زندان فرار [کنند] و یا به‌دستور دولت از زندان مرخص شده و به آشوب‌کنندگان ملحق شوند. مثلاً روزنامه‌ها چنین نوشتند: «مشهد - با توجه به آتش‌سوزی زندان شهربانی مشهد و وضع اسفناک زندانیان، کمیسیون عفو و بخشودگی بطور فوق‌العاده در دادگستری مشهد تشکیل شده و پس از رسیدگی ۳۵۷ نفر از محکومین دادگستری را عفو کرد که دستور آزادی این زندانیان به‌زندان داده شده است». (۳۴)

یکی دیگر از خواسته‌های مخالفین لغو حکومت‌نظامی در کشور بود که نخست‌وزیر با عجله و بدون مشورت با شورای امنیت ملی این اقدام را از شیراز شروع کرد. به‌محض اعلام لغو حکومت‌نظامی در شیراز امنیت آن‌شهر با تظاهرات و اغتشاشات بهم‌خورد[!] و مخالفین آزادانه مأمورین انتظامی و خانه و خانواده‌های آنها را مورد حمله قرار دادند. همچنین پس از حمله به‌سازمان‌های دولتی، ساختمان سازمان امنیت را آتش زده، پرسنل حاضر در آنجا را ربوده و ضمن غارت اسلحه و وسایل، معاون ساواک را به‌وضع فجیمی کشتند. توسعه این اغتشاشات به‌کیفیتی

ادامه پیدا کرد که نخست‌وزیر اجباراً از لغو حکومت نظامی در سایر نقاط صرف‌نظر نمود. [۱]

اقدام دیگر آقای بختیار، به‌عوض طرد افراد ناصالح از سازمان اطلاعات و امنیت کشور، تقدیم لایحه انحلال ساواک به مجلس شورای ملی بود که با این عمل نه‌تنها هزاران کارمند دولت را بلامتکلیف نمود، بلکه خانواده‌های آنها هم در شهرها سرگردان شدند. در نتیجه انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور در شهرها وحشت ایجاد گردید، آشوبگران و مخالفین از این اوضاع و احوال استفاده [کرده] و به سازمانهای امنیت شهرها حمله نموده، ضمن کشتن افراد اسلحه و مهمات و وسائل را غارت [کردند] و مدارک موجود را از بین بردند.

ادامه و گسترش این اعمال موجب گردید که عده‌ای از مأمورین سازمان امنیت به‌سربازخانه‌ها یا سازمانهای ژاندارمری و شهربانی پناهنده [شده]، و بقیه در سطح کشور فراری و مخفی گردند. و از آن تاریخ دولت و نیروهای مسلح، در آن وضعیت بحرانی، از داشتن هرگونه اطلاعات لازم در سطح کشور محروم گردیدند. با توجه به لزوم اطلاعات برای انجام هر مأموریتی، و همچنین ضرورت وجود سازمان اطلاعات و امنیت مانند تمام کشورهای متمدن جهان برای ایران نیز، یک امر بدیهی است ولی این عمل مانند دیگر اقدامات آقای بختیار عمداً انجام گرفت و درواقع آقای بختیار تحت‌عنوان پیدا کردن راه‌حل برای مشکلات کشور، به‌شرح مذکور خواسته‌های خارجی‌ها و مخالفین و همکاران سابقش را به‌موقع اجرا گذاشته، روزبروز مملکت را دچار مشکلات بیشتری می‌کرد.

در مورد وضع عمومی کشور هر موقع که به نخست‌وزیر مراجعه [کرده] و می‌گفتم که با توسعه روزافزون اعتصابات و تظاهرات و اغتشاشات چطور ممکن است آرامش برقرار شود؟، خودبخود که این‌ها رفع خواهند شد، یگانهای ارتش شاهنشاهی مأمور به فرمانداری نظامی هم به‌علت بلامتکلیفی چندماهه روزبروز روحیه خود را بیشتر از دست می‌دهند، در روزهای اول اظهار می‌کرد: «آقای سیدجلال تهرانی در پاریس مشغول مذاکره با آقای خمینی است، من هم مرتباً مشغول مذاکره با آقایان هستم و اینها همگی از دوستان قدیمی و صمیمی من می‌باشند،

و ضمن اشاره به اسامی آقایان بازرگان، سعابی، مطهری، طالقانی، منتظری و بهشتی، اظهار می‌کرد من با اغلب آنها به دفعات در زندان بوده‌ام [۱] و وعده می‌داد که بزودی از طریق مذاکره با نمایندگان آیت‌الله خمینی مشکلات را برطرف خواهد نمود».

ولی درحالی‌که آقای بختیار در مصاحبه خودش اظهار می‌کرد: «... من می‌دانم شخصیتی مثل مهندس بازرگان در صدد آنست که تفاهم به وجود آید... من به خوبی رهبر نهضت آزادی را می‌شناسم و مطمئنم او تمایل بیشتری دارد به اینکه کارها در یک محیط آرام و با آرامش انجام گیرد...» روزنامه‌ها از قول خبرگزاری فرانسه نوشتند: «... آقای مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای با صدای آمریکا گفته است که به عقیده او استقرار جمهوری اسلامی در ایران قطعی است!» (۲۳)

بعد از آنکه آقای سیدجلال تهرانی از ملاقات خود با آقای خمینی نتیجه‌ای نگرفت، آقای بختیار در مصاحبه‌ای که با مغبرین مطبوعات به عمل آورد اظهار کرد: «آماده است منویات آیت‌الله را به موقع اجرا بگذارد». و سپس نامه‌ای برای آقای خمینی فرستاد و در آن نوشت: «اجازه فرمائید که هر تغییر در نظام مملکت از راه صلح و سلم و آرامش برطبق سنن دموکراتیک معمول در تمام جهان انجام گیرد». درباره نامه آقای بختیار به آقای خمینی روزنامه اطلاعات از قول رادیو لندن نوشت که: «نخست‌وزیر ضمن تازه‌ترین ابتکار، درباره قانون اساسی در نامه خود اشاره کرده است که ممکن است تغییراتی را که به تصویب مجلسین برسد بپذیرد...! و یا «...اگر تغییری در قانون اساسی لازم است، باید مقدماتی به وجود آید و این کار نیازمند زمان است...» (۲۸)

چون آقای بختیار از ارسال نامه هم نتیجه نگرفت، پس از مذاکره با نمایندگان آقای خمینی در تهران تصمیم گرفت که شخصاً به ملاقات وی به پاریس برود. و بیانیه نخست‌وزیر مبنی بر سفری به پاریس و برقراری تماس و مذاکره مستقیم با آقای خمینی به شرح زیر از رادیو و تلویزیون پخش گردید:

«... شاپور بختیار نخست‌وزیر بیانیه زیر را که متن آن مورد قبول حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در پاریس نیز واقع شده است صادر کردند. من به عنوان یک ایرانی وطن‌دوست که خود را جزء کوچکی از

این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راه‌گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به‌زیارت معظم‌له نایل آیم و با گزارشی از اوضاع کشور و اقدامات خود ضمن درك فیض درباره آینده کشور کسب‌نظر نمایم». (۳۵)

ولی چند ساعت بعد خبرگزاری‌ها اعلان کردند که آقای خمینی از پذیرفتن آقای بختیار منصرف [شد] و پذیرش وی را موکول به استعفاء از نخست‌وزیری نموده است. خبر شکست آقای بختیار، با توجه به تبلیغات قبلی رادیو و تلویزیون درباره اهمیت ملاقات تأثیر فوق‌العاده بدی در روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی که در انتظار نتیجه مثبت وعده‌های آقای بختیار بودند گذاشت.^۷

ضمناً در آن موقع که آقای بختیار برای ملاقات با آقای خمینی در پاریس تلاش می‌کرد، به‌من اظهار نمود که: «نمایندگان ایشان در تهران پیشنهاد می‌کنند که من استعفاء بکنم و اطمینان می‌دهند که مجدداً آیت‌الله خمینی مرا به نخست‌وزیری منصوب نماید». اضافه کرد: «ولی نمی‌شود به حرفهای این‌ها اعتماد نمود». از اظهارات آقای بختیار روشن بود که وی در صورت اعتماد به نمایندگان آقای خمینی، حاضر بود با پیشنهاد آنها موافقت [کرده] و نخست‌وزیری آقای خمینی را بپذیرد. ولی متأسف بود که «نمی‌تواند به آنها اعتماد کند»؛ در صورتی که برابر مدارکی که بعداً به‌دست آمد مسلم شد که وی ضمن مذاکره و مشورت با شورای انقلاب با قول و قرارهایی حاضر شده بود حتی زیر نظارت شورای انقلاب دولت تشکیل بدهد! ولی آقای خمینی قبول ننموده است.^۸

درباره آمادگی آقای بختیار برای استعفاء و تشکیل دولت زیر نظر شورای انقلاب، آقای مهندس بازرگان (کسی که آقای بختیار ضمن تعریف و تمجید از او، وی را دوست ۳۴ ساله خود معرفی [کرده] و حل مشکلات کشور را مرتباً به ملاقات و مذاکرات ایشان موکول می‌نمود.) چنین می‌نویسد:

«... با توجه به اعتصابات کمرشکن، دولت بختیار در وضعی قرار گرفت که تا حدودی تسلیم عقل سلیم و توصیه‌های طرفداران امام

گردیده، راضی به مسافرت پاریس برای رسیدن به خدمت امام و مذاکره حضوری و احیاناً استعفاء و دریافت مأموریت یا اجازه تشکیل کابینه مورد قبول امام و زیر نظارت شورای انقلاب شد. قول و قرارهایی با دکتر بختیار در مشورت و تبادل نظر سه طرفه، بختیار - شورای انقلاب - پاریس در ظرف دو روز صورت گرفت و اعلامیه‌ای به امضای دکتر بختیار دأثر به تجلیل و تمکین از امام که آخرین متن مصوب آن به خط یکی از آقایان شورای انقلاب است از رادیو و تلویزیون پخش شد. ولی امام در ساعات آخر شب بنابه توصیه و اعتراض بعضی از آقایان روحانیون تهران اعلام انصراف از پذیرفتن دکتر بختیار فرمودند...» (۲۷)

همچنین در آن روزها موقعی که در کمیته بحران اخبار خارجی و مصاحبه‌های نخست‌وزیر را بررسی می‌کردیم، برمی‌خورديم به اینكه وقتی یونایتد پرس از واشنگتن خبر می‌داد: «... وزارت خارجه آمریکا به کمیته روابط خارجی سنا گفته است آمریکا تا زمانی که دولت بختیار در جستجوی يك توافق ملی باشد از وی حمایت خواهد کرد». (۴۱)، نخست‌وزیر هم در مصاحبه خودش با رادیو ملی فرانسه در جواب «... سؤال مربوط به احتمال تشکیل يك دولت «وحدت ملی» پاسخ مساعد داده و تصریح می‌کند که با شخصیت‌هایی چون مهدی بازرگان رهبر جنبش آزادی ایران تماس گرفته» (۳۷) و یا برای جلب رضایت آقای خمینی و نمایندگان در تهران صحبت از رفتنم می‌کرد و یا اینکه در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی در روز ۹ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در تهران در جواب خبرنگاری که می‌پرسد: «... کم و بیش شنیده می‌شود که شما خود متمایل به جمهوری هستید آیا امکان دارد که در برابر جمهوری اسلامی پیشنهادی امام خمینی، شما يك جمهوری دموکراتيك مبنی بر سوسیال دموکراسی در ایران برقرار کنید؟ دکتر بختیار می‌گوید: «چون حاکمیت ناشی از اراده ملت است و این مردم هستند که نوع نظام حکومتی خود را انتخاب می‌کنند... اگر بخواهیم تغییری در قانون اساسی بدهیم باید از راه قانون این کار را بکنیم...» (۳۸) و بالاخره باین نتیجه می‌رسیدیم که اعلیحضرت با انتخاب آقای بختیار به نخست‌وزیری در حقیقت بزرگترین کمک را برای به قدرت رسیدن آقای خمینی و مخالفین به آنها نموده‌اند! بطوریکه اعلیحضرت خود در

مصاحبه با واشنگتن پست در این مورد چنین فرموده‌اند:

«بزرگترین اشتباه من این بود که به گفته‌های آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها در زمینه امور داخلی کشورم گوش دادم. نصیحتی که آمریکا از طریق سفیرش ویلیام سولیوان داد به من کمک نمود که در آخرین لحظات سعی نمایم راه‌حلی برای به قدرت رسیدن مخالفین پیدا کنم» (۳۹)

با بررسی اقدامات و تلاشهای آقای بختیار در مدت نخست‌وزیری و با توجه به اخبار رادیوهای خارج و مندرجات روزنامه‌های کشور و مصاحبه‌های گوناگون وی در جراید و بخصوص اظهارات ایشان در جلسه شورای سلطنت مبنی بر تغییر دو ماده از قانون اساسی، در کمیته بحران برای فرماندهان نیرو و من روشن شده بود، که تنها مقصود و هدف وی از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، استفاده از بحران و وضعیت موجود کشور و تلاش در جلب رضایت مخالفین به منظور بدست آوردن فرصت لازم برای تغییر رژیم و اشغال اولین کرسی ریاست‌جمهوری ایران بود. مسئله داشتن و یا به دست آوردن «فرصت لازم» بدین صورت در تاریخ ۳۰ دیماه ۵۷ از خبرگزاری یونایتد پرس در پاریس منتشر شد: «به دنبال استمداد کارتر از آیت‌الله خمینی مبنی بر فرصت دادن به دولت بختیار، آیت‌الله این عمل کارتر را مداخله در امور ایران شمرده و آن را مردود دانست» (۴۱)

سپهبد ربیعی نیز در دفاعیات خود چنین گفت: «ما می‌دانستیم که بختیار هم به فکر جمهوری است، حالا سیستم جمهوری چگونه خواهد بود برای ما مشخص نبود» (۴۰)

با مطالعه مدارکی که بعداً به دست آمد معلوم شد نتیجه‌گیری ما در آن زمان در کمیته بحران کاملاً صحیح بوده، چه آقای یزدی جریان اعلام جمهوری از طرف آقای بختیار را به شرح زیر فاش ساخت:

«... دکتر یزدی آنگاه به روی کار آمدن شاپور بختیار اشاره کرد و پس از قرائت پیام کارتر به امام مبنی بر لزوم پشتیبانی از شاپور بختیار و پاسخ قاطع و انقلابی امام به کارتر و توصیه به او در مورد این که ایران را به حال خود واگذارد و همچنین تشریح علل روی کار آمدن شاپور بختیار... گفت برای اثبات این مطلب فقط طرحی را که همان روزها برای امام از تهران فرستاده بودند می‌خوانم. نامه‌ای که در ۱۸ ژانویه

۱۹۷۹ (۲۸ دیماه ۱۳۵۷) از تهران فرستاده بودند شامل ۵ تا ۶ ماده است که از جمله پیشنهاد شده بود برای رسیدن به هدف امام و جنبه قانونی دادن به آن از طرف ما با شورای سلطنت موجود مذاکره شود که به منظور فرمالیته قانونی، شورای سلطنت موجود به نام شورای حکومت ملی تغییر نام یابد و سپس این شورا قدرت قانونی خود را به شورای ملی اسلامی منتخب امام تفویض نماید و آن شورا دولت فعلی را ساقط و دولت ملی تشکیل دهد. این پیشنهاد به این معنی بود که بر نظام گذشته صحنه بگذارند... ولی امام بلافاصله پیغام داد که شورای سلطنت غیر قانونی است... آن وقت قرار شد که طرح دیگری پیاده شود، یعنی خود بختیار اعلام جمهوری کند و بسا تشکیل جلسه مشترک مجلسین اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی حذف کند و علت اینکه بختیار از امام خواسته بود که به او چند هفته مهلت بدهد به همین دلیل بود». (۵)

بطوریکه ملاحظه می شود نتیجه وعده هائی که آقای بختیار آن روزها برای حل مشکل مملکت به ما می داد و کراراً در مورد «مذاکره با مخالفین» تأکید می کرد، در باطن امر چیزی جز اهداف آقای خمینی و جنبه قانونی دادن به خواسته های وی نبوده و چنانچه قبلاً گفته شد اظهارات آقای یزدی در مورد اعلام جمهوری توسط خود آقای بختیار، یکی از دو راه حل قانونی نخست وزیر می باشد (منظور تشکیل جلسه مشترک مجلسین و تغییر دو ماده از قانون اساسی) که در شورای سلطنت اظهار و پیشنهاد می نمود.

(البته به شرحی که در جریان وقایع و حوادث بعد از آمدن آقای خمینی به ایران خواهد آمد، ملاحظه خواهد شد [که] آقای بختیار تمام تلاش خود را بکار می برد تا بلکه ضمن اجرای خواسته های مخالفین و همکاران سابقش بتواند برای رسیدن به مقام رئیس جمهوری، خودش رژیم جمهوری را در کشور اعلام نماید. و هر چند در این مورد موفقیتی بدست نمی آورد، ولی با اقداماتی که بعمل خواهد آورد امکان اجرای آنرا برای همکاران سابق خود فراهم خواهد نمود).

اسرار استعفای بختیار

□ بختیار چگونه با نمایندگان [آیت‌الله] خمینی به توافق رسیده بود؟

مسئله استعفای آقای بختیار حتی قبل از مسافرت اعلیحضرت بعد از آنکه روزنامه اطلاعات روز ۲۳ دیماه ۵۷ نوشت: «... محافل دیپلماتیک خارجی پیش‌بینی می‌کنند بعد از رأی اعتماد وبعد از سفر شاه مذاکراتی انجام خواهد شد، و احتمالاً راههای تفاهم به وجود خواهد آمد و ظاهراً اصولی که رهبران مخالفان بر آن استوارند، باروحیه خشن و پس‌زدنهای جدی بختیار روبرو نیست. بختیار هم مدعی است بدنبال تفاهم می‌باشد و تا آنجا که گفته است حاضر است جای خود را به آنها بدهد...» (۱۷) در تمام مدت تا روز ۲۲ بهمن‌ماه که استعفاء نمود مطرح بود. البته خبر گاهی به صورت شایعه و بعضی اوقات بطور قطعی گفته می‌شد. ولی وقتی نخست‌وزیر در مصاحبه خود گفت: «من بر سر دوراهی قرار دارم... اگر امام خمینی بازگردد و جمهوری اسلامی خود را اعلام کند من دو راه درپیش دارم یا باید بمانم و خود را دولت قانونی بدانم که در این صورت خونریزی روی خواهد داد، یا از کارم کناره‌گیری کنم و به ارتش بگویم که دیگر جایی برای من نیست و شما از تعهدی که به دولت من داشته‌اید آزادید». (۴۱)

اظهارات وی نگرانی فوق‌العاده‌ای در بین نیروهای مسلح شاهنشاهی ایجاد نمود. بخصوص وقتی که بلافاصله همین خبرکناره‌گیری نخست‌وزیر در مصاحبه آقای بازرگان با صدای آمریکا از خبرگزاری فرانسه در یکم بهمن‌ماه ۵۷ در روزنامه‌ها بدین نحو منتشر گردید: «... مهدی بازرگان گفته است که به عقیده او استقرار جمهوری اسلامی در ایران قطعی است. بازرگان گفته است بین حضرت آیت‌الله خمینی و بختیار توافق ضمنی صورت گرفته است و شاپور بختیار تقبل کرده است که به مجرد تشکیل شدن دولت موقت اسلامی از کار کناره‌گیری کند...» (۳۳)

همچنین آقای بازرگان در جواب پرسش اینکه اگر دولت بختیار در برابر آیت‌الله خمینی و دولت موقت مقاومت کرد و خطر دخالت ارتش به‌میان آمد چه خواهد شد؟ گفت: «ایشان را تا آنجا که شناخته‌ام مرد با تشخیص و وطن‌دوست دیده‌ام و فکر نمی‌کنم چنین عملی را انجام دهد...» (۱۵)

با توجه به نزدیکی آقای بازرگان و آقای بختیار و تماس دائم آن‌دو نفر باهم (بنابه اظهار خود نخست‌وزیر) خبر استعفای آقای بختیار قوت بیشتری گرفت و گاهی به قدری قطعی گفته می‌شد که حتی در یکی از شب‌ها در حدود ساعت ۳ بعداز نیمه‌شب، سپهبد بدره‌ای به‌من تلفن زده اظهار نمود که خبر می‌دهند آقای بختیار امشب استعفاء داده است. در جواب گفتم نخست‌وزیر در حدود نیمه‌های شب تلفنی با من صحبت کرد، فکر نمی‌کنم خبر صحیح باشد...

آقای بازرگان مجدداً روز سوم بهمن‌ماه ۵۷ در مصاحبه مطبوعاتی خود گفت: «عاقلاً نه‌ترین راه بختیار، استعفاء است» و اضافه کرد: «... بختیار را آنگونه که من می‌شناسم... آن‌هم شناختن ۳۴ ساله... مطمئنم ایشان در برابر خواست ملت استعفا خواهند داد. جز این‌هم چاره‌ای نیست. دولت غیر از وزرایش حامی دیگری ندارد. چرا که هیچ‌کدام از کارمندان این دولت از او اطاعت نمی‌کنند...» (۴۲)

بعد از این مصاحبه آقای بازرگان و استعفای آقای سیدجلال تهرانی از ریاست شورای سلطنت، وقتی که آقای بختیار خواست شخصاً به ملاقات آقای خمینی به پاریس برود، چون ملاقات وی مشروط به استعفا از نخست‌وزیری شد، باز خبر کناره‌گیری آقای بختیار تشدید گردید.

سپهبد مقدم اظهار می‌نمود که خبر استعفای نخست‌وزیر، همیشه بعد از ملاقات‌های وی با جبهه مخالفین انتشار پیدا می‌کند و به‌نظر می‌رسد در مذاکرات نخست‌وزیر با مخالفین بحث درباره استعفای ایشان است. به‌رحال این موضوع گاهی به قدری مورد سؤال قرار می‌گرفت که من یکی دو مرتبه با نخست‌وزیر در این مورد مذاکره کردم ولی آقای بختیار اظهار می‌نمود که به‌هیچ‌وجه موضوع استعفاء در بین نیست. در صورتی که برابر مدارکی که بعداً بدست آمد معلوم گردید حقیقت غیر از این بوده است!

آقای مهندس امیرانتظام (معاون نخست‌وزیر در دولت موقت بازرگان) در این مورد چنین می‌نویسد: «... آقای دکتر احمد مدنی برادر مبارز و فداکار با بختیار به دلیل عضو بودن در جبهه ملی آشنا بودند و بختیار به ایشان اصرار داشت که سمت وزارت کشور را در کابینه بختیار بپذیرد و ایشان رد کرده بودند. مطلب را با دکتر مدنی در میان گذاشتم قول داد وسیله ملاقات را فراهم کند و فراهم کرد و من به دیدن بختیار رفتم و از او خواستم که از مقام خود کنار برود. این جلسات و مذاکرات با بختیار چه به تنهایی و چه با حضور دکتر مدنی و چه با حضور آقای دکتر یدالله سبحانی و چه در ملاقات خصوصی بین آقای مهندس بازرگان و بختیار بارها در مدت ۳۸ روز زمامداری او تکرار شد. تا یک بار که فکر می‌کنم در حدود ۱۰ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ بود، بختیار به استعفاء رضایت داد و متن استعفانامه را با خط خودش نوشت و گفت تحت این شرایط من استعفا می‌دهم. در آن جلسه آقای دکتر مدنی هم حضور داشتند. متن را به اتفاق ایشان برای استحضار مهندس بازرگان به مدرسه رفاه بردیم...» (۲۷)

چند روز بعد از آمدن آقای خمینی به ایران و انتخاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری، در ملاقاتی که به منظور اعلام نگرانی خود و فرماندهان با آقای بختیار در نخست‌وزیری داشتم، نخست‌وزیر در جواب نگرانی من اظهار نمود: «از آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی خواسته‌ام که جلسه‌ای باهم داشته باشیم» و اضافه کرد که: «فردا بعد از ظهر آقایان می‌آیند به منزل من در نخست‌وزیری، خواهش می‌کنم تیمسار هم بیایید تا در مذاکرات شرکت نمایید. به سبهد مقدم هم گفته‌ام بیایید». سؤال کردم منظور از حضور من در این جلسه چیست؟ اظهار داشت: «منظورم این است که تیمسار در مذاکرات شرکت کنید و پشتیبانی ارتش از دولت را تأیید نمایید». اظهار کردم من که چندین بار در مصاحبه‌هایم پشتیبانی ارتش از دولت را گفته‌ام. اظهار نمود: «می‌خواهم مجدداً در حضور آنها تکرار و تأکید کنید». گفتم بسیار خوب^{۱۱}.

در ساعت تعیین شده با سبهد مقدم در نخست‌وزیری بودیم وقتی که به همراهی آقای بختیار وارد اطاق شدیم، آقای یدالله سبحانی ضمن معرفی آقای مهندس امیرانتظام اظهار کرد: «آقای مهندس بازرگان به علت

گرفتاری که داشت نتوانست بیاید».

بعد از شروع مذاکرات، ابتدا آقایان بختیار و سعابی هرکدام مدتی از اقدامات دولت‌های سابق تنقید و از همکاری‌های طولانی و مبارزات مشترک سالیان دراز خود علیه فشار و زورگویی دولت‌ها در گذشته صحبت کردند... سپس بحث در کلیات و وقایع روز کشور شروع شد. آقایان سعابی و امیرانتظام انتخاب آقای مهندس بازرگان را توسط آقای خمینی به سمت نخست‌وزیری مطرح کرده اظهار نمودند: «تمام طبقات مختلف مردم کشور با برگزاری تظاهرات عظیم و راهپیمائی‌ها، آیت‌الله خمینی و آقای مهندس بازرگان را تأیید می‌کنند» و با اشاره به مذاکراتی که معلوم بود قبلاً بین آنها شده است از آقای بختیار مصرانه می‌خواستند که بیهوده مقاومت ننموده، و با در نظر گرفتن مصلحت کشور و دولت، برای جلوگیری از ادامه خونریزی و خاتمه دادن به اغتشاشات در مملکت استعفاء کند.

آقای بختیار در جواب اظهار می‌کرد: «من نخست‌وزیر قانونی هستم و مجلس شورای ملی و مجلس سنا به من رأی اعتماد داده‌اند، و فرمان نخست‌وزیری خودم را مانند دکتر مصدق و سایرین از دست شاه گرفته‌ام و استعفاء نمی‌کنم».

آقایان در جواب می‌گفتند: «تا همین چند روز پیش شما هم با ما به پایمال شدن قانون اساسی از ناحیه شاه اعتراف و اعتراض می‌کردید، و مؤسسات مملکت از جمله حزب رستاخیز و مجلس سنا و شورای ملی را تحمیلی و فرمایشی و ساواکی می‌دانستید و برای آنها ارزش قائل نبودید. شاه و رژیم سلطنت را هم که تمام ملت ایران رد کرده‌اند، و یکدل و یکزبان خواهان آیت‌الله خمینی و جمهوری اسلامی هستند. ایشان هم آقای مهندس بازرگان را برای نخست‌وزیری انتخاب نموده عملاً هم می‌بینید که تمام ملت ایران تأیید کرده و می‌کنند. پس اصرار شما فایده ندارد و مصلحت شما در اینست که استعفاء بدهید». آقای بختیار انتخاب آقای بازرگان را به عنوان «دولت سایه» قبول نموده ولی اضافه می‌کرد که نمی‌تواند استعفاء بدهد.

موقعی که نظر مرا خواستند اظهار نمودم: آقایان می‌دانید [که] برابر مقررات، نیروهای مسلح حق مداخله در امور سیاسی را ندارند،

بعلوریکه چندین بار تابه حال اعلام کرده ام ارتش حافظ قانون اساسی بوده و از دولت قانونی پشتیبانی می نماید.

مطالب مرتباً از طرفین تکرار [می شد] و رویدادهای گذشته دور و نزدیک را یادآوری می نمودند... مذاکرات و بحث ها نزدیک به دو ساعت طول کشید. و طرفین به موضوعاتی درباره مبارزاتشان با رژیم و دولت های گذشته اشاره می کردند که نشانه روابط دوستی عمیق و قدیمی بین آنها بود^{۱۲}. بالاخره مذاکرات به نتیجه ای نرسید و در خاتمه قرار شد، آقای بختیار ملاقات دیگری با حضور آقای بازرگان داشته باشد. بعد از رفتن آنها نخست وزیر اطمینان داد که خودش مذاکرات را با آقای بازرگان ادامه خواهد داد و آنها را قانع خواهد نمود.

ولی آنچه آن روز از مذاکرات آنها برای من روشن شد منظور آقایان محابی و امیرانتظام در آن جلسه نیز مانند جلسات قبلی فقط استعفاي نخست وزیر بود! که با توجه به اظهارات همیشگی آقای بختیار که می گفت: «مشغول مذاکره و پیدا کردن راه حل است و به زودی تمام مسائل و مشکلات کشور حل خواهد شد»، برای من باور نکردنی و غیر منتظره بود.

در مورد این جلسه نکات جالب توجهی وجود دارد که قبل از ادامه سخن باید در همین جا توضیح داده شود:

این جلسه همان جلسه ای است که آقای بختیار بعد از ۴ سال در صفحه ۷۶ کتاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» که بنابه اقرار صریح خوش «بدون اینکه مدرکی داشته باشد»، مانند سایر موارد به منظور اغفال هم میهنان و تبرئه خود برای آن هم داستان ساخته می گوید: «من برای اینکه درباره ساخت و پاختی که [آیت الله] خمینی با بعضی از سران ارتش کرده بود روشن بشوید، واقعه ای را نقل می کنم» (۲۰) و در جریان نقل داستان در مورد چگونگی تشکیل جلسه مذکور که آن روز به من گفته بود، خود آن را تشکیل داده، و آقای امیرانتظام هم جریان آن را چهار سال پیش در تاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۸ در روزنامه اطلاعات، به همین ترتیب نوشته است: «حتی بختیار برای اینکه از خودش سلب مسئولیت کند جلسه ای را با حضور آقای دکتر محابی و خودش و تیمسار قره باغی و تیمسار مقدم و من تشکیل داد...» (۲۷)، به دروغ می گوید: «آقای دکتر

سحابی از من وقت خواست و خواهش کرد که تیمسار قره‌باغی و تیمسار مقدم رئیس ساواک و یک نفر از نزدیکان آقای بازرگان هم باشند!! (۲۰) (غافل از اینکه به فرض صحت داستان‌ش مجبور است بگوید، چه اجباری داشته است این تقاضای آقای سحابی را بپذیرد؟! و درباره آقای امیر انتظام که بنابه نوشته‌هایش بارها او را ملاقات [کرده] و [با او] مذاکره [نموده] و در حدود دهم بهمن‌ماه ۵۷ استعفایش را نوشته و به او داده که برای آقایان بازرگان به مدرسه رفاه برود! (۲۷) [و] در همین جلسه هم بنابه اظهار خودش در حضور سپهبد مقدم، آقای سحابی و من، با ایشان در حدود دو ساعت مذاکره نموده^{۱۳}، چون حقایق مربوط به این جلسه را آقای امیرانتظام چهار سال پیش نوشته است، لذا در جریان شرح داستان برای گمراهی خوانندگان، آقای بختیار به جای ذکر نام آقای امیرانتظام، چنین می‌گوید: «جوان مورد اعتماد آقای سحابی و بازرگان که اسمش یادم نیست»!! (۲۰) و سپس در ادامه دروغ‌های خود درباره جریان مذاکرات این جلسه که از من خواسته بود پشتیبانی ارتش از دولت را مجدداً در حضور آنها تکرار نمایم، به «نگاه آقای دکتر سحابی در این جلسه» اشاره کرده می‌گوید: «یک نگاهی به من کرد که چند روز بعد به یادم آمد و معنایش را فهمیدم»!! (۲۰) غافل از اینکه در این مورد نیز آقای امیرانتظام ۴ سال پیش حقایق جریان مذاکرات این جلسه را بطور روشن و صریح و در تعقیب چگونگی تشکیل آن بدین شرح نوشته است: «حتی بختیار برای اینکه از خودش سلب مسئولیت کند جلسه‌ای را با حضور آقای دکتر سحابی و خودش و تیمسار قره‌باغی و تیمسار مقدم و من تشکیل داد که جالب بود آن دو نفر ارتشی و امنیتی می‌خواستند بگویند همه چیز در اختیار بختیار به عنوان نخست‌وزیر هست و بختیار اصرار داشت که بگوید نمی‌تواند ارتش را متوقف سازد. آن شب بجائی نرسیدیم...» (۲۷)

با توجه به مراتب گفته شده امروز برای خوانندگان روشن می‌شود که در آن وضعیت بحرانی کشور، ارتش و نیروهای انتظامی به تدابیر و اقدامات چه کسی برای پیدا کردن راه حل مشکلات مملکت و نجات کشور امیدوار بود [ند] و انتظار می‌کشید [ند]!!
 بهر حال به دنبال بی نتیجه بودن این مذاکرات، آقای مهندس محسن

فروغی سناتور اسبق و وزیر فرهنگ و هنر کابینه آقای مهندس شریف‌امامی به‌من تلفن زده اظهار نمود: «آقای مهندس کاظم جفرودی سناتور سابق می‌خواهد تیمسار را ملاقات نماید ولی چون با شما آشنائی ندارد از من خواهش کرده است که وقتی بگیرم تا باهم بیائیم به‌دیدن تیمسار».

وقتی تعیین شد. آقایان مهندس فروغی و مهندس جفرودی به‌اتفاق به‌دفتر من در ستاد بزرگ‌ارتشتاران آمدند. آقای مهندس جفرودی بعد از صحبت‌های گوناگون و مفصل درباره گذشته و مسائل روز کشور، اظهار نمود: «ما پیشنهاد کرده بودیم و قرار بود که آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر سبحانی در شورای سلطنت عضویت داشته باشند. اگر پذیرفته شده بود این مشکلات پیش نمی‌آمد...». آقای مهندس جفرودی در ادامه صحبت‌هایش مطالبی درباره لزوم برقراری آرامش در کشور و پیدا کردن راه‌حلی برای مشکلات موجود بیان کرد و سپس به‌ارتباط و نزدیکی خودش با نخست‌وزیر اشاره نمود و اضافه کرد: «من با هر دو نفر آقایان مهندس بازرگان و دکتر بختیار از خیلی قدیم دوست صمیمی بوده و می‌توانم بین این دو نفر که خود از سالیان دراز با هم دوستی صمیمانه دارند، راه‌حلی پیدا کنم و آماده هستم برای این منظور یک جلسه ملاقات بین آقای دکتر بختیار و آقای مهندس بازرگان ترتیب بدهم، آمده‌ام خواهش کنم که تیمسار هم در این جلسه حضور داشته باشید، مسلماً نتیجه‌ای به‌نفع کشور گرفته خواهد شد». گفتم بطوریکه آقای بختیار می‌گوید خود ایشان جلسات متعددی با آقای بازرگان دارند. اصرار نمود. «منظور من یک جلسه با حضور تیمسار می‌باشد» و اظهار کرد: «من با آقایان دکتر بختیار و مهندس بازرگان مذاکره [کرده] و ترتیب این جلسه را خواهم داد» و تکرار نمود: «مطمئن هستم که اگر تیمسار حضور داشته باشید حتماً نتیجه خواهیم گرفت» و اضافه کرد: «من محل و ساعت ملاقات را هر چه زودتر به‌اطلاع شما خواهم رسانید».

من جریان ملاقات و تمام اظهارات آقای مهندس جفرودی را مشروحاً به نخست‌وزیر بازگو نمودم، آقای بختیار اظهارات و سابقه دوستی ایشان را با خودش و آقای بازرگان تأیید [نمود] و از پیشنهاد وی استقبال [کرد] و اضافه نمود که: «با آقایان در تماس می‌باشد...»

بطوریکه تفصیل جریان این ملاقات در قسمت‌های بعدی خواهد آمد، آقای مهندس جفرودی قبل از ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه ۵۷، تلفن کرده در مورد محل ملاقات اظهار داشت: «به دلائلی قرار شد این جلسه در منزل من تشکیل شود» و سؤال نمود: «تیمسار در مورد محل موافقت دارید؟»، گفتم وقتی نخست‌وزیر هستند مانعی ندارد. اظهار کرد: «من زمان آنرا بعداً اطلاع خواهم داد». سپس آقای جفرودی صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ در حدود ساعت ۱۰ به ستاد بزرگ تلفن کرده و ملاقات ساعت ۴ بعد از ظهر را که با آقایان بختیار و بازرگان هم‌آهنگ کرده بود اطلاع داد و اضافه نمود که آدرس محل ملاقات را به رئیس دفتر می‌دهد. اظهار کردم: نخست‌وزیر تابعه‌حال در مورد این ملاقات با من صحبتی نکرده است. اظهار داشت: «خود آقای دکتر بختیار هم به تیمسار تلفن خواهد زد». چند دقیقه بعد از تلفن آقای جفرودی، آقای بختیار تلفن کرده جلسه ساعت ۴ بعد از ظهر منزل آقای جفرودی را تأیید نمود. [...] آقای امیرانتظام در این مورد چنین می‌گوید: «یکشنبه ۲۲ بهمن، بختیار به دفتر مهندس بازرگان به من تلفن کرد و گفت امروز ساعت ۴ بعد از ظهر همان جلسه تشکیل شود و او خواهد آمد و استعفاء خواهد داد...» (۲۷)

ولی بطوریکه ضمن شرح جریان رویدادهای روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خواهد آمد، بختیار بعد از ظهر آنروز مخفی شده و استعفانامه‌اش را به «همان جلسه» فرستاد.

□ وضع نیروهای مسلح شاهنشاهی بعد از مسافرت اعلیحضرت

□ علل شرکت پرسنل نیروهای مسلح در تظاهرات و راهپیمایی چه بود؟

در بررسی وضع نیروهای مسلح گفته شد که چگونه ایمان و اعتقاد پرسنل نیروهای مسلح در اثر عوامل گوناگون نسبت به انجام وظایف مربوطه متزلزل شده و در اثر ادامه تبلیغات روز بروز بیشتر به طرف

روحانیون و مخالفین جلب می‌شدند.

دستورات نخست‌وزیر در شورای امنیت ملی درباره اینکه مأمورین فرمانداری نظامی در خیابانها گل‌هائی را که مخالفین بعد از مسافرت اعلیحضرت خواهند داد، بپذیرند و درمقابل حرکات آنها عکس‌العملی از خود نشان ندهند، سبب گردید که پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی نیز در خیابانها در شادی‌های مخالفین شرکت نمایند. بطوریکه روزنامه‌ها علاوه بر انتشار عکس و خبر شرکت پرسنل ارتش در شادی‌های مخالفین در شهرها عکسهای روبوسی نظامیان با معممین را نیز چاپ کرده، نوشتند «مردم با سربازان روبوسی کردند و گل بر سرشان ریختند»! (۴۳) خروج اعلیحضرت از کشور به ترتیبی که شرح آن گذشت و مصاحبه‌های بعدی آقای بختیار در مورد عدم بازگشت ایشان به ایران (۳۳) شدیدترین ضربه‌هائی بود که به پیکر ارتش بیمار [!] آنروز وارد آمد و سبب شد روحیه ضعیف [!] نیروهای مسلح که مدت ۵۰ سال عادت داشتند تمام اوامرو دستورات را به فرمان ملوکانه اجرا نمایند [!] ضعیف‌تر گردد، و در نتیجه در ارتش شاهنشاهی که مدتی بود بی‌انضباطی و فرار از سربازخانه‌ها رایج [بود] و به علت نبودن مواد سوختی و سایر عوامل ناشی از بحران عمومی کشور برنامه‌های آموزشی نیز تعطیل گردیده بود، یک نوع حالت بلا تکلیفی و انتظار برای وقوع حوادث به وجود آید.

موقعی که فرودگاه مهرآباد برای جلوگیری از آمدن آقای خمینی به ایران بسته شد و روحانیون در مسجد دانشگاه متحصن شدند، اخبار روزنامه‌ها حاکی بود که هنرفران نیروهای سه‌گانه در پایگاه‌های خود در: تهران، اصفهان، کرمانشاه، دزفول، شاهرخی (همدان)، بندر بوشهر، و بندر پهلوی اقدام به تظاهرات و اعتصاب غذا نموده‌اند، و از این رویداد بهره‌برداری تبلیغاتی شدیدی به نفع مخالفین می‌کردند. اگرچه روابط عمومی ستاد بزرگ بنابه تقاضای فرماندهان نیرو و اعتماد به اظهارات آنان خبر اعتصاب پرسنل نیروها را در مطبوعات تکذیب نمود (۳۵)، ولی گزارش‌های اداره دوم، اعتصاب غذا و شرکت در تظاهرات یگان‌ها را تأیید می‌نمود. و حتی در تهران، بوشهر، شیراز و اصفهان برخی از افسران، همافران، درجه‌داران و سربازان با خانواده‌هایشان به راهپیمائی پرداختند. (۲۸)

چون گزارش‌های اداره دوم و نیروها ضد و نقیض بود، دستور دادم از ستاد بزرگ دو هیئت یکی به ریاست سپهبد فیروزمند معاون ستاد برای رسیدگی به وضع پایگاه‌های یکم ترابری و شکاری در تهران، و دیگری به سرپرستی سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد برای رسیدگی به وضع پایگاه‌های نیروی هوایی در اصفهان، شیراز و بندر بوشهر اعزام کردند. هیئت‌های اعزامی پس از رسیدگی دستور بازداشت محرکین و مسببین را در پایگاه‌ها صادر کردند. بلافاصله مخالفین شایعه تیرباران ۱۶۵ نفر از همافران را عنوان نموده و شروع به تظاهرات و تبلیغات شدید علیه دولت و ارتش نمودند^{۱۴}. نخست‌وزیر از ستاد خواست که ارتش مراتب را تکذیب نماید.

مخبرین مطبوعات نیز مرتباً به ستاد مراجعه و سؤالاتی در این مورد می‌نمودند. من برای روشن شدن اذهان عمومی ضمن توضیحات لازم [در پاسخ] به سؤالات مخبرین اظهار داشتم: «... در مورد تظاهرات متأسفانه بر اثر تبلیغات سوء مقامات غیرمسئول عده‌ای تحت تأثیر قرار گرفتند و در تظاهرات شرکت کردند، همچنین تعدادی از همافران غیبت نموده و مرتکب سایر تخلفات شده‌اند که همه آنها به موجب قانون دادرسی و کیفر ارتش و براساس مواد مربوط به تخلف پرسنل نیروهای مسلح تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات خواهند شد. این نکته را هم یادآوری می‌کنم که به علت وضع بحرانی کشور مدتی است که در ارتش وضعیت فوق‌العاده و آمادگی اعلام شده است که در این شرایط و حالت، تخلفات، غیبت و فرار مجازات شدیدتری دارند. به همین جهت با افراد متخلف ذکر شده برابر قانون رفتار خواهد شد. ولی اینکه تعداد ۱۶۵ نفر از همافران تیرباران شده‌اند دروغ است و بکلی تکذیب می‌شود. زیرا هنوز متخلفین تحت تعقیب کامل قرار نگرفته و مراحل مختلف رسیدگی و دادرسی را گذرانده‌اند تا کسی محکوم و تیرباران شده باشد...» (۳۵). آقای بختیار هم در مجلس سنا گفت: «درباره محاکمه همافران خبر می‌دهند که ۱۶۰ همافر اعدام شده‌اند و بقیه هم اعدام خواهند شد، من به خدا قسم می‌خورم که هنوز یک نفر هم محاکمه نشده است.» (۵۰)

بعد از هنرفران نیروها، کارکنان و کارگران مسلسل‌سازی و

صنایع نظامی در روز ۹ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ از میدان ژاله به‌طرف دانشگاه راهپیمائی ترتیب دادند (۳۸) که عده‌ای از مخالفین هم به آنها ملحق گردیدند. وقتی از مسئولین مربوطه بازخواست شد اظهار کردند که با توجه به اوضاع و احوال کشور به هیچ وجه قادر به جلوگیری از آنها نمی‌باشند. پس از بازداشت محرکین همافران ارتباط آنها با مخالفین علنی‌تر شد و نمایندگان همافران علاوه بر مراجعه به آقای طالقانی، با خانواده‌هایشان در کانون و کلاء و دانشگاه تهران متحصن شدند.

وقتی که موضوع تحریکات همافران به وسیله مخالفین و همچنین سایر مشکلات فرماندهان نیرو را به منظور اتخاذ يك تصمیم اساسی با نخست‌وزیر در میان می‌گذاشتم اظهار می‌کرد: «اهمیت ندارد، با توجه به فشار و زورگوئی‌های گذشته این عکس‌العمل‌ها از طرف مخالفین طبیعی است، باید صبر داشته باشید» و اضافه می‌نمود: «مشغول مذاکره هستم و به زودی تمام این مسائل حل خواهد شد». در صورتی که نه تنها آثاری از حل شدن مسائل و مشکلات وجود نداشت، بلکه روز به روز هم وضعیت بدتر و پیچیده‌تر می‌گردید، و نفوذ مخالفین در یگان‌های ارتش بیشتر و نزدیکی پرسنل با مخالفین و روحانیون زیادتر می‌شد. بطوریکه حتی روز دهم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ جامعه روحانیون مشهد درباره حمایت از درجه‌داران و افسران لشکر ۷۷ اعلامیه‌ای به این شرح در روزنامه‌ها منتشر نمودند: «پیشرفت حیرت‌انگیز جنبش ایران خوشبختانه تا آنجا موفقیت‌آمیز است که هر روز ما شاهد پیوستن... هزاران نفر... از سربازان و افسران و درجه‌داران، از نیروهای زمینی گرفته تا دریائی بخصوص کادر نیروی هوائی در شیراز، بوشهر، دزفول، همدان، اصفهان، مشهد، تهران و بندر پهلوی پیوستگی خود را به جنبش اسلامی ایران تحت رهبری حضرت آیت‌الله خمینی آشکار کرده با اعتصاب غذا و یا تظاهرات آرام موضع خود را روشن کردند... ما حمایت خود را از درجه‌داران و افسرانی که به ملت پیوسته‌اند بخصوص اعتصابیون لشکر ۷۷ خراسان اعلام می‌کنیم...» (۳۲)

ارتش و بختیار

بعد از آنکه اعلیحضرت در جلسه‌ای که می‌خواستند اوامری دربارهٔ پشتیبانی ارتش از دولت قانونی صادر نمایند، فرماندهان نیروهای سه‌گانه و ارتشبد طوفانیان را نیز احضار فرمودند، کاملاً روشن شد که میل ندارند در روشهای جاری ستادی موجود هیچ‌گونه تغییری داده شود. بنابراین من هم علاوه بر اینکه به نخست‌وزیر پیشنهاد نمودم فرماندهان نیرو در شورای امنیت ملی شرکت نمایند، بعد از مسافرت اعلیحضرت هم آنها را در تماس مستقیم با نخست‌وزیر قرار دادم.

در نتیجه در مواردی که فرماندهان نیرو مطالبی داشتند که ارتباطی با نخست‌وزیر پیدا می‌کرد، خودشان مستقیماً به آقای بختیار مراجعه می‌نمودند. و همچنین نخست‌وزیر هم بعضی از دستورات خود را به‌طور مستقیم به فرماندهان نیروها می‌داد، البته فرماندهان نیرو بلافاصله موضوع را به من اطلاع می‌دادند و مقصود این بود که در آن موقعیت بحرانی کشور خواسته نخست‌وزیر در نهایت سرعت انجام شود.

چون اعلیحضرت و همچنین دولتهای شریف‌امامی و ارتشبد از هزاری همه به این نتیجه رسیده بودند که «مشکل مملکت نظامی نبوده بلکه سیاسی است»، بنابراین با توجه به اوامر اعلیحضرت، فرماندهان نیرو و من بعد از مسافرت معظم‌له ضمن همکاری شبانه‌روزی با دولت امیدوار بودیم که آقای بختیار از طریق «سیاسی» مشکلات را برطرف و امنیت و آرامش را در کشور برقرار نماید. و به همین دلیل^{۱۵} بمحض اینکه احساس کردم در انتخاب راه حل رفع مشکلات کشور اختلاف نظر بین نخست‌وزیر و من زیاد است، بلافاصله در همان روزهای اول بعد از خروج اعلیحضرت مبادرت به استعفاء نمودم، و جریان آن قبلاً توضیح داده شد که چگونه نخست‌وزیر با وعده‌های دروغ درباره مسائل مورد اختلاف، و با چه اصراری از استعفای من جلوگیری نمود.

به‌هرصورت در تمام مدت ۲۲ روز بعد از این واقعه نیز شخصاً

در نهایت صمیمیت با نخست‌وزیر همکاری می‌کردم و هر موقع آقای بختیار لازم می‌دید که من مصاحبه و پشتیبانی ارتش را از دولت تأکید نمایم، انجام می‌شد یا چنانچه وی می‌خواست که ارتش نمایش قدرت بدهد، اجرا می‌گردید. حتی موقعی که به وسیله معاونش سپهبد مقدم پیشنهاد شد من آقای مهندس بازرگان را ملاقات و اعلام کنم ارتش از دولت پشتیبانی می‌نماید، چون ایشان این ملاقات را مفید دانسته و ترغیب می‌نمود اقدام گردید. همچنین وقتی که آقای بختیار مجدداً دعوت نمود در جلسه آقایان بازرگان و سعابی در منزلش در نخست‌وزیری به منظور تأکید در اعلام پشتیبانی ارتش از دولت شرکت نمایم، برابر خواسته نخست‌وزیر عمل گردید.

[...] آقای بختیار در مصاحبه‌ای با رادیو لندن که متن آن در تاریخ ۲۸ دی‌ماه ۱۳۵۷ در روزنامه‌ها هم به چاپ رسید، خطاب به مخبر رادیو لندن در پاسخ به این سؤال که: «تا چه اندازه تصمیمات فرماندهان نظامی و در شهرهای مختلف با صلاحدید شما گرفته شده است؟»، چنین می‌گوید: «احدی در ارتش از فرماندهان داخلی و خارجی؟! بدون نظر من حق تصمیم‌گیری ندارد. ممکن است یک سربازی و یا افسری در یک نقطه دور افتاده‌ای، یک عمل برخلاف قانون و یا سهواً انجام بدهد ولی وقتی من دستور به ارتش می‌دهم راجع به تمام اقدامات در تمام نقاط کشور به عنوان یک نخست‌وزیر مسئول انجام وظیفه می‌کنم نه به عنوان آن افرادی که اسم نخست‌وزیری داشتند...» (۳۶)

همچنین نخست‌وزیر در مصاحبه مورخه ۷ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در جواب سؤال اینکه: «... این روزها بازار شایعات داغ است و یکی از شایعات اینست که ارتش در اختیار دولت نیست و شما آن قدرتی را که باید و شاید روی ارتش ندارید، در این زمینه نظرتان چیست؟ گفت: «بندۀ اولاً گمان می‌کنم که ارتش از ملت جدا نیست و ما ارتش نداریم در درون ملت. ما همه برادریم و ما همه از یک مملکت هستیم و شاید از وقتی که من نخست‌وزیر شدم تا حال بیش از ده مرتبه این را تکرار کردم، انضباط ارتش و نیروی ارتش یکی از عوامل بسیار مؤثر وحدت، یگانگی و استقلال کشور است. این برای اصل موضوع. اما من نمی‌توانم اطمینان بدهم که کمتر دولتی این قدر ارتش را در اختیار داشت و من

هیچ چیز و هیچ تصمیمی را بی مشاورت سران ارتش نمی گیرم. البته ممکن است تصمیمی را اتخاذ بکنم ولی هر تصمیمی که در این جریانات اتخاذ کردم همیشه اجرا شده است و گمان نمی کنم که این شایعاتی که ارتش کودتای کند و ارتش چه می کند و چه می کند بایک دولت قانونی که به مسئولیت خود آگاه است و همانطور که گویا سران ارتش هم در يك مصاحبه ای گفته باشند در اختیار کامل دولت است...» (۳۵)

در تاریخ ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ بعد از آمدن آقای خمینی به ایران نیز در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه «... نخست وزیر ایران درباره ارتش گفت از ۵۰ سال پیش سابقه نداشته است که ارتش این چنین از يك نخست وزیر پیروی کند...» (۳۷)

همچنین روزنامه کیهان مصاحبه نخست وزیر را با رادیو لندن چنین نقل کرد: «در نظر بختیار، ارتش از ۵۰ سال گذشته هرگز تا این حد از يك نخست وزیر اطاعت نداشته است ولی با این وجود وی نمی خواهد از ارتش علیه مردم استفاده کند». (۴۹)

با دقت در این اظهارات صریح آقای بختیار که همکاری صمیمانه ارتش را با دولت، در مدت نخست وزیری او روشن می نماید، اتهام اخیر وی نسبت به ارتش که «ارتش خیانت کرد!» چیزی در ردیف دیگر اظهارات غرض آلودی است که ایشان به علت دشمنی دیرینه خود با ارتش و افسران از ابتدا به منظور براءت خود و گمراه کردن ملت ایران، در بین نویسندگان ایرانی و خارجی و هم میهنان شایع [کرده]، و حالا هم پس از گذشت چهار سال برای توجیه شایعات خودافسانه سازی [نموده] و در نشریات تبلیغاتی خود چاپ می نماید! در صورتی که آرزوی قلبی و اقدام دشمنانه وی همان واقعیتی است که ایشان چهار سال قبل (۸ مهرماه ۱۳۵۸) ضمن مصاحبه به خبرنگار باشگاه مطبوعات پاریس اظهار [کرده] و چنین گفته است: «با خروج شاه، ارتش را از یکپارچگی ساقط کردم، تا کشتار نشود». (۶۰) البته زمانی که آقای بختیار در مصاحبه خود این مطلب را می گفت، می دانست که علت سقوط ارتش از یکپارچگی تنها خروج اعلیحضرت نبوده بلکه اقدامات دیگری نیز بوده است که خود او برای ایجاد هرج و مرج در نیروهای مسلح به عمل آورده است. ولی نمی دانست که سه سال بعد برای

تبلیغات احتیاج به ساختن دروغ دیگری مثل دستور کتبی «بمباران» خواهد داشت!^{۱۷} و همچنین فکر نمی‌کرد که روزی این حقایق گفته خواهد شد، و مجبور خواهد بود که در برابر تاریخ جوابگوی خیانت‌های خود نسبت به ملت ایران و ارتش باشد!

چرا بختیار برخلاف نظر شورای امنیت ملی با آمدن [امام] خمینی موافقت کرد؟

بعد از عدم موفقیت آقای بختیار برای مسافرت به پاریس و مذاکره با آقای خمینی، بار دیگر خبر آمدن آقای خمینی از اخبار رادیوهای خارج منتشر شد. به نخست‌وزیر تلفن کردم که مجدداً صحبت از آمدن آقای خمینی است. اظهار نمود: «به این قبیل اخبار توجه نکنید، من در جریان کارها بوده و مشغول مذاکره با آنها هستم». ولی بعد از آن که آقای خمینی اعلام کرد: «برای بازگشت جنگ می‌کنم» و خبرگزاری‌ها آن را منتشر [کرده] و روزنامه‌ها با خطوط درشت در صفحات اول تبلیغ نمودند (۶۲)، آقای بختیار بدون اینکه با شورای سلطنت، ارتش و شورای امنیت ملی مشورتی نماید در مصاحبه مطبوعاتی مورخه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ خود با خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار داشت: «فروودگاه مهرآباد امروز باز خواهد شد و هیچ ممانعتی برای بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی به عمل نخواهد آمد...» (۳۸) بلافاصله بعد از اطلاع از خبر باز شدن فرودگاه، مجدداً به آقای بختیار تلفن زده اظهار کردم: چطور برخلاف تصمیم اولیه شورای امنیت ملی و بدون مشورت فرودگاه را باز اعلان کردید؟ اظهار داشت: «موضوع به صورت دیگری است، وقتی همدیگر را دیدیم تشریح خواهم کرد، مطمئن باشید من در جریان کارها و مراقب اوضاع هستم، نگران نباشید».

بلافاصله برای ملاقات آقای بختیار به نخست‌وزیری رفتم. اظهار نمود: «تیمسار مطمئن باشید من مراقب هستم، موضوع را با سفرای آمریکا و انگلیس بررسی کردیم، اگر آیت‌الله به ایران نیایه مردم آرام

نخواهند شد. برای اینکه آرامش در کشور برقرار شود لازم است ایشان بیایند. ما مذاکره کرده‌ایم، ترتیب کارها داده شده، مردم حالا خیال می‌کنند که ایشان واقعاً امام است، اما وقتی آمد خواهند دید که خبری نیست و مثل سایر آیات است [!]. شور و غلیان خواهد خوابید [!]. من هم احترامات لازم را بجا خواهم آورد و خواهم گفت که آیت‌الله هرچه می‌گویند من انجام می‌دهم!

اظهار کردم: آقای بختیار حالا که ایشان خارج از کشور است هر روز اعلامیه می‌دهد، دولت انتقالی و مجلس مؤسسان تشکیل می‌دهد، سیاست داخلی و خارجی برای کشور تعیین می‌کند، روزنامه‌ها هم مرتباً می‌نویسند و مردم می‌خوانند، اگر با این وضعیت که می‌گوئید به ایران بیاید، مجسم می‌کنید که وضع کشور و نیروهای مسلح چه خواهد شد؟! اظهار نمود: «تیمسار من مطمئنم این حرف‌ها که می‌گویند و می‌نویسند نیست، ایشان پس از یکی دو روز توقف در تهران خواهد رفت به قم و قاطی سایر آیت‌الله‌ها شده و به تدریج فراموش خواهد شد [!]. و با این ترتیب ما آرامش را در کشور برقرار خواهیم کرد» و اضافه نمود: «ما مذاکره کرده‌ایم تیمسار، خیالشان راحت باشد».

من اظهارات نخست‌وزیر را در کمیته بحران با فرماندهان مطرح کرده اضافه نمودم: آقای بختیار ما را در مقابل عمل انجام شده قرار داده است! مسئله آمدن آقای خمینی برای چندمین بار مورد بررسی قرار گرفت. سپهبد مقدم اظهارات آقای بختیار را در مورد اینکه برای برقراری آرامش در کشور ضرورت دارد آقای خمینی به ایران بیاید تأیید کرد و اضافه نمود: «با بررسی که ما هم کرده‌ایم، تا موقعی که ایشان نیامده تحصن و اعتصابات خاتمه پیدا نخواهد کرد و ممکن نیست که کشور از حال تعطیل عمومی خارج شود و اغتشاشات هم روز بروز شدیدتر خواهد شد».

پس از بحث و گفتگو، با توجه به اظهارات آقای بختیار که بطور قطع و یقین می‌گفت «آقای خمینی پس از ورود به قم خواهد رفت» [!]. کمیته بحران به گفته‌های وی اعتماد کرده و به طور اتفاق به این نتیجه رسیدیم: «وقتی اعلیحضرت مشکل مملکت را سیاسی تشخیص [داده] و حل آنرا به عهده نخست‌وزیر واگذار نموده (۳) و به ارتش هم دستور

پشتیبانی از دولت قانونی را داده‌اند»، بنابراین با در نظر گرفتن وضع عمومی کشور مصلحت اینست که ارتش به پشتیبانی خود از دولت ادامه بدهد. [!]

بعد از اعلان رسمیت ورود آقای خمینی در روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، روزنامه اطلاعات تحت عنوان «بزرگترین استقبال قرن»، برنامه استقبال از آقای خمینی را منتشر نموده اضافه کرد: «دکتر شاپور بختیار در يك تماس تلفنی با خبرنگار سیاسی اطلاعات، در پاسخ این سؤال که دولت در حفظ امنیت امام و مستقبلین چه نقشی خواهد داشت؟ گفت: اگر امنیت به‌من واگذار شود بنده با کمال دقت این مهم را به‌انجام خواهم رساند و هرگونه تضمینی خواهم داد. ولی اگر کمیته استقبال این‌کار را به‌عهده گیرند من مسئولیتی نخواهم داشت. نخست‌وزیر افزود من حاضر نیستم در مورد مسئله‌ای به‌این اهمیت، کار نمایشی باشد. به‌این معنی که برقراری امنیت در بخشی به‌عهده دولت و در قسمتی به‌عهده دیگران باشد». (۴۵) و همچنین نوشت: «مذاکرات اعتصابیون رادیو تلویزیون با وزیر اطلاعات و مدیرعامل جدید درباره بخش مراسم ورود امام خمینی به‌تفاهم رسید» مدیرعامل رادیو و تلویزیون نیز در روزنامه‌ها اعلان نمود که چندین فرستنده سیار در مسیر حرکت امام مستقر خواهد شد و به‌بخش جزئیات استقبال خواهد پرداخت! (۴۵) نخست‌وزیر شورای امنیت ملی را برای بررسی ترتیب مراسم آمدن آقای خمینی دعوت نمود. بطوریکه قبلاً گفته شد در دولت آقای بختیار علاوه بر حضور اعضای دائمی شورا، از ارتشید شفقت وزیر جنگ و فرماندهان نیروهای سه‌گانه هم برای شرکت در جلسات دعوت به‌عمل می‌آمد. آقای بختیار درباره آمدن آقای خمینی، مطالب گفته شده قبلی خود را با اطمینان تکرار و اضافه نمود: «به‌عنوان اینکه به‌مردم نشان داده شود احترامات لازم را برای آیت‌الله به‌جا می‌آوریم، و از طرفی چون اگر سوءقصدی به‌جان آیت‌الله بشود، ملت ایران شورش و خونریزی خواهند کرد که جلوگیری از آن مقدور نخواهد بود، لذا لازم است مراقبت شدیدی در موقع ورود ایشان به‌عمل آید». سپهبد مقدم رئیس ساواک هم این نظر نخست‌وزیر را تأیید نمود. آقای بختیار به سپهبد مقدم و سپهبد رحیمی فرماندار نظامی و رئیس شهربانی کشور تأکیده

کرد که اقدامات امنیتی لازم را در هنگام ورود آقای خمینی به موقع اجرا بگذارند و علاوه بر آن سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی را نیز مأمور امنیت پرواز و امور داخلی فرودگاه مهرآباد نمود و به نامبرده دستور داد «با آقای صباغیان رئیس کمیته‌ای که از طرف مردم و جبهه مخالف برای استقبال آقای خمینی تعیین شده است همکاری نماید». سپهبد ربیعی در این مورد در دفاعیات خود چنین گفت: «... هفته بعدش که آقای بختیار تصمیم گرفت فرودگاه را باز کند، فرودگاه را باز کرد. مسئله تأمین حفاظت امام و پرواز به میان آمد. بختیار گفت بنشینید چهارتائی (هما، هواپیمائی کشوری) با آقای دکتر صباغیان هماهنگی کنید...» (۴)

در پایان جلسه آقای بختیار اظهار داشت: «برای جلوگیری از اغتشاش و شورش در شهر در روز ورود آیت‌الله خمینی، لازم است قبلاً از طرف ارتش نمایش قدرتی انجام [شده] و یک راهپیمائی نظامی در پایتخت صورت بگیرد[!]». و به سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی مأموریت داده شد که ترتیب این راهپیمائی را بدهد. به این ترتیب سازمان امنیت و فرمانداری نظامی تهران و شهرداری کشور عهده‌دار امنیت عمومی روز ورود آقای خمینی، و نیروی هوایی مأمور تأمین امنیت پرواز و فرودگاه و همکاری با کمیته استقبال و پذیرائی مشارالیه شده و بقیه نیروهای مسلح شاهنشاهی نیز به منظور جلوگیری از اغتشاش، مأمور نمایش قدرت و راهپیمائی در شهر گردیدند! در نتیجه، پرسنل نیروی هوایی با مسئولین استقبال از آقای خمینی شروع به همکاری نمودند، و در موقع عبور یگان‌های نظامی در خیابان‌های شهر به منظور نمایش قدرت، مردم عکسهای خمینی و گل به سرآزان دادند، آنها هم عکس‌ها را گرفته و با خود حمل و ابراز احساسات می‌کردند. و مخالفین از تمام این اقدامات آقای بختیار حداکثر بهره‌برداری تبلیغاتی را به نفع خود نموده و منتشر کردند که: «دولت و نیروهای مسلح هم مانند مردم ایران برای آمدن آقای خمینی جشن گرفته‌اند». رسانه‌های گروهی نیز با شوق و شغف اخبار را پخش نمودند و سرانجام بقیه پرسنل نیروهای مسلح نیز که در مراسم شرکت نداشتند، در تمام سطح کشور جریان را از تلویزیون مشاهده [کرده] و خود بخود تحت تأثیر جریانات و تبلیغات

عمومی دولت قرار گرفتند.^{۹۸}

مردم بعد از ماه‌ها که شهر تهران به علت اعتصاب مأمورین شهرداری نظافت نشده بود، با شادمانی شروع به نظافت نمودند، و حتی سطح خیابان‌های خط مسیر آقای خمینی را جارو می‌کردند. تلویزیون ایران هم در تمام مدت این اقدامات را با شرح و تفسیر نشان می‌داد و رادیو از طریق مصاحبه با مردم احساسات عمومی را تهییج [کرده] و [مصاحبه‌ها را] پخش می‌نمود! خبرگزاری‌های داخلی و خارجی ضمن انتشار این وقایع، اخبار مربوط به ورود ایشان را منتشر می‌کردند. تبلیغات عجیبی در کشور برپا بود.

تلویزیون ضمن پخش این اخبار مرتباً فیلم جریانات اقامتگاه آقای خمینی را در فرانسه نشان داده و افکار عمومی را تحریک می‌نمود، درواقع استقبالی که تدارك دیده شده بود بی‌سابقه و خیلی بالاتر از استقبال [از] يك رئیس کشور بود.

نخست‌وزیر و وزراء و وکلای مجلس، مقامات و مسئولین هرکدام تلاش می‌کردند [که] در مراسم استقبال نه تنها به نحوی شرکت کنند بلکه بردیگری سبقت بگیرند[!]. آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی به من تلفن کرده سؤال نمود: «تیمسار به فرودگاه خواهید رفت؟» گفتم نه! اظهار کرد: «به نظر شما من به فرودگاه بروم یا نه؟» جواب دادم: «فکر نمی‌کنم مورد داشته باشد» و سؤال نمودم مگر نخست‌وزیر خواهد رفت؟ جواب داد: «می‌گویند خواهد رفت، معلوم نیست» اضافه کرد: «او رئیس دولت است ولی من نماینده مردم هستم». متعاقب مذاکره تلفنی رئیس مجلس شورای ملی با من، آقای بختیار تلفن زده اظهار داشت: «دوستان و آقایان از من می‌خواهند که به فرودگاه بروم ولی نخواهم رفت و از دولت هم کسی را نخواهم فرستاد».

شب پنجشنبه (۱۲ بهمن ماه ۵۷) آقای بختیار پیامی به ملت ایران فرستاده ضمن آن چنین گفت: «...در این ساعات که حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی پس از سالیان دراز وارد خاک کشور می‌شود، دولت ضمن تبریک و تهنیت به کلیه مسلمانان ایران لازم می‌داند که نکات زیر را به اطلاع عموم برساند، دولت کلیه نظرات و راهنمایی‌های معظم له و آیات عظام را مفتنم خواهد شمرد».

و همان طوری که بارها یادآور شدم تعالیم عالیه اسلام را همواره در مدنظر دارد ولی وظائف قانونی خود را نیز بطور قاطع انجام خواهد داد. و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضد انسانی عناصر مشکوک قویاً ایستادگی خواهد کرد. دولت اجازه نخواهد داد که به جان و مال و ناموس مردم به دلائل خاص و اغراض شخصی و کینه توزی های افراد مورد تجاوز قرار گیرد.

دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز بوسیله و با قدرت دولت مرکزی اداره شود. دولت نمی تواند تأمل کند که صدها هزار جوان بیکار و سرگردان هم روزه آشوب و اغتشاش در مدارس و دانشگاه ها به تحریک بیگانگان براه پیاندازند. من با صدای بلند به عموم هموطنان عزیز هشدار می دهم از این ساعت هر قطره خونی که در این کشور ریخته شود با در نظر گرفتن آزادی هایی که داده شده و روش مسالمت آمیز دولت به گردن افرادی خواهد بود که توطئه نموده و قوای انتظامی را به مبارزه دعوت می کنند با تمام آزادی های امروزه دیگر جای خشونت و زد و خورد نیست.

از این روح مسالمت آمیز و روش انسانی نباید نندای نخواستہ سوء تعبیر شود.

دولت قانونی باید قانون را اجرا کند و اطمینان داشته باشید که خواهد کرد.

از این رو از کلیه مردم انسان دوست و شرافتمند می خواهم که از این پس آرامش خود را حفظ نموده تا دولت بتواند به وعده های خود که برچیدن حکومت نظامی ضمن آنها بیان شده مبادرت نماید.

این با شماست که مرا مصمم نمائید که سربازان را به سربازخانه ها برگردانم و در یک محیط آرام با سعی و کوشش عموم به نوسازی ایرانی مترقی، متدین و آزاد پردازم. در این راه از قاطبه ملت عزیز ایران استمداد می طلبم و همه شما را به خداوند متعال می سپارم.

[...] بعداً معلوم شد عده ای از پرسنل ناراضی نیروهای مسلح بخصوص نیروی هوایی و همافران تماس هایی با جبهه مخالف داشته و ضمن اعتصاب غذا در بعضی از تظاهرات هم شرکت می کردند، ولی باید توجه شود [که] در حقیقت ایجاد تمایلات همبستگی با جبهه مخالف در

پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی بخصوص افسران نیروی هوایی و خود سپهبد ربیعی (که تا روزهای آخر من از نامبرده کوچکترین تخلف و انحرافی احساس نکرده بودم) مسلماً در اثر واگذاری مأموریت‌های مذکور از طرف آقای بختیار به نیروهای مسلح شاهنشاهی به وجود آمد. زیرا پرسنل نیروهای مسلح بخصوص پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی که تا آنروز دیده بودند مأمورین انتظامی و فرمانداری نظامی به دستور نخست‌وزیر از تظاهرات و اغتشاشات مخالفین جلوگیری نمی‌نمایند، مشاهده نمودند [که] بعد از خروج اعلیحضرت از کشور به دستور آقای بختیار گل‌های مخالفین را پذیرفته و با آنها در شادی شرکت می‌نمایند و در موقع ورود آقای خمینی نیز دولت و نیروهای مسلح شاهنشاهی بطور رسمی از وی مانند رئیس کشور استقبال نمودند، و سازمان آنها هم یکی از قسمتهای مأمور اجرای این مراسم بود (۴۹) و با توجه به تبلیغات شدید رادیو و تلویزیون دولتی و سایر عوامل مؤثر که گفته خواهد شد، به تقلید از مقامات و سازمانهای دولتی آنها هم به فکر اعلام همبستگی مخفیانه افتادند^{۱۹}.

توضیحات بخش ششم

۱- قره‌باغی در اینجا می‌گوید: حادثه جلوی ژاندارمری را خود مخالفین به وجود آوردند و در جای دیگر می‌گوید: ساواکی‌ها این قبیل کارها را می‌کردند! بالاخره فرصت نیافته است تا وقایع دوران انقلاب را تفکیک کرده سهم ساواکی‌ها و سهم مردم مبارز را از هم جدا سازد! ۲- پس از واقعه ژاندارمری، بختیار اظهار داشته است که: مطمئن باشید در ایران کشتار و فاجعه روی نخواهد داد. و قره‌باغی می‌گوید: همین حرف‌ها مخالفین را تشجیع می‌کرد! واقعاً قره‌باغی در توجیه شکست و عجز سران ارتش و دولت، به اصطلاح شورش را درآورده! و به هر چیزی برای تبرئه خود و انداختن بار همه تقصیرها و گناه‌ها! روی دوش بختیار، متشبث می‌شود و فراموش می‌کند که خود وی نیز همین حرف‌های بختیار را چندین بار به‌طور رسمی اظهار داشته و بارها اعلام کرده است که کودتا و کشتار واقع نخواهد شد و «هرگونه» تمرد در ارتش سرکوب می‌شود و ارتش می‌خواهد نزد ملت سربلند باشد و از خواسته‌های ملت پشتیبانی می‌کند. بنابراین قره‌باغی نیز مثل بختیار، مخالفین و انقلابیون را تشجیع می‌کرده! و در جهت خواسته شخصیت‌های سیاسی و مبارز و مخالف رژیم سلطنتی گام برمی‌داشته و

خود از عوامل پیروزی انقلاب و سقوط رژیم و شکست ارتش و حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است! قره باغی در این کتاب، هر حرف و هر کاری را که به بختیار نسبت می‌دهد و از طریق آن علیه وی و به منظور اثبات «همراهی و همگامی بختیار با انقلاب و رهبری انقلاب»! اتخاذ سند می‌کند، دقیقاً همان حرف و همان کار یا مشابه آن از خود او نیز صادر شده و سندی علیه خود وی نیز می‌تواند باشد! قره باغی دانسته یا ندانسته از بختیار، غول ساخته و وقایع بزرگ را به او نسبت می‌دهد! وی واقعیتی روشن و بدیهی مانند اقدام دولت و ارتش مبنی بر اشغال و انسداد فرودگاه و تأثیر فوری آن در برانگیختن خشم مردم و بروز حادثه را مطرح نمی‌کند و نمی‌گوید: به خاطر اشغال فرودگاه و جلوگیری از بازگشت محبوب‌ترین رهبر تاریخ معاصر پس از ۱۵ سال تبعید به وطن، خشم عمومی اوج گرفت و مردم به مقابله دست زدند. اما به سراغ عوامل موهوم و مسخره می‌رود و می‌گوید: مردم به خاطر حرف‌های بختیار تشجیع شدند! و این دلیل بر همراهی بختیار با انقلاب بوده است!

۳- حرف‌های قره باغی، همفکری و همراهی وی با شخص بختیار را نشان می‌دهد. زیرا بختیار هم مثل قره باغی، مردم و انقلابیون و بلکه اصل و اساس مبارزه و انقلاب را مسخره کرده و می‌گفت: مردم برای سرگرمی و تفریح به تظاهرات می‌آیند و بیکار هستند!

۴- بچه‌ها برای اتومبیل‌ها بی‌جهت مزاحمت ایجاد نمی‌کردند. آنها نیز وارد عرصه مبارزه شده بودند. و به همین دلیل برای اینکه بهانه به دست بختیار و ارتش داده نشود، خود در مواقع بحرانی به‌ویژه پس از قطع برق، کنترول ترافیک را برعهده گرفته، رانندگان اتومبیل‌ها را در مسیر خویش راهنمایی و کمک می‌کردند.

۵- همانطور که قبلاً گفته‌ایم، هیچکدام از کارهای بختیار واقعاً به خاطر انقلاب و مردم و امام خمینی نبود. این قضیه آنقدر واضح است که قره باغی خود نیز در چند مورد از جمله در صفحات پایانی نوشته خویش بالصراحه می‌گوید: هدف بختیار این بود که به قدرت برسد و اگر توانست خود اعلام جمهوری کند و رؤیای وصول به مقام ریاست جمهوری در اولین رژیم پس از رژیم سلطنتی را نیز در سر داشت.

بنابراین شکی در اینکه بختیار مثل خود قره باغی عامل آمریکا و انگلیس و مطیع هویزر و سولیوان و مستشاران نظامی و سیاسی غرب بوده است نیست. اما مأموریت او، نه پیروز کردن انقلاب و به قدرت رساندن دشمنان سرسخت آمریکا و انگلیس و بیرون کردن بهترین دوست و مهمترین متحد آنها از ایران - چنانکه قره باغی ادعا می‌کند - بلکه همان چیزی بود که نویسنده این کتاب بدان اعتراف کرده است. آمریکا و انگلیس می‌خواستند تا جایی که می‌توانند کمر انقلاب را بشکنند و شاه را برگردانند و اگر نشد رژیم سلطنتی را بر اریکه قدرت نگه دارند و اگر این نیز ممکن نشد و دیدند که عنقریب انقلاب اسلامی پیروز می‌شود، خود همان کاری را بکنند که انقلاب مدعی و منادی و مبلغ آن است. یعنی از روی انقلاب پل بزنند و از رهبران مردم جلوتر افتاده انحلال رژیم شاهنشاهی به وسیله پارلمان و روی کار آمدن رژیم جمهوری به وسیله مجلس مؤسسان وابسته به خود را اعلام نمایند و در این مسیر مترصد مرور زمان و آماده کردن سران ارتش بودند. بختیار هرکاری را کرد و هر اقدامی را به عمل آورد نه به خاطر انقلاب اسلامی و امام خمینی و حتی نه به خاطر بازرگان بلکه بر اثر فشار مردم و قدرت روزافزون انقلاب بود. فشار مردم، ترس بختیار از شکست و نشستن روی صندلی محاکمه دادگاه خلق به جای شاه فراری، سیاست وی در مورد جلب اعتماد شخصیت‌های انقلاب، دفع الوقت و حرکت در جهت اغفال و فریب دادن، همه و همه از عواملی بود که او را به عقب نشینی‌های فزاینده واری داشت. وقتی قره باغی در تشریح کم و کیف تظاهرات مردم چندین بار می‌گوید: از آسمان که نگاه می‌کردم خیابانها مملو از جمعیت بود، در موارد بسیار اعتراف می‌کند که: خواسته اکثریت مردم استقرار جمهوری اسلامی بود، در واقع دولتی وجود نداشت، وزرای دولت را به وزارتخانه‌ها راه نمی‌دادند، نیروهای مسلح اطاعت نمی‌کردند، هیچ راه حلی به نتیجه نمی‌رسید، بسیار مضحك می‌نماید که باز هم علت شکست رژیم شاه و به قدرت رسیدن امام خمینی و تشجیع مردم و مخالفین را در جای دیگری جستجو می‌کند. آزادی تعدادی زندانی سیاسی چه نقشی در اصل نهضت داشت؟ لافو حکومت نظامی در فلان شهر چه نقشی را ایفا می‌کرد؟ مردم در حکومت نظامی تهران ساکت نشدند تا

چهرسد به شیراز. اگر واقعاً بختیار مدافع انقلاب و مردم بود، چرا قره باغی می گوید: وقتی نخست وزیر دید نتیجه لغو حکومت نظامی در يك شهر چیست، از لغو آن در شهرهای دیگر منصرف شد؟! چرا؟ این تناقض گویی های قره باغی را چگونه باید توجیه کرد؟

۶- اعلام انحلال ساواک هم بازی و فریب بود. بختیار می خواست مردم را آرام کند و شعله های فروزان انقلاب را فرو نشاند. اما عملاً هسته های اساسی ساواک و مراکز امنیتی و اطلاعاتی تا آخرین لحظات برقرار بود.

۷- ر.ك. به توضیح شماره ۱۲ در بخش ۵.

۸- ر.ك. به توضیح شماره ۱۱ در بخش ۵.

۹- قره باغی سرانجام مجبور شده است مشابه همان تعبیراتی را که در مورد بختیار بکار برده در مورد شاه هم بکار ببرد و بگوید: اعلیحضرت با انتخاب بختیار بزرگترین کمک را برای به قدرت رسیدن آقای خمینی و مخالفین انجام دادند! بنابراین خائن اصلی نسبت به رژیم سلطنت و نیروهای مسلح و نیز عامل اصلی در پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن مخالفین، خود شاه بوده است، نه بختیار! آقای قره باغی نتوانسته یا نخواسته این معنا را درك کند که شیوه استدلال و تحلیل و استنتاج وی از مسائل انقلاب، کار را به همین جا می رساند و به همین نتیجه گیری منجر می سازد. زیرا همه یا غالب دلائل و شواهدی را که برای اثبات خیانت بختیار نسبت به رژیم سلطنت و ارتش و قانون اساسی و نقش وی در پیروزی مردم و انقلاب اسلامی و رهبری مطرح می کند، در مورد شخص شاه و خود قره باغی هم مطرح و صادق است! طرح و برنامه بختیار چه بود؟ الف: کج دار و مریز عمل کردن (از ترس مردم و اوج گیری انقلاب و غلبه انقلابیون و مبارزین)، ب: به نعل و به میخ زدن (به منظور فریب دادن مردم و اغفال شخصیت های سیاسی و مذهبی و گذراندن وقت و خسته شدن عموم و به دست آمدن فرصت مناسب)، ج: گاهی اعمال خشونت کردن و تند رفتن و گاهی کوتاه آمدن (به تناسب وضعیت انقلاب و تظاهرات و کند و تند شدن مراحل حرکت نهضت)، د: نتیجه نگرفتن از برخورد نظامی و کشتار و روی آوردن به مذاکره با شخصیت های سیاسی و مذهبی (به منظور تشکیل دولت ائتلافی و

ملی‌نما و آرام‌کننده اوضاع و پایان‌دهنده‌ی به‌اعتصاباتی که کشور را فلج کرده بود)، ه: اعلام و ادعای مکرر این مطلب که نظریات اسلام و آیات عظام و «پیام انقلاب مردم» و خواسته‌های ملت را عمل می‌کنیم، و: وعده انتخابات آزاد دادن و تأیید مبارزه مردم علیه فساد اجتماعی و اداری (شاه خودش گفته بود که باید اموال خاندان سلطنت مورد بررسی و محاسبه قرار گیرد و قره‌باغی هم نوشته است! بر طرح آزادی ظاهری و موقتی مطبوعات و تظاهرات و عقب‌نشینی ساواک و... خود شاه نظارت می‌کرد). خوب، آیا همه این کارها و برنامه‌ها و حرف‌ها و اقدامات فقط به بختیار منحصر می‌شود؟ یا عیناً شاه و خود قره‌باغی هم همین حرف‌ها را زده و همین کارها را کرده‌اند؟ فقط می‌ماند قصد اعلام جمهوری (سوسیال‌دمکراسی!) داشتن که اگر شاه می‌توانست چنین شعاری را مطرح کند و مطمئن بود که باز خود او رئیس‌جمهور و صاحب قدرت خواهد بود، مطرح می‌کرد و این کار را هم خودش می‌کرد!

۱۰- این سخن بختیار که: «اگر آیت‌الله خمینی بیاید، من بر سر دوراهی قرار می‌گیرم. اگر بمانم خونریزی می‌شود و اگر بروم باید به ارتش بگویم جایی برای من نیست و شما از تهدیدی که به دولت من دارید، آزادید»، هم درماندگی و استیصال کامل او را نشان می‌دهد و هم شیوه همیشگی او را در تهدید به‌کودتا کردن و هم اطلاع کامل او را از اینکه مورد قبول مردم نیست. والا چرا می‌بایست «اگر بماند خونریزی شود»؟! ضمناً وی با يك تیر چند نشان می‌زند. هم امام و مردم را تهدید می‌کند و از سران ارتش به‌عنوان شمشیر داموکلس و لولوی سرخرمن در برابر انقلاب بهره‌برداری می‌کند و هم در عین حال سران و نظامیانی مثل قره‌باغی را تحریک می‌کند و خط می‌دهد که اگر مخالفین، او را کنار زدند، وظیفه آنها چیست! چنین کسی محال است که کنار رفتن از پست نخست‌وزیری پس از ورود امام به کشور را پذیرفته باشد. هیچ توافق ضمنی‌یی نیز میان او و امام خمینی انجام نگرفته بود و امام در همان ایام صریحاً این شایعات را تکذیب کرد و او را در متن اعلامیه به‌نام کوچک یعنی «شاهپور» خواند و مقصود این بود که وابستگی کامل بختیار به شاه و ولادت وی از بطن رژیم سلطنتی یادآوری گردد. حرف‌ها و فرض‌ها و طرح‌هایی هم که فقط در عالم بحث

و نظر به وسیله این و آن در جلسات و مذاکرات اشخاص با یکدیگر و حتی در جراید مطرح می‌شد، چیزی جز نظرها و فرض‌های قابل بحث نبود. غالباً هم از طرف امام رد می‌شد.

۱۱- اینکه بختیار مرتباً به قره‌باغی می‌گفته که «ارتش رسماً حمایت خود از دولت را اعلام کند»، تأیید دیگری است بر قصد و نقشه بختیار، مبنی بر ترساندن جناح مخالف و وادار کردن آنها به نرم‌تر شدن و کوتاه آمدن و امتیاز دادن.

۱۲- انگار قره‌باغی کشف جدیدی کرده است! می‌گوید: این شواهد حاکی از دوستی عمیق بین آنها (بختیار و سیاسیون و ملیون) بود! خوب، خود شاه هم از اول و مدت‌ها پیش از بختیار به سراغ همین چهره‌های سیاسی از دکتر امینی گرفته تا دکتر صدیقی، کریم سنجابی و... رفته بود. حتی سپهد مقدم را در زندان به سراغ مهندس بازرگان هم فرستاده بود. سیاست آمریکا و انگلیس و هويزر و براون و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها نظیر بی‌بی‌سی و... نیز در همین جهت بوده و به همین دلیل تلاش می‌کردند تا از کسانی مثل سنجابی چهره انقلابی بسازند. قصد همه آنها نیز نه حمایت از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی - که به شدت از آن وحشت داشتند - بلکه حفظ اساس رژیم سلطنتی و از آن مهمتر، حفظ ارکان قدرت در دست آمریکا و انگلیس و نمایندگان لیبرال و غرب‌گرای آنان نظیر سنجابی‌ها و بختیارها، خواه با وجود شاه و نظام پادشاهی و خواه بدون آن بود. بی‌بی‌سی و رسانه‌های غربی و هويزر و سولیوان و براون نیز در عرصه‌های تبلیغاتی - خبری و نظامی - سیاسی نیز هرگونه نزدیکی ظاهری به انقلاب و مسائل و افراد وابسته به انقلاب را فقط تا همین حد تجویز می‌کردند. تاحدی که بتوانند سمند تیزتک تسلیم‌ناپذیر را منهدم کنند یا انقلاب را - که زین‌واژگون کرده و زنجیر گسسته عنقریب سوارو یار، هردو، را به قعر دره سقوط و سیاهی سرنگون خواهد کرد - رام کنند و مهار کنند. بنابراین پیشنهادهای و نماینده‌ها و پیام‌هایی هم که می‌فرستادند و ملاقات‌هایی که تقاضا می‌کردند، همه و همه به همین قصد بود. شروع و درخواست همیشه از ناحیه آنان بود و جناح انقلاب، تنها به عنوان پاسخ و واکنش برخورد می‌کردند.

۱۳- اصل: مذاکره نموده ولی چون...

۱۴- در مورد خبر تیرباران شدن ۱۶۵ همافر، بختیار در مجلس اظهار نظر کرده و ضمن تکذیب آن قسم یاد می‌کند که هنوز يك نفر از نظامیان متخلف محاکمه نشده‌اند. قره‌باغی هم در مصاحبه همین کار را می‌کند. همچنین بنا به نوشته وی «پخش همین شایعه موجب می‌شود که تظاهرات و تبلیغات شدیدی علیه دولت و ارتش شروع شود». اکنون باید پرسید که: اگر برحسب ادعای قره‌باغی، بختیار با انقلاب بوده است، چرا آنقدر تلاش کرده که مآوقع را تکذیب نماید؟ این بهترین فرصت بود برای «يك انقلابی»! که جامعه را علیه سران ارتش تحریک کرده و بشوراند. اما همسو با قره‌باغی برای آرام کردن جو عمومی این امر را به شدت و با قسم و آیه، تکذیب می‌کند! مضافاً بر این، اگر بختیار «انقلابی»! و «مدافع انقلاب» بود، چرا - با آنکه قره‌باغی معمولاً سعی کرده است که ضدیت‌ها و درگیری‌های متقابل مردم و بختیار و برخوردهای خصمانه و اقدامات متقابل رهبری انقلاب و بختیار علیه یکدیگر را مطرح نکند - با این وجود اعتراف می‌کند که: تظاهرات و تبلیغات علیه دولت تشدید شد؟

۱۵- اصل: به همین دلیل بود به محض اینکه...

۱۶- اصل: نظرتان چیست؟ بختیار: بنده...

۱۷- در مورد صدور دستور بمباران از سوی بختیار، هم طبق آنچه خود قره‌باغی در پایان همین کتاب از قول فرماندهان نیروها نقل می‌کند، بختیار در آخرین لحظات فرمان بمباران منطقه تجمع مردم و همافران را صادر می‌کند ولی فرماندهان به دلیل اینکه جمعیت فوق‌العاده زیاد است و نتیجه (شکست نهضت و برقراری آرامش) به دست نمی‌آید و کار بدتر می‌شود از انجام آن طفره رفته‌اند و هم براساس اسنادی که پس از انقلاب از «دفتر ویژه» و محل کار سپهبد امینی‌افشار تحت عنوان «عملیات نجات» به دست آمد، به دنبال طرح اعلام حکومت نظامی در روز ۲۱ بهمن (از ساعت ۴/۵ بعد از ظهر به بعد) و سپس حمله گارد شاهنشاهی به مراکز نیروی هوایی، قرار بوده است که چندین قسمت از شهر تهران (مقر امام، مراکز تجمع مردم و...) بمباران شود. علاوه بر اینها اعلامیه‌هایی نیز به وسیله هواپیما در منطقه نیروی هوایی ریخته می‌شده که مضمون آنها چنین بوده است: «توجه - توجه! این يك اخطار

فوری است. در صورت تجاوز به حریم کارخانه تسلیحات ژاله و مرکز آموزش نیروی هوایی، این دو ناحیه بمباران خواهد شد. به منظور جلوگیری از هرگونه خونریزی بی‌مورد لطفاً از این دو منطقه فوراً دور شوید! پس دستور بمباران صادر شده بوده، چه کتبی و چه شفاهی. اگر بختیار عملاً به‌صدور دستور شفاهی اکتفا کرده شاید دلیلش این بوده که نمی‌خواست به‌دست کسی مدرك جرم بدهد. چون نمی‌دانسته نتیجه و عاقبت کار و ابعاد کشتار و انعکاس جهانی و داخلی‌اش چه خواهد بود.

۱۸- برخلاف گفته قره‌باغی، پخش تلویزیونی مراسم ورود امام به کشور به‌علت هجوم مأموران به‌مرکز تلویزیون قطع شد و این امر ملت را به‌شدت عصبانی کرد. به‌حدی که بسیاری از تلویزیون‌ها را بر زمین زده و شکستند. آنگاه به‌خیابان ریخته و خشماگین فریاد زدند. بخصوص که در آخرین لحظه به‌دستور مقامات، تصویر شاه هم از تلویزیون پخش شد! با توجه به‌سنگین قره‌باغی در این کتاب که در مورد برنامه‌های رادیو و تلویزیون، به‌طورکلی بختیار را مسئول اعلام می‌کند، باید نتیجه گرفت که: قطع پخش فیلم مراسم و نیز پخش تصویر شاه از تلویزیون، بر اثر دستور بختیار بوده است!

۱۹- ظاهراً باز مثل موارد دیگر، آقای قره‌باغی حرف‌های قبلی خود در مورد «نفوذ عمیق و گسترده مذهب و اعتقاد به‌اسلام و روحانیت و مرجعیت و تقلید در ارتش و ملی و مردمی بودن نظامیان و نارضائی شدید نیروهای مسلح نسبت به حکومت و دولت و سران ارتش» را فراموش کرده و مجدداً همه چیز را به‌گردن بختیار می‌اندازد. گویی اگر بختیار نبود، نیروهای مسلح علیه سران ارتش نمی‌شوریدند و از پادگان‌ها غیبت نمی‌کردند و سرانجام هم به‌مردم نمی‌پیوستند!

بخش هفتم

لحظات حساس بحران کشور

پس از ورود آقای خمینی به ایران آن‌هم با تشریفات مخصوص و مراسم فوق‌العاده از طرف دولت که بنا به قول آقای بختیار در ظاهر به منظور جلب رضایت آقای خمینی و مخالفین و برقراری امنیت و آرامش در کشور بود (ولی درحقیقت در اجرای دستور خارجی‌ها و برطبق برنامه حساب‌شده برای تغییر رژیم و به قدرت رسیدن مخالفین تنظیم گردیده بود)^۱ وضع کشور، مردم، و مقامات مملکتی تغییر پیدا کرد. و اگر قبلاً

امیدواری به دولت بود، آنهم بکلی از بین رفت. در واقع دیگر به هیچ وجه دولتی در کشور احساس نمی شد. زیرا تمام امکانات ملی و وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی هر کدام به نحوی در خدمت دستگاه آقای خمینی قرار گرفته بودند.

در بررسی این قسمت حساس از بحران کشور، لازم است خواننده خود را کاملاً در جو زمان و وضعیت های مربوطه بگذارد، زیرا درک هر پدیده جدید و نتیجه گیری منطقی از دگرگونی های حاصله، تنها در چهارچوب «موقعیت زمان خود» با در نظر گرفتن وضعیت نیروهای خودی و طرف مقابل، امکان پذیر و میسر خواهد بود. و باید مسائل اساسی مانند: اوضاع عمومی بحران کشور، خواسته آن زمان ملت ایران و وضعیت آن روز نیروهای مسلح شاهنشاهی بطور جامع تری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

برای وصول به این مقصود ابتدا وضع عمومی مملکت و بعد وضعیت نیروهای مسلح بعد از ورود آقای خمینی به ایران [را] تشریح [می کنیم] و سپس در ادامه این تحلیل، حوادثی را که نتیجه طبیعی و منطقی تحولات چند ماه آخر بحران و بخصوص وقایع سیاسی و اقدامات دوره حکومت آقای بختیار بود، مورد بررسی قرار می دهیم.

وضعیت عمومی کشور بعد از ورود [امام] خمینی به ایران

□ مسابقه مقامات مملکتی برای اعلان همبستگی

□ بازی شاه و وزیر چه بود؟

گفته شد که آقای بختیار بدون مشورت با شورای امنیت ملی، با تکیه بر این وعده که آقای خمینی به قم خواهد رفت و به امور مذهبی خواهد پرداخت و در سیاست و کارهای مملکتی مداخله ای نخواهد

داشت، چگونه وی را وارد ایران کرد[۱].

ولی آقای خمینی بعد از ورود به تهران (۱۲ بهمن ماه ۵۷) ضمن يك نطق تبلیغاتی تند در بهشت زهرا که از رادیو و تلویزیون پخش شد، حمله شدیدی به دولت کرده و گفت: «... من دولت تعیین می‌کنم. من توی دهن این دولت می‌زنم، من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم... این آقا خودش هم خودش را قبول ندارد، رفقاییش هم قبولش ندارند، ملت هم قبولش ندارند... لکن دولت غیرقانونی باید برود... دولتی که ما می‌گوئیم متکی به آرای ملت است، متکی به حکم خداست. تو باید یا خدا را انکار کنی یا ملت را. این آدم باید سرجایش بنشیند یا اینکه به امر آمریکا و ادار کند يك دسته‌ای از اشرار را که ملت را قتل‌عام کنند...»^۲. درباره ارتش هم چنین ادامه داد: «... اما تشکر می‌کنم از این قشرهائی که متصل شده‌اند به ملت و اینها آبروی خودشان را، آبروی ملتشان را حفظ کرده‌اند. این درجه‌داران، همافران، و افسران نیروی هوائی همه مورد تشکر و تمجید ما هستند و همانطور آنهائی که در اصفهان، همدان، و سایر جاها تکلیف شرعی و ملی خود را دانستند و به ملت ملحق شدند و از نهضت اسلامی پشتیبانی کردند، از آنها تشکر می‌کنم و به آنهائی که متصل نشده‌اند می‌گویم که متصل شوند که اسلام بهتر از کفر است...»^۳ (۳۷). و به جای رفتن به قم، در تهران در نزدیکی مجلس شورای ملی در مدرسه رفاه که با وجود حکومت نظامی، از مدتها قبل بدون کوچکترین مزاحمتی به صورت مرکز ستاد مخالفین درآمده و از هر لحاظ حتی فرستنده تلویزیون (توسط سازمان تلویزیون تحت امر دولت) تجهیز شده و فعالیت می‌نمود، مستقر گردید! بلافاصله گروهها و طبقات مختلف پایتخت و اشخاصی که از شهرستانها آمده بودند، برابر برنامه تنظیمی قبلی دسته‌دسته به دیدار آقای خمینی رفته و اعلام همبستگی نمودند و رادیو و تلویزیون دولت همه روزه جریانات را هم بطور مستقیم و هم ضمن اخبار رسمی کشور پخش [کرده] و به نفع مخالفین تبلیغ می‌کرد. در تهران و شهرستانها همه تب استعفاء و اعلام همبستگی گرفته بودند. در روزنامه‌ها تبریکات و اعلام همبستگی طبقات و دستجات و انجمنهای اسلامی سازمانهای دولتی مرتباً منتشر می‌شد.

مقامات کشور شروع کردند به استعفاء و اعلام همبستگی کردن با آقای خمینی. اولین مقام غیرنظامی که اعلام همبستگی نمود آقای جواد شهرستانی شهردار تهران بود که به مدرسه رفاه رفته، ضمن غیرقانونی اعلام نمودن دولت بختیار استعفای خود را به آقای خمینی تسلیم کرد. (۳۷) پس از انتشار جریان اعلام همبستگی شهردار تهران در روزنامه‌ها، آقای بختیار به خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت: «اگر مجلس تکلیف پرونده خرید کامیون‌ها را روشن کند، شهرستانی بازداشت می‌شود!» (۴۶) ولی کارکنان اعتصابی شهرداری پایتخت در اعلامیه خود که در روزنامه‌ها منتشر شد نوشتند: «حرکت انقلابی مهندس شهرستانی مورد تأیید کارکنان شهرداری است.» (۴۴)

اولین نظامی هم که اعلان همبستگی وی در روزنامه‌ها منتشر گردید «سپید بازنشسته کمال بود که عمل وی اثر نامطلوبی در روحیه پرسنل نیروهای مسلح گذاشت.

بعد از ورود آقای خمینی به ایران تمام توجه مردم، مخبرین داخلی و خبرگزاریهای خارجی به محل اقامت نامبرده و برنامه‌های ایشان جلب شده بود که از طرف خود دولت مانند برنامه‌های رسمی مرتباً از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد.

آقای بختیار در ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در ملاقات خود با نمایندگان مجلس شورای ملی اظهار نمود: «... هر اقدامی برای تغییر قانون اساسی باید از طریق مجلس مؤسسان صورت گیرد و کار تشکیل آن نیز با مجلس است.» (۴۶)

پخش مستقیم اخبار مربوط به ملاقاتهای طبقات مختلف مردم از محل اقامت آقای خمینی به وسیله رادیو و تلویزیون و همچنین اظهارات نخست‌وزیر در مورد اشاره به تغییرات در قانون اساسی، نگرانی‌های تازه‌ای در بین پرسنل نیروهای مسلح ایجاد نمود. به‌دینجهت به‌نخست‌وزیر تلفن زده پس از اعلام نگرانی نیروهای مسلح، سؤال کردم پس چطور آقای خمینی که قرار بود به‌قم برود نرفت و در تهران ماند؟ [۱] جواب داد: «در ظرف یکی دو روز خواهد رفت، نگران نباشید. آنچه که خواسته آنها بود من انجام داده‌ام مطمئن باشید کاری نمی‌توانند بکنند!» گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی که استعفاء داده بودند

به محل اقامت آقای خمینی رفته و اعلام همبستگی نمودند. آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی و عضو شورای سلطنت به من تلفن کرد و ضمن اظهار نگرانی شدید از اوضاع کشور اضافه نمود که: «نمایندگان مجلس به تدریج استعفاء کرده و اعلام همبستگی نمی نمایند، نمی دانم من چکار بکنم؟»، جواب دادم: شما رئیس مجلس شورای ملی هستید بنظر من در این موقعیت بحرانی کشور مصلحت نیست شما اعلام همبستگی کنید. سؤال نمود: «فکر می کنید چطور می شود؟»، جواب دادم از نخست وزیر سؤال کند، اظهار نمود: «ایشان دائماً می گوید که مشغول مذاکره است و به قرار اطلاع با بازرگان در تماس می باشد، ولی چیزی نمی گوید». گفتم به هر حال ماهم در انتظار نتیجه اقدامات و مذاکرات ایشان هستیم.

تلاش در پیشی گرفتن در اعلام همبستگی بین مقامات ادامه داشت یکی از نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی به من تلفن زده و تقاضای ملاقات نمود. سپس به همراهی عده ای دیگر از نمایندگان آن استان، به ستاد بزرگ ارتشتاران آمده و ضمن مذاکره اظهار می نمودند: «عده زیادی از نمایندگان استعفاء کرده اند و بقیه هم در جریان استعفاء دادن هستند، به نظر تیمسار ما چه کار کنیم؟» جواب دادم به نظر من مصلحت نیست آقایان استعفاء بدهید. سؤال نمودند: «ارتش چه خواهد کرد؟» جواب دادم نیروهای مسلح برای حفظ قانون اساسی و رژیم سلطنت [!]، در پیشگاه خداوند به قرآن و پرچم سوگند یاد کرده اند و موظف هستند که از دولت قانونی تا زمانی که حافظ قانون اساسی است پشتیبانی نمایند. سپس جریان مذاکرات با آقای دکتر سعید رئیس مجلس را به آقایان گفتم. پس از امیدوار کردن به وعده ها و اقدامات نخست وزیر، از آقایان نمایندگان خواستم که از استعفاء خودداری نمایند. آقایان از استعفاء منصرف شده ستاد را ترك نمودند.

سه روز از ورود آقای خمینی به این ترتیب سپری گردید. روز ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ آقای مهندس بازرگان از طرف مشارالیه به نخست وزیری منصوب [شده] و مراسم انتصاب با تشریفات مخصوص خود با حضور آقای خمینی و از محل اقامتگاه نامبرده مستقیماً از رادیو و تلویزیون پخش [گردید] و در ساعات رسمی اخبار کشور هم تکرار و نشان داده

شد! آقای خمینی پس از انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری در يك مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: «... مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام علیه حکومت شرع جزایش در قانون ما هست... در فقه اسلام قیام برضد حکومت الهی قیام برضد خداست، قیام برضد خدا كفر است...» (۴۷)

آقای بختیار در اظهارات روز ۱۷ بهمن‌ماه ۵۷ خود دولت بازرگان را «دولت سایه» نامید. ولی آقای بازرگان در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «... البته این کابینه يك سایه نخواهد بود بلکه کابینه‌ای است جدی و از فردا کارهای جاری مملکت را در دست خواهد گرفت...» (۴۷)

آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی در جلسه روز ۱۷ بهمن‌ماه ۵۷ مجلس با اشاره به بازگشت آقای خمینی گفت: «بازگشت حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی مرجع عالیقدر تشیع را به‌خاک وطن از طرف خود و عموم نمایندگان خوش‌آمد گفته از درگاه قادر متعال مسئلت می‌نمائیم که تشریف‌فرمائی ایشان برای ملت و مملکت توأم با صلح و صفا باشد. ما عمیقاً معتقد هستیم که باید از طریق مذاکرات و بطور مسالمت‌آمیز، مملکت از این بن‌بست خارج شود تا خدای ناکرده از هرگونه درگیری و برخورد که کاملاً برای ملت و مملکت نتایج بسیار اسف‌آوری خواهد داشت جلوگیری شود...» (۴۷)

نخست‌وزیر هم در همان جلسه مجلس شورای ملی مجدداً درباره تغییر قانون اساسی چنین اظهار نمود: «... قانون اساسی را محل هرگونه تطور و تغییر را باز گذاشته است. من در اینجا در برابر خبرنگاران داخلی و خارجی هستم و باید بگویم نمایندگان مجلس آزادند هرگونه تغییری بخواهند بدهند، آنهم در شرایطی و در يك محیط آرام نه تشنج و کوکلت‌مولوتف. مجلس وقتی آزاد و مردم وقتی راحت بودند می‌توانند قانون اساسی را در هر مواد آن تجدیدنظر کنند!» (۴۷)

تبریکات طبقات مختلف و سازمانهای دولتی به‌عنوان تأیید و پشتیبانی از نخست‌وزیری آقای بازرگان، تحت عناوین «نخست‌وزیر محبوب ایران» به‌وسیله روزنامه‌ها و اعلامیه‌های گوناگونی منتشر و در کشور پخش می‌شد. تظاهرات و راهپیمائی‌هایی مفصل از طرف طبقات دانشگاهیان، کارمندان وزارتخانه‌ها، بازاریان، اصناف و غیره در تأیید

نخست‌وزیری آقای بازرگان در تهران و شهرستانها به‌عمل می‌آمد. آقای بازرگان در دانشگاه تهران برنامه دولت خود را در اجتماع فوق‌العاده زیاد طبقات مختلف ارائه نمود که مورد تأیید مردم قرار گرفت و وعده داده که به‌زودی اعضاء دولت را معرفی خواهد نمود. تمام این مراسم عیناً مانند برنامه رسمی دولت از رادیو و تلویزیون پخش می‌گردید! و پرسنل نیروهای مسلح بخصوص مأمورین فرمانداری نظامی را که در خیابانهای شهرهای کشور بلا تکلیف بودند تحت تأثیر قرار می‌داد.

سازمانهای دولتی حتی کارمندان نخست‌وزیری [!]، با صدور اعلامیه در روزنامه‌ها از آقای بازرگان پشتیبانی نمودند. (۶۱) همچنین کارمندان وزارتخانه‌ها در اعلامیه‌های خود ضمن تأیید و پشتیبانی از نخست‌وزیری بازرگان نوشتند که به‌محض تعیین وزراء از طرف آقای بازرگان، به‌منازل وزراء خواهند رفت و آنها را با خود به وزارتخانه‌ها خواهند برد تا شروع به کار نمایند.

در جلسات کمیته بحران برحسب معمول قبل از بحث درباره مسائل روز، مبادله اخبار و اطلاعات به‌عمل می‌آمد. در اولین جلسه بعد از انتصاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری، ابتدا من جریان تلفن آقای دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی و ملاقات تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی را مطرح کردم. تیمساران اظهارات مرا در جواب سئوالات آقایان نمایندگان مورد تأیید قرار دادند.

سپس سپهبد بدره‌ای اظهار داشت: «امروز صبح رئیس سیا در ایران آمده بود به‌دقترم و به‌من پیشنهاد می‌کرد که خوب است آقای خمینی را ملاقات بکنید!» سؤال کردم مگر آشنائی قبلی داشتید؟ جواب داد: «بلی در گذشته تماسهایی داشتم و گاهی هم ملاقات می‌کردم». سؤال نمودم چه جواب دادید؟ اظهار کرد: «من چیزی نگفتم و گذاشتم که در اینجا مطرح کنم، تا ببینم چه بکنم»؟

سپهبد مقدم اظهار داشت: «بلی صحیح است، ایشان این عقیده را دارد و از این حرف‌ها می‌زند»!

سپهبد ربیعی اظهار کرد: «برعکس من که امروز صبح رئیس مستشاری نیروی هوایی را دیدم، می‌گفت که ارتش لازم است از دولت

بختیار پشتیبانی کند».[!]

«سپهبد بدره‌ای اظهار نمود: «برعکس رئیس مستشاری نیروی زمینی هم مانند رئیس سیا عقیده دارد که بهتر است با آقای خمینی ملاقات بشود».

دزیاسالار حبیب‌اللهی اظهار داشت: «رئیس مستشاری نیروی دریایی معتقد است که ارتش بهتر است از دولت بختیار پشتیبانی نماید».[!]
ارتشبد طوفانیان اظهار نمود: «ژنرال هویزر هم که هردو طرف را می‌گفت»!

گفتم بلی تیمساران نظرات ژنرال هویزر و ژنرال کس مستشار ستاد بزرگ ارتشتاران را هم که در نظر دارید. یک‌روز می‌گفتند ارتش لازم است از دولت بختیار پشتیبانی نماید. ولی روز بعد پیشنهاد می‌نمودند که خوب است ملاقاتی با نمایندگان آقای خمینی و مخالفین داشته باشید. حالا هم بطوریکه ملاحظه می‌کنید رئیس مستشاری نیروی زمینی و نماینده سیا در ایران، به سپهبد بدره‌ای پیشنهاد کرده‌اند که با آقای خمینی ملاقات بکند. قطعاً می‌دانستند که سپهبد بدره‌ای در کمیته بحران این مطلب را مطرح خواهد کرد و اضافه کردم: حالا که سپهبد بدره‌ای این مسئله را مطرح نموده تیمساران هر نظری دارید بگوئید تا درباره‌اش بحث شود. از اعضای کمیته بحران هیچ‌کس موافق ملاقات با آقای خمینی نبود و همگی متفقاً عقیده داشتیم که به پشتیبانی از دولت قانونی [!] ادامه بدهیم.

سپس موضوع انتصاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری را مطرح کردم. بالاخره پس از بحث و بررسی به اتفاق آراء چنین نظر داده شد، که اعلیحضرت می‌فرمودند مشکل مملکت سیاسی است و در جستجوی راه حل سیاسی بودند (۳) و با در نظر گرفتن اینکه ما اجازه ارتباط با شاهنشاه را نداریم، و آخرین دستوری هم که به ما دادند این بود که «هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید» پس مصلحت اینست که در اجرای اوامر اعلیحضرت در انتظار نتیجه اقدامات و مذاکرات نخست‌وزیر که وعده می‌دهد باشیم.

من پس از پایان مذاکره با فرماندهان نیرو در کمیته بحران به دیدار نخست‌وزیر رفته ضمن شرح وضعیت عمومی، وضع روحی پرسنل ارتش،

نگرانی خود و فرماندهان را برای چندمین بار اعلام نمودم. آقای بختیار اظهار نمود: «که کارهای اینها مسخره است، توجه نکنید!» وقتی راجع به اظهارات کارمندان وزارتخانه‌ها که در روزنامه‌ها اعلان کرده بودند، اشاره [کرده] و اظهار داشتم: فعلاً نخست‌وزیر انتخاب شده، رادیو و تلویزیون هم مراسم تشریفات را نشان می‌دهد و اقدامی نمی‌شود، اگر فردا آقای بازرگان وزراء را تعیین کرد و کارمندان خواستند آنها را با خودشان به وزارتخانه‌ها ببرند چطور خواهد شد؟ آقای بختیار اظهار نمود: «تا موقعی که وزراء در خانه‌هایشان هستند ما کاری نداریم. هر کار دلشان می‌خواهد بکنند، بچه‌ها هم «شاه و وزیر» بازی می‌کنند، ولی هر وقت خواستند بروند به وزارتخانه‌ها، دم در وزارتخانه‌ها جلوشان را فرمانداری نظامی خواهد گرفت. اگر مقاومت کردند دستور تیراندازی خواهد داد!»

در اینجا ضروری است که قبل از بیان بقیه مذاکرات با نخست‌وزیر، توضیحی درباره این اظهارات آقای بختیار داده شود. وی در صفحه ۲۱۸ کتاب «یک‌رنگی» چنین می‌نویسد: «من به ارتشیان دستور دادم که فوراً تمام وزرای کابینه کاذب را که می‌شناسند بازداشت کنند». (۵۶) اولاً وزرای «کابینه کاذب» تا بعدازظهر روز ۲۲ بهمن‌ماه که آقای بختیار ناپدید گردید تعیین نشده بودند، تا ایشان بتواند چنین دستوری را بدهد، زیرا آقای بازرگان ساعت سه بعدازظهر روز ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ هفت نفر وزیر خود را به آقای خمینی معرفی نمود. (۱۳) ثانیاً بطوریکه مشاهده میشود آقای بختیار به علت دشمنی که با ارتش دارد به جای مأمورین فرمانداری نظامی مخصوصاً کلمه «ارتشیان» را ذکر می‌کند تا بلکه حقانیتی از خود تصویر [کرده] و خوانندگان تصور نمایند: چون ارتشیان وزرای آقای بازرگان را بازداشت نکردند، وی شکست خورد!

نکته جالب اینکه آقای بختیار درباره وزرای «تعیین نشده» آقای بازرگان می‌گوید دستور دادم ارتشیان وزراء کابینه کاذب را بازداشت کنند! ولی نمی‌گوید چرا دستور بازداشت خود آقای بازرگان نخست‌وزیر «تعیین شده» را صادر نکرد؟! و باز نمی‌گوید به چه علت اجازه داد مراسم انتصاب نخست‌وزیری بازرگان را مکرراً از رادیو و تلویزیون

پخش نمایند!۵ همچنین آقای بختیار ضمن مصاحبه‌های خود در صفحه ۷۹ ستاب «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» می‌گوید: «خمینی به‌عنوان روح‌الله خمینی تبعه ایران، حق دارد هروقت که می‌خواهد به ایران بیاید و هروقت دلش می‌خواهد برود. اگر هم گناهی کرده باید در دادگاه محاکمه بشود، و اگر لازم است زندان برود» (۲۰). ولی نمی‌گوید چرا خود به‌عنوان «يك نخست‌وزیر مسئول نه به‌عنوان آن افرادی که اسم نخست‌وزیری داشتند» (۳۴)، يك تبعه ایرانی را مانند يك رئیس کشور و با تشریفات بیش از مراسم معمول وارد ایران می‌کند. و یا بعد از آنکه آقای خمینی در بهشت‌زهرا، ضمن حمله و اهانت به دولت قانونی می‌گوید: «من دولت تعیین می‌کنم، توی دهن این دولت می‌زنم، من به‌پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. لکن دولت غیرقانونی باید برود... این آدم باید سرجایش بنشیند...» (۳۷) و در ادامه اظهاراتش پرسنل نیروهای مسلح را تحریک به قیام علیه دولت می‌نماید، نه تنها دستور بازداشت وی را صادر نمی‌کند، بلکه رادیو و تلویزیون دولتی را برای پخش تمام جریان مراسم و وقایع مربوط به محل اقامت آقای خمینی و تبلیغ اعلام همبستگی طبقات مختلف کشور با وی آزاد می‌گذارد و حتی بطوریکه در قسمت‌های بعد خواهد آمد آقای بختیار روز ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ در مصاحبه با روزنامه اطلاعات تأکید می‌کند: «... منزل حضرت آیت‌الله خمینی به‌شدت مراقبت می‌شود و هیچ‌کس مزاحم ایشان نشده است!» (۳۰) برگردیم به نخست‌وزیری. آقای بختیار اظهار کرد: «لازمست نکته‌ای را به تیمسار بگویم. این محله‌های خالی را که در هیئت دولت می‌بینید من مخصوصاً خالی نگه‌داشته‌ام تا با تعدادی [از] افرادی که آقای مهندس بازرگان معرفی می‌نماید پر کنم! من با آقایان مشغول مذاکره هستم. (درحالی‌که آنروزها برعکس، گفته می‌شد که مذاکرات آقایان بختیار و بازرگان برای آنست که تعدادی از وزرای دولت بختیار در دولت موقت آقای بازرگان شرکت نمایند!، تا آنجا که خود آقای بختیار نیز به استهزاء به من گفته بود که آقایان وزارت جنگ را برای خود او پیشنهاد می‌کنند!)۶. در اینمورد در ۱۴ بهمن‌ماه ۵۷ خبرگزاری فرانسه پس از مصاحبه با نخست‌وزیر چنین گفته بود:۷: «... بختیار به سؤال مربوط به احتمال تشکیل يك دولت «وحدت ملی» پاسخ مساعد

داد و تصریح کرد که با شخصیت‌هایی چون مهدی بازرگان رهبر جنبش آزادی ایران تماس گرفته اما حاضر نشد بگوید این شخصیت‌ها چه عکس‌العملی نشان داده‌اند». (۳۷) و برابر مدارکی که بعداً به دست آمد معلوم شد هیچ‌یک از همکاران و همگامان سابق ایشان حاضر به همکاری با وی نبوده‌اند.^۸ زیرا آقای امیرانتظام در این مورد چنین نوشت: «... آقای دکتر احمد مدنی برادر مبارز و فداکار با بختیار به دلیل عضو بودن در جبهه ملی آشنا بودند و بختیار به ایشان اصرار داشت که سمت وزارت کشور را در کابینه بختیار بپذیرد و ایشان رد کرده بودند». (۲۷) سپس آقای بختیار اضافه نمود: از آقای مهندس بازرگان و دکتر سبحانی خواسته‌ام که جلسه‌ای^۹ باهم داشته باشیم، مطمئن‌هستم که به نتیجه خواهیم رسید و به‌زودی تمام مشکلات حل خواهند شد. این جلسه همان جلسه‌ای است که قبلاً در قسمت استعفای نخست‌وزیر گفته شد و بنابه دعوت آقای بختیار، من و سپهبد مقدم هم در آن شرکت کردیم، ولی آقای بازرگان در جلسه حاضر نشد و به جای ایشان آقای امیرانتظام همراه آقای یدالله سبحانی در جلسه شرکت نمود و بعد از دو ساعت بحث و مذاکره نتیجه‌ای از آن حاصل نگردید. زیرا منظور مخالفین از تشکیل آن جلسه فقط دریافت استعفاءنامه آقای بختیار بود، نه چیز دیگر.

در ۱۸ بهمن‌ماه ۵۷ آقای بختیار مجدداً در مصاحبه‌ای با رادیو لندن گفت: «وی حاضر به همکاری با طرفداران آیت‌الله خمینی است. وی نه تنها وزرای طرفدار خمینی را در يك دولت ملی خواهد پذیرفت، بلکه نقش آیت‌الله خمینی را در رابطه با حل و فصل مسائل اجتماعی و مذهبی نیز می‌پذیرد». (۴۹)

در ۱۹ بهمن‌ماه، در کنفرانس مطبوعاتی مقر آقای خمینی درباره وزارتخانه‌هایی که کارمندان آنها پس از تشکیل دولت بختیار، اعتصاب [کرده] و مانع ورود وزرای دولت وی به وزارتخانه‌ها می‌شدند، رسماً اعلام شد که هفت وزارتخانه: بهداشتی، دارائی، امور خارجه، دادگستری، آبادانی و مسکن، آب و برق و وزارت اطلاعات به اشغال کارمندان طرفدار بازرگان درآمده است (۴۸) گزارشات رسیده به ستاد بزرگ نیز این خبر را تأیید می‌نمود.

آقای بختیار در برابر این رویدادها، به جای اتخاذ تدابیری که مانع سقوط مملکت گردد، همواره به فکر اصلاح قانون اساسی و تغییر رژیم بود. در همان روز ۱۹ بهمن در برابر کنفرانس مطبوعاتی نمایندگان آقای خمینی، او نیز اقدام به انجام مصاحبه مطبوعاتی نموده و ضمن اشاره مجدد به تغییر قانون اساسی فاش کرد که: «... یا مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت اسلامی تماس‌هایی گرفته است. بختیار گفت من با کسانی که با بازرگان بسیار نزدیک هستند در تماس تلفنی هستم. من برای او احترام زیادی قائلم. اگر او بخواهد با دولت تماس بگیرد و همکاری کند من برای این کار حاضرم. بختیار گفت: بازرگان مردی وفادار است و ما در بسیاری مسائل می‌توانیم به توافق برسیم. برای مذاکره با او هیچ شرط قائل نخواهم شد... اگر قانون اساسی بناست عوض شود باید این امر به وسیله پارلمان باشد...» (۴۸)

و درباره تغییر رژیم بطوریکه در قسمتهای بعدی خواهد آمد وی به قدری اصرار می‌ورزید که حتی قبل از ظهر روز ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در همان ساعاتی که مخالفین مشغول اغتشاش و سنگربندی در پایتخت بودند، در مجلس سنا اظهار نمود: «من برای مذاکره حاضر هستم... اگر این افراد آزاد و آزاده باشند و با منطق پیش بیایند ماحرفی نداریم و هیچ مشکلی نخواهیم داشت. زیرا راه استقرار دموکراسی کامل را قانون اساسی باز گذاشته و در خود قانون است. اگر مواردی مغایر این رژیم باشد، می‌توان تغییراتی در آن داد... نخست‌وزیر گفت ما نباید با خشونت در برابر مردم بایستیم، بلکه باید به مخالفین خود به صورت برادر نگاه کنیم.» (۵۰)

از اقدامات دیگر آقای بختیار بعد از آمدن آقای خمینی به ایران بازداشت تعدادی از وزراء دولت‌های سابق از جمله آقایان هوشنگ نهاوندی، عبدالمجید مجیدی، غلامرضا کیانپور و ممنوع‌الخروج نمودن ۳ هزار مقام دولتی از مدیرکل به بالا در ۲۵ سال اخیر بود. (۴۴) و (۴۶). به‌رحال با بررسی فعالیت‌های مخالفین و اظهارات و اقدامات نخست‌وزیر در برابر آنها، بخوبی روشن می‌شود که بعد از ورود آقای خمینی به ایران و انتخاب آقای بازرگان به عنوان نخست‌وزیر آقای بختیار کماکان به امید تغییر رژیم و برقراری جمهوری و رسیدن به مقام ریاست

جمهوری، خواسته‌های مخالفین را که نتیجه‌اش به قدرت رسیدن آقای خمینی بود، به موقع اجرا می‌گذاشت!^{۱۱}

وضع نیروهای مسلح بعد از آمدن [امام] خمینی

با واگذاری مأموریت از طرف آقای بختیار به سپهبد ربیعی و نیروی هوائی مبنی بر همکاری با کمیته مستقبلین آقای خمینی و مشارکت آنها با مخالفین در مراسم (استقبال، ارتباطات محرمانه‌ای که برابر گزارشات رسیده بین تعدادی از پرسنل نیروهای مسلح و بخصوص همافران و پرسنل نیروی هوائی با مخالفین و مذهبی‌ها وجود داشت، علنی و زیادتر گردید.

تقدیر و تشکر آقای خمینی در سخنرانی بهشت‌زهره از درجه‌داران، همافران و افسران نیروی هوائی، که به مخالفین پیوسته بودند، و تحریک بقیه پرسنل نیروهای مسلح در جهت پیوستن به جبهه مخالف، بهانه‌ای برای توسعه برنامه‌های تبلیغاتی رادیو و تلویزیون گردید. تأثیر این تبلیغات و مصاحبات آقای بختیار که تأیید ضمنی اظهارات و خواسته‌های آقای خمینی بود سبب شدند [که] نه تنها اعتصابات و شرکت در تظاهرات و راهپیمائی‌های پرسنل نیروی هوائی روز بروز بیشتر شد پیدا کند، بلکه پرسنل سایر نیروها نیز به تدریج مخفیانه با مخالفین و روحانیون اعلام همبستگی نمایند.

پس از رسیدگی بازرسان ستاد بزرگ‌ارتشتاران به رویدادهای پایگاههای نیروی هوائی (که قبلاً به آن اشاره شد). فرمانده نیروی هوائی لازم دید ۴۵۰ نفر از همافران اعتصابی را از پایگاه شاهرخی همدان به تبریز منتقل [کرده] و در پایگاه هوائی تبریز از آنها نگهداری نماید. همچنین تعدادی از افسران و همافران پایگاه‌های اصفهان و شیراز را که در پایگاه‌ها پرسنل را تحریک می‌نمودند به‌خاش منتقل و در آنجا بازداشت کند. مخالفین پس از اطلاع از بازداشت همافران به طرفداری از آنان در شهر زاهدان تظاهرات راه انداختند. روزنامه‌ها

هم با انتشار و بزرگ کردن این اخبار و استفاده از هر فرصت، شدیداً علیه نیروهای مسلح تبلیغ [کرده] و پرسنل را تحریک می نمودند.

وقتی مسئله همافران و بی انضباطی های پرسنل نیروها را در کمیته بحران با فرماندهانشان مطرح می کردم، فرماندهان نیرو و بخصوص فرمانده نیروی هوایی اظهار می کرد: آنچه مقدور است فرماندهان پایگاه ها در جلوگیری از تظاهرات همافران تلاش می کنند، ولی با توجه به وضعیت بحران عمومی کشور نتیجه ای حاصل نمی شود...

برای اینکه نتیجه تأثیر اقدامات و مصاحبه های آقای بختیار، وقایع سیاسی کشور، تبلیغات رادیو و تلویزیون در پرسنل نیروهای مسلح بخصوص نیروی هوایی روشن شود، قسمتی از اظهارات سپهبد ربیعی در دفاعیات خود^{۱۱} در این مورد، که نشان دهنده وضع روحیه^{۱۲} آنروز اکثریت پرسنل و طرز مقابله فرمانده نیروی هوایی در برابر اعمال^{۱۳} خلاف قانون پرسنل نیروی هوایی و همافران می باشد، عیناً نقل می گردد:

«... و اما موضوع همافرها. همافرها در نیروی هوایی شروع کردند به تظاهرات کردن... ابتدا از همدان شروع کردند، بعد بندرعباس، اصفهان، شیراز و بوشهر، تبریز، وحدتی و تهران. اقدامی از طرف نیروی هوایی نشد... این گزارش ها مرتب به اداره دوم می رسید و آنها می بردند می دادند به قره باغی. قره باغی می گفت فرمانده نیروی هوایی بی عرضه است و فرماندهان هوایی بی عرضه هستند و به زبان بی زبانی دائماً من را شتمات می کرد. اما اقدامی از طرف نیروی هوایی نشد. حتی اوائل، همافران در اصفهان می رفتند تظاهرات می کردند. باز هم اقدامی نشد. تا اینکه همافران اصفهان گفتند طیاره ها را آتش می زنیم - طیاره های اف ۱۴ را. این پیامی بود که به قره باغی رسید. حالا چه راست، چه دروغ. قره باغی گفت يك واحد نظامی برود آنجا و می گفت چرا اینها را بازداشت نمی کنید؟ چرا سراغشان را نمی گیرید؟ اینها را باید تحویل دادگاه بدهید. من چون دیدم دارد به خشونت می انجامد، تلفس کردم به فرمانده پایگاه هشتم. گفتم اینها را از طیاره جدا کن و اگر هم می توانی دو سه تا از اینها را بازداشت کن. بازداشت در نیروی هوایی نه اینکه زندان. یعنی اینکه در اطاق خودش یا اطاق کارش بماند. و اینکار انجام نشد... قره باغی چهارتا سپهبد فرستاد به چهارتا پایگاه و دستور داد

به عوامل ضد اطلاعات که کسانی که شلوغ کرده‌اند، سران آنها را بگیرند. پایگاه‌هایی که گرفتند: عبارت از اصفهان بود، بوشهر، پایگاه سوم بود و تهران. علت اصلی اینکه جاهای دیگر که ۷ تا ۸ همان بود [را] نگرفتند، فرمانده پایگاه سوم تلفنی از من پرسید که این‌هایی که می‌گویند بگیرم، چه کنم؟ گفتم دیگر چاره‌ای نیست، دستور من نیست. گرفتند آوردند تهران ۴۸ ساعت مانده بود - عین واقعیت است - فشار افکار عمومی زیاد بود... جمعشان کردم و با آنها دست دادم. صحبت کردم و گفتم ما اهل سیاست نیستیم! [آنها هم مرخص شدند. اما این فشار افکار عمومی برای نیروی زمینی هم بود ولی آنها نگذاشتند به خارج درز کنند...» (۴)

در این اوضاع و احوال عمومی و روحی پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی بود که تحریکات مخالفین از طریق نفوذ در نیروها با نهایت شدت، در پایگاه‌های نیروی هوایی، هوانیروز و سربازخانه‌ها ادامه داشت. و مخالفین با استفاده از پخش اخبار اعلام همبستگی طبقات مختلف از رادیو و تلویزیون دولتی و مطبوعات، پرسنل نیروهای مسلح و فرماندهان یگان‌ها را روز به روز بیشتر تحت تأثیر تبلیغات خود قرار می‌دادند. و به تدریج قسمت‌هایی از نیروهای مسلح به تقلید از سایر سازمانهای دولتی بطور مخفیانه یا علنی با مخالفین اعلام همبستگی می‌نمودند. بطور مثال روز ۱۵ بهمن‌ماه ۵۷ روزنامه اطلاعات چنین نوشت: «پرسنل غیرنظامی و وظیفه سازمان جغرافیائی کشور به دیدار امام رفتند... آقای خامنه‌ای یکی از روحانیون به نمایندگی از سوی امام برای ایشان سخنرانی کرد. این گروه هشتصد نفری يك قطعنامه سه ماده‌ای خواندند و همبستگی خود را با نهضت ملت ایران به رهبری امام خمینی اعلام داشتند.» (۴۶)

بطوریکه قبلاً اشاره شد، به منظور جلوگیری از تحریکات مخالفین و حفظ روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی، در همان روز شروع به کار در ستاد بزرگ ارتشتاران شرحی درباره مطبوعات کشور به نخست‌وزیر نوشته شد، ولی هیچ‌گونه اقدامی از طرف نخست‌وزیر به عمل نیامد و در نتیجه در تمام مدت دولت آقای بختیار با وجود حکومت نظامی در کشور، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون آنچه توانستند در تضعیف

روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی تلاش نمودند. تا اینکه به علت شدت تحریکات بعد از آمدن آقای خمینی به ایران، دستور دادم ستاد مراتب را مجدداً به اطلاع عموم رسانیده و محرکین را تعقیب نماید. لذا بیانیه ستاد به شرح زیر در ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ در روزنامه ها منتشر گردید:

«ستاد بزرگ ارتشتاران: کسانی را که روحیه ارتش را تضعیف کنند تعقیب می کنیم. اخیراً مشاهده می گردد که اشخاصی غیر صالح و غیر مسئول و بعضاً مغرض در جهت تحریک و تضعیف روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی اخبار و مقالاتی در روزنامه ها درج می نمایند. ستاد بزرگ ارتشتاران صریحاً به اطلاع عموم می رساند که هرکس در مقام تهدید یا تضعیف روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی برآید، یا به پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی اهانت نماید برابر مقررات قانون دادرسی و کیفر ارتش تحت تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت.» (۴۴)

ضمناً چون تشدید بحران کشور، اظهارات مکرر نخست وزیر درباره تغییر مواد قانون اساسی، همکاری دولت و سازمانهای دولتی با فعالیتهای مخالفین و انتخاب آقای بازرگان برای نخست وزیری از طرف آقای خمینی ... نیروهای مسلح را روز بروز بیشتر به طرف روحانیون و مخالفین سوق می داد. لذا لازم دانستم با استفاده از مراسم سردوشی دانشکده افسری در روز ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۷ تذکراتی به پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی بدهم. دستورات من در دانشکده افسری، از رادیو و تلویزیون پخش گردید [!]. و خلاصه آن را روزنامه ها بدین شرح درج نمودند:

«قره باغی ارتش را از دخالت در سیاست برحذر داشت. ارتشبد

قره باغی دیروز در مراسم دانشکده افسری گفت ارتش نباید در سیاست دخالت کند. وی اضافه کرد ارتش از دولت قانونی حمایت خواهد نمود، و بین فرماندهان ارتش نیز اختلافی نیست و ارتش یکپارچه و هم آهنگ است. خبرگزاری های خارجی بدنبال این گفته قره باغی نظر دادند، که اخطار ژنرال قره باغی متوجه همافران و آن عده از سربازان وظیفه ای است که سنت قدیمی ارتش را که دور ماندن از سیاست است رها کرده، و به آیت الله خمینی ابراز وفاداری کرده اند... قره باغی در نطق خود در دانشکده افسری توجیه کرد که افسران... نباید در سیاست دخالت

کنند، و خاطر نشان کرد: عدم مداخله در سیاست نخستین اصلی است که نیروهای مسلح باید در نظر داشته باشند، و اصل دوم حفظ استقلال و تمامیت کشور است. بعلاوه، نیروهای مسلح باید حامی قانون اساسی و دولت قانونی باشند. که البته در اینجا منظور ژنرال قره باغی، اعلام حمایت ارتش از دولت بختیار در برابر آیت الله خمینی و نخست وزیر منتصب ایشان مهندس مهدی بازرگان است. ژنرال قره باغی اصل سوم را حفظ وحدت و یکپارچگی نیروهای مسلح اعلام کرد، و تأکید کرد که یکپارچگی ارتش برای حفظ وطن و میراث نیاکان لازم است، زیرا نیاکان این میراث را به بهای خون خود باقی گذاردند. خبرگزاری‌ها از قول ناظران می‌گویند سه اصل اعلام شده از سوی ژنرال قره باغی [را]، امری دقیقاً حساب شده می‌دانند و بر آنند که تمام ارتش از این سه اصل حمایت و پیروی خواهد کرد. به گفته این ناظران، هدف ژنرال قره باغی آنست که نیروهای مسلح را یکپارچه برضد هر نوع گرایش تجزیه طلبانه نگاه دارد، و در برابر هر اقدامی که بخواهد دولت قانونی را تضعیف کند ایستادگی کند. ضمناً ستاد کل ارتش ایران در ۲ روز گذشته طی اطلاعیه‌هایی به کسانی که سعی در تضعیف روحیه ارتش و تزلزل صمیمیت آن داشته باشند هشدار داده است که با معنا تلقی شده است. (۴۸)

ولی متأسفانه مخالفین و روحانیون بطوری که گفته شد با استفاده از: رادیو و تلویزیون و پخش مکرر فیلم‌های استقبال از آقای خمینی، اعلام همبستگی طبقات جامعه، تظاهرات پشتیبانی از نخست وزیر آقای بازرگان در نقاط مختلف کشور و تهران و ادامه روش سازش کارانه آقای بختیار به نفوذ خود در نیروهای مسلح شاهنشاهی بخصوص نیروی هوایی و هوانیروز، به شدت ادامه داده و سخنرانی‌ها، دستورات، و هرگونه اقدامات ارتش را که برای حفظ روحیه پرسنل به عمل می‌آمده خنثی می‌نمودند.

غروب روز ۱۹ بهمن ماه آقای بختیار به من تلفن زده سؤال نمود: «روزنامه کیهان را دیده‌اید؟»، گفتم نه هنوز. اظهار کرد: «عکس عده‌ای از پرسنل نیروی هوایی را در اقامتگاه آقای خمینی چاپ کرده است، و اضافه نمود: «معلوم است که یکی از عکس‌های مراسم سابق را

مونتاز کرده‌اند». سؤال نمودم چگونه فهمیدید مونتاز کرده‌اند؟، جواب داد «کاملاً روشن است. ضمناً از سپهبد ربیعی سؤال کردم، ایشان هم اظهار نمود: ما بررسی کردیم، این عکس مونتاز شده است و دستور دادیم که در روزنامه‌ها تکذیب کنند». آقای بختیار اضافه کرد: «تیمسار هم دستور بدهید تکذیب کنند»، گفتم الان دستور می‌دهم.

ضمن خواستن روزنامه کیهان، چگونگی را از فرمانده نیروی هوایی سؤال کردم، مطالبی را که به نخست‌وزیر گفته بود برای من هم تکرار نمود، و اضافه کرد که: «این تبلیغات دروغی است» و تقاضا نمود ستاد بزرگ ارتشتاران نیز مراتب را تکذیب نماید. با اعتماد به اظهارات فرمانده نیروی هوایی و نخست‌وزیر، روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران رویداد را تکذیب نمود. آقای بختیار نیز روز ۲۱ بهمن‌ماه در مجلس سنا آنرا کاذب اعلام کرد. (۵۰) ولی از اعمال بعدی همافران و افسران نیروی هوایی شاهنشاهی، در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن مانند: درگیری با افراد گارد و باز کردن درب اسلحه‌خانه‌ها و دادن اسلحه به مخالفین، و بالاخره تمرد مسلحانه در نیروی هوایی شاهنشاهی، معلوم شد که جریان اعلان همبستگی پرسنل نیروی هوایی حقیقت داشته و آقای بختیار و سپهبد ربیعی هر دو واقعیت را پنهان کرده بودند.

روزنامه اطلاعات در روز ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ ضمن تکذیب خبر، عکس دیگری از اعلان همبستگی پرسنل نیروی هوایی در روز پنجشنبه ۱۹ بهمن در اقامتگاه آقای خمینی چاپ [کرده] و چنین نوشت: «صبح پنجشنبه خبرنگاران اطلاعات که در منزل امام خمینی و ستاد روحانیت (نخست‌وزیری موقت) مستقر بودند اطلاع دادند که گروهی از نظامیان با لباس شخصی و با در دست داشتن کارت‌هایشان به دیدار امام آمده‌اند. ساعتی بعد اعلام شد که با این گروه تعدادی از پرسنل نظامی، با لباس و نشان از برابر امام خمینی رژه رفته‌اند. این خبر عصر پنجشنبه در کیهان و اطلاعات به چاپ رسید و کیهان علاوه بر خبر، تصویری از این رژه به چاپ رسانده بود...» (۳۰)

بعداً نیز سپهبد ربیعی در دفاعیات خود چنین گفت: «پنجشنبه ۱۹ بهمن برادرم آمد خانه ما... گفت اعلان همبستگی بکن. گفتم چشم، تلفن را برداشتم با جناب آقای عسگری اعلان همبستگی کردم!» (۴)

با توجه به اظهارات سپهبد ربیعی و تطبیق آن با زمان اعلام همبستگی پرسنل نیروی هوایی، معلوم می‌شود در همانروز ۱۹ بهمن نه تنها افسران و همافران، بلکه خود سپهبد ربیعی هم مخفیانه با مخالفین اعلام همبستگی کرده بود! و نخست‌وزیر نیز متأسفانه مانند سپهبد ربیعی به جای بیان حقیقت و کمک برای چاره‌جویی، ستاد بزرگ ارتشتاران را وادار به تکذیب خبر و عکس نمود. در صورتیکه آقای بختیار به علت ارتباط دائمی خود با اکثر مخالفین، بخصوص آقای بازرگان مسلماً نمی‌توانست از جریان حقیقی اعلام همبستگی پرسنل نیروی هوایی در محل اقامت آقای خمینی یا بقول روزنامه اطلاعات «نخست‌وزیری موقت»! برخلاف آنچه در ظاهر به ما نشان می‌داد بی‌اطلاع باشد!!

این بود بطور کلی وضع نیروهای مسلح بعد از آمدن آقای خمینی به ایران. بطوریکه ملاحظه می‌شود، با وجود اینکه آقای بختیار در صفحه ۱۴۴ کتاب «یک‌رنگی»! خود، ضمن تنقید از اعلیحضرت و آقای شریف‌امامی می‌نویسد: «اگر رسماً حکومت نظامی اعلام کند، باید ارتش را به خیابانها بفرستد و این اقدامی خطرناک است، زیرا اگر وضع چندماه و یا حتی چند هفته دوام یابد، بین سربازان و تظاهرکنندگان اتحاد و تفاهم ایجاد می‌شود و شیرازه نظم بکلی از هم می‌پاشد. افسران برای آنکه دستوراتشان اطاعت شود دچار مشکل خواهند شد. مسئله چنان حاد خواهد شد که حرفهای انقلابی در صفوف سربازها دهن‌به‌دهن خواهد گشت» (۵۶) ولی بعد از نخست‌وزیر شدن، نیروهای مسلح شاهنشاهی را که روحیه‌شان در مدت پنج ماه برقراری حکومت نظامی در کشور متزلزل گردیده بود، با وجود تذکرات من، به مدت یک‌ماه دیگر در برابر وقایع سیاسی و دگرگونی‌هایی که خود در کشور بوجود آورده بود[!] مانند: آوردن آقای خمینی به ایران[!] و قبول نخست‌وزیری آقای بازرگان و پخش اخبار و جریان آنها مکرراً از رادیو و تلویزیون[!] به تلاکلیف در کنار خیابانها در حال انتظار نگه‌داشت تا همان‌طور که خود نوشته، شیرازه نظم در نیروها از هم پاشیده و دستورات فرماندهان و افسران به موقع اجرا گذاشته نشود! و اخلاک‌ران[۹] بتوانند با استفاده از این موقعیت و فرصت، هرچه بیشتر در تمام سازمانهای نظامی و یگانهای

رزمی نفوذ [کرده] و قدرت مقاومت پرسنل نیروهای مسلح را درمقابل مخالفین از آنان سلب نمایند! به این عمل آقای بختیار که به اقرار خود با علم به عواقب وخیمش آن را انجام داده است، جز خیانت نمی‌شود عنوان دیگری داد.

تمرد مسلحانه پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی

- چرا بختیار تا غروب روز ۲۱ بهمن اجازه جلوگیری از پخش اسلحه در شهر را نداد؟
- چه کسی دستور تخلیه و فرار پرسنل از کلانتری‌ها را صادر کرد؟
- ماجرای تیرخوردن سرلشکر ریاحی

گفته شد که روحیه پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی قبل از مسافرت اعلیحضرت تحت تأثیر جنگهای روانی و براندازی مخالفین ضعیف شده بود، و فرماندهان نیرو [ها] قادر به جلوگیری از افزایش غبیت و فرار در یگان‌های خود نبوده و اظهار نگرانی می‌کردند. بطوری‌که از همان روزهای اول انتصاب من به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران، مسئله تقویت روحیه پرسنل در کمیته بحران بررسی و مقرر شد که علاوه بر مصاحبه و سخنرانی از رادیو و تلویزیون روابط عمومی نیروها هم اوراق و جزوه‌هایی برای بالا بردن روحیه پرسنل خود تهیه و منتشر نمایند [!]. و همچنین روابط عمومی ستاد بزرگ [ارتشتاران] نشریه‌ای بطور هفتگی چاپ و بین پرسنل نیروهای مسلح پخش نماید، که چند شماره نشریه به نام «سرباز» تهیه و توزیع گردید. [!]

ولی اقدامات بعدی آقای بختیار بعد از خروج اعلیحضرت از کشور به شرحی که گفته شد، این تلاش فرماندهان و ستاد بزرگ را بی‌اثر می‌نمود و به علت تقویت و تشجیع مخالفین، سبب کشته شدن تعدادی

از پرسنل نیروهای مسلح می‌گردید و روزبروز بیشتر تزلزل روحی آنها فراهم می‌شد.

چون سپهبد بدره‌ای به علت مأموریت یگان‌های نیروی زمینی در فرمانداری‌های نظامی، بیش از سایر فرماندهان نیرو [ها] از ضعف روحیه و بی‌انضباطی یگان‌های نیروی زمینی شکایت می‌کرد، لذا برای بالا بردن روحیه پرسنل یگان‌ها پیشنهاد نمود که من از پادگان‌های نیروی زمینی بازدید و برای پرسنل سخنرانی نمایم. به همین جهت مقرر گردید که یگان‌ها را آماده کنند تا به ترتیب ضمن شرکت در مراسم صبحگاه، این برنامه در سربازخانه‌ها به موقع اجرا گذاشته شود.

ولی سپهبد بدره‌ای پس از چند روز ضمن بررسی وضع پادگان‌ها اظهار کرد: چون یگان‌های نیروی زمینی به علت ازدیاد غیبت و فرار و بی‌انضباطی در قسمت‌ها، به هیچ وجه آمادگی برای بازدید تیمسار را ندارند [!]، لذا این بازدید از سربازخانه‌های گارد شاهنشاهی شروع شود تا در این فرصت بلکه فرماندهان یگان‌ها بتوانند قسمتهای خود را برای بازدید آماده کنند. [!]

در برنامه تنظیمی برای بازدید از پادگان‌ها، اولین بازدید از سربازخانه گارد جاویدان در لویزان پیش‌بینی شده بود که در صبحگاه روز پنجشنبه ۱۹ بهمن‌ماه صورت گرفت و بعد از مراسم صبحگاه و انجام رژه، برای پرسنل پادگان سخنانی ایراد گردید. برابر برنامه، روز شنبه ۲۱ بهمن‌ماه نیز، بازدید از سربازخانه تیپ سوم لشکر گارد منظور گردیده بود.

اما از آنجا که بعد از آمدن آقای خمینی، سازمان رادیو و تلویزیون هم مثل سایر سازمان‌های دولتی بکلی در خدمت مخالفین قرار گرفته بود و به نفع آنها عمل می‌کرد، تلویزیون مرتباً و بطور تکراری فیلم‌های مربوط به مراسم حرکت آقای خمینی از نوفل‌لوشاتو، فرودگاه پاریس همچنین ورود ایشان به فرودگاه مهرآباد و مراسم استقبال رانشان می‌داد. ساعت در حدود یک صبح روز شنبه ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ بود که مرکز فرماندهی ستاد بزرگ تلفنی چنین گزارش داد: «هنگامی که در مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه، پرسنل مرکز آموزش فیلم مراسم مراجعت آقای خمینی را که از تلویزیون نشان داده می‌شد تماشا می‌کردند، بین

هنرجویان نیروی هوایی که هدیده نسبت به مشارالیه ابراز احساسات می‌نمودند، و افراد گارد شاهنشاهی مأموز به نیروی هوایی، ایجاد درگیری [شده] و منجر به تیراندازی شده است. گزارش تکمیلی و چگونگی را از نیروی هوایی خواسته‌ایم و به‌منحصر وصول به‌اطلاع خواهد رسید.

به‌مرکز تلفن گفتم که فرمانده نیروی هوایی را بگیرد تا با من صحبت کند. بعد از مدتی سپهبد ربیعی تلفن نمود. چگونگی را سؤال کردم، ضمن تأیید گزارش مرکز فرماندهی ستاد اظهار داشت: «چیز مهمی نبود، یک درگیری مختصری در موقع تماشای فیلم آیت‌الله بین هنرجویان و پرسنل تانکهای گارد بوده، که رسیدگی شده. همگی رفته و خوابیدند، خبری نیست». اظهار کردم در گزارش قیه شده بود تیراندازی هم شده است؟ جواب داد: «تیراندازی در بین نبوده». گفتم مجدداً تحقیق کنید و ضمناً تأکید نمائید فرماندهان بیشتر دقت کنند.

دوباره چگونگی را از مرکز فرماندهی سؤال نمودم، اظهار کردند که: «هنوز گزارشی از نیروی هوایی نرسیده، ولی از فرمانداری نظامی تهران اطلاع می‌دهند که هده زیادی از اهالی محل و مخالفین در مقابل مرکز آموزش هوایی هوشان‌تپه جمع شده و به‌طرفداری از پرسنل نیروی هوایی شعار می‌دهند. در مورد تیراندازی هم در گزارش اداره دوم قید شده که تیراندازی شده است». چون به‌علت گزارشات قبلی مربوط به نیروی هوایی درباره اعتصاب و شرکت همافران در تظاهرات، از وضع نیروی هوایی نگران بودم، مجدداً سپهبد ربیعی را خواستم و ضمن بازخواست تأکید کردم که تیمسار یکی از معاونین خود را به‌مرکز آموزش بفرستید، تا پس از تحقیق، به‌واقع رسیدگی و مسئولین را تنبیه نماید [!]. و به‌فرماندهان و افسران مربوطه تأکید کنید که مراقبت بیشتری بکنند و دستور بدهید چگونگی را بطور کامل به‌مرکز فرماندهی ستاد بزرگ گزارش نمایند.

سپهبد ربیعی در این‌مورد در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «... همان شب به‌من گفتند اول به تیمسار تلفن کن، تلفن کردم گفت چه‌خبر بوه... البته تیمسار عواملی داشت در نیروی هوایی گفتم یک‌هه با عوامل تانک درگیری کردند و رفتند خوابیدند. هیچ خبری نیست. گفت این ضعیفان است. قره‌باغی تلفن کرد و گفت برای آخرین بار می‌گویم این ضعف

است. شما فرماندهان اینجوری را باید تحویل دادگاه بدهید» (۴)

صبح روز شنبه ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ برابر برنامه پیش‌بینی شده با حضور سپهبد پدره‌ای و سرلشکر بیگلری معاون گارد شاهنشاهی، در مراسم صبحگاه سربازخانه تیپ سوم لشکر گارد شرکت نموده، پس از پایان مراسم رژه برای یگان‌های حاضر در سربازخانه، سخنرانی نمودم علاوه بر یادآوری مجدد سوگند وفاداری نیروهای مسلح به حفظ قانون اساسی، پشتیبانی ارتش از دولت قانونی را نیز متذکر گردیدم.

در مراجعت به ستاد بزرگ، از داخل هلی‌کوپتر (مدتی بود که به علت تظاهرات مداوم در پایتخت و عدم وجود امنیت مقرر شده بود فرماندهان با هلی‌کوپتر در شهر رفت‌وآمد نمایند!) خیابان‌ها و کوچه‌های شهر را که نگاه می‌کردم، ملو از جمعیت بود. در برخی از خیابان‌ها دستجاتی در حرکت بودند. و در بعضی نقاط هم از طریق ایجاد آتش‌سوزی، راه‌بندان کرده بودند. چون معمول گردیده بود [که] هم‌روژه علاوه بر مخالفین حتی بچه‌ها در معابر و چهارراه‌ها این کارها را می‌کردند و همیشه در نقاط مختلف شهر به‌عنوان مختلف تظاهرات برقرار بود، فکر کردم که برحسب معمول باشد. ولی نگران نیروی هوایی بودم.

به‌محض رسیدن به ستاد بزرگ وضع نیروی هوایی را سؤال کردم. جواب دادند که در تعقیب درگیری دیشب، بین پرسنل نیروی هوایی و افراد لشکر گارد مأمور به نیروی هوایی تیراندازی شده، و در حدود ساعت ۸/۳۰ به‌رنبال تظاهرات همافران در مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه مخالفین نیز وارد محوطه مرکز آموزش شده و با کمک پرسنل نیروی هوایی، درب اسلحه‌خانه را باز [کرده‌اند] و مقادیری اسلحه به‌دست آنها افتاده است!

با توجه به گزارشات مربوط به وضعیت همافران و پرسنل نیروی هوایی و تصویر مربوط به اعلان همبستگی آنها در محل اقامت آقای خمینی، که روز پنجشنبه ۱۹ بهمن در روزنامه کیهان چاپ شده بود خیلی نگران شده بلافاصله چگونگی را تلفنی از سپهبد ربیعی سؤال کردم. جواب داد: «به‌من هم خبر دادند ولی فکر نمی‌کنم به‌این‌صورت باشد. سپهبد آذربرزین جانشینم و سپهبد کمپانی فرمانده مرکز آموزش را فرستادم که سریعاً اقدام وجلوگیری کنند. نگران نباشید، من نتیجه

را به تیمسار اطلاع خواهم داد». گفتم لازم است تیمسار شخصا هم به محل بروید و ببینید چطور فرماندهان شان جلوگیری نکرده اند، مسئولین را زندانی و تسلیم دادگاه نمائید [!]. مجدداً تکرار کرد: «فکر نمی‌کنم جریان اینطور که به تیمسار گزارش داده اند باشد، اجازه بدهید من تحقیق بکنم، نتیجه را خودم تلفن می‌کنم». در صورتی که سپهبد ربیعی بعداً در تشریح موارد بالا در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «... گفتم تمام پرسنل هوائی پروند مسلح شوند. اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند. تهرانچی بود، میرحسینی بود، الهی بود، چهارتا افسر دژبان بودند. ریختند اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند. ما چهارتا اسلحه‌خانه داریم، محوطه‌ای داشتیم، یک محوطه‌ای هست ۶ کیلومتری در ۴-۵ کیلومتر مثل یک دره می‌ماند که اطرافش را خانه‌ها گرفته است. اسلحه‌ها را برداشتند، همه رفتند به پشت‌بام، ۸۰۰۰ نفر پرسنل نیروی هوائی اسلحه‌ها را بردند به پشت‌بام‌ها. تیراندازی شروع شد. آجودانم به من گفت تو اینجا صلاح نیست بمانی، بهتر است بروید به پست فرماندهی. رفتیم به پست فرماندهی، از آنجا برای من گزارش می‌آوردند... خبر آوردند. تیراندازی که می‌شد، اتاق شیشه دارد و مسئله اینجاست... که [برای] همه افراد مشخص نبود که من موافقم یا مخالفم یا این دستور را که داده. این عین چیزی بود که وجود داشت. چون ضد اطلاعات در همه جا رخنه داشت... و سپس چنین ادامه می‌دهد: «خواهرم این بود که هیچ چیز نشان نمی‌دادم. در واقع من نه حفظ دیسیپلین را کردم قریان... و آن اسلحه هم پخش شد و تیراندازی هم شروع شد. البته وقتی که اسلحه به دست یک عده افتاده باشد، به من گفتند حتی دخترهای ماشین‌نویس هم اسلحه دارند. در پست فرماندهی بودم که قره‌باغی به من تلفن کرد. همین حدودهای نه‌ونیم، ده، یازده بود. گفت شما نه اصول حفاظت را رعایت کردید نه اصول دیگر را، ضعف آنجا در منتهی درجه است، که باید تحویل دادگاه داده شوند آنهایی که اسلحه‌خانه‌ها را به این وضع درآوردند که فشنگ و همه چیز در اختیار اینها باشد...» (۴)

پس از گذاشتن گوشی، نخست‌وزیر تلفن زده جریان مرکز آموزش نیروی هوائی را سؤال کرد. اظهار نمودم: با فرمانده نیروی هوائی صحبت می‌کردم. اظهار داشت: «من هم با سپهبد ربیعی صحبت کردم.

تیمسار چه اطلاعی دارید؟»، من وقایع شب و صبح مرکز آموزش دوشان تپه را، به شرح مذکور که از فرماندهی ستاد گزارش شده بود گفتم، و سؤال کردم چرا دیشب تلویزیون برای چندمین بار فیلم مربوط به مراجعت آقای خمینی را پخش نموده است؟ جواب داد: «من دستور دادم، منظورم این بود که مردم مجدداً جواب سؤال خبرنگار را، در داخل هواپیما از آیت الله خمینی، بشنوند که بعد از ۱۵ سال که به ایران برمی گردد، وقتی سؤال می کنند چه احساسی داری، می گوید هیچ! گفتم بهر حال بطوریکه گزارش می دهند واقعه مرکز آموزش هوایی ناشی از مشاهده فیلم ورود آقای خمینی در تلویزیون بوده است. و برابر اظهارات فرمانده نیروی هوایی متأسفانه این وقایع اتفاق افتاده. اضافه کردم [که] دستورات لازم را به سپهبد ربیعی دادم و منتظر نتیجه اقدامات نیروی هوایی می باشم.

در این موقع آقای مهندس جفرودی که چند روز قبل به دفتر من آمده و پیشنهاد یک جلسه سه نفری متشکل از آقای بختیار، بازرگان و من را نموده بود، مجدداً به من تلفن زده اظهار نمود: «من با آقایان دکتر بختیار و مهندس بازرگان مذاکره کردم، قرار شد به دلائلی که صحیح نیست در تلفن بگویم، محل ملاقات در منزل من باشد، تیمسار در مورد محل موافقت دارید؟» جواب دادم اگر نخست وزیر موافقت کرده است مانعی ندارد. اظهار داشت: «بلی ایشان موافقت نموده» و اضافه نمود: «من آدرس و ساعتش را بعداً به اطلاع تیمسار خواهم رسانید».

مرکز فرماندهی ستاد گزارش داد [که] برابر اطلاع رسیده در بعضی از مساجد اسلحه بین مردم تقسیم می کنند! به سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی تلفن زده، وضعیت مرکز آموزش هوایی دوشان تپه را سؤال کردم. جواب داد: «فرمانداری نظامی از دیشب در جریان است، ولی بطوریکه گزارش می دهند درگیری و تیراندازی در داخل محوطه مرکز آموزش هوایی دوشان تپه بوده، که خود نیروی هوایی مشغول رسیدگی است». گفتم گزارش می دهند که عده ای در خارج و جلوی مرکز آموزش جمع شده اند. اظهار کرد: «بلی، مأمورین فرمانداری نظامی از دیشب درگیر هستند و جمعیت زیادی در آنجا جمع شده اند» و اضافه نمود: «تیمسار مطمئن باشید مأمورین فرمانداری نظامی در محل و مشغول هستند». در مورد تقسیم

اسلحه در داخل مساجد سؤال کردم، جواب داد: «به ما هم خبر رسیده که گویا در بعضی از مساجد اسلحه تقسیم می‌کنند» گفتم پس فرمانداری نظامی چکار می‌کند؟ جواب داد: «تیمسار اطلاع دارید که ورود به مساجد برای مأمورین فرمانداری نظامی و انتظامی ممنوع است. ما حق نداریم وارد مساجد بشویم». گفتم به نخست‌وزیر گزارش کرده‌اید؟ گفت: «بلی در تماس هستم، ایشان در جریان می‌باشند ولی اجازه نداده‌اند که وارد مساجد بشویم».

قبلاً آقای بختیار در تاریخ ۸ بهمن ۵۷ در مصاحبه خود گفته بود: «ما اطلاع داریم که یک‌عده از اینها مسلح هستند - نارنجک ساخت ایران دارند - از خارج هم رولور و مسلسل‌های کلاشینکف وارد می‌کنند» و همچنین «ما اطلاع داریم که متأسفانه در بعضی از مساجد و در بعضی از مدارس و حتی در بیمارستان‌ها اسلحه دیده شده^{۱۴} و چون ما دستور داده‌ایم که به این ابنیه تجاوز نشود سوء استفاده می‌کنند از این موضوع» (۳۵).

سپس اضافه نمود: «در خیابان‌ها هم مأمورین فرمانداری نظامی اجازه ندارند از تظاهرات مخالفین جلوگیری نمایند». گفتم پس به این ترتیب اجازه می‌دهید که مخالفین در شهر مسلح بشوند؟! اظهار کرد: «نخست‌وزیر باید دستور بدهند که گفتند مشغول بررسی هستند و دستور خواهند داد». گفتم من الان به آقای بختیار تلفن می‌کنم ولی تیمسار هم مجدداً جریان وقایع را مشروحاً به نخست‌وزیر گزارش نمایید. مرکز فرماندهی ستاد بزرگ گزارش داد: برابری اطلاعی که تأیید نشده علاوه بر مساجد در نقاط مختلف شهر نیز اسلحه بین مردم تقسیم می‌کنند.

بعداً روزنامه اطلاعات زیر عکسی که درباره تقسیم اسلحه در روز ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ در تهران بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن چاپ کرد نوشت: «برای گرفتن اسلحه تلفن... این آگهی برای اطلاع عموم است و یک جوان مبارز آنرا روی دست گرفته است... شماره تلفن روی آگهی را به‌خواست کسانی که از آنها عکس گرفته‌ایم سیاه کرده‌ایم» (۵۰). پس از بررسی گزارش مرکز فرماندهی به نخست‌وزیر تلفن زده جریان تظاهرات و تقسیم اسلحه در شهر و شدت وخامت وقایع اطراف

مرکز آموزش دوشان تپه و همچنین مذاکره با سپهبد رحیمی را گفتم، و اضافه نمودم که فرمانداری نظامی باید اقدام و جلوگیری نماید. اظهار داشت با سپهبد رحیمی تماس هستم. سؤال کردم چطور اجازه نمی‌دهید که فرمانداری نظامی جلوگیری نماید؟ آقای بختیار اظهار نمود: «ما مشغول بررسی هستیم. بطوریکه اطلاع می‌دهند، امروز سالروز واقعه سیاهکل است، مجاهدین و فدائیان اجتماعات و تظاهراتی در دانشگاه و دیگر نقاط شهر ترتیب داده‌اند» [!]. علاوه بر این فکر می‌کنم که فدائیان می‌خواهند، در شهر اغتشاش و آشوب راه بیندازند. نباید بهانه دست آنها بدهیم. ما جریانات را در اینجا بررسی کردیم، به فرمانداری نظامی دستور دادم که ساعت ممنوعیت عبور و مرور را ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر اعلان نماید. سؤال کردم منظور از تغییر ساعت چیست؟ جواب داد مقصود اینست که مردم مجبور بشوند بروند به خانه‌هایشان و آرامش در شهر برقرار کرده، تا بعد ببینیم چکار بکنیم! گفتم فکر نمی‌کنم تغییر ساعت عبور و مرور در این وضعیت سبب آرامش در شهر بشود. بطوریکه گزارش می‌دهند در شهر اغتشاش است. گویا در مساجد و چند نقطه دیگر دارند اسلحه تقسیم می‌کنند، سپهبد رحیمی اظهار می‌کند که مأمورین فرمانداری نظامی اجازه ورود به مساجد و جلوگیری از تظاهرات را ندارند! فعلاً اجازه بدهید که جلو تقسیم اسلحه گرفته شود، سپس مسئله را هرطور خواستید بررسی کنید. اظهار نمود: «با فرمانداری نظامی در تماس و در جریان وقایع هستم، گفته‌ام ساعت ۱۸ برای تشکیل شورای امنیت ملی دعوت کنند. عصر می‌آئید اینجا بررسی می‌کنیم». گفتم ساعت ۱۸ فکر نمی‌کنید خیلی دیر است! اظهار کرد: «الان يك جلسه اینجا دارم و مشغول مطالعه همین مسائل هستیم. بعد از ظهر هم چند نفر را خواسته‌ام که خواهند آمد برای جلسه دیگری، عصر در شورای امنیت ملی بررسی خواهیم کرد». اخبار مربوط به تظاهرات در نقاط مختلف شهر، تهران‌دازی در اطراف مرکز آموزش هوایی دوشان تپه و اجتماع طرفداران همافران نیروی هوایی در مقابل مرکز آموزش هوایی مرتباً به مرکز فرماندهی ستاد می‌رسید. با توجه به دستورات نخست‌وزیر در مورد عدم مداخله مأمورین فرمانداری نظامی و شهرداری در تظاهرات مخالفین و گزارشات مرکز

فرماندهی درباره خبر تقسیم اسلحه در مساجد و ادامه تظاهرات، نگران وضع شهر بودم. و به مذاکرات تلفنی آقای بختیار که اظهار نمود در جریان وقایع می باشد، و مشغول مطالعه مسائل در نخست وزیری هستند، فکر و تعجب می کردم [که] چطور به جای شورای امنیت ملی در جلسه دیگری بررسی می کنند!

سپهبد رحیمی تلفن زده اظهار نمود: «تیمسار، آقای بختیار دستور داد ساعت محدودیت عبور و مرور را ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر اعلان کنیم». و اضافه کرد: مطالبی که گفته بودید به نخست وزیر گفتم. ایشان می گویند: «فعلا تغییر ساعت عبور و مرور حکومت نظامی کافی است. غروب در شورای امنیت ملی بررسی خواهیم کرد که چه باید بکنیم؟» اظهار کردم: به ایشان گفتم که غروب خیلی دیر است ولی می گوید وقت ندارد و با عده ای جلسه دارد!

مجدداً از سپهبد ربیعی چگونگی و نتیجه اقدامات نیروی هوایی را سؤال کردم. اظهار داشت: تعدادی از همافران اسلحه گرفته و به پشت بامهای اطراف مرکز آموزش رفته اند و اضافه نمود که کاری ندارند. سؤال کردم پس چرا اسلحه گرفته اند؟ جواب داد: «چون در جریان درگیری در موقع تماشای فیلم مربوط به مراجعت آقای خمینی، ابتدا افراد گارد تیراندازی کرده اند، همافران هم برای حفظ جان خودشان اسلحه گرفته اند». گفتم پس چرا ابتدا تیراندازی شب را نگفتید؟ اظهار کرد: «چون تیراندازی هوایی بوده به من هم نگفته بودند». در مورد افتادن اسلحه به دست مردم که گزارش رسیده بود، اظهار نمود: «بلی، وقتی مردم ریخته بودند به مرکز آموزش، درب اسلحه خانه را شکسته اند. ممکن است تعدادی برده باشند». و در جواب اینکه چرا جلوگیری نمی کنید؟ اظهار داشت: «اینها که عملی انجام نمی دهند. از طرف دیگر برای نیروی هوایی به هیچ وجه مقدور نیست که اقدامی بکنند، ما که عده دیگری برای این کار نداریم. باید فرمانداری نظامی به ما کمک کند».

به سپهبد رحیمی تلفن زده اظهار کردم: نیروی هوایی می گوید که احتیاج به کمک شما دارد، با سپهبد ربیعی مذاکره [کرده] و ترتیب کار را بدهید. اظهار نمود: «به علت اغتشاشات در نقاط مختلف یگان های

فرمانداری نظامی در سطح شهر تقسیم شده‌اند، و عده مأمور به منطقه نیروی هوایی درگیر جمعیتی هستند که در اطراف مرکز آموزش هوایی جمع شده‌اند، ما عده اضافی نداریم [که] به داخل مرکز آموزش بفرستیم».

آن زمان من فکر نمی‌کردم که فرمانده نیروی هوایی گزارش خلاف می‌دهد!، زیرا سپید ربیعی بعداً در دفاعیات خود چنین اظهار می‌کند: «... من به خدا از روز پنجشنبه ۱۹ [بهمن] دینم را به انقلاب ادا کردم. همبستگی اعلام کردم. آن جمعه شب می‌توانستم ۵ تا مسلسل بگذارم جلوی اینها که تکان نخورند. حداقل دورشان را بگیرم. اسلحه را تقسیم کردم، دستور بختیار و قره باغی را اجرا نکردم...» (۴۰) وقتی در ساعت ۱۴ اعلامیه شماره ۴۰ حکومت نظامی درباره ساعت تغییر ممنوعیت عبور و مرور به ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر از رادیو و تلویزیون اعلان شد، فرماندهان نیرو و چند نفر از امراء و مقامات تلفنی چگونگی و علت تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور را سؤال نمودند. در جواب گفتیم: نخست وزیر اظهار می‌کند که مجاهدین وفاداریان به مناسبت سالگرد وقایع سیاهکل [!]، می‌خواهند آشوب و اغتشاش برپا نمایند. لذا چنین تصمیم گرفته تا مردم به منازل خود بروند، و از خونریزی احتمالی جلوگیری شود. به فرماندهان نیرو هم گفتم که نخست وزیر اعضای شورای امنیت ملی را برای ساعت ۶ بعد از ظهر دعوت کرده تا وضعیت عمومی و امنیت شهر بررسی شود و اضافه کردم سر ساعت در نخست وزیری باشند.

در این روز شنبه ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷ آقای بختیار ابتدا در مجلس سنا اظهار داشت: «... ما نباید با خشونت در برابر مردم بایستیم، بلکه باید به مخالفین خود به صورت برادر نگاه کنیم...» (۵۰) و سپس با وجود اینکه بنابه اظهار خود برای جلوگیری از اغتشاش و آشوب مجاهدین [!] و فدائیان [!]، ساعت ممنوعیت عبور و مرور حکومت نظامی را به ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر تغییر داده بود و اطلاع داشت که مخالفین هوادار همافران مسلحانه در اطراف مرکز آموزش هوایی دوشان تپه جمع شده و به طرفداری از آنها مشغول تظاهرات و شعار دادن هستند، به جای دادن دستور جلوگیری از تظاهرات به فرمانداری نظامی، مصاحبه ای با روزنامه

اطلاعات به عمل آورده، ضمن اشاره به کودتا! مطالبی بدین شرح بیان نمود: «بختیار شایعه کودتا را تکذیب کرده و گفت نه کودتائی در جریان بوده و نه قصد حمله به محل اقامت حضرت آیت الله خمینی یا دفتر مهندس بازرگان. بلکه ظاهراً گروهی از همافران دچار احساسات شده اند و گروه دیگر در برابر آنها واکنش نشان داده اند. وی گفت به سبب درگیری آنها مأموران انتظامی دخالت کردند، و با شلیک گاز اشک آور و تیراندازی هوائی آنها را متفرق کردند. بختیار افزود، «نزل آیت الله خمینی به شدت مراقبت می شود»^{۱۵} و هیچ کس مزاحم ایشان نشده است»!! (۳۰)

ضمناً روزنامه اطلاعات اخبار و تعداد تلفات آن روز را، که تقریباً با گزارشات واصله به مرکز فرماندهی ستاد مطابقت داشت چنین نوشته بود:

«تا ظهر امروز ۶۳ کشته به ۲ بیمارستان جرجانی و بوعلی انتقال داده شد. عده کشته ها و زخمی ها را از نظر کثرت هنوز نمی توان تعیین کرد. مدافعان آموزشگاه هوائی ۵ تانک را از کار انداختند و ۳ تانک به دست مردم افتاد. گروهی از افراد گارد خلیع سلاح شدند. سیل جمعیت از نقاط مختلف تهران برای کمک به مدافعان پایگاه هوائی سرازیر شده است. در وقایع خونین شهرستانها ۲۸ نفر کشته شدند» (۳۰)

یکریع به ساعت ۶ بعد از ظهر مانده بود آنکه من از ستاد بزرگ به طرف نخست وزیری حرکت کردم. از هلی کوپتر که به خیابانها نگاه می کردم، اجتماعات و دستجات مردم در خیابانها دیده می شدند که با وجود ساعت ممنوعیت عبور و مرور در حرکت بودند! آفتاب غروب می کرد، و روز ۲۱ بهمن ماه هم مانند روزهای قبل در انتظار به پایان می رسید. با وجود تقسیم اسلحه و اغتشاشات مخالفین در شهر و هشدار فرمانداری نظامی و من، نخست وزیر فقط به تغییر ساعت عبور و مرور اکتفا کرده که آنهم رعایت نشده بود! و بنابه اظهار سپهبد رحیمی مأمورین فرمانداری نظامی مانند معمول اجازه جلوگیری از اغتشاشات و اجرای مقررات حکومت نظامی را نداشتند»^{۱۶}، [!]. در اطراف مرکز آموزش هوائی دوشان تپه و یا در سایر نقاط نیز فقط با حملات مسلحانه آشوبگران [؟] مقابله نموده، و برابر مقررات نظامی به دفاع از جان و

اسلحه خود پرداخته بودند!

وقتی به نخست‌وزیری رسیدم، فرماندهان همگی بودند. آنها هم از وضع اغتشاش شهر به شدت اظهار نگرانی می‌نمودند. سپهبد رحیمی اظهار می‌کرد: «تعجب می‌کنم چطور آقای بختیار اجازه جلوگیری نمی‌دهد». گفتم قطعاً الان مذاکره خواهد شد، ببینیم چه خواهد گفت. در این موقع نخست‌وزیر آمد و جلسه شورای امنیت ملی در ساعت ۱۸ تشکیل شد. حاضرین عبارت بودند از: آقایان شاپور بختیار، نخست‌وزیر، احمد میرفندرسکی، وزیر امور خارجه، ارتشبد جعفر شفقت‌وزیر، جنگ، سپهبد ناصر مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک، سپهبد عبدالملکی‌بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار کمال حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی، «سپهبد احمدعلی محقق» فرمانده ژاندارمری کشور، سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی کشور و فرماندار نظامی تهران، سپهبد علیمحمد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم ستاد بزرگ، سرلشکر پرویز امینی‌افشار رئیس اداره دوم ستاد بزرگ و من.

نخست‌وزیر برعکس آنچه که تا چند ساعت پیش تلفنی صحبت می‌کرد، پریشان‌خاطر به نظر می‌رسید و برحسب معمول عجله هم داشت. اظهار نمود: «باید در هیئت دولت شرکت نماید!» اولین موضوعی که در این جلسه مطرح کرد، عبارت بود از موضوع تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور فرمانداری نظامی. و اظهار داشت: «چون امروز سالروز وقایع سیاه‌کل بود، و برابر اطلاع رسیده مجاهدین و فدائیان اجتماعات و تظاهراتی در دانشگاه و نقاط دیگر ترتیب داده بودند!» و می‌خواستند در شهر اغتشاش و آشوب برپا نماید، لذا به منظور جلوگیری از خونریزی دستور دادم که ساعت ممنوعیت عبور و مرور حکومت نظامی را تغییر [داده] و ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر را اعلام نمایند تا مردم بروند به خانه‌هایشان».

ابتدا سپهبد بدره‌ای و سپس سپهبد ربیعی اظهار کردند: «نه تنها مقررات رفت‌وآمد به هیچ وجه رعایت نشده، بلکه سبب آشوب بیشتر نیز گردیده است، و مخالفین در خیابان‌ها مشغول تظاهرات و اغتشاشات هستند، مأمورین فرمانداری نظامی هم نتوانسته‌اند از رفت‌وآمد آنها

جلوگیری نمایند».

سپهبد رحیمی فرماندار نظامی اظهار نمود: «اولا تا این ساعت به فرمانداری نظامی اجازه داده نشده که از تظاهرات مخالفین جلوگیری نماید. ثانیاً تغییر ساعت در ساعت ۱۴ از رادیو اعلام گردیده، مردم غالباً هنوز مطلع نشده بودند و یا فرصت کافی نداشتند که خودشانرا به خانه هایشان برسانند[!]. و تظاهرکنندگان هم به اعلان تغییر ساعت حکومت نظامی اعتناء نکرده اند[!]. ضمناً با توجه به اینکه تاکنون برای دستورات آقای نخست وزیر مأمورین فرمانداری نظامی از اجتماعات و تظاهرات مردم جلوگیری نمی کردند، لذا اجرای مقررات منع عبور و مرور در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر عملاً مقدور نشده است!»

من اظهار کردم: آنچه که تیمساران گفتند صحیح است. موقع آمدن از ستاد بزرگ من هم از هلی کوپتر مشاهده کردم، مخالفین به تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور توجه نکرده، به تظاهرات و اغتشاشات که امروز در نقاط مختلف شهر گسترش داشت، ادامه می دهند! مسئله مهم دیگر مسلح شدن مخالفین و آشوبگران است که از صبح امروز در شهر صورت می گیرد و بطوریکه فرماندار نظامی اظهار می کند اجازه[!] جلوگیری ندارد!

نخست وزیر جریان مرکز آموزش هوایی دوشان تپه را سؤال کرد. سپهبد ربیعی همان مطالبی را که قبلاً گفته شد تکرار [کرد] و اضافه نمود: «چون مرکز آموزش هوایی از خیابان های اطراف به وسیله جمعیت زیادی از تظاهرکنندگان محاصره شده، نیروی هوایی بدون کمک فرمانداری نظامی یا نیروی زمینی قادر به جلوگیری نمی باشد».

سپهبد رحیمی اظهار نمود: «بطوریکه اطلاع دارید فرمانداری نظامی از دیشب درگیر تظاهرات اطراف مرکز آموزش هوایی است و تا آنجا که مقدور بود یگانهای مأمور به این منطقه فرمانداری نظامی را تقویت نموده است. بقیه یگانهای فرمانداری نظامی به علت توسعه و شدت تظاهرات و اغتشاشات، از امروز صبح در نقاط مختلف بین مناطق شهر تقسیم شده اند، و فرمانداری نظامی عده اضافی و احتیاط ندارد که به مرکز آموزش هوایی دوشان تپه اعزام نماید. باید فرمانده نیروی زمینی عده ای [را] برای این منظور در اختیار فرمانداری نظامی قرار

دهد».

سپهبد بدره‌ای اظهار کرد: «کلیه عده‌های موجود نیروی زمینی در تهران، در اختیار فرمانداری نظامی است. نیروی زمینی یگان احتیاط ندارد که در اختیار ایشان بگذارد».

سپهبد رحیمی در مورد تقسیم اسلحه بین مردم اظهار نمود: «این فعل و انفعالات در داخل مساجد صورت می‌گیرد، که مأمورین فرمانداری نظامی اجازه داخل شدن به آنها را ندارند. البته اگر هم مقرر گردد داخل شوند مسلماً خونریزی خواهد شد، که دستور داده شده باید احتراز شود»^{۱۷}.

سپهبد ربیعی اظهار کرد: «شدت عمل و تیراندازی در مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه جز کشتار بیسوده هزاران نفر و آتش‌سوزی در آنجا نتیجه‌ای نخواهد داشت. باید به نحوی این جمعیت را متفرق کرد، والا مرکز پست فرماندهی هوایی که حساسترین نقطه ستاد نیروی هوایی است، و چسبیده به مرکز آموزش می‌باشد از بین خواهد رفت».

نخست‌وزیر اظهار نمود: «تابه حال من صبر کردم، بیش از این نمی‌شود تحمل نمود». و به سپهبد رحیمی فرماندار نظامی دستور داد: که: «از این ساعت (ساعت در حدود ۱۹ روز ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ بود) مقررات حکومت نظامی را در تهران به موقع اجرا گذاشته، تظاهرکنندگان را متفرق [کرده] و از اجتماعات جلوگیری نمایید». و همچنین اضافه کرد که: «با گرفتن کمک از نیروی زمینی جمعیتی را که در اطراف مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه هستند، متفرق کنید». در مورد اختلاف بین سپهبد رحیمی و سپهبد بدره‌ای راجع به کمبود عده‌های نظامی اظهار نمود: «تیمسار رئیس ستاد باین موضوع رسیدگی نمایید».

سپس آقای بختیار روبه سپهبد مقدم رئیس ساواک نموده ضمن اشاره‌ای دستور داد: «تیمسار هم آن طرح خودتان را به موقع اجرا گذاشته و آن عده را که باهم بررسی کرده‌ایم دستگیر نمایید». سپهبد مقدم اظهار داشت: تیمسار بدره‌ای برای انجام مأموریت باید مأمورین گارد را در اختیار ساواک بگذارد. نخست‌وزیر نیز بلافاصله همراه ارتشبد شفقت و آقای میرفندرسکی جلسه را ترك کرد. (بعداً مشخص شد آقای بختیار دستورات مذکور را با توجه به نتیجه اقدامات خود و اطمینان از

اینکه مأمورین فرمانداری نظامی دیگر قادر به عملی نمی‌باشند به منظور اغفال فرماندهان در شورای امنیت ملی صادر نمود.)^{۱۸} معمولاً در پایان جلسات شورای امنیت ملی صورتجلسه شورا تهیه می‌شد که به امضای شرکت‌کنندگان می‌رسید. چون برای امضاء مراجعه نشده از سرهنگ نعیماکه مسئول تنظیم صورتجلسه شورای امنیت ملی بود سؤال کردم، پس صورتجلسه شورا چگونه شد؟ جواب داد: «آقای نخست‌وزیر قبلاً گفته بودند که ضرورت ندارد صورتجلسه تنظیم شود! من هم تهیه نکردم».

ولی آقای بختیار بعد از چهار سال درباره صورتجلسه تهیه نشده در این جلسه شورای امنیت ملی برخلاف واقع در صفحه ۵۵ کتاب «۲۷ روز پس از ۲۷ سال» چنین می‌گوید: «دستور آخری که من دادم کتبی بود و دستور بمباران منطقه تسلیحات در مسلسل‌سازی بود. در این منطقه همافران و یک عده‌ای آخوند و یک عده‌ای رجاله [؟!] جمع شده بودند... این را رسماً توی صورتجلسه نوشتیم. یک سرهنگ صورتجلسه‌ها را در آنجا تنظیم می‌کرد»! (۲۰)

تمام این گفته‌های آقای بختیار به دلایل زیر دروغ محض می‌باشند: زمان تشکیل جلسه شورای امنیت ملی به طوری که گفته شد در ساعت ۶ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن‌ماه بود. در صورتیکه تیراندازی مخالفین به طرف مسلسل‌سازی اداره تسلیحات ارتش، به طوری که گفته خواهد شد، برابر اطلاع تلفنی ارتشبد طوفانیان و گزارش مرکز فرماندهی ستاد، اساساً در حدود ساعت ۲۴ روز ۲۱ بهمن شروع شد^{۱۹} و تا ساعت ۷ صبح روز ۲۲ بهمن‌ماه جز نگیب‌انان و محافظین اداره تسلیحات که در مقابل تیراندازی متجاوزین مقاومت می‌کردند، کسی در آنجا وجود نداشت. روزنامه اطلاعات روز ۲۲ بهمن نیز جریان آنجا را چنین نوشته است: «شلیک گلوله به سوی درهای بسته تسلیحات از سوی مردان مسلح آغاز شد و این تیراندازی‌ها تا سحرگاه امروز از دوسو قطع نشد. در این فاصله مردم زیر رگبار گلوله و باران سیل‌آسا با دیلم و کلنگ دیوار شرقی تسلیحات ارتش را از ۵ نقطه شکافتند... ساعت ۷ بامداد مردان مسلح که بیشتر آنها پرسنل هوایی بودند اعلام کردند که دیوارهای انبار اسلحه تسلیحات شکسته شده...» (۵۰)

به طوری که ملاحظه می شود در ساعت ۶ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن ماه که جلسه شورای امنیت ملی تشکیل شد، در مسلسل سازی تسلیحات ارتش هنوز اتفاقی نیفتاده بود، و تا ساعت ۷ صبح روز ۲۲ بهمن ماه نیز کسی وارد محوطه مسلسل سازی نشده بود. پس آقای بختیار نمی توانست در شورای امنیت ملی دستور کتبی! بمباران مسلسل سازی را که در آنجا خبری نبود بدهد! ضمناً چون آقای بختیار می داند که به سرهنگ نعیم مسئول تنظیم صورتجلسه شورای امنیت ملی دستور داده بود که برای جلسه آتشب شورا صورتجلسه تهیه ننماید!! به خیال خود برای اینکه بتواند هم میهنان را اغفال نماید يك كلمه «رسماً» هم به آن اضافه و اظهار کرده «این را رسماً توی صورتجلسه نوشتیم... غافل از اینکه سرهنگ نعیم آتشب به من اظهار نمود، که به دستور نخست وزیر صورتجلسه تنظیم نکرده است! و فرماندهان نیروهای مسلح و سایر شرکت کنندگان در شورای امنیت ملی نیز بخاطر دارند که آتشب صورتجلسه ای را امضاء نکردند.

بعداً نیز آقای بختیار همین موضوع را مجدداً در کتاب «یک رنگی» اش! بصورت افسانه دیگری در صفحه ۲۲۸ نقل کرده که چون تماماً دروغ می باشد، من فقط به يك قسمت از آن اشاره می کنم. وی می نویسد: «من بار دیگر جلسه شورای امنیت را تشکیل دادم و این اطلاعات را عنوان کردم و دستور دادم انبارهای اسلحه را بمباران کنند. شنبه به پایان رسید و به من کمترین خبری داده نشد. در طول شب هم هیچ تلفنی از طرف ستاد مشترك مرا از خواب [!] بیدار نکرد...» (۵۶). تشکیل جلسه شورای امنیت همان يك بار بود که در نتیجه تلفنهای آن روز من و سپهبد رحیمی، [بختیار] در ساعت ۱۸ روز شنبه آنرا تشکیل داد، و بنا بر این «بار دیگری» وجود نداشت که شورای امنیت ملی تشکیل جلسه بدهد. درباره دادن دستور بمباران، چون دروغ بودنش تشریح گردید، دیگر تکرار نمی گردد. ولی در مورد اینکه نوشته است: «روز شنبه به پایان رسید و به من کمترین خبری داده نشد» به طوری که مشروحاً گفته شد، آقای بختیار اساساً جلسه شورای امنیت ملی را در پایان روز شنبه ۲۱ بهمن ماه ۵۷ تشکیل داد! پس نوشتن اینکه «روز شنبه هم به پایان رسید و به من کمترین خبری داده نشد» کذب محض می باشد!

و اما قسمت دوم^{۲۸} اظهاراتش «درطول شب هم هیچ تلفنی ازطرف ستاد مشترك مرا از خواب بيدار نكرد»! نيز تماماً برخلاف واقع ميباشد. و در قسمتهای بعدی كه جريان رویدادها جزءبجزء شرح داده خواهد شد، هم میهنان ملاحظه خواهند كرد كه آنشب به علت وصول گزارشات نگران كننده و تشدید بحران پایتخت من تا صبح روز ۲۲ بهمن ماه در ستاد و دفترم بودم، و علاوه بر پرسنل مركز فرماندهی ستاد بزرگ، معاون و رئیس دفتر ستاد و تعدادی از رؤسای ادارات ستاد نيز در دفاترشان بودند. من در تمام مدت شب با نخست وزیر تماس داشتم، و تا صبح در حدود ۱۰ بار بایكديگر مكالمه تلفنی داشته ایم.

برگردیم به بقیه مذاكرات در تعقیب جلسه شورای امنیت ملی. بعد از آنكه نخست وزیر، وزیر جنگ [و] وزیر امور خارجه از جلسه شورا خارج شدند، من از فرماندهان نیروهای مسلح خواستم كه جلسه را ترك نکنند، تا موضوع كمبود عده ها را بررسی كنیم. سپس به فرماندهان اظهار كردم: تیمساران همگی در جريان حوادث و وقایع هستید كه وضعیت پایتخت غیرعادی و به شدت بحرانی است. و به سبب بدراهی گفتم، تیمسار فرمانده نیروی زمینی و همچنین سرپرست گارد شاهنشاهی هستید. تمام یگانهای نیروی زمینی و گارد شاهنشاهی در اختیار شماست. سبب رحیمی هم كه عهده دار فرمانداری نظامی تهران و ریاست شهربانی است تا چند روز پیش در گارد شاهنشاهی جانشین شما بود. به غیر از یگانهای نیروی زمینی و مأمورین انتظامی كه در اختیار فرمانداری نظامی است، یگان دیگری در پادگان تهران وجود ندارد. آنچه مسلم است مسئله عده های نظامی در پادگان تهران مربوط به تیمسار می باشد، و به هر ترتیبی [؟!]^{۲۹} هست باید امنیت تهران حفظ و از هرگونه آشوبی جلوگیری شود، حتی اگر ضرورت دارد باید از یگانهای گارد جاویدان در اختیار فرماندار نظامی گذاشته شود.

سبب بدراهی اظهار نمود: «همان طور كه در شورا گفتم کلیه یگانهای موجود نیروی زمینی در مركز در اختیار فرمانداری نظامی است، نیروی زمینی یگان احتیاط ندارد. من مطمئن هستم كه سبب رحیمی عده كافی در اختیار دارد، و می تواند با همان یگانهای زیر امرش امنیت را برقرار كرده و به نیروی هوایی نيز كمك نماید، و احتیاجی به عده های

گارد جاویدان که مأموریت خاصی دارنه نیست»^{۲۲}، و اضافه کرد: «از لشکر قزوین خواسته‌ام که يك گردان پیاده به تهران اعزام نمایند، باید رسیده باشند. به محض رسیدن آنها را هم در اختیارش می‌گذارم». گفتم به هر صورت مسئله حیاتی است. دستورات نخست‌وزیر باید به‌دقت اجرا [شود] و جریان حادثه مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه را فرمانداری نظامی با همکاری نیروی زمینی و نظر سپهبد ربیعی با تدبیر و به‌هر نحوی که لازم است برطرف نمائید. سپهبد بدره‌ای تکرار نمود که: «گردان قزوین را در اختیار سپهبد رحیمی خواهد گذاشت».

سپهبد مقدم مجدداً اظهار نمود: «برای اجرای دستور نخست‌وزیر و طرح ساواک، گارد باید از مأمورین مخصوص در اختیار ایشان بگذارد»، سپهبد بدره‌ای اظهار داشت: «در این‌مورد به مرلشکر بیگلری معاون گارد شاهنشاهی دستور خواهد داد».

در موقع خروج از سالن شورا و در محوطه نخست‌وزیری سپهبد بدره‌ای و سپهبد رحیمی در مورد یگان‌های زیر امر فرمانداری نظامی باهم صحبت می‌کردند.

وقتی که برای سوار شدن به هلی‌کوپتر به دانشکده افسری رسیدیم، سپهبد بدره‌ای و سپهبد رحیمی به‌نزد من آمدند. سپهبد بدره‌ای اظهار کرد: «با سپهبد رحیمی صحبت کردیم، قرار شد که ایشان هم (بعد از ابلاغ دستورات)، به ستاد نیروی زمینی در لویزان بیایند تا با هم وضع یگان‌های مأمور به فرمانداری نظامی را بررسی [کرده]، و موضوع اعزام یگان برای مرکز آموزش دوشان‌تپه را حل کنیم. تیمسار مطمئن باشید». گفتم بسیار خوب، من در ستاد بزرگ در دفترم در انتظار تلفن تیمسار هستم، تا هرچه زودتر نتیجه را به‌من اطلاع دهید.

در هنگام سوار شدن به هلی‌کوپتر سپهبد ربیعی نزدیک آمده، و مرا به هلی‌کوپتر خود دعوت [کرد] و اصرار نمود تا مرا همراه خودش به ستاد بزرگ ببرد. سؤال کردم چرا؟ جواب داد شب است، و چون خودم خلبانی می‌کنم مطمئن‌ترم.

وقتی هلی‌کوپتر از محوطه دانشکده افسری بلند شد، خیابان‌ها پر از جمعیت بود. تقریباً در اغلب چهارراه‌ها و خیابان‌ها آتش روشن کرده بودند. شهر مملو از دود و آتش بود و هرکجا روشنایی بود،

دستجات تظاهرکننده دیده می‌شدند، که بدون توجه به ساعت منع عبور و مرور حکومت نظامی، در خیابان‌ها مشغول حرکت بودند. در بعضی نقاط شعله و دود بیشتری به چشم می‌خورد که ناشی از آتش زدن اماکن و یا لاستیک‌های اتومبیل بود. بعد از رسیدن به ستاد، سپید ریه‌ای اظهار کرد که موقع رفتن به نخست‌وزیری، به هلی‌کوپتری که من سوار بودم تیراندازی شده و دو گلوله به آن اصابت نموده است. (ضمناً این مرتبه دوم بود که در چند روز آخر به هلی‌کوپتر حامل من گلوله اصابت می‌کرد).

پس از رسیدن به دفتر وقتی گزارشهای مرکز فرماندهی ستاد را بررسی نمودم، معلوم شد، علاوه بر آقای خمینی آقای بازرگان نیز با عنوان نخست‌وزیری اعلامیه‌ای بدین شرح صادر کرده است: «خبری که ساعت ۱۴ امروز در رادیو ایران دایر به ممنوعیت عبور و مرور شهر تهران از ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر پخش شده است توطئه‌ای علیه پیروزی انقلاب اسلامی مردم می‌باشد و پذیرفتنی نیست. برقرار باد حکومت جمهوری عدل اسلامی. نخست‌وزیر مهدی بازرگان!» (۵۰)

بدین ترتیب علت اینکه چرا مخالفین و مردم به اعلامیه فرمانداری نظامی توجه نکرده و به خیابان‌ها ریخته بودند روشن گردید.^{۲۳}

سرلشکر پرویز امینی‌افشار، رئیس اداره دوم ستاد تلفن زده اظهار نمود: گزارش رسیده حاکی است [که] وضع شهر خیلی آشوب است. مردم به کلانتری‌های شهربانی حمله می‌کنند، یکی دو کلانتری را محاصره کرده‌اند و پاسبانان، یکی از کلانتری‌ها را که حمله‌کنندگان موفق شده‌اند آتش بزنند تخلیه کرده‌اند! سؤال کردم گزارش قابل اعتماد است؟ جواب داد مشغول تحقیق هستم، نتیجه را مجدداً اطلاع خواهم داد.

(البته باید یادآوری شود [که] مدتی بود به علت جریان انحلال ساواک و همچنین نفوذ مخالفین در سازمان‌های مختلف، سیستم خبری کشور و ارتش مختل شده و اخبار به موقع نمی‌رسیدند. آنچه هم می‌رسید ناقص و نارسا [بود] و احتیاج به تحقیق و تطبیق داشت، و حتی ضد اطلاعات معتقد بود که عوامل مخالفین در شبکه‌های خبری [!] ارتش رخنه کرده‌اند).

به هر حال خیلی نگران شده بلافاصله خواستم که سپهبد رحیمی با من صحبت کند. چگونگی را سؤال کردم، جواب داد: «حتماً شایعه است» [!]، و اضافه نمود: «چون من بعد از خروج از شورای امنیت ملی دستورات لازم را به سرلشکر مولوی رئیس پلیس تهران دادم و بخصوص تأکید کردم که باید از کلانتری‌ها شدیداً مراقبت شود، ممکن نیست چنین چیزی باشد» [!]. گفتم پس مجدداً تحقیق نمایید. ضمناً تأکید کنید با توجه به اینکه اسلحه دست مردم افتاده دقت بیشتری نمایند و نتیجه را هم به من اطلاع بدهید.

سپس آقای بختیار تلفن زده سؤال کرد: «تیمسار اطلاع دارید که پاسبانان شهربانی کلانتری‌ها را تخلیه می‌کنند؟»! گفتم باید از رئیس شهربانی سؤال کنید! و اضافه کردم اداره دوم این خبر را اطلاع داد ولی سپهبد رحیمی اظهار می‌کند که حتماً شایعه است. نخست‌وزیر اظهار نمود: «کلانتری فرمانیه نزدیک خانه من است، از منزل اطلاع می‌دهند که پاسبانان کلانتری را تخلیه کرده‌اند»! اظهار کردم: ضمن سؤال به سپهبد رحیمی گفتم دقت بیشتری بکنند. خودتان هم چگونگی را سؤال [کرده] و دستور بدهید!

پس از گذاشتن گوشی تلفن متعجب بودم. آقای بختیار که خودش مسئولیت وزارت کشور را هم به عهده دارد، چرا مسائل شهربانی را که زیر امر مستقیم نخست‌وزیر انجام وظیفه می‌کند به جای سؤال از رئیس شهربانی، از من سؤال می‌کند؟!

در این موقع سرلشکر پرویز امینی افشار اطلاع داد که: «متأسفانه خبر صحیح است، پرسنل شهربانی تعدادی از کلانتری‌ها را تخلیه کرده‌اند. ضمناً ژاندارمری کشور گزارش نموده است که برابر گزارش افسر سرنگهبان مرکز آموزش افسری ژاندارمری عده‌ای از پاسبانان شهربانی کلانتری خود را تخلیه کرده، به مرکز آموزش افسری ژاندارمری در ونک پناه برده‌اند. سربازان مرکز آموزش نیز از مشاهده اینکه پاسبانان به سربازخانه آنها پناه آورده‌اند متوحش شده‌اند» [!]. و در نتیجه در مرکز آموزش ژاندارمری بی‌نظمی ایجاد گردیده است! و اضافه نمود: «برابر گزارش رسیده، کلانتری تهران‌نو حتی قبل از ساعت ۵ بعد از ظهر توسط مردم اشغال گردیده است»!! (۵۰)

مجدداً سپهبد رحیمی را خواستم. این دفعه اظهار کرد: «متأسفانه خبر صحیح است ولی مربوط به یکی دو کلانتری بیشتر نمی باشد. آنهم به این علت بوده که مخالفین مسلحانه حمله نموده اند. پاسبانان کلانتری هرچه مهمات داشتند [بکار برده]، تیراندازی و دفاع کرده اند ولی چون با پرتاب نارنجك آتشزا کلانتری را آتش زده اند، پاسبانان ناچار تخلیه کرده اند!» سؤال نمودم: تیمسار این عمل پاسبانان را قبول دارید؟ اظهار داشت: «نه خیر، به هیچ وجه، ولی حالا دیگر گذشته است، نمی شود کاری کرد»، سؤال نمودم چه دستور دادید؟ جواب داد: «دستور دادم که بقیه باید تا آخرین نفر از کلانتری ها دفاع کنند و حق ندارند کلانتری را تخلیه کنند».

در اینجا لازم است چگونگی حوادث را از زبان سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران که بعداً در تاریخ ۲ اسفندماه ۱۳۵۷ برای خبرنگار روزنامه اطلاعات شرح داده است بشنویم:

«سرهنگ کیخسرو نصرتی رئیس ستاد پلیس تهران که پس از فتح تهران به وسیله نیروهای انقلابی مردم، خود را به کمیته امام معرفی کرد و پس از تحقیقات آزاد شد، گفت: بعد از ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه سپهبد رحیمی فرماندار نظامی و رئیس شهربانی به پلیس تهران دستور داد که در کلیه ساختمانهای مشرف به میدانها و مراکز عمومی شهر سنگرگیری نمایند و آماده باشند تا نیروهای ارتشی به آنها ملحق گردند. در اینگونه موارد همیشه رهبری به عهده پلیس گذارده می شد. زیرا آنان با موقعیت اماکن و شهر آشنائی داشته و نقاط استحقاقی شهر را به خوبی می شناسند. دستور رحیمی آن بود که پس از اعلام حکومت نظامی در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه نیروهای پلیس اقدام به سنگرگیری کنند. از دستورات و قرائن آشکار بود که کودتائی در شرف تکوین است و این کودتا قرار بود نیمه های شب یکشنبه ۲۲ بهمن ماه انجام پذیرد. دستور رحیمی به پلیس تهران آن بود که نیروهای پلیس و ارتش هر جنبه ای را که در روز یکشنبه ۲۲ بهمن در خیابان مشاهده می کردند به گلوله ببندند. سرهنگ نصرتی افزود: سرلشکر محمدجواد مولوی رئیس پلیس تهران این موضوع را با من در میان گذاشت و اظهار نگرانی کرد. زیرا وی از مدت ها قبل، از حکومت شاه

روی گردان شده بود و اعلامیه‌هایی را که از طرف نیروهای مخالف شاه منتشر می‌شد، به دقت مطالعه می‌کرد. من که از دو سال قبل در شهربانی کل کشور مخفیانه به نفع نهضت ملی ایران فعالیت می‌کردم، درصدد بودم تا در زمان مقتضی به نفع مردم وارد عمل شوم. دستور آن روز رحیمی مرا تکان داد و دیگر تأمل را جایز ندانستم و با توافق سرلشکر مولوی فرماندهی عملیاتی را که قرار بود به وسیله کلانتری‌های ۱۳ و ۱۶ و ۱۷ انجام شود، به عهده گرفتم. دستور رحیمی این بود که افراد پلیس در شب ۲۱ بهمن‌ماه در ساختمان‌های مرتفع سنگرگیری نمایند و با اعلام بمدی و رسیدن نیروهای نظامی وارد عملیات شوند. انجام عملیات این بود که اولاً این مواضع را از سنگرگیری احتمالی چریک‌ها حفظ کنیم و از همانجا مردم را در خیابان‌ها به گلوله ببندیم. ظاهراً قرار بود که واحدهای زرهی ارتش نیز از پادگان‌های خود خارج شوند و پس از درهم شکستن مقاومت مردم، مواضع حساس را اشغال کنند. اما روز شنبه ۲۱ بهمن‌ماه پس از اعلام حکومت نظامی در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر مردم به خانه‌های خود نرفتند و تلفن کلانتری‌ها مرتباً زنگ می‌زد و از من کسب تکلیف می‌کردند که در مقابل جمعیت به چه عملی باید دست زنند. موقعیت خوبی بود. به تمام رؤسائی که تلفن کردند، گفتم: اوضاع شهر وخیم است و پلیس را یارای مقابله با مردم نیست و برای آنکه کشته نشوید، بهتر است کلانتری‌ها را تخلیه کنید. اغلب کلانتری‌ها مطابق دستور ما رفتار کردند و پس از اولین برخورد با جمعیت ساختمان‌ها را تخلیه کردند و مردم توانستند این اماکن را تسخیر نمایند و به سلاح‌ها دسترسی پیدا کنند. به این ترتیب کودتاچیان با مشکل بزرگی روبرو شدند. در آن شب تهران صحنه نبرد شده بود، سربازان فرمانداری نظامی از مقابل مردم می‌گریختند و شهر به تصرف نیروهای مسلح مردم درآمده بود. پس از تخلیه کلانتری‌ها درنگ را جایز ندانسته به طرف دانشکده پلیس حرکت کردم تا با حيله‌ای این محل را که واحدهای ارتشی در ارتفاعات آن سنگرگیری کرده بودند، تسلیم مردم نمایم، ساعت پنج صبح با افراد تحت‌اختیار خود به دانشکده پلیس رسیدیم و بلافاصله دستور دادم، پرچم سفید صلح را بر فراز ساختمان بالا ببرند...» (۹)

با توجه به بقیه اظهارات سرهنگ کیخسرو نصرتی معلوم می‌شود مخالفین در شهربانی کشور شبکه‌های تلفنی را هم کنترل [کرده] و مذاکرات تلفنی سپهبد رحیمی رئیس شهربانی و فرماندار نظامی را نیز گوش می‌دادند، زیرا سرهنگ نصرتی در ادامه توضیحات خود در مورد بازخواست من از سپهبد رحیمی در مورد تخلیه کلانتری‌ها چنین می‌گوید: «ارتشبد قره‌باغی پس از اطلاع از تخلیه کلانتری‌ها شدیداً سپهبد رحیمی را مورد مواخذه قرار داد. اما رحیمی گیج و مبہوت نمی‌دانست که چرا برخی از کلانتری‌ها بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم مردم و سپس تخلیه شده‌اند. دیگر هیچ عمل حادی از طرف کودتاچیان با وجود تصرف شهر از طرف مردم در شب شنبه، ساخته نبود و در روز یکشنبه ۲۲ بهمن‌ماه مراکزی که باید پلیس و نیروهای انتظامی در آنها سنگرگیری نمایند، به‌دست چریک‌ها افتاده‌بود» (۹)

پس از صحبت با سپهبد رحیمی به نخست‌وزیر تلفن زده اظهار داشت: درباره کلانتری‌ها سپهبد رحیمی اظهار می‌کند [که] یکی دو کلانتری را بدون اطلاع و اجازه وی تخلیه کرده‌اند، و اضافه می‌کند، چون کلانتری‌ها را آتش زده بودند، پاسبانان چاره‌ای جز تخلیه نداشته‌اند. ضمناً اضافه کردم: ولی به‌طوری‌که به‌ستاد بزرگ گزارش شده معلوم می‌شود تعدادی از کلانتری‌ها حتی قبل از ساعت تشکیل شورای امنیت ملی از طرف پرسنل شهربانی تخلیه و به‌وسیله مخالفین و آشوبگران اشغال شده‌اند (بعداً روشن شد که پرسنل کلانتری‌ها از ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۱ بهمن‌ماه ۵۷ شروع به تسلیم شدن نموده‌اند) (۵۰) آقای بختیار اظهار نمود: «با رئیس شهربانی صحبت کرده و دستور داده است!»، سپس در مورد مرکز آموزش نیروی هوایی دوشان‌تپه سؤال کرد، جواب دادم منتظر خبر از طرف سپهبد بدره‌ای هستم.

به‌سپهبد بدره‌ای تلفن زده نتیجه بررسی و اقداماتش را سؤال کردم، اظهار نمود: «مشغول هستیم، دستور دادم تعدادی اراکه جنگی آماده کنند تا برای کمک به سپهبد ربیعی به‌مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه بفرستیم». سؤال نمودم از گردان قزوین چه‌خبر؟ جواب داد: «ارتباطش با نیروی‌زمینی قطع شده، خبری نداریم!» گفتم به‌محض کسب خبر و حاضر شدن اراکه‌ها نتیجه را هرچه زودتر به‌من اطلاع

بدهید.

مشغول بررسی گزارشات مرکز فرماندهی ستاد بزرگ و جواب دادن به تلفن‌ها بخصوص تلفن سپهبد ربیعی بودم که مرتباً نتیجه اعزام عده به مرکز آموزش دوشان‌تپه را سؤال می‌کرد. گزارش مرکز فرماندهی ستاد حاکی بود که برخلاف شب‌های گذشته، مردم در خیابان‌ها مشغول تظاهرات و آشوب هستند، و به‌خانه‌هایشان نمی‌روند. ضمناً مأمورین و سربازان فرمانداری نظامی که در کلانتری‌ها و یا در محله‌های نزدیک آنها بودند، به‌تأسی از پاسبانان، محل مأموریت خود را ترك کرده‌اند و در خیابان‌ها در حرکت می‌باشند و شهر شلوغ است.

ساعت در حدود ده شب بود که متوجه صدای آرايه‌های جنگی از خیابان جنوبی ستاد بزرگ‌ارتشتاران شدم. وقتی از پنجره دفترم نگاه کردم، دیدم تعدادی تانك به‌طرف سربازخانه قصر در حرکت هستند. خیلی نگران شده، بلافاصله خواستم که فرماندار نظامی صحبت کند. چگونگی حرکت آرايه‌های جنگی و سربازان فرمانداری نظامی را سؤال کردم، سپهبد رحیمی اظهار داشت که: من اطلاعی ندارم ولی شاید مشغول تعویض هستند! سؤال کردم یعنی چه؟ جواب داد: «معمولاً قسمتی از یگان‌های مأمور به فرمانداری نظامی شب‌ها تعویض می‌شوند، حتماً آرايه‌هایی که تیمسار دیده‌اید برای تعویض می‌رفتند». گفتم اگر هم در شب‌های عادی چنین برنامه‌ای بود با توجه به وضعیت غیرعادی شهر و تخلیه کلانتری‌ها صحیح نبوده که امشب این تعویض انجام می‌شد. اظهار کرد: «این وظیفه فرماندهان مناطق فرمانداری نظامی است، آنها باید دقت می‌کردند!» گفتم به‌هر حال دستور بدهید هر چه زودتر یگان‌ها به محل‌های مربوطه خود بروند. گفت الساعة چگونگی را تحقیق [کرده] و دستور می‌دهم.

ولی طرز حرف زدن سپهبد رحیمی عادی نبود. از نحوه صحبت کردن و جواب‌هایش، احساس کردم رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران که عهده‌دار امنیت پایتخت است، در اثر تخلیه کلانتری‌ها و اغتشاش شهر با وجود تعیین ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر برای ممنوعیت عبور و مرور و ایجاد بی‌نظمی در یگان‌های مأمور به فرمانداری نظامی خیلی ناراحت می‌باشد. البته حق داشت ناراحت باشد. چون همان‌طور که قبلاً گفته شد،

تمویض سپهبد جعفری به وسیله آقای بختیار در آن موقعیت بحرانی کشور صحیح نبود. به هر حال سپهبد رحیمی از ۲ بهمن ماه [به این سمت منصوب شده بود] و بیش از ۱۹ روز نبود که ریاست شهربانی کشور را به عهده داشت. و از نظر فرمانداری نظامی هم وارث اوضاع نابسامانی بود که ارتشبد اویسی از خود باقی گذارده بود.

به سپهبد بدره ای تلفن زده اظهار کردم: تیمسار، می دانید که تمام مسئولیت های امنیتی شهر اعم از کارهای شهربانی و یا امور فرمانداری نظامی به عهده سپهبد رحیمی است. با این وضعیت آشوب شهر احتیاج فوق العاده به کمک و پشتیبانی نیروی زمینی دارد. همانطور که در پایان شورا دستور دادم، لازم است [در مورد] هر کمکی که احتیاج دارد از لحاظ عده، وسائل ارتباطی، خودرو یا سایر نیازمندی ها هیچ مضایقه ای نکنید و حداکثر تقویت و پشتیبانی را از ایشان به عمل بیاورید. اظهار داشت: «تمام معاونین نیروی زمینی اینجا هستند. جمع شده ایم [و] مشغول بررسی همین کارها هستیم. تیمسار، مطمئن باشید آنچه که در امکانات نیروی زمینی است [بکار برده] پشتیبانی و کمک خواهیم کرد»، و اضافه نمود: «سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد مشغول آماده کردن ارابه های جنگی است برای کمک به نیروی هوایی».

در این موقع ارتشبد طوفانیان تلفن کرد و اظهار داشت: «اطلاع می دهند، جمعیت زیادی که از اواسط شب در اطراف مسلسل سازی جمع شده و تظاهرات می کردند شروع به تیراندازی به مسلسل سازی نموده اند. عناصر نگهبانی آنجا عده کمی هستند، اگرچه مشغول مقاومت می باشند، ولی چون عده مهاجمین زیاد است و مسلح هم هستند در صورت تجاوز، نگهبانان نخواهند توانست مدت زیادی از آنها جلوگیری نمایند. لازم است مأمورین نگهبانی مسلسل سازی تقویت شوند». سؤال نمودم: به فرمانداری نظامی مراجعه کرده اید؟ جواب داد: «بلی، به سپهبد رحیمی تلفن کردم، ولی اظهار داشت فرمانداری نظامی عده اضافی ندارد[!]». به ارتشبد طوفانیان گفتم: من به سپهبد بدره ای تلفن می کنم، ولی تیمسار خودتان هم موضوع را پیگیری کنید. به هر حال دستور بدهید عناصر نگهبانی با تمام قدرت مقاومت کنند تا عده کمکی برسند.

در این موقع من به یاد تظاهرات و راهپیمائی کارکنان و کارگران

مسلسل‌سازی و صنایع نظامی که چند روز پیش از میدان ژاله به طرف دانشگاه ترتیب داده بودند (۳۸)، افتادم و نتیجه گرفتم که حتماً پرسنل اداره تسلیحات ارتش هم مانند همافران نیروی هوایی، با مخالفین مهاجم به مسلسل‌سازی ارتباط دارند.

به نخست‌وزیر تلفن زده اظهار داشتم: ارتشبد طوفانیان چند دقیقه پیش اطلاع داد، مخالفینی که در اطراف مسلسل‌سازی جمع شده و مشغول تظاهرات بودند، شروع به تیراندازی به مسلسل‌سازی نموده‌اند و اضافه کردم [که] «سپید بدره‌ای چند دقیقه پیش اظهار نمود که دستور داده است تعدادی تانک آماده‌کنند، تا به سرپرستی سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد برای کمک به نیروی هوایی به مرکز آموزش دوشان‌تپه حرکت کنند و با استفاده از تانکها موفق شوند جمعیت را متفرق نمایند. در مورد مسلسل‌سازی هم گفتم که الساعة به فرمانده نیروی زمینی دستور خواهم داد که عده‌ای فراهم [کرده] و به آنجا بفرستند تا نگهبانان مسلسل‌سازی را تقویت نمایند.

به سپید بدره‌ای تلفن زده، جریان مسلسل‌سازی را گفتم. جواب داد: «ارتشبد طوفانیان هم تلفن کردند، ولی نیروی زمینی عده‌ای در اختیار ندارد. من دستور دادم لشکر گارد اراپه‌ها را از باقیمانده یگانهای لشکر جمع‌آوری و آماده کند». سؤال کردم گردانی که از لشکر قزوین خواسته بودید چطور شد؟ جواب داد: «به طوری که اطلاع می‌دهند مخالفین در حدود کاروانسرا سنگی راه را بسته و جلوشان را گرفته‌اند!» بعداً روزنامه کیهان چنین نوشت: «کرج - دو گروهان نیروهای مسلح که از قزوین برای پشتیبانی از گارد جاویدان عازم تهران بودند، دیروز بعد از ظهر توسط مردم کرج در ابتدای اتوبان شاهدشت محاصره و خلع سلاح شدند. نظامیان پس از اعلام همیستگی با مردم آزاد شدند. مردم ۶۰ دستگاه ریو، جیپ، آمبولانس و مقدار زیادی اسلحه و مهمات به‌غنیمت گرفتند» (۲۱)

سؤال نمودم چطور نیروی زمینی نتوانست با گردان قزوین ارتباط برقرار نماید؟ جواب داد نه‌خیر [؟!]. گفتم یعنی چه؟ اظهار کرد: «تیمسار، نمیدانید وضع یگان‌های نیروی زمینی چقدر خراب است؟! گفتم من که بعد از شورا دستور دادم، اگر لازم شد از افراد گارد جاویدان استفاده کنید.

چرا از یگان‌های گارد جاویدان کمک نمی‌گیرید؟ جواب داد: «سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان موافقت ندارد و اظهار می‌کند که گارد جاویدان مأموریت مخصوص دارد!» گفتم: تیمسار، سرپرستی گارد شاهنشاهی را هم شما به عهده دارید، خودتان دستور بدهید. مهمتر از این مأموریت چیست که مسلسل‌سازی به دست مخالفین نیافتد؟ جواب داد: «سرلشکر نشاط موافقت نمی‌کند، من چکار کنم!» اضافه کرد: تیمسار، واقعاً نمی‌دانم چه بکنم!»، جواب کی را بدهم!

متوجه شدم که سپهبد بدره‌ای در اثر اخبار ناگوار و مراجعات زیاد و مخالفت سرلشکر نشاط ناراحت شده است. گفتم: بسیارخوب، من خودم با سرلشکر نشاط صحبت می‌کنم. ولی شما هم دستور بدهید به هر ترتیب امت تعدادی سرباز یا درجه‌دار جمع‌آوری [کرده] و به مسلسل‌سازی بفرستند. سپس سؤال کردم پس چرا ارباب‌های جنگی که گفتید برای کمک به نیروی هوایی به دوشان‌تپه بفرستند حرکت نمی‌کنند؟ جواب داد: «ارباب‌ها حاضرند ولی مهمات ندارند. منتظر هستند که از زاغه‌ها مهمات برسند!» گفتم مگر یگان‌ها آماده درجه ۳ نیستند، چگونه مهمات ندارند؟ جواب داد: «بعد از جریان روز ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۷ دستور داده بودند که ارباب‌های جنگی نباید مهمات داشته باشند!» و اضافه کرد: «تانک‌ها آماده هستند، به محض رسیدن مهمات بلافاصله حرکت خواهند نمود».

در این مورد بعداً سرهنگ دکتر مهرداد داودی چنین نوشت: «...آنان به علت وحشت از انقلابیون ارتشی، بعد از ۱۷ شهریور دستور پیاده کردن جنگ‌افزارهای سنگین و گلوله و تجهیزات تانک‌ها را صادر کردند. چون مطابق محاسبه خودشان که البته منطقی هم بود، اگر يك تانك از صدها تانك به ملت می‌پیوست و به کاخ سلطنتی و یا قرارگاه مرکزی ستاد ارتش حمله می‌کرد، سقوط رژیم حتمی بود. بنابراین نمی‌بایست ریسک می‌کردند».(۵۱)

مجدداً سپهبد ربیعی تلفن زده اظهار نمود: که هنوز از طرف نیروی زمینی خبری نشده و کمکی به نیروی هوایی نرسیده است. جواب دادم عده‌ای را آماده کرده‌اند، به زودی حرکت خواهند کرد. به دفتر گفتم: [تلفن] سرلشکر نشاط را بگیرند، تا با من صحبت

کند. به سرلشکر نشاط وضع نیروی زمینی و جریان مسلسل سازی را گفته، اضافه کردم که دستور بدهید ۳۰۰ نفر سرباز در اختیار سپهبد بدره ای بگذارند. جواب داد: «تیمسار، خوب می دانید که گارد جاویدان مأموریت مخصوصی دارد!» گفتم: تیمسار نشاط، حالا وضعیت بحرانی است. اظهار نمود: «به سپهبد بدره ای گفتم که برخلاف اوامر اعلیحضرت نمی توانم کاری انجام بدهم!»

در صورتی که بعداً معلوم شد علت عدم اجرای دستورات، اوامر اعلیحضرت نبوده، بلکه «اعلام همبستگی به کمیته امام» بوده که در همان روز ۲۱ بهمن انجام داده بود! چه، به طوری که مشخص شد، غروب روز ۲۲ بهمن ماه سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان مانند سرلشکر بیگلری معاون فرمانده گارد شاهنشاهی، یا تعداد دیگری از امراء در فرستادن پیام رادیو و تلویزیونی شرکت [کرده] و مطالبی به شرح زیر اظهار نمود که در روزنامه اطلاعات روز ۲۳ بهمن ماه ۵۷ درج گردید: «نخستین پیام از سوی تیمسار نشاط است. نشاط می گوید: رفقا علیه ما خبر دروغ منتشر کرده اند. خواهش می کنم، هیئت منصفه ای بیاید، وضع ما را ببیند. ما روزی ناممان گارد شاهنشاهی بود، فردا نام دیگری که ملت به ما بدهد قبول می کنیم. ما اسلحه بر نمی داریم. ما باعث وحشت ملت نمی شویم. به خدا ۴۸ ساعت پیش این پیشنهاد من بود که به ملت بپیوندیم. به کلام الله، ما کسی را فرستادیم پیش تیمسار قره باغی و مهندس بازرگان و گفتیم باید وحدت ارتش حفظ شود. باید ارتش از مسائل سیاسی دور باشد. با کمال تأسف اعلامیه دروغ علیه ما می دهند. بیائید آمار بگیرید. همه افراد در لویزان هستند. در آرامگاه همه تسلیم شده اند، در نخست وزیری تسلیم شده اند. ما حتی در سلطنت آباد و سایر جاها گفتیم به مردم تیراندازی نکنند». (۵۴) و پس از دستگیری نیز، بعداً در دفاعیات خود چنین گفت: «من کسی هستم که یک روز قبل از آنکه ارتش اعلام همبستگی کنند، اعلام همبستگی کردم و خودم را به کمیته امام معرفی کردم...» (۴۰) (به طوری که می دانیم ارتش اعلام همبستگی نکرده، بلکه اعلان بیطرفی نموده است.)

بعد از چند دقیقه آقای بختیار تلفن زده اظهار نمود: «من که نمی توانم با سپهبد بدره ای تماس بگیرم. می گویند در محوطه و درگیر

است! نیروی زمینی چکار کرد؟ اظهار نمودم: سپهبد بدره‌ای، چند دقیقه پیش با من صحبت کرد و اظهار داشت تعدادی تانک آماده نموده‌اند و در جریان اعزام به مرکز آموزش هوایی دوشان تپه می‌باشند.

به سپهبد بدره‌ای تلفن زده اظهارات نخست‌وزیر را گفته و چگونگی را سؤال کردم. با ناراحتی جواب داد: «تیمسار، تمام این گرفتاری‌ها را آقای بختیار برای ما ایجاد کرده است. دیگر چه می‌خواهد؟» اضافه نمود: هنوز مهمات نرسیده، به محض رسیدن، ستون [تانک‌ها] حرکت خواهد کرد.

بعد از گذاشتن گوشی تلفن، به فکر وضع اسفناک نیروی زمینی بودم که سپهبد بدره‌ای کمتر از یک‌ماه بود وارث آن شده بود و از روز انتصاب، مرتباً شکایت می‌کرد. والا چگونه ممکن است یگان زرهی در حال آماده‌باش مهمات نداشته باشد. و یا چطور مخالفین می‌توانند جلو گردان رزمی را گرفته و مانع شوند که به تهران برسد!

در این حال به نظرم رسید که راه حل عملی و سریع این است که تعدادی از درجه‌داران زبده هواپیمائی نیروی زمینی (هوانیروز) را با هلی‌کوپتر در محوطه مسلسل‌سازی پیاده کنیم، که نگهبانان آنجا را تا رسیدن کمک از نیروی زمینی تقویت نمایند. چون از نحوه اظهارات سپهبد بدره‌ای در تلفن متوجه شدم که خیلی ناراحت است، فکر کردم [که] در این مورد شخصاً اقدام کنم و دستور دادم سرلشکر خسروداد با من صحبت کند. جواب دادند «نیست»! گفتم معاونش صحبت کند. اظهار کردند «نیست»! بالاخره سرتیپ اتابکی یکی از امراء یگان هوانیروز را در سربازخانه باغشاه پیدا کردند. پس از تشریح وضعیت مسلسل‌سازی، دستور دادم که چون کمک از طریق زمین با سرعت مقدور نیست، لازم است [که] فوری تعدادی از درجه‌داران زبده را با هلی‌کوپتر در داخل مسلسل‌سازی پیاده کنید که در مقابل مهاجمین به مسلسل‌سازی به نگهبانان کمک کرده و از تجاوز آنها جلوگیری نمایند، تا اینکه کمک از راه زمین برسد. گفت اطاعت می‌شود.

در انتظار خبر حرکت عده‌ها از طرف نیروی زمینی برای مرکز آموزش دوشان تپه، و هوانیروز برای مسلسل‌سازی بودم. ساعت در حدود ۳ صبح روز ۲۲ بهمن‌ماه بود که سرهنگ ایرج ابدی فرمانده قرارگاه

ستاد بزرگ ارتشتاران آمد به دفترم و اظهار نمود: «در سربازخانه
 تهر بی انضباطی و بی نظمی عجیبی است!» سؤال کردم چرا؟ جواب
 داد: «یگان‌های لشکر گارد که از مأموریت فرمانداری نظامی به سربازخانه
 مراجعت می‌کنند، سربازان پس از رسیدن به آسایشگاه اسلحه خود را
 روی تختخواب‌ها انداخته، از دیوارهای سربازخانه پسریده و فرار
 می‌نمایند! این عمل سربازان لشکر گارد در نگهبانان، گشتی‌ها و
 سربازان قرارگاه ستاد که از پشت نرده‌های آهنی بین ستاد و سربازخانه
 قصر، وضع بی‌انضباطی‌های آنها را می‌بینند تأثیر و ایجاد ناراحتی
 کرده است و احتمال دارد اعمال آنها به سربازان قرارگاه هم سرایت
 کند». سؤال کردم جریان را به سپهبد فیروزمند گزارش دادید؟ جواب
 داد «بلی، به ایشان اطلاع دادم». (سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ
 ارتشتاران و برابر طرح استحقاقی مسئول حفاظت منطقه قصر شامل:
 قرارگاه ستاد بزرگ، سربازخانه قصر، اداره دادرسی و اداره جغرافیائی
 ارتش بود) دستور دادم به سپهبد فیروزمند ابلاغ کنید که به سربازخانه
 قصر رفته چگونگی امر را رسیدگی و جلوگیری نماید. به افسران قرارگاه
 هم دستور بدهید که در نزد افرادشان باشند، خود شما هم در محوطه
 قرارگاه باشید، و به نگهبانان سرکشی کنید تا چنین اتفاقی پیش
 نیاید، من هم به فرمانده نیروی زمینی دستور می‌دهم که به فرمانده
 سربازخانه قصر دستورات لازم را بدهد تا سریعاً جلوگیری نمایند.

سپهبد پدره‌ای را خواستم. اظهار کرد: «می‌خواستم تلفن کنم. چند
 دقیقه است که اطلاع دادند سی دستگاه تانک به سرپرستی سرلشکر ریاحی
 فرمانده لشکر گارد برای کمک به مرکز آموزش هوائی دوشان‌تپه حرکت
 کرده‌اند. در مورد مسلسل‌سازی هم دستور دادم که تعدادی سرباز از
 باقیمانده یگان‌ها جمع‌آوری کنند تا بفرستیم به آنجا». جریان سربازخانه
 قصر را گفته، سؤال کردم: چرا سربازان از فرمانداری نظامی مراجعت
 می‌کنند؟ اظهار کرد: «اطلاعی ندارم، الساعه چگونگی را تحقیق
 [کرده]، و به فرمانده سربازخانه قصر دستور می‌دهم».

جریان حرکت تانک‌ها از طریق مرکز فرماندهی ستاد به سپهبد ربیعی
 اطلاع داده شد. به نخست‌وزیر نیز تلفن کرده اظهار نمودم که سپهبد
 پدره‌ای گزارش داد، یگان اربابه جنگی به فرماندهی سرلشکر ریاحی برای

كمك به سپهبد ريبيعی به دوشان تپه اعزام گردید.

سپس به باغشاه تلفن زده از سرتیپ اتابکی سؤال کردم هلیکوپتر و عده آماده شد یا نه؟ جواب داد: «معدرت می‌خواهم تیمسار، وضع یگان هرج و مرج است، به هرکس دستور می‌دهم اطاعت نمی‌کنند!» و کسی حاضر نیست که مأموریت را قبول کند. سرلشکر خسروداد را هم نتوانستم پیدا کنم. هرکجا مراجعه میکنم می‌گویند نیست! گفتم جریان را به فرمانده نیروی زمینی گزارش کنید.»

گزارش مرکز فرماندهی ستاد حاکی بود که پرسنل شهربانی تا آن ساعت چندین کلانتری دیگر را نیز تخلیه کرده‌اند، که تعدادی توسط مردم اشغال [شده] و تعدادی دیگر به آتش کشیده شده است. نیروی هوایی نیز گزارش داده بود که ستون اعزامی برای کمک به مرکز آموزش هوایی دوشان تپه هنوز به محل نرسیده است.

برای بار چندم سپهبد بدره‌ای را خواستم. با ناراحتی و نگرانی اظهار نمود: «تیمسار، به طوری که گزارش رسیده، مردم دربین راه در حدود تهران پارس، جلو ستون اعزامی را گرفته و ارابه‌های جنگی را آتش زده‌اند. سرلشکر ریاحی هم تیر خورده است. در انتظار گزارش کامل‌تر هستیم». وقتی راجع به اعزام عده کمکی به مسلسل‌سازی سؤال نمودم، ناراحت شده اظهار کرد: «اینجا معاونین می‌گویند که فایده ندارد. این عده‌ای که ما بفرستیم با سی و چهل هزار نفر که آنجا جمع شده‌اند چه می‌توانند بکنند؟» وقتی گفتم نمی‌شود هم گذاشت مسلسل‌سازی به دست مردم بیافتد. گفت: «به خدا تیمسار، نیمه‌انم چه کار بکنم و به حرف چه کسی گوش کنم!!»

به نخست‌وزیر تلفن زده، اظهار نمودم: «برابر گزارش سپهبد بدره‌ای، مخالفین در حدود تهران پارس جلو ستون زرهی اعزامی را گرفته، ضمن تیراندازی تعدادی از ارابه‌های جنگی را آتش زده‌اند. سرلشکر ریاحی فرمانده ستون اعزامی هم تیر خورده است. و اضافه کردم: از گزارشات رسیده معلوم می‌شود، پس از آنکه مأمورین شهربانی، کلانتری‌ها را تخلیه [کرده] و عده‌ای از آنها به سربازخانه‌ها پناه می‌برند، یگان‌های نیروی زمینی مأمور به فرمانداری نظامی که تعدادی از آنها در کلانتری‌ها و عده دیگر در نقاط مختلف شهر مستقر بودند،

به تاسی از پرسنل شهربانی با بسی-نظمی به سربازخانه‌ها مراجعت نموده‌اند. در نتیجه در داخل یگان‌های نیروی زمینی هرج و مرج ایجاد گردیده، به طوری که دستورات سپهبد بدره‌ای در یگان‌ها به موقع اجرا گذاشته نمی‌شود، سپهبد رحیمی هم اطلاع صحیحی از وضع کلانتری‌ها و همچنین یگان‌های مأمور به فرماندای نظامی ندارد!

بعد از گزارش خبر تیرخوردن سرلشکر ریاحی هرزمان که از سپهبد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم و همچنین از مرکز فرماندهی ستاد سؤال می‌کردم [که] از نیروی زمینی چه خبر دارید؟ جواب می‌دادند: «گزارشی از نیرو نرسیده». وقتی می‌گفتم سؤال کنید، جواب می‌دادند: «تلفن‌های ستاد نیروی زمینی مدتی است جواب نمی‌دهند»!

ساعت در حدود ۶ صبح (۲۲ بهمن‌ماه ۵۷) بود که سپهبد ربیعی تلفن کرده، اظهار داشت: نخست‌وزیر تلفن می‌زند و می‌گوید: «مرکز آموزش هوایی دوشان‌تپه و مسلسل‌سازی اداره تسلیحات را بمباران کنید»^{۲۰} و اضافه کرد: «من در جواب گفتم [که] با این وضعیت پرسنل نیروی هوایی بخصوص همافران که به عنوان اعتراض علیه افراد گارد تماماً مسلح شده و در پشت‌بام‌های مرکز آموزش هوایی و ساختمان پست فرماندهی موضع گرفته‌اند، نیروی هوایی قادر به هیچ‌گونه عملی نیست». سؤال کردم: آقای بختیار، چه جواب داد؟ اظهار داشت: «خود آقای بختیار می‌دانست که بمباران شهر در این وضعیت به هیچ‌وجه مقدور نمی‌باشد».

گزارشهای رسیده حاکی بودند که بیشتر کلانتری‌ها توسط اغتشاش‌کنندگان اشغال شده‌اند. روزنامه اطلاعات، روز ۲۲ بهمن ۵۷ چنین نوشت:

«از ساعت یک بعدازظهر روز گذشته (۲۱ بهمن‌ماه ۵۷) گروهی از مردان مسلح که در بین آنها گروهی از نیروی هوایی دیده می‌شدند، به تدریج کلانتری تهران‌نو را محاصره کردند... ساعت نزدیک ۲ بعدازظهر بود که ۱۱ نفر از محافظان کلانتری با بلند کردن سلاح خود تسلیم شدند... گروه‌های مردم همچنین به کلانتری نواحی ۲۰- ۲۳- ۴- ۹- ۱۴- ۱۷- ۶- ۱۰ واقع در مجیدیه- سلیمانیه، بهارستان میدان مجسمه- میدان خراسان- نازی‌آباد- خیابان گرگان و ایرانمهر

حمله کرده... آنها را وادار به تسلیم نمودند. پس از تسلیم شدن کلانتری‌های این نواحی، مردم تمام وسائل داخل آنها را بیرون ریخته و اسلحه و مهمات موجود را بین افراد تقسیم کردند... در نواحی ۱۳-۱۸-۱۹ مأمورین مجبور به تخلیه شده و یا با برآشتن وسائل خود کلانتری‌ها را تخلیه کردند» (۵۰).

ارتشبد طوفانیان تلفن زده اظهار نمود: «برابر اطلاع در حدود ساعت ۸ صبح (۲۲ بهمن‌ماه) مهاجمین وارد مسلسل‌سازی گردیدند». در اینجا باید یادآوری شود، بطوریکه خوانندگان ملاحظه می‌کنند، با وجود اینکه آقای بختیار شب یکشنبه ۲۲ بهمن‌ماه تا صبح بیدار و با فرماندهان نیرو و همچنین با من در ستاد در تماس تلفنی دائم بود، بعد از چهار سال به‌دروغ می‌گوید: «شنبه به‌پایان رسید... در طول شب هم هیچ تلفنی از طرف ستاد مشترک مرا از خواب بیدار نکرد...» (۵۶)

به‌هرحال با وجود تماسهای دائم در تمام طول شب با سپهبد بدره‌ای و سپهبد رحیمی، به‌غیر از اعزام ستون آرا به جنگی که آنهم به‌آن‌صورت از بین رفت، برای نیروی زمینی و فرمانداری نظامی مقدور نشد افراد کمکی به‌جائی بفرستد. و همچنین نتوانستند - نه از راه زمین و نه از راه هوا - کمکی به محافظین مسلسل‌سازی بنمایند.

بدین ترتیب نیروهای مسلح شاهنشاهی، در اثر اقدامات سازشکارانه آقای بختیار با مخالفین و همکاران سابقش در وضعیت عجیبی قرار گرفته بودند^{۲۵}:

سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهربانی کشور به علی که گفته شد، چون پرسنل شهربانی، کلانتری‌ها را تخلیه و مأمورین فرمانداری نظامی نیز، به تبعیت از آنها در شهر متفرق شده و یا به سربازخانه‌ها مراجعت نموده بودند، اظهار می‌نمود که فرماندهان مناطق فرمانداری نظامی نیز در مرکز فرماندهی خود حضور ندارند و امور فرماندهی وی یکلی مختل گردیده است!

سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی به‌علت مراجعت افراد مأمور به فرمانداری نظامی - با بی‌نظمی - به سربازخانه‌ها و ایجاد هرج و مرج در یگان‌های نیروی زمینی! و سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی به‌علت

اغتشاش مسلحانه پرسنل نیروی هوایی، اظهار می‌کردند [که] اقدامی برایشان مقدور نیست. سرلشکر نشاط فرمانده گارد جاویدان از اجرای دستور فرمانده‌اش سپهبد بدره‌ای و من خودداری! [می‌کرد] و سرلشکر خسرو داد فرمانده یگان هوانیروز که میتوانست در این قبیله مواقع سریعاً کمک نماید، نه تنها در مرکز فرماندهی هوانیروز حضور نداشت، بلکه ستادش هم قادر به تماس با او نبود! و بنابه گفته سرتیپ اتابکی پرسنل هوانیروز نیز مانند افراد نیروی هوایی از دستورات اطاعت نمی‌کردند!

در این فکرها بودم که تلفن زنگ زد: تلفنچی گفت: سپهبد جعفر صانعی معاون لجستیکی فرمانده نیروی زمینی می‌خواهند صحبت کنند. سپهبد صانعی اظهار داشت: «از لحاظ وظیفه لازم دیدم، به تیمسار تلفن کرده بطور خیلی خلاصه یادآوری کنم، که تیمسار روی نیروی زمینی حساب نکنید!» گفتم: یعنی چه؟ منظورتان چیست؟ اظهار نمود: «ما از دیشب در دفتر فرمانده نیروی زمینی مشغول بحث و بررسی بودیم، با توجه به اوضاع و احوال یگان‌های نیروی زمینی و نتیجه بررسی‌ها، این‌را وظیفه وجدانی و نظامی خود دانستم [که] به اطلاع تیمسار برسانم که روی نیروی زمینی حساب نکنید!»، گفتم جای نهایت تأسف است! اظهار کرد: «بلی، صحیح است»!

بعد از گذاشتن گوشی تلفن، سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ ارتشتاران را به دفترم خواسته، اظهار نمودم: تیمساران که در جریان وضعیت عمومی نیروها هستید. می‌خواستم مرکز فرماندهی و اداره سوم در يك شور ستادی، وضعیت خصوصی هریك از نیروها بخصوص وضع نیروی زمینی و هوایی و فرمانداری نظامی و شهربانی را تشریح نماید. سپهبد حاتم اظهار کرد: «اداره سوم ستاد به علت نداشتن آخرین اطلاعات لازم فکر نمی‌کنم بتواند وضعیت واقعی نیروها را روشن نماید». پس از بحث و بررسی به این نتیجه رسیدیم که به علت نرسیدن گزارشات کامل به مرکز فرماندهی ستاد بزرگ و در نتیجه نداشتن اطلاعات کافی از وضعیت خصوصی نیروهای مسلح شاهنشاهی، ستاد بزرگ در جریان آخرین وضعیت حقیقی آنها نمی‌باشد و برای اینکه ستاد، در جریان واقعی نیروها و سایر سازمان‌های نظامی

قرار بگیرد لازم است فرماندهان و معاونینشان و رؤساء سازمانهای ارتشی و ادارات را برای تشکیل يك شورای ستادی، به ستاد بزرگ ارتشتاران دعوت کنیم.

به سرلشکر جناب، رئیس دفتر ستاد بزرگ مأموریت دادم که فرماندهان و معاونین نیروها و رؤسای سازمانهای ارتش و ادارات ستاد بزرگ ارتشتاران را تلفنی و فوری دعوت نمایم که هرچه زودتر به ستاد بزرگ بیایند.

آقای بختیار، تلفن زده اظهار نمود: «میخواستم که تیمسار ساعت ۹/۳۰ بیایید به نخست‌وزیری، ضمناً به سپهبد رحیمی هم گفته‌ام بیایید، تا ببینم چه کار باید بکنیم». گفتم ما که دیشب تا صبح باهم در تماس تلفنی بودیم، به‌طوری‌که دیشب در شورای امنیت ملی گفته شد، به‌علت تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور به ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر و تأخیر در اتخاذ تصمیم اجرای مقررات حکومت نظامی، فرمانداری نظامی و همچنین فرماندهان موفق نشدند دستورات را به‌موقع اجرا بگذارند، و در نتیجه در داخل یگان‌ها بی‌نظمی و نافرمانی ایجاد گردیده است.

من فرماندهان و رؤسا را خواسته‌ام که به ستاد بیایند. تأمل کنید [تا] ما آخرین وضعیت خصوصاً و اشکالات نیروها را در شورای فرماندهان بررسی کنیم، پس از روشن شدن به نخست‌وزیری خواهم آمد. اظهار کرد: «بسیار خوب».

به تدریج که فرماندهان نیروها به ستاد می‌رسیدند، برحسب معمول می‌آمدند به دفتر من. ابتدا سپهبد مقدم آمد. سؤال کردم: طرحی که نخست‌وزیر دیشب در شورای امنیت ملی دستور داد اجرا شد؟ گفت: «نه‌خیر». اظهار نمودم چطور؟ جواب داد: «برای اجرای طرح خیلی دیر شده بود. مگر در آن آشوب دیشب شهر و وضع تخلیه کلانتری‌ها مقدور بود که بشود کسی را دستگیر کرد. به‌هیچ‌وجه عملی نبود. دیشب جریان را به نخست‌وزیر گفتم». سپس اضافه کرد: «به‌طوری‌که تیمسار اطلاع دارید، ساواک در واقع منحل شده است ضمناً من دیشب بعد از پایان شورا هرچه تلاش کردم نتوانستم هیچکدام از مأمورین ساواک را پیدا کنم [!]. گارد هم مأمورینی را که قرار بود در اختیار ساواک بگذارد

دیشب نداد. البته چون لزومی نداشت، من به اطلاع تیمسار نرساندم». گفتم آقای بختیار دیشب در این مورد چیزی به من نگفت! اظهار کرد: «نخست وزیر خودش می دانست که اجرای طرح عملی نبوده. و اضافه نمود: «به طوری که اطلاع پیدا کردم آقای بختیار همکاران سابق خود را قبلا در جریان امر قرار داده بود»!!!»

سپهبد ربیعی آمد به دفترم. وضعیت نیروی هوایی را سؤال کردم. اظهار نمود: «وضع نیروی هوایی بسیار خطرناک است، برای ما که کمک نرسید. در اطراف مرکز آموزش هوایی جمعیت خیلی زیادی جمع شده اند، تیراندازی هم به شدت ادامه دارد...».

در این موقع تلفن زنگ زد. آقای مهندس جفرودی بود که اظهار داشت: «آقای نخست وزیر الان تلفن کردند و قرار شد آن جلسه ای که قرار بود با حضور ایشان و آقای مهندس بازرگان و تیمسار تشکیل شود، امروز ساعت ۴ بعد از ظهر در منزل من تشکیل گردد، لذا خواستم به اطلاع تیمسار برسانم که آقایان ساعت ۴ بعد از ظهر منتظر تیمسار خواهند بود». گفتم نخست وزیر در این مورد با من صحبتی نکرده است. اظهار کرد: «خود آقای دکتر بختیار هم به تیمسار تلفن خواهند کرد». ضمناً اضافه نمود: «من آدرس را می دهم به دفتر»، گفتم خیلی خوب.

سپهبد ربیعی که در دفتر من نشسته بود، در این مورد چنین می گوید: «روز یکشنبه ۲۲ [بهمن] صبح من بخاطر دارم [که] تلفنی داشتند صحبت می کردند و قرار ملاقات می گذاشتند با آقای بازرگان و تأکید می کردند که بختیار هم باید حضور داشته باشد و یکشنبه بعد از ظهر برای تشکیل جلسه آنها هم آهنگ و تأیید شد. اما من نمی دانم آنطرف تلفن چه کسی بود که قره باغی برنامه را با او هم آهنگ می کرد» (۳۱). چیزی نگذشته بود [که] نخست وزیر تلفن زده جلسه ساعت ۴ بعد از ظهر منزل آقای جفرودی را تأیید نمود. آقای امیرانتظام نیز در این مورد چنین می نویسد: «یکشنبه ۲۲ بهمن، بختیار به دفتر مهندس بازرگان، به من تلفن کرد و گفت امروز ساعت ۴ بعد از ظهر یعنی (یکشنبه ۲۲ بهمن ساعت ۴ بعد از ظهر) همان جلسه تشکیل شود و او خواهد آمد و استعفاء خواهد داد» (۲۷).

سپس آقای بختیار اضافه کرد: «سپهبد رحیمی فرماندار نظامی را

خواستم، می‌گویند در ستاد است. آیا آنجاست؟» جواب دادم: در دفتر من نیست ولی به‌طوری‌که گفتم، فرماندهان را خواسته‌ام، حتماً در راه است. اظهار کرد: «اجازه بدهید نیاید نخست‌وزیری!» گفتم: بلافاصله بعد از آنکه سپهبد رحیمی وضعیت فرمانداری نظامی و شهربانی را در شورا تشریح کرد، [او را] می‌فرستم به نخست‌وزیری. سؤال نمود: «حتماً لازم است در شورا شرکت کنند؟»، اظهار کردم: بلی، برحسب معمول باید وضع یگان‌های مأمور به فرمانداری نظامی را تشریح نماید. آقای بختیار اظهار نمود: «می‌خواستم که سپهبد رحیمی فوری بیاید اینجا!» گفتم: بسیار خوب، به محض رسیدن به ستاد، خواهم گفت که به نخست‌وزیری بیاید.

بعد از گذاشتن گوشی تلفن، سپهبد رحیمی وارد دفتر شده اظهار نمود: «تیمسار، آقای نخست‌وزیر تلفن زده مرا خواسته‌اند. اجازه بدهید من بروم به نخست‌وزیری». گفتم: آقای بختیار بود صحبت میکرد. و اضافه نمودم [که] فکر می‌کنم بهتر است در شورای فرماندهان، اول تیمسار وضعیت فرمانداری نظامی و شهربانی را تشریح کنید، و بلافاصله بروید نزد نخست‌وزیر. اظهار نمود: «گویا نخست‌وزیر خیلی عجله دارد. تیمسار، در جریان وقایع هستید که وضع شهربانی و فرمانداری نظامی بکلی مختل گردیده!» گفتم: بسیار خوب، پس تیمسار، فوری بروید به نخست‌وزیری و اضافه کردم: به جای شما من وضعیت شهربانی کشور و فرمانداری نظامی را در شورا تشریح می‌کنم. گزارش مرکز فرماندهی ستاد حاکی بود که برابر اطلاع حاصله مرکز پلیس تهران در میدان توپخانه به تصرف مردم درآمده و به آتش کشیده شده است. ضمناً ذکر شده بود که مخالفین و آشوبگران از صبح امروز در اطراف مؤسسات نظامی و سربازخانه‌ها جمع شده و شعارهایی می‌دهند و در اطراف سربازخانه عشرت‌آباد که گارد شهربانی و یگان‌هایی از لشکر گارد در آنجا مقیم بودند، تظاهرات خیلی شدید [بوده] و آشوبگران شروع به حمله به سربازخانه را نموده و با مأمورین محافظت آنجا درگیر می‌باشند!

در این موقع ابتدا ارتشبد طوفانیان تلفن زده، اظهار کرد: «باتوجه به شرکت ارتشبد شفقت وزیر جنگ در شورا موافقت شود که ایشان

در دفترش باشد [!]. سپس سپهبد آذربیزین تلفن نمود و اظهارداشت: «به علت حوادث و وضع مرکز آموزش هوائی دوشان تپه و همافران، و شرکت فرمانده نیروی هوائی در شورا، حضور من در ستاد فرماندهی نیرو ضروری است، اجازه بدهید من در نیروی هوائی باشم [!].» من با خواسته تیمساران موافقت نمودم.

ساعت در حدود ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ بود که سرلشکر جناب، رئیس دفتر ستاد اطلاع داد [که] فرماندهان و رؤسای ادارات و سازمانها در اطاق شورا حاضر هستند. من به همراهی ارتشبد شفقت وزیر جنگ و فرماندهان نیرو، دفتر را به قصد اطاق شورا ترك كردم.

چرا شورای عالی نیروهای مسلح پس از دوساعت ونیم بحث و بررسی به اتفاق آراء بیطرفی ارتش را تصویب کرد؟

جلسه شورای فرماندهان ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ با حضور ۲۷ نفر فرماندهان، معاونین، روساء و مسئولین سازمانهای نیروهای مسلح شاهنشاهی به شرح زیر تشکیل گردید:

ارتشبد عباس قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران.
ارتشبد جعفر شفقت وزیر جنگ.
ارتشبد حسین فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات.
سپهبد هوشنگ حاتم جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران.
سپهبد ناصر مقدم معاون نخست وزیر و رئیس ساواک.
سپهبد عبدالعلی نجیمی نائینی مشاور رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران.
سپهبد احمدعلی محقق فرمانده ژاندارمری کشور.
سپهبد عبدالعلی بدره ای فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی.
سپهبد امیرحسین ربیعی فرمانده نیروی هوائی شاهنشاهی.
دریاسالار کمال حبیب اللهی فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی.
سپهبد عبدالمجید معصومی نائینی معاون پارلمانی وزارت جنگ.
سپهبد جعفر صانعی معاون لجستیکی نیروی زمینی شاهنشاهی.

هریسالار اسدالله محسنزاده جانشین فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی.
سپهبد حسین جهانبانی معاون پرسنلی نیروی زمینی شاهنشاهی.
سپهبد محمد کاظمی، معاون طرح و برنامه نیروی زمینی شاهنشاهی.
سرلشکر کبیر، دادستان ارتش.

سپهبد خلیل بخشی‌آذر، رئیس اداره پنجم ستاد بزرگ.
سپهبد حلیم‌محمد خواجه‌نوری، رئیس اداره سوم ستاد بزرگ.
سرلشکر پرویز امینی‌افشار، رئیس اداره دوم ستاد بزرگ.
سپهبد امیر فرهنگ خلعتچی، معاون عملیاتی نیروی زمینی شاهنشاهی.
سرلشکر محمد فرزام، رئیس اداره هفتم ستاد بزرگ.
سپهبد جلال پژمان، رئیس اداره چهارم ستاد بزرگ.
سرلشکر منوچهر خسروداد، فرمانده هواپیمائی نیروی زمینی.
سپهبد ناصر فیروزمند، معاون ستاد بزرگ ارتشتاران.
سپهبد موسی رحیم‌نیر لاریجانی، رئیس اداره یکم ستاد بزرگ.
سپهبد محمد رحیمی آبکناری، رئیس آجودانی ستاد بزرگ ارتشتاران.
سپهبد رضا طباطبائی وکیلی، رئیس اداره بازرسی مالی ارتش.

بعد از اعلام رسمیت جلسه اظهار کردم: باتوجه به تشدید وضعیت بحرانی کشور و نیروهای مسلح، امروز صبح پس از بررسی وضعیت کلی نیروها با سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد، لازم دیدیم تیمساران را دعوت کنیم که در یک شورای ستادی، هریک از فرماندهان، ضمن تشریح آخرین وضعیت خصوصی نیروی مربوطه، مشکلات و نظراتشان را بگویند تا ستاد و فرماندهان در جریان حوادث و وقایع قرار گرفته و درباره آنها بحث و بررسی شود. ضمناً نخست‌وزیر منتظر من باشد که پس از خاتمه شورا به نخست‌وزیری بروم. ولی از آنجا که تیمساران به‌خوبی در جریان وضعیت عمومی و همچنین کم و بیش در جریان وقایع روزهای اخیر کشور و بخصوص پایتخت هستند، بنابراین فکر میکنم بهتر است من ابتدا به‌طور خیلی خلاصه کلیات حوادث ۲۴ ساعت اخیر را مطابق گزارشات مرکز فرماندهی ستاد تشریح [کنم] و سپس فرماندهان نیروهای مسلح و رؤسای سازمانهای هریک آخرین وضعیت خصوصی خود را بیان نمایند:

پریشب هنجوین و همافران نیروی هوائی در مرکز آموزش هوائی

دوشان‌تپه با افراد گارد شاهنشاهی مأمور به نیروی هوائی درگیری پیدا می‌نمایند. در نتیجه در حدود ساعت ۸/۳۰ صبح دیروز (۲۱ بهمن‌ماه ۵۷) مخالفین طرفدار همافران در نتیجه غفلت مسئولین مرکز آموزش هوائی دوشان‌تپه، وارد محوطه آن مرکز شده، درب اسلحه‌خانه راشکسته مقداری سلاح بدست می‌آورند! همافران نیز بنا به اظهار فرمانده نیروی هوائی برای دفاع در مقابل افراد گارد شاهنشاهی مسلح می‌شوند! عده‌ای از مخالفین طرفدار همافران از دیروز در اطراف مرکز آموزش دوشان‌تپه جمع شده‌اند.

نخست‌وزیر به علت تظاهرات و اغتشاشات سالروز رویداد سیاهکل بوسیله مجاهدین و فدائیان [!!] ابتدا ساعت ممنوعیت عبور و مرور را در شهر تهران به ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر تغییر داد، سپس دیشب در جلسه شورای امنیت ملی به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که مقررات قانون حکومت نظامی را به موقع اجرا بگذارد. و همچنین درشورا به نیروی زمینی مأموریت داد [که] برای سرکوبی مسببین وقایع مرکز آموزش دوشان‌تپه، نیروی هوائی و فرمانداری نظامی را تقویت نماید. فرمانده نیروی زمینی تشریح خواهد کرد که به چه علت موفق به کمک به نیروی هوائی و فرمانداری نظامی نگردید.

در مورد وضعیت شهربانی کشور چون سپهبد رحیمی را نخست‌وزیر احضار کرده و حضور ندارد، من به اطلاع تیمساران می‌رسانم که برابر گزارشات رسیده به مرکز فرماندهی ستاد، دیروز بعد از ظهر پرسنل شهربانی تعدادی از کلانتری‌ها را تخلیه نمودند که توسط مخالفین اشغال گردیده و عده‌ای از پاسبان‌ها به سربازخانه ونک، مرکز آموزش افسری ژاندارمری پناه برده‌اند.

درباره اجرای مقررات حکومت نظامی از طرف فرمانداری نظامی تهران، به طوری که سپهبد رحیمی در شورای امنیت ملی اظهار نمود، چون تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور در ساعت ۱۴ ابلاغ شده، و تا دیشب نیز فرمانداری نظامی اجازه جلوگیری از اجتماعات و تظاهرات را نداشت، لذا در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر موفق به جلوگیری از رفت و آمد مردم نگردیده است. ضمناً چون ارتشبد طوفانیان با توجه به حضور وزیر جنگ در شورا، و نیز به علت هجوم مخالفین به تأسیسات ارتش خواستند

که در دفترشان باشند، یادآوری می‌کنم که مسلسل‌سازی تسلیحات ارتش از نیمه‌شب دیشب هدف^{۲۷} تیراندازی عده‌ای از مخالفین قرار گرفت. فرمانده نیروی زمینی و فرمانداری نظامی موفق نشدند [که] عده‌ای [را] برای کمک به نگهبانان آنجا و جلوگیری از تجاوز آشوبگران به مسلسل‌سازی اعزام نمایند.

دیشب تا صبح ستاد هوانیروز موفق نگردید سرلشکر خسروداد را پیدا نماید، من به سرتیپ اتابکی در یگان هوانیروز دستور دادم [که] عده‌ای درجه‌دار به وسیله هلی‌کوپتر برای کمک به مسلسل‌سازی بفرستد، ولی موفق به اجرای مأموریت نگردید و در نتیجه برابر اطلاع تلفنی ارتشبد طوفانیان، مخالفین در حدود ساعت ۸ صبح امروز وارد مسلسل‌سازی شدند.

این بود وضعیت عمومی نیروهای مسلح و وقایع کلی مربوط به شهربانی و فرمانداری نظامی و اداره تسلیحات ارتش تا آنجا که به مرکز فرماندهی ستاد گزارش شده و حالا ابتدا سپهبد مقدم اطلاعات کشور را تشریح [کند] و سپس فرماندهان و رؤساء به ترتیب آخرین وضعیت خصوصی خود را بیان نمایند.

سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اظهار داشت:

«تیمساران اطلاع دارند که مدتی است آقای نخست‌وزیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور را عملاً منحل کرده‌اند و لایحه انحلال سازمان امنیت هم چند روز پیش از تصویب مجلس گذشت. درحقیقت سازمان امنیتی وجود ندارد و تمام پرسنل این سازمان در سطح کشور بلا تکلیف و سرگردان هستند. در نتیجه در غالب شهرهای کشور و همچنین در تهران مردم در نقاط مختلف به ادارات سازمان امنیت حمله نموده، ضمن غارت وسائل، ساختمانها را آتش می‌زنند.

من دستور داده بودم که مسئولین، ادارات را سریعاً تخلیه [کرده] و مدارک و اسلحه‌های موجود را جمع‌آوری [نمایند] و به نزدیکترین سربازخانه یا ژاندارمری و یا شهربانی ببرند. متأسفانه در غالب نقاط فرماندهان قسمت‌ها حتی اجازه نمی‌دادند که پرسنل سازمان امنیت به سربازخانه‌های نیروی زمینی یا ژاندارمری وارد بشوند[!]. من از

تیمسار ریاست ستاد بزرگ تقاضا کردم [که] به فرماندهان سربازخانه‌ها و ژاندارمری دستور بدهند که پرسنل سازمان امنیت را بپذیرند، تا مدارک و اسلحه و مهمات و وسائل آنها محافظت شود. خوشبختانه بعد از دستور مستقیم شخص تیمسار ریاست ستاد بزرگ، بالاخره موافقت کردند. علاوه بر این چون مخالفین به‌خانه‌های رؤسا و پرسنل ساواک نیز حمله می‌کنند، زندگی خود و خانواده‌هایشان در خطر می‌باشد. بدین ترتیب مدتی است که ساواک در وضعیت و موقعیتی نیست که بتواند اخبار و اطلاعاتی در اختیار سازمان‌ها بگذارد. من خودم هم که الساعه در خدمت تیمساران هستم بلا تکلیف می‌باشم و در اجرای دستور تیمسار ریاست ستاد در اینجا حاضر شده‌ام و اطلاعاتی بیش از تیمساران ندارم تا به اطلاع شورا برسانم».

سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی اظهار نمود: «قسمتی از حوادث مربوط به نیروی زمینی را تیمسار ریاست ستاد گفتند. به‌طوری‌که دیشب در شورای امنیت ملی گفتم کلیه عده‌های موجود نیروی زمینی در تهران و همچنین لشکر گارد در اختیار فرمانداری نظامی تهران هستند، و نیروی زمینی شاهنشاهی عده اضافی و احتیاط ندارد که برای کمک در اختیار سازمان‌ها و قسمت‌هایی که تلفن زده و تقاضا می‌نمایند، بگذارد. یگان گارد جاویدان که آنهم مأموریت مخصوص دارد و باید از کاخ‌های سلطنتی حفاظت نماید. در این مورد هم به‌دستور ریاست ستاد به‌سرلشکر نشاط مراجعه شد. جواب داد که حق ندارد از یگان گارد جاویدان برای مأموریت فرمانداری نظامی استفاده کند. ضمناً يك گردان پیاده هم دیروز از لشکر قزوین خواسته بودم ولی چون ستون قادر به برقراری ارتباط با نیروی زمینی نبود، برابر اطلاع در حدود کاروانسراسنگی مخالفین جاده را بسته و جلویشان را گرفته‌اند که تا این ساعت به تهران نرسیده و اطلاع صحیحی از وضع آن نداریم. دیشب در اجرای دستورات ریاست ستاد بزرگ به‌هر ترتیب بود ۳۰ دستگاه تانک از لشکر گارد برای کمک به‌مرکز آموزش دوشان‌تپه نیروی هوایی آماده کردیم ولی چون اراکه‌ها مهمات نداشتند مدتی طول کشید تا از زاغه‌ها مهمات برسد، که بالاخره در حدود ساعت ۳ بعد از نصف‌شب به‌سرپرستی سرلشکر ریاحی فرمانده لشکر گارد حرکت کردند

متاسفانه طولی نکشید [که] در حدود تهران پارس مردم جلوی ستون اعزامی را گرفته ضمن تیراندازی، ارابه‌ها را آتش زدند که ابتدا خبر تیر خوردن و سپس شهادت [!] سرلشکر ریاحی رسید. و برابر گزارش گارد، از ۳۰ دستگاه ارابه جنگی، فقط چند دستگاه به‌سربازخانه برگشته‌اند. [!]

ضمناً دیشب عده‌ای از پرسنل نیروی زمینی مأمور به فرمانداری نظامی و کلانتری‌ها با بی‌ترتیبی به‌سربازخانه‌های مربوطه مراجعت نموده [اند] که در نتیجه سبب ایجاد وحشت و بی‌نظمی شده‌اند. و در بعضی از یگانها نیز هرج و مرج ایجاد گردیده است.

نکته مهمی که باید به‌عرض برسانم این است: نیروی زمینی که اساساً وضعیت بسیار نامطلوبی داشت، در اثر وقایع ناگوار چند روز اخیر وضع آن به‌صورتی درآمده که باید بگویم قادر به هیچ‌گونه عملی نمی‌باشد.

سپهبد رییمی در این‌مورد در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «من که از وضعیت نیروی زمینی اطلاعی نداشتم، از اصرار بدره‌ای فهمیدم که نیرو کم دارد». (۳۱)

در این‌موقع من به‌یاد تلفن صبح سپهبد صانعی معاون لجستیک فرمانده نیروی زمینی افتاده و خطاب به‌ایشان گفتم: تیمسار صانعی: شما صبح به‌ستاد بزرگ تلفن کرده مطلبی به‌من اظهار کردید، آنرا بیان کنید تا فرمانده نیروی زمینی درباره آن نیز توضیح بدهند. سپهبد صانعی معاون لجستیک فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی از جای خود بلند شده [!] اظهار داشت:

«من امروز صبح به‌تیمسار ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران تلفن زده اظهار نمودم: با توجه به بررسی‌هایی که در طول دیشب با حضور فرمانده نیرو و معاونین در ستاد نیروی زمینی به‌عمل آوریم، برای اینکه تیمسار ریاست ستاد از وضعیت واقعی امکانات نیروی زمینی مطلع باشند، وظیفه خود دانستم که به‌اطلاع تیمسار برسانم [که] روی نیروی زمینی حساب نکنید!»

سپهبد بدره‌ای اظهار کرد: «نظر ایشان صحیح است. من واقعاً وضع نیروی زمینی را تا این حد خراب نمی‌دانستم» [!]. معاونین نیروی

زمینی نیز اظهارات سپهبد صانعی را تأیید نمودند.

سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی، که وضع بسیار ناراحت و آشفته‌ای داشت و با لباس کار در شورای فرماندهان حاضر شده بود[!]، ابتدا با ناراحتی و تأسف جریان زدو خورد همافران و هنجویان مرکز آموزش نیروی هوایی با افراد گارد را تشریح نمود. سپس توضیح داد که چگونه تظاهرکنندگان وارد محوطه مرکز آموزش هوایی شده و با کمک همافران و هنجویان در اسلحه‌خانه‌ها را باز کرده و به سلاح‌ها دسترسی پیدا کردند. و اظهار داشت:

«هم‌اکنون مرکز آموزش دوشان‌تپه در محاصره مخالفین و محوطه مرکز آموزش در اشغال همافران و هنجویان مسلح می‌باشد». و اضافه نمود: «من به ریاست ستاد بزرگ و همچنین دیشب در شورای امنیت ملی عرض کردم که نیروی هوایی در مقابل همافران و جمعیتی که در اطراف محوطه مرکز آموزش هوایی اجتماع کرده و پشت‌بام‌های اطراف مرکز را مسلحانه اشغال نموده‌اند به هیچ وجه قادر به انجام عملی نمی‌باشد و لازم است فرمانداری نظامی و یا نیروی زمینی به ما کمک کند، ولی تا این ساعت عده کمکی به مرکز آموزش دوشان‌تپه نرسیده است».

و بعد راجع به نداشتن گاز در آشپزخانه‌ها[!] و سوخت برای خودروها[!] و سایر مشکلات و نیازمندی‌های لجستیکی صحبت نموده و اضافه کرد: «به علت تیراندازی، من در پست فرماندهی نیروی هوایی زندانی بودم^{۲۸} و الان هم با وضع بسیار بدی و به حالت خزیده توانستم خود را از ساختمان پست [پشت؟] فرماندهی به هلی‌کوپتر برسانم و در این جلسه شرکت کنم، چون دائماً از پشت‌بام‌های اطراف تیراندازی می‌کنند. حالا هم هرچه زودتر باید برگردم به پست فرماندهی و باید در آنجا باشم».

در صورتی که وی بعداً در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... ربیعی: باید به عرض شما برسانم که من بعد از ۱۹ بهمن‌ماه که اعلام همبستگی کردم، وظایف خودم را نسبت به انقلاب انجام دادم و در مسافرت امام هم نهایت سعی و کوشش را می‌کردم... اما شما باید بدانید که اگر این انقلاب پیروز نمی‌شد، من باز جایم در زندان بود و

آزاد نبودم. چون [به خاطر] اقداماتی که انجام داده بودم، مسلماً ارتش و قره باغی مرا رها نمی کردند و من باید بازهم به همراه بعضی از فرماندهان زندانی می شدم و این درست نیست که انسان از هر دو طرف محکوم باشد...» (۳۱)

در مورد اظهار سپهبد ربیعی درباره جمله «من باید بازهم به همراه بعضی از فرماندهان زندانی می شدم» چون تحقیق و کشف اسامی «بعضی از فرماندهان» که مانند سپهبد ربیعی، درخفا اعلان همبستگی نموده و یا با مخالفین همکاری محرمانه داشته و به نیروهای مسلح خیانت نموده اند، از لحاظ روشن شدن حقایق مربوط به وقایع بحران برای ثبت در تاریخ ایران خیلی مهم بود، لذا تا آنجا که برای من مقدور بود جستجو کردم. البته بدون توجه به شایعات (که متأسفانه وقایع بحران ایران وسیله ای شده در دست اشخاص مغرض برای سودجویی ها و مقاصد شخصی) آنچه برابر نقل قول اشخاص مورد اعتماد و همچنین مدارک مسلم و قطعی تا این تاریخ بدست آمده علاوه بر سپهبد ربیعی، عبارت هستند از:

سپهبد مقدم، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور^{۲۹}.
سرلشکر نشاط، فرمانده گارد جاویدان (۶۰).

سرلشگر جواد مولوی رئیس پلیس تهران.

سرهنگ کیخسرو نصرتی، رئیس ستاد پلیس تهران (۹).

دریادار شماع الله مجیدی، معاون فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی (۸).

سپهبد محقق، فرمانده ژاندارمری کشور، ضمن تشریح وضعیت خصوصی ژاندارمری کشور اظهار کرد:

«دیشب از ژاندارمری کشور به من اطلاع دادند که تعدادی از پرسنل شهربانی پس از تخلیه کلانتری های مربوطه با وضع بسیار بدی در حالت فرار به سربازخانه ونك - مركز آموزش افسری ژاندارمری - پناه برده اند. افسران نگهبان كسب تكلیف می کردند که چه بکنند، بالاخره دستور دادم تا در يك آسایشگاهی به آنها جا بدهند، ولی ورود پاسبانان شهربانی با بی ترتیبی به سربازخانه ونك سبب ایجاد وحشت و بی نظمی در سربازخانه گردیده و نتیجه بسیار نامطلوبی داشته است، به طوری که عده ای از سربازان ژاندارمری شبانه از دیوار سربازخانه پریده و فرار

نموده‌اند.

همچنین دیشب از اداره وظیفه عمومی تلفنی اطلاع دادند که جمعیت زیادی در مقابل اداره جمع شده و شعار می‌دهند، و تعداد نگهبانان برای جلوگیری از تجاوز احتمالی آنها به اداره وظیفه عمومی به هیچ وجه کافی نیستند، و برای تقویت مأمورین نگهبانی از فرمانداری نظامی کمک خواسته‌اند، ولی سپهبد رحیمی جواب داده که فرمانداری نظامی عده احتیاط ندارد که به کمک آنها بفرستد، وقتی به تیمسار پدره‌ای مراجعه کردم، ایشان هم همین جواب را به من دادند.

سپس اضافه نمود: «ستاد ژاندارمری کشور، چند روز است که در محاصره مخالفین می‌باشد و ما مجبور هستیم که با لباس شخصی به ستاد رفت و آمد بکنیم. اطراف سربازخانه شاهپور را هم مخالفین محاصره کرده‌اند، به طوری که ۴۸ ساعت [که] مأمورین نتوانسته‌اند از آنجا غذا برای گروهان قرارگاه و سربازان نگهبان به ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند بیاورند».

سپهبد خواجه نوری رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار داشت: «درباره شهربانی کشور، برابر گزارش رسیده به مرکز فرماندهی، تعداد زیادی از کلاتری‌ها را مخالفین اشغال [کرده‌اند] و اسلحه و مهمات و بیسیم‌های شهربانی به دست مخالفین افتاده است». و اضافه نمود: «چون از بعد از نصف شب دیشب تلفن‌های ستاد نیروی زمینی جواب نمی‌دادند، و گزارشات نوبه‌ای قسمت‌ها هم به موقع به مرکز فرماندهی ستاد نرسیده، من اطلاعاتی بیش از آنچه که تیمساران گفتند ندارم تا به عرض برسانم».

سرلشکر پرویز امینی‌افشار رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار نمود:

«نکاتی که می‌توانم به اظهارات فرماندهان اضافه کنم، این است که برابر آخرین خبری که در موقع آمدن به شورا به اداره دوم رسید، مخالفین مرکز پلیس را در میدان سپه به آتش کشیدند.

برابر گزارش ضد اطلاعات، دیشب سربازان در بعضی از سربازخانه‌ها از جمله سربازخانه قصر از دیوار پریده و فرار می‌کردند. و وضع داخلی یگان‌ها از لحاظ انضباط بسیار بد و وضعیت هرج و مرج در آنها

حکمرما است. در اطراف غالب سربازخانه‌ها اخلاک‌گراان اجتماع کرده و مشغول تظاهرات هستند، و در سربازخانه عشرت‌آباد با مأمورین استحقاقی درگیر شده‌اند.

درجریان مذاکرات شورای فرماندهان اطلاع دادند که نخست‌وزیر می‌خواهد با من صحبت کند. ولی مذاکره تلفنی از اطاق شورا با تلفن مستقیم نخست‌وزیر (خط شبکه مخصوص نخست‌وزیری) مقدور نبود، و می‌بایستی برای صحبت از جلسه خارج شده از دفترم با ایشان صحبت می‌کردم. چون قبل از تشکیل شورا با هم صحبت و قرار گذاشته بودیم که بعد از پایان جلسه به نخست‌وزیری بروم، به رئیس دفترم گفتم اطلاع بدهید که شورای فرماندهان هنوز تمام نشده، به محض پایان جلسه صحبت خواهم کرد. ولی آقای بختیار مجدداً پیغام داد [که] کار فوری دارد و حتماً می‌خواهد صحبت کند. بنابراین از ارتشبد شفقت وزیر جنگ خواش کردم جلسه را اداره کند و برای صحبت با نخست‌وزیر به دفترم رفتم. آقای بختیار می‌خواست که به نخست‌وزیری بروم. گفتم سپهبد رحیمی را که می‌خواستید فرستادم. اظهار کرد: بلی، اینجاست. گفتم: ایشان هم فرماندار نظامی است و هم رئیس شهربانی کشور، به‌طوری‌که اطلاع دارید کلیه یگان‌های موجود نیروی زمینی در تهران در اختیار فرمانداری نظامی است، هر دستوری دارید به ایشان بدهید تا اجرا کند. موضوع مهم، مشکلات نیروهای مسلح می‌باشد که با فرماندهان مشغول بررسی آنها هستیم، تا ببینیم چه می‌شود کرد؟ چیزی هم به‌خاتمه شورا نمانده و فکر نمی‌کنم زیاد طول بکشد. به محض اتمام جلسه به نخست‌وزیری خواهم آمد.

پس از مراجعت به اطاق شورا سپهبد حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ‌ارتشتاران چنین اظهار کرد:

«به‌طوری‌که تیمساران ملاحظه می‌کنید با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یگان‌ها که فرماندهان نیرو تشریح کردند به‌عللی که همه می‌دانیم، ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها بنابه اظهار فرماندهانشان قادر به انجام عملی نمی‌باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده‌اند و بنابه اظهار نخست‌وزیر مراجعت نمی‌کنند. ماه‌است که امور کشور تعطیل است. آیت‌الله خمینی خواهان جمهوری

اسلامی است. تمام ملت ایران هم عملاً در این مدت نشان داده‌اند که پشتیبان ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهاراتش در مجلسین و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا، و همچنین مصاحبه‌هایش می‌خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری در بین مردم ندارد[!]. آنچه که به نظر می‌رسد اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور به وسیله کی و چگونه صورت بگیرد. در کشور ترکیه از این موارد پیش آمده که بین احزاب اختلاف شدید ایجاد شده که در نتیجه امور کشور به حال وقفه درآمده. ارتش خود را کنار کشیده و اعلام نموده است [که] در سیاست دخالت نمی‌کند و از ملت پشتیبانی می‌نماید. پیشنهاد من اینست که در این مناقشه سیاسی هم ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید».

اظهارات و پیشنهاد سپهبد حاتم با توجه به اوضاع بحرانی آنروز کشور و نیروهای مسلح شاهنشاهی و توضیحات فرماندهان نیرو و رؤسا درباره حوادث و وقایع نیروها و امکانات آنها مورد استقبال و تأیید فرماندهان و رؤسای سازمانهای نیروهای مسلح و ادارات که در جلسه حضور داشتند، قرار گرفت.

در این موقع لازم دیدم اوامر اعلیحضرت را به تیمساران یادآوری کنم. اظهار کردم: به طوری که چند روز قبل که غالب تیمساران حضور داشتند بیان نمودم، اعلیحضرت علاوه بر دستور جلوگیری از خونریزی که همیشه بر آن تأکید می‌نمودند، در جلسه‌ای با حضور نخست‌وزیر و فرماندهان نیروهای سه‌گانه، پشتیبانی ارتش از دولت قانونی را امر فرموده‌اند^{۳۰} و علاوه بر این دو نکته، در یکی از جلسات شرفیابی «حفظ تمامیت و وحدت ارتش شاهنشاهی» را نیز تأکید [کرده] و اضافه نمودند که در این مورد به وزیر جنگ هم اوامری فرموده‌اند. ارتشبد شفقت وزیر جنگ اظهارات مرا تأیید نمود.

سپهبد حاتم اظهار کرد: «قطعاً منظور اعلیحضرت در مورد پشتیبانی ارتش از دولت تا موقعی بوده که نخست‌وزیر پشتیبان قانون اساسی باشد، نه خواهان جمهوری. حالا که آقای بختیار مانند مخالفین می‌خواهد جمهوری اعلام کند، بنابراین ارتش دیگر وظیفه ندارد از ایشان پشتیبانی کند». سپس اضافه نمود: «از طرف دیگر به طوری که فرماندهان

اظهار می‌کنند در وضعیت فعلی ارتش عملاً قادر به پشتیبانی نمی‌باشند، و خیلی دیر شده است. ادامه وضعیت ارتش به این صورت هم نتیجه‌ای جز ادامه خونریزی بی‌پایان ندارد، به همین دلیل است که پیشنهاد کردم ارتش بیطرفی خود را اعلان نماید».

سپهبد حاتم در دفاعیات خود نیز چنین گفت: «گفتم باید ما به ملت بپیوندیم و اعلان همبستگی کنیم تا به این برادرکشی خاتمه داده شود، چون دیگر شاه به مملکت بر نمی‌گردد و ما باید برای بقاء ارتش و نگهداری آن تلاش کنیم» (۵۲)

سپهبد ربیعی نیز در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... [از] کسانی که خیلی آتشین صحبت کردند سپهبد حاتم بود، یکی سپهبد خلعتبری و دیگری معاون پارلمانی وزارت جنگ... موضع حاتم به عقیده من جانب‌داری از رفتن بختیار بود و می‌گفت باید برو... معاون پارلمانی وزارت جنگ هم... موضع حاتم را دنبال کرد و خیلی هم خوب صحبت کرد و خیلی داغ. کسی که اول جانشین طوفانیان بود. البته این [را] جهانیانی هم گفت، ما بارها گفتیم» (۳۱)

سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ ارتش‌تاران اظهار نمود: «من هم به منظور جلوگیری از خونریزی بی‌پایان با پیشنهاد سپهبد حاتم موافقم ولی با توجه به خواسته اکثریت پرسنل نیروهای مسلح عقیده دارم که لازم است با ملت ایران همبستگی اعلام شود».

سپهبد فیروزمند در دفاعیات خود نیز گفت: «در روزهای آخر^۳ بالاخص [بعد] از تاریخ رفتن شاه ما احساس می‌کردیم که دیگر زمینه برای ادامه سلطنت از بین رفته است» (۵۳)

سپهبد معصومی نائینی معاون پارلمانی وزارت جنگ، پس از تشریح وضع بحرانی کشور و احساسات مردم اظهار داشت: «اعلیحضرت از کشور خارج شده‌اند، آنچه روشن است [این است که] مراجعتی هم در بین نیست. ملت ایران مدت‌ها است یکپارچه نشان داده‌اند [که] طرفدار و خواستار آیت‌الله خمینی هستند و کسی طرفدار دولت آقای بختیار نمی‌باشد. مملکت دارد از بین می‌رود. آقای بختیار هم در این مدت عملاً نشان داده که در مقابل اراده ملت ایران قادر به عملی نیست. بنابراین من هم عقیده دارم که برای جلوگیری از

خونریزی و خاتمه دادن به این وضعیت ناگوار اعلان همبستگی شود». سپهبد خلعتبری معاون اطلاعاتی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی ضمن تأیید پیشنهاد سپهبد حاتم اظهار کرد:

«به طوری که گفته شد آقای بختیار هم در تمام این مدت تلاش کرده است که جمهوری اعلان کند. همه می دانیم که ایشان به هیچ وجه طرفداری بین مردم و پرسنل نیروهای مسلح ندارد. به همین جهت من هم عقیده دارم که با ملت اعلان همبستگی شود».

سپهبد حسین جهانبانی معاون پرسنلی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی، ضمن موافقت با پیشنهاد سپهبد فیروزمند اضافه نمود: «بیش از یکماه است که بارها ما در نیروی زمینی گفتیم باید همبستگی اعلام کنیم ولی توجه نکودند».

ارتشبد جعفر شفقت وزیر جنگ، ضمن موافقت با پیشنهاد سپهبد حاتم اظهار کرد:

«باید ارتش را حفظ و از متلاشی شدن آن جلوگیری کنیم». ارتشبد حسین فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات پس از تأیید پیشنهاد سپهبد حاتم اضافه نمود: «به نظر من هم دیر شده است».

پس از صحبت و اظهار نظر چند نفر دیگر از تیمساران که عده ای از آنها طرفدار اعلان «بیطرفی» و تعدادی دیگر موافق اعلام «همبستگی» بودند، اظهار کردم: حالا که با توجه به اظهارات فرماندهان نیرو و وضعیت نیروهای مسلح و امکانات آنها پیشنهاد سپهبد حاتم مورد توجه تیمساران قرار گرفته و به منظور جلوگیری از خونریزی و حفظ تمامیت ارتش عده ای طرفدار اعلان بیطرفی و تعدادی دیگر خواهان اعلان همبستگی هستند، دو نکته را یادآوری می کنم: اولاً به طوری که تیمساران اطلاع دارید برابر قوانین و مقررات، ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد. ثانیاً با توجه به اوامر اعلیحضرت در مورد حفظ وحدت و تمامیت ارتش بهتر است که وحدت نظر باشد. تیمساران هر نظری دارید بیان کنید تا بحث شود، بلکه شورا به اتفاق آراء تصمیم بگیرد.

پس از اظهار نظر و بحث چند نفر از جمله سرلشکر خسروداد فرمانده هواپیمائی نیروی زمینی که طرفدار اعلان همبستگی بودند،

سپهبد حاتم اظهار نمود: «تیمساران به قدر کافی اظهار نظر کردند، اگر تیمسار ریاست ستاد اجازه می‌دهید رأی گرفته شود». رأی گرفته شد. «بیطرفی ارتش» به اتفاق آراء مورد تصویب فرماندهان و رؤسای ادارات و سازمانهای نظامی قرار گرفت.

سپهبد ربیعی در کنفرانس مطبوعاتی روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ که پس از دستگیری تعدادی از مقامات در محل «ستاد [امام] خمینی» تشکیل شده بود چنین گفت: «... صبح دیروز (۵۷/۱۱/۲۲) ساعت ۹ به من اطلاع دادند که برای تشکیل یک میتینگ با شرکت فرماندهان ارتش به ستاد [ارتش] بروم. من به آنجا رفتم و در آنجا در حدود ۵۰ نفر از امرای والای ارتش بودند که همه به اتفاق و صددرصد تصمیم گرفتند و گفتند که ادامه پشتیبانی از دولت بختیار کسار صحیحی نیست... اما من دیدم [که] بختیار می‌گوید می‌خواهم از طریق قانون اساسی جمهوری اعلام کنم و آقای مهندس بازرگان هم می‌خواهد جمهوری اعلام کند، پس فکر کردم نتیجه یکی است و چرا کاری کنم که منجر به خونریزی شود. نایستی از دولت بختیار پشتیبانی کنم...» (۱۲) سپهبد مهدی رحیمی فرماندار نظامی تهران نیز در همین کنفرانس مطبوعاتی نظر خود را چنین بیان داشته است: «... ارتش هیچ وقت از ملت جدا نبوده، ملت را در خودش می‌دیده و من هم خودم را از ملت جدا نمی‌دانم...» (۱۲)

به سپهبد حاتم گفتم: تیمسار صورتجلسه شورا را بنویسید وی ضمن مشاوره با تیمساران از جمله سپهبد فیروزمند و سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد، شروع به نوشتن صورتجلسه کرد. بعد از مدتی نامبرده صورتجلسه شورا را قرائت نمود. پس از اظهار نظر اصلاحی چند نفر از تیمساران، سپهبد مقدم نیز پیشنهاد نمود، کلمه «با تمام قدرت» در جمله آخر اضافه شود. سپهبد ربیعی در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... همه گفتند موافقم امضاء کردند... فقط یادم است که مقدم یک قویاً به جملات اضافه کرد...» (۶۰) و بعد از قرائت مجدد صورتجلسه و توافق نظر در متن اعلامیه ارتش به شرح زیر، فرماندهان و رؤسا آنرا تأیید و امضاء نمودند: «اعلامیه ارتش: ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت

کشور عزیز ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به‌نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورایمالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل [شد] و به‌اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام [کند] و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن‌پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.» (۶۲) در اینجا لازم است به‌اختصار، دلایلی را که مسبب موافقت من با تصمیم شورایمالی ارتش گردیده بیان نمایم. به‌طوری‌که تشریح شد، مدت چندین‌ماه بود که زندگی مردم بکلی مختل [شده] و همه روزه بیپرده عده‌ای از نیروهای مسلح و مخالفین کشته و زخمی می‌شدند. وضع اقتصادی کشور کاملاً فلج شده، اغتشاشات و اعتصابات و آشوب به‌طور دائم در مملکت حکمفرما بود. پس از ماه‌ها تلاش شبانه‌روزی و بحث و بررسی‌های زیاد در دولت آقای شریف‌امامی و دولت نظامی ارتشبد از هاری و تماس مستقیم با اعلیحضرت و سایر مقامات مملکت به‌منظور برقراری امنیت و آرامش در کشور همگی به‌این نتیجه رسیده بودند که مشکل مملکت باید از «طریق سیاسی» وبدون خونریزی حل شود. به‌طوری‌که شاهنشاه در موقع حرکت در فرودگاه نیز این دستور را به‌من تکرار و تأکید فرمودند.

پس از مسافرت اعلیحضرت، آقای بختیار در مدت تقریباً یک‌ماه با اظهارات مخالف قانون اساسی و اقدامات مشکوک خود (مطابق خواسته‌های همکاران سابقش) به‌امید بدست آوردن فرصت برای تغییر رژیم و اعلام جمهوری، با دادن وعده‌های خلاف، مرتباً ارتش را در مقابل اعمال انجام شده، بخصوص آوردن آقاي خمینی به‌ایران [؟] قرار داده و دگرگونی‌هایی در کشور و نیروهای مسلح به‌وجود آورد. بنابراین پس از آخرین اقدامات وی در روز ۲۱ بهمن که نتیجه‌اش ایجاد هرج و مرج در کشور و نیروهای مسلح بود، وقتی بعد از دو ساعت و نیم بحث و بررسی با فرماندهان و رؤسای نیروهای مسلح به‌راه حل بیطرفی ارتش

رسیدیم، من تصمیم شورای عالی ارتش را يك نتیجه‌گیری منطقی از اوضاع و احوال آن روز کشور، و امکانات نیروهای مسلح دانسته، و مناسب‌ترین راه حل برای ارتش تشخیص دادم. زیرا این راه حل مشمول دستورات اعلیحضرت و منطبق با وضع عمومی کشور (که آقای بختیار به وجود آورده بود)، امکانات نیروهای مسلح، نظرات تمام فرماندهان و رؤسا و خواسته پرسنل نیروهای مسلح بود^{۳۲}. که ضمن حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح، از ادامه خونریزیهای بی‌پایان، طرف ملت و بروز جنگ‌های داخلی و برادرکشی جلوگیری [کرده] و استقلال و تمامت سرزمین کشور را تضمین می‌نمود.

سپید حاتم صورتجلسه شورای فرماندهان را پس از امضاء کلیه شرکت‌کنندگان به من داد، ساعت در حدود يك بعد از ظهر بود.

فرماندهان نیرو اظهار کردند: «اقدام شود که زودتر اعلامیه ارتش را از رادیو پخش کنند تا مردم مطلع شده و از ادامه حمله به سربازخانه‌ها و امکان نظامی خودداری نمایند». به سرلشکر وفا رئیس روابط عمومی ستاد بزرگ، اظهار نمودم که من یا نخست‌وزیر تلفنی صحبت می‌کنم. تیمسار هم با سازمان رادیو تماس بگیرد تا اعلامیه ارتش را هرچه زودتر پخش نمایند.

در این موقع که چند دقیقه از ساعت يك بعد از ظهر گذشته بود به نخست‌وزیر تلفن زده اظهار کردم جلسه شورای فرماندهان الان تمام شد. در شورا پس از بحث و بررسی درباره وضعیت نیروهای مسلح و امکانات آنها و همچنین حوادث کشور و وقایع تهران بخصوص در ۲۴ ساعت اخیر، اجباراً تصمیم بر اعلام بیطرفی ارتش در مناقشات سیاسی گرفته شد^{۳۳}.

آقای بختیار اظهار نمود: «سرپرست رادیو و تلویزیون، داشت اعلامیه بیطرفی ارتش را برای من می‌خواند. گوشی دستش است و اجازه پخش می‌خواهد. منتظر بودم که تیمسار صحت صدور اعلامیه را تأیید بکنید». و اضافه کرد: «الان دستور می‌دهم که پخش نمایند». گفتم می‌خواستم ببایم نخست‌وزیری تاجریان شورا را شرح بدهم. اظهار داشت: «ساعت ۴ بعد از ظهر که همدیگر را خواهیم دید، در این مورد هم صحبت می‌کنیم». گفتم: بسیار خوب.

چند روز قبل

[illegible]

[Handwritten notes in Persian script, mostly crossed out or scribbled over.]

آقای بختیار بعد از ۴ سال در این باره نیز مطالب را بکلی تحریف و تغییر داده و در صفحه ۲۲۹ کتاب «یگرنگی» اش^{۳۴} چنین می‌نویسد: «... در ساعت ۱۱ بالاخره تماس تلفنی با قسره‌باغی برقرار شد. قره‌باغی به من می‌گوید که ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. من به او گفتم: حدس زده بودم! حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیه آنرا به من دادید!...» و سپس در صفحه ۲۳۱ چنین ادامه می‌دهد: «... گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیوئی بخواهم، متن اعلامیه بیطرفی ارتش را که قره‌باغی به من اطلاع داده است، لااقل تا یکساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم بود تمام کردم». (۵۶)

این نوشته‌های وی مانند بقیه اظهاراتش برخلاف واقع می‌باشد. زیرا او لا در روز ۲۲ بهمن تماس تلفنی من با آقای بختیار هیچگاه قطع نگردید، و نه تنها قبل و بعد از شورا چندین بار به همدیگر تلفن کردیم، بلکه همانطور که گفته شد، در وسط جلسه شورای فرماندهان هم ایشان به ستاد تلفن زده و باهم صحبت نمودیم. ثانیاً برابری متن اعلامیه شورای فرماندهان در ساعت ۱۰/۳۰ [شد] و در حدود دو ساعت و نیم بحث و بررسی طول کشید، و در ساعت ۱۳ پس از خاتمه شورا بود که بیطرفی ارتش اعلام [شد] و من چگونگی را به ایشان اطلاع دادم نه در ساعت ۱۱. ثالثاً اگر نخست‌وزیر با تصمیم بیطرفی شورای عالی ارتش مخالف بود، و آنرا منطبق با وضعیت آنروز کشور تشخیص نمی‌داد، به جای اینکه بنا به اظهار غیرواقع خودش دستور بدهد! «لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند»، می‌توانست اساساً اجازه پخش به رادیو نداده و از انتشار آن جلوگیری نماید. ولی چون برخلاف آنچه که امروزه می‌گوید، آنروز آنرا کاملاً جوابگوی وضعیتی که خود در این مدت برای نیروهای مسلح به وجود آورده بود می‌دانست، و حتی به نوشته خودش در انتظار تأییدیه آن بود، لذا همان‌طور که گفته شد ضمن موافقت اظهار کرد: «الان دستور می‌دهم پخش نمایند» و بلافاصله دستور پخش اعلامیه بیطرفی ارتش را داد و بعد از چند دقیقه سرلشکر وفا رئیس روابط عمومی ستاد بزرگ تلفن زده اظهار نمود: «تیمسار، رادیو ایران برنامه خود را قطع نموده و اعلامیه ارتش را پخش کرد». ساعت در حدود یک و پانزده دقیقه بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ بود.

در پایان شورا به فرماندهان و رؤسای سازمانهای ارتشی دستور دادم که تیمساران سریعاً به ستاد مربوطه مراجعت نموده و به فرماندهان و یگانهای تابعه ابلاغ نمایند که، فرماندهان سربازخانه‌ها برابر طرحهای استحفاظی خود از تجاوز و ورود اشخاص متفرقه به سربازخانه‌ها و اماکن نظامی جلوگیری نموده و از آنها حفاظت نمایند.

سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «... بعد از ساعت‌ها بحث تصمیم براین شد که اعلام بیطرفی ارتش را بکنیم... قره‌باغی دستور داد، درعین بیطرفی از ورود افراد غیر نظامی به پادگان‌ها و سازمان‌های ارتشی جلوگیری کنیم...» (۵۳)

پس از پایان شورا وقتی که اعلامیه ارتش را به رئیس دفتر می‌دادم که از آن فتوکپی تهیه [کند] تا به هر یک از فرماندهان و رؤسای نسخه تحویل نماید، ارتشبد شفقت وزیر جنگ نزد من آمده اظهار نمود: «چون من وزیر هستم، می‌خواهم امضای خود را خط بزنم!» سؤال کردم: «چطور تیمسار تغییر عقیده دادید؟! اظهار نمود: «نه خیر، با بیطرفی ارتش موافقم ولی امضای خود را می‌خواهم خط بزنم!» گفتم: با وجود اینکه این عمل تیمسار صحیح نیست، ولی بفرمائید! ارتشبد شفقت روی امضای خود را خط کشید!! (به طوری که خط خوردگی امضای ایشان مشخص است) (۶۲)

در خاتمه جلسه برحسب معمول فرماندهان نیرو و چند نفر از رؤسا به دفتر من آمدند. همگی از احتمال ادامه تجاوز مردم به سربازخانه‌ها و اماکن نظامی و همچنین ادامه خونریزی پیهوده نگران بودیم و بحث در این بود که اعلامیه بیطرفی ارتش آیا به اغتشاشات و آشوبها خاتمه [داده] و سبب آرامش در کشور خواهد شد یا نه؟

به فرماندهان گفتم: قرار بود جلسه‌ای با آقایان بختیار و بازرگان داشته باشیم. صبح قبل از تشکیل شورا خبر کردند که آن جلسه برای ساعت ۴ بعد از ظهر امروز توافق شده. در مورد محل هم که گویا نخست‌وزیر خواسته بود از لحاظ امنیتی در یک محل محرمانه‌ای باشد، موافقت به عمل آمده است.

فرماندهان بخصوص سپهبد بدره‌ای و سپهبد ربیعی پیشنهاد کردند که: «با توجه به اعلام بیطرفی ارتش می‌توانید از آقای بازرگان بخواهید

که به منظور جلوگیری از خونریزی بیهوده اعلامیه‌ای داده شود تا مردم از ادامه حمله به سربازخانه‌ها خودداری نمایند». گفتم: حتماً در ملاقات بعد از ظهر این موضوع را خواهم خواست. ولی سربازخانه‌ها باید طبق طرح‌های استحقاقی مربوطه در برابر تجاوز اشخاص حفاظت شوند. سپس به سپهبد مقدم گفتم: تیمسار هم بعد از ظهر در جلسه ساعت ۴ حضور داشته باشید. فرماندهان نیرو چون عجله داشتند که هرچه زودتر به ستادهای خود مراجعت [کرده] و دستورات لازم را به سازمان‌های مربوطه بدهند، با عجله دفتر را ترک کردند.

با روشن شدن حقایق مربوط به وقایع بحران ایران یادآوری این نکته نیز ضروری است. آقای هوشنگ نهاوندی همان‌طور که در ترجمه قسمت‌هایی از کتاب «پاسخ به تاریخ» اعلیحضرت اعمال غرض نموده، در کتاب دیگری به نام «ایران در رؤیای نافرجام» نیز در صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۶- مسائل را مانند: «شرکت سپهبد مهدی رحیمی فرماندار نظامی تهران در شورای عالی فرماندهان نیروهای مسلح» یا «کشته شدن سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی بعد از خاتمه شورا در روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و رسیدن به لویزان در ستاد نیروی زمینی» عنوان نموده که کاملاً عاری از حقیقت بوده و با واقعیت به هیچ وجه منطبق نمی‌باشد. وقتی شروع به بررسی گزارشهای مرکز فرماندهی ستاد نمودم اطلاعات واصله حاکی بود [که] اغتشاش‌کنندگان که از صبح امروز در اطراف پادگان‌ها مشغول تظاهرات بودند، با کمک پرسنل نظامی طرفدار مخالفین وارد تعدادی از سربازخانه‌ها شده‌اند. در مورد پادگان عشرت‌آباد ذکر گردیده بود که با همکاری افراد گارد شهربانی مقیم عشرت‌آباد مهاجمین موفق شده‌اند وارد محوطه سربازخانه بشوند. روزنامه اطلاعات روز ۲۲ بهمن‌ماه نیز چنین نوشت:

«شورش در پادگان عشرت‌آباد ساعت ۱۱ صبح امروز پادگان عشرت‌آباد شورش کرد. ماجرا هنگامی شروع شد که گروهی از افراد مسلح به طرف این پادگان راه افتادند و پادگان را به محاصره گرفتند. ابتدا تیراندازی‌هایی صورت گرفت و به دنبال آن از داخل پادگان، گروه کثیری از سربازان به طرفداری از مردم لباس‌های خود را بیرون آوردند و با پیراهن درحالی که مسلسل و سلاح‌های خود را در دست داشتند به

مردم پیوستند و همراه آنها برای تصرف این پادگان مشغول تیراندازی شدند...» (۵۰)

با بررسی این گزارش‌ها روشن گردید که قبل از اعلان بیطرفی ارتش، اغتشاش‌کنندگان علاوه بر اشغال کلانتری‌های شهربانی و تصرف و آتش‌زدن پلیس تهران در میدان سپه، موفق شده بودند با کمک پرسنل طرفدار خود وارد تعدادی از سربازخانه‌ها نیز بشوند.

آقای بختیار تلفن زده، اظهار نمود: «تیمسار، برای آمدن به جلسه‌ای که بعد از ظهر باهم داریم، مدتی است که هلی‌کوپتر خواسته‌ام، ولسی تا به حال نرسیده است! خیلی تعجب کردم که چرا در مورد هلی‌کوپتر به من مراجعه می‌کند! و چطور از ساعت یک و نیم برای جلسه ساعت ۴ بعد از ظهر هلی‌کوپتر می‌خواهد! (البته آن روز نمی‌توانستم حدس بزنم که نخست‌وزیر قصد فرار و مخفی شدن دارد! و در جلسه ۴ بعد از ظهر که با من قرار ملاقات می‌گذارد حاضر نخواهد شد. همچنین باید اضافه شود [که] اگر آقای بختیار چنانچه امروز ادعا می‌کند طرفدارانی داشت! معلوم نیست چه الزامی بود که آن روز، وی از نخست‌وزیری که شدیداً به وسیله نیروهای مسلح حفاظت می‌شد فرار نموده و مخفی گردد! و حتی جرأت نکند در منزل فامیلش (آقای مهندس جفرودی) در جلسه‌ای که خود آن را با همکاران سابقش ترتیب داده بود حاضر شود!...) اظهار کردم: باید دید چطور شده و اضافه نمودم: دستور می‌دهم سؤال کنند که چرا نفرستاده‌اند؟ به دفتر ستاد گفتم چگونه را تحقیق کنند.

چیزی نگذشته بود که مجدداً آقای بختیار با نگرانی تلفن زده و اظهار کرد: «تیمسار حالا دیگر هلی‌کوپتر به من نمی‌دهند!» گفتم: من هیچ وقت در جریان هلی‌کوپتر شما نبودم. اطلاع ندارم! دستور دادم چگونه را سؤال کنند. با ناراحتی اظهار کرد: «تا به حال که نرسیده است! به خاطر من رسید [که] هلی‌کوپتری که منتظر بود مرا به نخست‌وزیری ببرد هنوز در محوطه ستاد بزرگ است. گفتم الان دستور می‌دهم هلی‌کوپتری [را] که اینجا است برای شما بفرستند. به دفتر ستاد دستور دادم، هلی‌کوپتر را بفرستید برای نخست‌وزیر و مراقب باشید [که] رسیدن آنرا اطلاع بدهند. ضمناً ابلاغ کنید یک هلی‌کوپتر برای من بیاورند.

بعد از چند دقیقه اطلاع دادند که هلی کوپتری که از ستاد بزرگ فرستاده شده بود در محوطه دانشکده افسری [به] زمین نشسته و آقای بختیار هم سوار شده و در حال پرواز می باشد.

سپس از دفتر اطلاع دادند [که] هلی کوپتری که خواسته بودید در محوطه ستاد بزرگ آماده است و اضافه نمودند که اظهار شده: «از افسران خلبان هلی کوپتر، کسی حاضر به خلبانی آقای بختیار نبوده است».

اختفاء بختیار

□ بختیار و اعلامیه شماره ۴۳ فرماندار نظامی

□ توافقی [!] بختیار با مخالفین و استعفای او بعد از وارد ساختن

آخرین ضربه به نیروهای مسلح

با توجه به اظهارات سپهبد بدره ای در شورای فرماندهان نگران وضع نیروی زمینی بودم. محل ملاقات بعد از ظهر با نخست وزیر هم (منزل آقای مهندس جفروبی) در نیاوران، نزدیکی لویزان قرارگاه ستاد نیروی زمینی قرار داشت. تصمیم گرفتم [که] از ستاد بزرگ ارتشتاران به لویزان رفته و پس از بررسی وضعیت نیروی زمینی از نزدیک، در ساعت ۴ بعد از ظهر روز (۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷)، از آنجا به ملاقات آقایان بختیار و بازرگان بروم. سپهبد حاتم و سپهبد مقدم همراه من به ستاد نیروی زمینی آمدند.

وقتی به ستاد نیروی زمینی در لویزان رسیدیم، ساعت در حدود ۱۵ بود، و برخلاف آنچه که آقای نهاوندی در کتاب آورده: «سپهبد عبدالعلی بدره ای بعد از شورای فرماندهان و رسیدن به لویزان در ستاد نیروی زمینی کشته شد!!»، وی با تعدادی از معاونین خود در دفترش بود. (خبر کشته شدن سپهبد بدره ای در ساعت ۱۴ روز ۲۳ بهمن ماه

۵۷ از رادیو اعلام گردید. و بنا بر اطلاع موثق وی قبل از ظهر روز مذکور پس از ورود مخالفین به محوطه لویزان در موقع خروج از ساختمان ستاد نیروی زمینی به وسیله آشوبگران کشته شده است. روزنامه اطلاعات در روز ۲۳ بهمن ماه ۵۷ چنین نوشت: «سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی امروز مورد حمله انقلابیون قرار گرفت و پس از آنکه به شدت مجروح شد به بیمارستان جرجانی انتقال یافت و در بیمارستان درگذشت. این خبر حدود ساعت ۱۳ به دست ما رسید ولی چون از صحت آن اطلاعی در دست نبود با بیمارستان جرجانی تماس گرفته شد و این بیمارستان کشته شدن وی را تأیید کرد.» (۵۴)

از سپهبد بدره‌ای چگونگی وضعیت سربازخانه‌ها را سؤال کردم. اظهار نمود: «به علت نداشتن ارتباط، اطلاع صحیحی از آنها ندارم. در مورد سربازخانه عشرت‌آباد اظهار کرد: «چون تعدادی از پرسنل گارد شهربانی مقیم سربازخانه عشرت‌آباد با متجاوزین همکاری نموده‌اند، آنها وارد محوطه پادگان شده‌اند. ولی گویا یگان لشکر گارد در مقابل آنها مقاومت می‌نماید و تیراندازی ادامه دارد». در مورد دستورات شورا اظهار نمود: «اعلام بیطرفی ارتش و دستور حفاظت سربازخانه‌ها و اماکن به کلیه پادگان‌های نیروی مخابره شد و [به] بعضی از فرماندهان خارج از مرکز هم که تلفن نمودند مجدداً مراتب را تأکید کردم...».

در حدود ۱۰ دقیقه به ساعت ۴ مانده بود که آقای مهندس جفرودی تلفن زده اظهار نمود: «به ستاد بزرگ تلفن کردم نبودید. مسئولین دفتر، نیروی زمینی را به من دادند. به علت راه‌بندان و شلوغی شهر آنها تأخیر کرده‌اند (منظور آقایان بختیار و بازرگان بود). می‌خواستم خواهش کنم قدری تأمل کنید. به محض اینکه رسیدند، من تلفن می‌زنم تا تیمسار بیایید. دیگر اینکه به علت امنیتی بهتر است با لباس شخصی باشید».

در دفتر فرمانده نیروی زمینی، در انتظار تلفن آقای مهندس جفرودی بودم. سپهبد بدره‌ای راجع به گزارشات رسیده درباره ادامه حملات مردم به سربازخانه‌ها و مقاومت در برابر آنها صحبت می‌کرد، و اظهار می‌نمود که سربازخانه‌ها مجبور به دفاع هستند و بگران ادامه خونریزی بود. مجدداً ضرورت صدور اعلامیه از طرف آقای بازرگان، به منظور جلوگیری از حمله مخالفین و آشوبگران به سربازخانه‌ها و تأسیسات

نظامی را مطرح کرد. اظهار نمودم که می‌خواهم بروم به ملاقات آقایان، این موضوع را موکداً [از آنها] خواهم خواست.

تلفن زنگ زد. سپید فیروزمند معاون ستاد بزرگ بود. اظهار کرد: «به طوری که گزارش می‌رسد کلانتری سوار و دانشکده پلیس سقوط کرده‌اند، جمعیت زیادی اطراف محوطه ستاد بزرگ ارتشتاران جمع شده‌اند، احتمال تجاوز به ستاد می‌رود. چه دستور می‌دهید؟» جواب دادم: قبلاً دستور داده‌ام، وظیفه هرکس روشن است، باید مقاومت و جلوگیری شود، با مردم به وسیله بلندگو صحبت و اخطار کنید که نگهبانان و مأمورین حفاظت، وظیفه دارند از تأسیسات و اماکن نظامی دفاع [کرده] و از ورود اشخاص متفرقه جلوگیری نمایند و اضافه کردم: ستاد بزرگ باید با استفاده از کلیه امکانات موجود با تمام قدرت حفظ شود. سپید فیروزمند در این مورد در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «... قره‌باغی دستور داد [که] درعین بیطرفی از ورود افراد غیرنظامی به پادگان‌ها و سازمان‌های ارتشی جلوگیری کنیم، اما هنگامی که خبر سقوط کلانتری سوار و دانشکده پلیس را دریافت داشتم و به او اطلاع دادم، دستور مقاومت داد. اما من اصرار کردم که برپام ستاد پرچم سفید را بالا ببریم ولی او شدیداً مخالفت کرد و بالاخره در ساعت ۱۸ فرمانده قرارگاه درب را به روی مردم باز کرد و آنها وارد ستاد شدند» (۵۲)

در حدود ساعت ۵ بعد از ظهر بود [که] آقای مهندس جفرودی تلفن کرد و اظهار داشت: «آقایان منتظر تیمسار هستند». به سپید حاتم گفتم: من بعد از خاتمه جلسه به ستاد بزرگ خواهم آمد. و با سپید مقدم از ستاد نیروی زمینی حرکت کردم. وقتی وارد محوطه خانه شدیم، آقای مهندس جفرودی در مقابل ساختمان منتظر بود و بی اظهار نمود: «قبل از اینکه نزد آقایان برویم اجازه بفرمائید من چند کلمه مطلب خصوصی دارم»، و ما را به اطاق دیگری راهنمایی و اظهار کرد: «اگر قدری تلفن دیر شد علتش اینست که با آقای دکتر بختیار مشغول مذاکره بودیم. ایشان استعفای خودش را نوشته و فرستاده ولی هنوز در متن آن توافق حاصل نشده است. دوتای استعفا تهیه شده. يك متن را آقای بختیار نوشته، دیگری را هم آقایان تنظیم کرده‌اند. متن را برده‌اند نزد

آقای بختیار. به هر صورت مطمئن هستم که توافق حاصل می‌شود!»
سوال کردم: چطور آقای بختیار اینجا نیست؟! مگر می‌خواهد استعفاء بکند؟ جواب داد: «من تلفنی نمی‌توانستم بگویم. دور هم نیست، در همین نزدیکی‌هاست!» گفتم: برای آمدن هلی‌کوپتر می‌خواست که فرستادم، هلی‌کوپتر را هم در محوطه باشگاه گارد شاهنشاهی (آقدسیه) موقع رفتن به لویزان همراه دیدم نشسته بود. پس کجاست و چطور نیامده؟! اظهار کرد: «در آخرین لحظات به دلایل امنیتی حاضر نشد بیاید ولی همین نزدیکی‌هاست و یک نفر رابط هست!!»

اگرچه خبر استعفاء آقای بختیار همیشه مطرح و خبری بود که هر روز شنیده می‌شد. ولی از اینکه تا یک ساعت پیش که درخواست هلی‌کوپتر می‌نمود هیچ‌گونه اشاره‌ای درباره استعفا ننموده و حتی با من قرار ملاقات گذاشته و بدون اطلاع در محل حضور نیافته و در حالت اختفاء استعفانامه خود را فرستاده بود، خیلی متعجب شدم!!

آقای جفرودی اظهار نمود: «آقایان منتظر تیمسار هستند»، و من و سپهبد مقدم را به سالن پذیرائی راهنمایی کرد. با ورود به سالن تعجب بیشتر شد. زیرا من که بنابر اظهار آقای جفرودی و خود آقای بختیار فقط قرار ملاقات با آقایان بختیار و بازرگان را داشتم، باعده دیگری که هیچ‌گونه آشنائی با آنها نداشته و از حضورشان در آنجا بی‌اطلاع بودم روبرو شدم!!!

با توجه به توضیحاتی که در قسمت استعفاء آقای بختیار داده شد و همچنین اظهارات آقای جفرودی، که به محض رسیدن به منزل ایشان بدون مقدمه و دفعتاً درباره استعفاء آقای بختیار توضیح داد، معلوم شد این جلسه با نظر و اطلاع آقای بختیار، به منظور استعفاء ایشان ترتیب داده شده است! زیرا وی با اجرای دستور خارجی‌ها، وضع کشور و ارتش را به مرحله‌ای رسانیده بود، که می‌دانست باید مستعفی [شده] و خود را کنار بکشد^{۳۵}. و به همین دلیل بوده که نخست‌وزیر صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن‌ماه قبل از تشکیل شورای عالی فرماندهان ارتش، وقتی که بعد از تلفن به آقای جفرودی به من تلفن زده و قرار ملاقات ساعت ۴ بعد از ظهر را تأیید می‌نماید، همزمان به دفتر آقای بازرگان، به آقای امیرانتظام نیز تلفن زده و صراحتاً به ایشان اظهار می‌کند که: «بعد از ظهر خواهد آمد

و استعفاء خواهد داد» (۲۷)

با توجه به ۳۶ مطالبی که ذکر شد، مسلم می‌شود که آقای بختیارنه تنها قبل از اتخاذ تصمیم بیطرفی ارتش (که در حدود ساعت یک بعدازظهر روز ۲۲ بهمن صورت گرفت) بلکه اساساً صبح روز مذکور و قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان مصمم به استعفاء بوده است. و تمام اظهارات ایشان درباره اعلامیه بیطرفی ارتش، به‌طوری‌که قبلاً شرح داده شد جز سرپوش گذاشتن به‌روی خیانت‌های خود و تهمت زدن به فرماندهان نظامی چیز دیگری نمی‌باشد!

باری آقای مهندس جفروودی حاضرین را بدین ترتیب معرفی کرد: آقایان: دکتر سیاسی (رئیس سابق دانشگاه تهران)، مهندس بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت)، دکتر یدالله سبحانی (استاد سابق دانشگاه تهران)، مهندس حق‌شناس (وزیر راه اسبق)، مهندس خلیلی (رئیس سابق دانشکده فنی)، مهندس امیرانتظام (معاون نخست‌وزیر در دولت موقت بازرگان).

آقایان اظهار نمودند که: «ارتش ایران هم از افراد این کشور تشکیل شده و از ملت جدا نیستند...». آقای بازرگان اظهار کرد: «ارتش ایران و افسران ارتش مورد احترام همه ملت ایران هستند». سپس سؤال نمود: «ارتش از دولت موقت پشتیبانی می‌کند؟» جواب داد: «ارتش بیطرفی خود را اعلام کرده است. اظهار نمود: «پس ارتش با دولت موقت همکاری نمی‌کند، در صورتیکه می‌خواستیم از رادیو اعلان کنیم که ارتش از دولت موقت پشتیبانی می‌نماید». اظهار کردم: نظر شورای عالی ارتش همان است که در اعلامیه ارتش نوشته شده و برابر مقررات، ارتش حق دخالت در امور سیاسی را ندارد. آقایان از شنیدن جواب من ناراحت شدند.

آقای بازرگان چگونگی جریان تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور فرمانداری نظامی روز قبل را سؤال کرد!، گفتم: این تصمیم نخست‌وزیر بود. و اضافه نمودم: آقای بختیار علت تغییر ساعت را تقارن روز شنبه ۲۱ بهمن با سالروز واقعه سیاهکل مجاهدین و فدائیان توجیه [کرده] و معتقد بود که آنان در چند نقطه شهر تظاهرات برپا نموده، و قصد دارند که در شهر اغتشاش ایجاد نمایند.

سپس اظهار کردم: در ستاد نیروی زمینی که بودم، گزارشات رسیده حاکی بود که از صبح امروز آشوبگران به سربازخانه‌ها و مؤسسات نظامی حمله می‌نمایند. به طوری که سپهبد فیروزمند معاون ستاد نیز اطلاع داده، عده‌ای [در] اطراف محوطه ستاد بزرگ جمع شده‌اند و احتمال حمله آنها به ستاد می‌رود. و یادآوری نمودم که پرسنل نیروهای مسلح برابر مقررات و دستورات صادره، موظف به دفاع از سربازخانه‌ها و تأسیسات و اماکن نظامی هستند. بنابراین برای جلوگیری از خونریزی بی‌هوده لازم است اعلامیه‌ای صادر [کرده] و مردم را از تجاوز به این اماکن شدیداً منع نمایید. آقایان بازرگان و سعابی ضمن تأیید، اظهار نمودند: «مطمئن باشید همین الان اقدام خواهیم کرد، که هرچه زودتر چنین اعلامیه‌ای داده شود، تا کسی به آن تأسیسات نظامی حمله ننماید». در این موقع شخصی وارد شده به گوش آقای جفرودی چیزی گفت. ایشان از سالن خارج شده و در مراجعت کاغذی را با خود آورده و به آقایان سیاسی و بازرگان نشان داده و آهسته باهم صحبت می‌کردند. با توجه به اظهارات قبلی آقای جفرودی معلوم بود که استعفانامه آقای بختیار است. سپس آقای جفرودی که کاغذ را در دست داشت با آقای امیرانتظام از سالن خارج شدند. شنیده می‌شد که در حال، تلفنی درباره آن صحبت می‌کردند. آقایان هم در سالن صحبت‌هایی را ادامه می‌دادند که معلوم بود دنباله مذاکرات آنها قبل از آمدن ما به جلسه می‌باشد... آقای بازرگان اظهار نمود: «نیروهای مسلح از لحاظ برقراری امنیت لازم است به ما کمک کنند». گفتم: شورای عالی ارتش برای جلوگیری از ادامه خونریزی بی‌هوده و حفظ تمامیت وحدت نیروهای مسلح به منظور امکان حفظ امنیت داخلی و استقلال کشور تصمیم به اعلام بیطرفی گرفت.^{۳۷} همان‌طور که گفتم اگر فوری جلوگیری کنید که به پادگان‌ها و تأسیسات نظامی حمله نکنند، و حرمت ارتش و همچنین احترام پرسنل نیروهای مسلح را حفظ و رعایت نمایند، خودبخود امنیت عمومی برقرار خواهند شد. لازم است در این مورد هرچه زودتر اقدام کنید تا اموال ارتش و دولت محفوظ بماند و از خونریزی جلوگیری شود. آقای بازرگان مجدداً اطمینان داد که بلافاصله اقدامات لازم، در مورد صدور اعلامیه و جلوگیری از تجاوز مخالفین به اماکن نظامی را به عمل خواهد

آورد.

چون دیدم آقایان مشغول مذاکره درباره تنظیم استعفانامه آقای بختیار و ترتیب کارهای دولت موقت آقای بازرگان هستند، اظهار کردم: وضع کشور و ارتش بسیار خطرناک می باشد. لازم است که من در مرکز فرماندهی باشم. و به همراه سپهبد مقدم منزل آقای جفرودی را ترك نمودیم. به سپهبد مقدم گفتم: من می روم به لویزان تا از آنجا با هلی کوپتر بروم به ستاد بزرگ ارتشتاران، اظهار کرد: من هم تا لویزان با شما می آیم...

در اینجا لازم است یادآوری شود [که] با بررسی وقایع بار دیگر برای من قطعی شد که این جریانات برابر طرح و برنامه ای صورت می گرفت که آقای بختیار نخست وزیر عامل اصلی اجرای آن بود. زیرا او در طول مدت نخست وزیری با مشورت و همکاری نزدیک آقای بازرگان و سایر مخالفین، من و دیگر امرای ارتش را به وعده های بیپوده امیدوار و ارتش را در مقابل عمل انجام شده قرار می داد!

وقتی به ستاد نیروی زمینی در لویزان رسیدیم، سپهبد بدره ای، سپهبد حاتم و چند نفر از معاونین و امرای نیروی زمینی در دفتر فرمانده نیروی زمینی بودند. در جواب سؤال من که چه خبر است؟ سپهبد بدره ای اظهار کرد: «متأسفانه حمله به سر بازخانه ها ادامه دارد...». گفتم آقای بختیار مخفی شده بود! و به طوری که گفتند، استعفای خود را نوشته و فرستاده بود. آقایان مشغول مذاکره درباره متن استعفانامه ایشان بودند. آقای بازرگان اطمینان داد که سریعاً در مورد صدور اعلامیه و جلوگیری از حمله به سر بازخانه ها و اماکن نظامی اقدام نماید.

از سپهبد حاتم سؤال کردم [که] از ستاد بزرگ چه خبر دارید؟ جواب داد: «بعد از تلفن سپهبد فیروزمند، ما دیگر نتوانستیم با ستاد تماس بگیریم، تلفن ها جواب نمی دهند. به طوری که میگویند اغتشاش کنندگان وارد ستاد بزرگ شده اند! به همین جهت ترفتم و در انتظار تماس تلفنی با ستاد هستم». به سپهبد بدره ای گفتم: به تلفنخانه دستور بدهید که تلاش کند با ستاد بزرگ تماس حاصل نماید، تا ببینیم چه خبر هست؟ سپهبد بدره ای اظهار کرد: «به قرار اطلاع، آشوبگران، شهربانی کشور را هم اشغال کرده اند». سؤال کردم: از سپهبد رحیمی چه خبر

دارید؟ جواب داد: «خبری نداریم، تلفنش جواب نمی‌دهد». اضافه نمود: «مخالفین با ارا به جنگی! به دبیرستان نظام حمله کرده، ساختمان دبیرستان را آتش زدند. گویا دانشکده پلیس اعلام همبستگی کرده است» و اضافه کرد: «به‌قرار گزارش واصله چون گارد شهربانی مقیم سربازخانه عشرت‌آباد قبل از ظهر به مخالفین پیوسته بودند، بنابراین اخلاگران وارد سربازخانه شده ساختمان‌ها را آتش زدند. در نتیجه یگان لشکر گارد مقیم سربازخانه عشرت‌آباد هم پس از مدتی مقاومت سقوط کرده است!»

اطلاعات حاصله تا آن ساعت حاکی بود که فرماندهی لجستیکی نیروی زمینی در سربازخانه عباس‌آباد، هوانیروز در سربازخانه پاغشاه، دانشکده افسری، پادگان جی و سربازخانه قصر، لشکر گارد و قرارگاه ستاد بزرگ‌ارتشتاران برخلاف مقررات و دستورات صادره بدون‌اینکه درمقابل متجاوزین مقاومتی بنمایند درب‌های پادگان‌های مربوطه را به‌روی مخالفین باز کرده‌اند و اخلاگران وارد سربازخانه‌ها و تأسیسات نظامی شده و مشغول غارت و سائل می‌باشند.

قرارگاه و ستاد فرمانده نیروی دریائی هم درمقابل تجاوز مخالفین مقاومتی نکرده بود که بعداً علت آنرا دریادار مجیدی معاون فرمانده نیروی دریائی که سمت خود را در دولت موقت آقای بازرگان حفظ کرده بود در مصاحبه با روزنامه کیهان چنین بیان نمود:

«بلافاصله پس از آگاهی از جریان حاد، چون از پیش منتظر بودم و می‌دانستم که ضربه نهائی انقلاب فروه آمده است، در ستاد نیروی دریائی، اطلاق به‌اطاق و قسمت‌به‌قسمت گشتم و به همه فرماندهان و مسئولان و افراد گفتم و حتی به‌مراکز دیگر هم تلفنی آگاهی دادم که: من دارم به‌شما می‌گویم که این انقلاب برنده‌است، هرکسی يك گلوله به‌طرف مردم شلیک کند، فردا اگر زنده بودم در دادگاه خلق شهادت می‌دهم که من به‌همه شما گفتم تیراندازی نکنید. این پیام فوراً به‌همه پایگاه‌ها فرستاده شد که با مردم طرف نشوند...» (۸)

سپهبد بدره‌ای روزنامه اطلاعات روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ را به‌من داد. ضمن بررسی تیتراهای صفحه یکم روزنامه، دیدم نوشته است: «اخطار شدید امام خمینی: دستور جهاد هنوز نداده‌ام ولی تصمیم آخر

را می‌گیرم. اعلامیه حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است، بدان اعتنا نکنید...» (۵۰)

وقتی اعلامیه‌های فرمانداری نظامی تهران و حومه را خواندم متوجه شدم [که] فرمانداری نظامی متعاقب اعلامیه شماره ۴۰ درباره تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور به ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر شنبه ۲۱ بهمن ماه، که به دستور نخست‌وزیر صادر شده بود، شبانه (بعد از جلسه شورای امنیت ملی) چند اعلامیه دیگر نیز به شماره‌های ۴۱، ۴۲، و ۴۳ صادر [کرده] و ساعت ممنوعیت عبور و مرور را که از ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر تا ۵ بامداد بود، مجدداً تغییر [داده] و تا ساعت ۱۲ روز یکشنبه ۲۲ بهمن افزایش داده است! و بعلاوه در اعلامیه شماره ۴۳ خود، به کلیه یگان‌ها و عناصر انتظامی دستور داده است [که] شبانه، ضمن حفظ نقاط حساس به یگان‌های مربوطه مراجعت نمایند؟!۱

«اعلامیه شماره ۴۳، اهالی محترم پایتخت. اکنون که بر عموم همشهریان مسلم گردید [که] عوامل آموزش‌یافته بیگانه در سطح شهر شروع به تخریب، آتش‌سوزی و تیراندازی علیه مردم و پرسنل انتظامی نموده و با تحریک احساسات مذهبی، مردم را به سطح خیابان‌ها ریختند و در نظر داشتند که درگیری‌هایی بوجود آورده و موجبات خونریزی وحشتناک هم‌میهنان را فراهم نمایند»^{۳۸}، علیهذا با توجه به اعلامیه‌هایی از آیات عظام که در آن برای جلوگیری از خونریزی مسائلی را مطرح فرموده‌اند، فرمانداری نظامی به کلیه یگان‌ها و عناصر انتظامی دستور داده است [که] شبانه ضمن حفظ نقاط حساس به یگان‌های مربوطه مراجعت نمایند» (۵۰)!!

با خواندن این اعلامیه فرمانداری نظامی برایم روشن شد [که] علت عبور ارا به‌های جنگی به طرف پادگان قصر که دیشب از دفترم دیده بودم، برای تعویض نبوده، بلکه به دستور صریح فرمانداری نظامی، به موجب همین اعلامیه (۴۳) بوده است. همچنین اظهارات سرهنگ ابدی فرمانده قرارگاه ستاد بزرگ مبنی بر اینکه: «سربازان پس از بازگشت به سرپازخانه اسلحه خود را رها [کرده] و مبادرت بفرار می‌نمایند»، در نتیجه همین صدور اعلامیه مذکور بوده است. وقتی اعلامیه فرمانداری نظامی را به‌سپهبد بدره‌ای نشان دادم خیلی متعجب شد. سؤال کردم از

سپهبد رحیمی خبری نشد؛ جواب داد: «نه‌خیر. شهربانی را مردم اشغال کرده [اند] و تلفن‌های شهربانی هم جواب نمی‌دهند»، به‌هرحال به‌علت عدم امکان تماس تلفنی با سپهبد رحیمی مقدور نشد که چگونگی صدور اعلامیه‌های بعدی فرمانداری نظامی را از وی سؤال کنم. [روزنامه‌ها در مورد سپهبد رحیمی چنین نوشتند:] «سپهبد رحیمی فرماندار نظامی بعد از ظهر دیروز هنگام سقوط شهربانی دستگیر شد و بلافاصله به‌ستاد نخست‌وزیری موقت برده شد. خبرنگار ما در محل در یک فرصت کوتاه مصاحبه زیر را با فرماندار نظامی انجام داد. س- تیمسار، چطور دستگیر شدید؟ رحیمی: امروز ظهر درحالی‌که به‌تنهایی [!] در میدان سپه راه می‌رفتم، چند نفر روی سرم ریختند و مرا دستگیر کردند و به‌اینجا آوردند. کمی هم اذیتم کردند و کتکم زدند. ولی مهم نیست. جوان بودند... من بی‌گناه هستم و کاری نکرده‌ام [!] و همیشه خدمت خدا را کرده‌ام [!] و خدمتگزار مردم بوده‌ام [!]. س- چرا پس از پیام امام خمینی که شما و دیگر امرای ارتش را دعوت به پیوستن به مردم کرده بودند، توجهی نکردید؟ ج- من سرباز بودم و سوگند خورده بودم و باید به‌سوگند وفادار می‌ماندم [!]. من ضمن ستایش شخصیت امام خمینی [!] در مسیری حرکت می‌کردم که در آن مسیر خود را موظف می‌دانستم آنچه را که در خدمت ارتش است انجام دهم. ضمناً به‌این انقلاب هم بی‌اعتقاد نبودم [!] و مطمئن هستم از این به‌بعد ایران پیشرفت خواهد کرد. س- درباره وضع فعلی خود چه فکر می‌کنید؟ رحیمی- خوشحالم که اگر اسیر هم هستم اسیر دست مسلمانان هستم و حق و عدالت اجرا خواهد شد» (۵۴)

مدتی به‌فکر اظهارات دیشب سپهبد رحیمی بودم که گفته بود: «شاید یگان‌ها مشغول تعویض هستند»، و اینکه چگونه ممکن است قبول کرد [که] وی دستور مراجعت یگان‌های مأمور به فرمانداری نظامی را در آن شب صادر [کرده]، و برخلاف روش جاری ستادی، مراتب را به‌ستاد بزرگ‌ارتشتاران گزارش ننماید.

بنابراین وقتی علت و انگیزه صدور اعلامیه شماره ۴۳ را بررسی کردم، جز آنکه آنرا مدرک مسلمی در جهت خیانت به ارتش تشخیص دهم چیزی نیافتم (همانند خیانت سرهنگ کیخسرو نصرتی به‌شهربانی

که خود اقرار به صدور دستور تخلیه کلانتریها نموده است) و از آنجا که اثرات صدور اعلامیه شماره ۴۳ آخرین قسمت طرح. مخالفین برای ایجاد هرج و مرج در فرمانداری نظامی و یگانهای نیروی زمینی و در نتیجه ارتش می باشد، لذا ضرورت دارد به دو نکته مهم و اساسی زیر توجه گردد: اولاً اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی به وسیله چه کسی تهیه شد؟

ثانیاً اعلامیه مذکور به دستور چه مقامی صادر گردیده است؟ وقتی در انشاء اعلامیه دقت نمائیم مشخص می شود که تهیه کننده آن نمی تواند یک فرد نظامی باشد. زیرا عبارات بکار برده شده در متن اعلامیه مصطلح در روش نگارشات نظامی نمی باشد. اما در مورد اینکه اعلامیه به دستور چه مقامی صادر گردیده، با توجه به شناختی که من در طول سالیان دراز همکاری، از روحیه سربازی سپهبد رحیمی دارم، صدور چنین دستوری از طرف وی غیر قابل قبول به نظر می رسد. ولی چنانچه به مصاحبات، اظهارات و اقدامات آقای بختیار (به خصوص طرز عمل وی در روز ۲۱ بهمن ۵۷) که از بدو تصدی در نخست وزیری با خواسته های مخالفین هم آهنگی داشته [توجه کنیم]، تردیدی باقی نمی ماند که صدور اعلامیه شماره ۴۳ فرمانداری نظامی به دستور شخص آقای بختیار بوده که با انتشار آن وی آخرین قسمت مأموریت خود را (در زمان بحران) به منظور انهدام رژیم و ارتش شاهنشاهی ایران به مورد اجرا گذارده است.

به هر تقدیر سپهبد بدره ای اظهار داشت: «تیمسار، رادیو خبر استعفای آقای بختیار را اعلام کرد» و اضافه نمود: «اعلامیه [امام] خمینی و پیام بازرگان نیز در مورد جلوگیری از حمله به تأسیسات نظامی، آتش سوزی و خرابکاری صادر شده ولی برابر گزارشات واصله، حمله مخالفین به سرپازخانه ها همچنان ادامه دارد».

اظهارات سپهبد بدره ای حقیقت داشت. زیرا با وجود اینکه در اعلامیه آقای خمینی و پیام آقای بازرگان از مخالفین خواسته شده بود که از هرگونه حمله، آتش سوزی و تجاوز نسبت به مؤسسات ارتشی و دولتی خودداری نمایند، ولی خرابکاران هیچ گونه اعتنائی به اعلامیه و پیام ننموده، پادگان ها و مؤسسات نظامی و دولتی را یکی بعد از دیگری مورد حمله و غارت و آتش سوزی قرار دادند.

البته عده‌ای از فرماندهان ضمن رعایت آئین‌نامه‌ها و برابر مقررات و دستورات صادره، از ورود خرابکاران به سربازخانه‌ها و سازمان‌های نظامی جلوگیری [کرده] و بنابراین وظیفه سربازی در برابر آنها مقاومت نمودند. ولی بسیاری از فرماندهان در درجات مختلف در نیروهای مسلح به دلائلی که قبلاً گفته شد (برخی به علت علاقه به اعلام همبستگی، و عده‌ای به علت همکاری‌های قبلی با جبهه مخالف) از تجاوز مخالفین ممانعت به عمل نیاورده و درب سربازخانه‌ها را برای اشغال آنان باز گذاشتند.

برابر گزارشات رسیده همان‌طور که تعدادی از سربازخانه‌ها در تهران مانند پادگان‌های لویزان و سلطنت‌آباد و حشمتیه در مقابل تجاوزات مخالفین مقاومت کردند، در شهرستان‌ها هم تعدادی از سازمان‌ها مانند شهربانی‌های همدان، شیراز، کرج، شاهی، تبریز و آبادان تسلیم مخالفین نگردیدند ولی برعکس در بیشتر پادگان‌های نیروی زمینی در تهران و شهرستان‌ها مانند لشکر ۱۶ زرهی، لشکر ۶۴ رضائیه، لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه، مرکز زرهی شیراز، پایگاه وحدتی نیروی هوایی در دزفول، نیروی هوایی بندرعباس و ژاندارمری‌های بندرعباس، جهرم و مشهد و شهربانی‌های بندرعباس و مشهد، فرماندهانشان اعلام همبستگی کرده و یا بدون مقاومت محل خدمت خود را ترك نمودند. (۲۱ و ۵۴)

در این موقع تلفن زنگ زد. سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ ارتشتاران بود. وضع ستاد را سؤال کردم، اظهار نمود: «مردم وارد ستاد بزرگ شده و مشغول غارت وسائل هستند». گفتم: پس چرا جلوگیری نکردید؟ اظهار نمود: «خونریزی فوق‌العاده شدید و بی‌پوده‌ای می‌شد».

سؤال کردم: کجا هستید که نمی‌توانند با شما تماس بگیرند؟ اظهار نمود: «من با افسران و پرسنل مرکز فرماندهی ستاد و ژنرال گس رئیس مستشاری و ۲۱ نفر از مستشاران ستاد در پست فرماندهی زندانی هستیم و نمی‌توانیم از اینجا خارج شویم، اقدامی نکنید تا نجات پیدا کنیم» [!]^{۳۹}.

چون امکان ارتباط با آقای بازرگان را نداشتیم. ضمن تماس تلفنی

با آقای جفرودی قرار شد به منزل ایشان که نزدیک لویزان بود رفته و با آنها ارتباط تلفنی پیدا نمایم. آقای جفرودی با وجود تلاش موفق نشد آقای بازرگان را پیدا نماید ولی بعد از تلفن به چند محل توانست با آقای امیرانتظام ارتباط بگیرد. وقتی جریان ستاد و افسران را به وی گفتم، اظهار کرد: «آیت الله خمینی و آقای بازرگان اعلامیه داده اند». گفتم به طوری که گزارش می دهند خرابکاران اعتنائی به اعلامیه ندارند و فعلاً مشغول غارت هستند. هرچه زودتر اقدامی بکنید که صدمه ای به افسران و پرسنل ستاد نرسد. اظهار کرد: «الساعة کسی را می فرستم که اقدام و جلوگیری نماید». نتیجه را به سپهبد فیروزمند اطلاع دادم.

بعد از مدتی مجدداً به ستاد تلفن زده از سپهبد فیروزمند چگونگی را سؤال نمودم. جواب داد: «آقای دکتر یزدی با یک نفر معمم از طرف آقای بازرگان به ستاد آمده اند ولی این غارتگران آقایان را نمی شناسند و توجهی به دستورات آنان ندارند». گفتم: به هر صورت اقدام دیگری مقدور نیست، با کمک نمایندگان آقای بازرگان همکاری می توانید بکنید، تا از غارت و آتش سوزی در ستاد جلوگیری شود... خلاصه تلاش های تلفنی آن شب که به کمک آقای جفرودی ابتدا توسط آقای امیرانتظام و سپس آقای یدالله سبحانی به منظور جلوگیری از ادامه حمله به سربازخانه ها و سازمان های ارتشی صورت گرفت، به هیچ وجه به نتیجه نرسید و پیام های آقایان خمینی و بازرگان نیز مورد توجه کسی قرار نگرفت و صدای تیراندازی تا صبح قطع نشده و مرتباً به گوش می رسید... صبح روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ بعد از خروج از منزل به علت بر خورد با راهبندان های ایجاد شده به وسیله افراد مسلح نتوانستم به ستاد نیروی زمینی بروم. هرچه خواستم با ستاد بزرگ ارتباط تلفنی پیدا کنم موفق نشدم. ولی بعد از مدتی تلاش، توانستم به ستاد نیروی زمینی در لویزان ارتباط پیدا کرده و با سپهبد بدره ای صحبت کنم. سؤال کردم: از ستاد بزرگ و سپهبد حاتم خبر دارید؟ جواب داد: «نه خیر، سپهبد حاتم دیشب با سپهبد مقدم رفتند، دیگر خبری ندارم».

گفتم: با وارد شدن مخالفین و اخلاگران به ستاد بزرگ، مصلحت نبود به آنجا بروم. می خواستم به لویزان بیایم که به علت راهبندان نتوانستم. هرچه به ستاد بزرگ هم تلفن می زنم، تلفن ها جواب

نمی‌دهند. تیمسار، ببینید اگر تلفنخانه نیروی زمینی می‌تواند با ستاد ارتباط برقرار نماید، با سپهبد فیروزمند تماس بگیرید. سؤال کنید [که] وضعیت چیست؟ و بگوئید که من خواهم آمد به ستاد نیروی زمینی در لویزان.

سپهبد فیروزمند در مصاحبه خود در زندان با خبرنگار روزنامه اطلاعات در اینمورد چنین می‌گوید: «صبح روز ۲۳ بهمن... سپهبد پدره‌ای به من تلفن کرد و گفت: تیمسار قره‌باغی به علت راه‌پندان نتوانست به لویزان بیاید. او گفت: اگر مطالبی داری بگو که من به تیمسار قره‌باغی بگویم. من موضوع آمدن دکتر یزدی را به ستاد گفتم و گفتم: من اکنون در ستاد هستم و تلفنی با کمیته مرکزی تماس گرفته‌ام و قرار است از آنجا عده‌ای به ستاد بیایند!» (۵۵)

سؤال کردم: در یگان‌های نیروی زمینی چه خبر هست؟ جواب داد: «اطلاع صحیحی از آنها نداریم». سؤال نمودم: از پادگان‌های خارج چه خبر دارید؟ جواب داد: «گزارشی نرسیده است».

سپس به منزل تلفن زده از خدمتکار سؤال نمودم: آیا کسی به منزل تلفن کرده یا نه؟ در جواب با وحشت اظهار کرد: «تیمسار، ریختند به منزل، شیشه‌های دفتر را شکسته، [از] وسایل آنچه در دفتر بود با خود بردند. مشغول جستجوی خانه و غارت اثاثیه هستند. شما را می‌خواهند»، گفتم: چند نفر هستند؟ گفت: «زیادند، اسلحه هم دارند». در این موقع تلفن قطع شد. مجدداً شماره را گرفتم ولی صدا آشنا نبود. از آن طرف سروصدا به گوش می‌رسید. سؤال کردم: شما کی هستید؟ جواب داد: «ما از کمیته آمده‌ایم، شما کی هستید؟»، بدون اینکه جوابی بدهم گوشی تلفن را گذاشتم و هرچه شماره ستاد نیروی زمینی را گرفتم، دیگر کسی جواب نداد!



در خاتمه و ادامه این بررسی‌ها، ضروری است یادآوری شود [که] همانطور که خوانندگان خود قضاوت خواهند کرد، با توجه به مدارک و دلائل مذکور مسلم می‌گردد که آقای بختیار تحت عنوان طرفداری از قانون اساسی و دعوی نجات کشور از آشوب و اغتشاش داوطلب تشکیل

دولت شه. و از این طریق با برخورداری از امکانات و اقتدارات بیشتر و وسیع‌تر بدست آمده، مرتکب خیانت به قانون اساسی و مملکت گردید. و چون خود موفق به برقراری رژیم جمهوری نشد، در اجرای تأمین نظریات و سیاست بیگانگان و منطبق با خواسته «همرزمان» سابقش مانند آقایان: بازرگان، مطهری، سحابی، طالقانی و... که بنایه اظهار خودش و آقای امیرانتظام دائماً با آنها در تماس بود، به منظور به قدرت رسیدن آقای خمینی و همکاران سابقش دستور مراجعت شبانه یگان‌های فرمانداری نظامی به سربازخانه‌ها را صادر [کرده] و بدین ترتیب آخرین ضربه را به ارتش و کشور وارد [نمود] و نیروهای مسلح را در موقعیتی قرار داد که فرماندهان و رؤسای سازمان‌های ارتش و من اجباراً به‌عللی که گفته شد، بیطرفی ارتش را اعلام نمودیم. ولی او در نوشته‌ها و اظهارات خلاف واقعش در این مدت، برای توجیه اقدامات خائنانه خود و نیز تبرئه خویش، فرماندهان ارتش را متهم [کرده] و درباره اعلامیه بیطرفی ابتدا یک‌جا در صفحه ۵۸ کتاب افسانه «۳۷ روز بعد از ۳۷ سال» می‌گوید: «... اطمینان دارم که این مدرک، چهار روز قبل از اینکه صادر بشود، پیش‌نویس آنرا ژنرال هویزر نوشته بود و گذاشته بود و از ایران رفته بود». (۲۰) و در جای دیگر در صفحه ۲۳۱ کتاب داستان «یک‌رنگی!» تغییر عقیده داده چنین می‌نویسد: «چگونه به این نتیجه رسیدند! این فکر ساخته و پرداخته ذهن این حضرات نبود. اینان فقط یکی از راه‌حل‌های پیشنهادی هویزر را، قبل از ترک ایران انتخاب کرده بودند. کلید آنچه از نظر بسیاری معما آمده است در اینجاست: ژنرال هویزر به ایران آمده بود، چه‌کند؟ جواب: راه‌حلی پیش پای نظامیان بگذارد. نتیجه را حالا همه می‌دانیم. پادشاه در «پاسخ به تاریخ» توضیح آشفته در این باره می‌دهد که یکی از جملات آن بسیار گویاست: «پس لازم بود که ارتش ایران خنثی شود». تیر به هدف اصابت کرد. ارتش کودتا نکرد». (۵۶)

اگرچه اظهارات و نوشته‌های آقای بختیار عموماً دروغ‌پردازی است و احتیاج به توضیح ندارد، ولی چون ایشان برای اغفال هم‌میهنان به انتشار آنها پرداخته لذا با توضیح مجدد درباره نوشته‌های او بعضی از نکات مربوط به مأموریت هویزر به شرح زیر یادآوری می‌گردد:

در مورد این که می نویسد: «ژنرال هويزر به ایران آمده بود، چه کند؟»، به طوری که گفته شد اولین پیشنهاد ژنرال هويزر در جلسات مذاکره به ارتش، پشتیبانی از نخست وزیر خود آقای بختیار بود. دومین مطلبی که ژنرال هويزر مطرح نمود، «عدم پشتیبانی دولت آمریکا از اعلیحضرت» و ضرورت مسافرت معظم له [!] به خارج از کشور بود که آقای بختیار هم زمان و هم زبان با وی مصرأ خواستار آن بود! موضوع دیگری که آقای بختیار و ژنرال هويزر درباره آن نیز به طور هم آهنگ عمل نمودند، مسئله «عدم جلوگیری از آمدن آقای خمینی به ایران» بود که قبلاً شرح آن داده شد.

و اما در مورد اقدام دیگر ژنرال هويزر که آقای بختیار آنرا «خنثی کردن ارتش ایران» عنوان نموده است، این همان قسمتی از مأموریت هويزر می باشد که تنها آقای بختیار از آن مطلع و مجری انجام آن بوده است و به شرحی که توضیح داده شد در مدت ۳۷ روز با همکاری نزدیک مخالفین و «همزمان» سابقش به تدریج آنرا به انجام رسانید و با اطمینان از متلاشی شدن ارتش و سقوط رژیم که آرزوی دیرینه اش بود از نظرها ناپدید گشت، تا علاوه بر آنکه ظاهراً توجیهی برای استعفای اجباری خود ارائه نماید، بعدها هم برای نجات جاننش از کمک های آقای بازرگان و سایرین برخوردار گردد. (۱۲)

در این باره روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷ نیز چنین می نویسد: «اندکی بعد سخن از دستگیری بختیار است. در این مورد دستوری داده نشده، این خبر به مهندس بازرگان نیز می رسد. ظاهراً موضع بختیار در روزهای آخر صدارتش نامعلوم است... تردید در محل حاکم است. با بختیار چه کنیم. یکی از مسئولان چاره کار را با انتقال بختیار به محل دیگری می داند. این کار عملی می شود. و بعد، در مصاحبه عصر دکتر صالح خو روشن می شود که بختیار مورد سؤال قرار خواهد گرفت. و در صورت گناهکار بودن محاکمه [شده] و در صورت بی گناهی آزاد می شود». (۱۳)

درباره اینکه در پایان افسانه خود نتیجه می گیرد که: «ارتش کودتا نکرده! اگرچه در باره کودتای ارتش قبلاً توضیحات لازم داده شد، ولی کافی است یادآوری شود [که] خود آقای بختیار در روز ۲۱ بهمن ماه ۵۷

در مصاحبه مطبوعاتی‌ش کودتا را علیه [امام] خمینی و بازرگان رد کرده و روزنامه اطلاعات در شماره ۱۵۷۸۱ خود آنرا درج نموده است. (۳۰)

به‌طوری‌که خوانندگان ملاحظه می‌کنند برخلاف اظهارات آقای بختیار فرماندهان ارتش خیانتی نکرده‌اند. بلکه در برابر خیانت‌های بختیار نسبت به نیروهای مسلح به‌منظور جلوگیری از جنگ داخلی و انهدام کامل نیروها اجباراً تصمیم بیطرفی ارتش را اتخاذ نموده‌اند. ولی آقای بختیار خیال می‌کند همان‌طور که در مصاحبه‌اش گفته: «از آن‌روز من حس کردم بدون اینکه مدرکی داشته باشم...»! (۲۰) می‌تواند با توسل به احساس شخصی هر چه می‌خواهد بگوید و با وارد ساختن اتهام خیانت به فرماندهان نیروهای مسلح و تبلیغات دروغ روی خیانت‌های خود پرده‌پوشی نماید! غافل از اینکه پرسنل نیروهای مسلح و ملت ایران بعد از چهل سال خدمات صادقانه من [؟!] و همچنین سالیان دراز خدمات صادقانه هریک از فرماندهان و رؤسای سازمان‌های ارتشی شرکت‌کننده در شورای فرماندهان (به‌غیر از چند نفر که در اثر اقدامات آقای بختیار در روزهای آخر به‌طرف مخالفین کشیده شدند) که ۸ نفر از آنها تا به حال با عده دیگری از افسران و درجه‌داران و افراد ارتش به‌دست حکومتی که وی به‌مملکت مسلط نمود [!!] به‌شهادت رسیده‌اند [!]. آشنائی کامل داشته و می‌توانند با مقایسه ۳۷ روز خیانت ایشان به‌کشور خدمتگزاران و واقعی مملکت را به‌خوبی تشخیص بدهند. و این تبلیغات دروغ به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند سرپوشی برای خیانت‌های گذشته و حالش باشد. خاصه اینکه هم‌میهنان و بخصوص پرسنل نیروهای مسلح آگاهی دارند [که] چگونه وی با همکاری ارتشبد غلامعلی اویسی دولت عراق دشمن ایران- را یاری [کرد] و تشویق به‌حمله به‌ایران نمود و همچنین اقرار او را در مصاحبه‌هایش با رادیو فرانسه شنیدند که با چه‌حرارتی حمله ارتش عراق به ایران را تأیید می‌نمود و با وجود اینکه تا به حال بیش از سه میلیون ایرانی را به‌وسیله بمباران‌های عراقی‌ها بی‌خانمان کرده و دهها هزار نفر از جوانان ایران را در جنوب و غرب کشور اجباراً به‌خاک و خون کشیده است، هنوز وفادار به‌تمه‌داتی که به‌دشمن

ایران سپرده [بوده و] به همکاری خود با دولت عراق و خیانت نسبت
به ملت ایران ادامه می‌دهد!...

آقای بختیار باید بداند کسی که به میهن و هم‌میهنانش خیانت کرده
و می‌کند، با دشمنان ایران همکاری کرده و می‌کند، حق اظهار نظر در باره
ایران و ایرانی را ندارد.

توضیحات بخش هفتم

۱- بازهم! آری، بازهم نویسنده کتاب قدرت عظیم انقلاب و آنچه را خود در صفحات گوناگون بدان اعتراف کرده است از یاد می‌برد! و ترجیع‌بند کتابش را برای چندمین بار تکرار می‌کند که: «بختیار به دستور خارجی‌ها و با طرح و برنامه حساب‌شده برای به‌قدرت رسیدن مخالفین، وارد عمل شده!» فراموش می‌کند که چگونه خودش در هر صفحه از اعترافاتش، عظمت انقلاب و قدرت خیره‌کننده و خردکننده آن را از يك طرف و عجز و زبونی و عقب‌نشینی اجباری و گام‌به‌گام مجموعه رژیم شاهنشاهی اعم از سران دولت و ارتش و مجلسین و وزارتخانه‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و مستشاری را در برابر تهاجم روزافزون انقلاب و رهبری و مردم از طرف دیگر تصویر می‌کند. فراموش می‌کند که قبلاً ضمن تشریح «وضع عمومی کشور» گفته است: «بازار و مرکز معاملات و اقتصاد کشور، کارخانه‌های دولتی و خصوصی، بنادر و گمرکات به‌علت اعتصاب کارمندان و کارگران درحال تعطیل بود. اغلب مغازه‌داران خیابانها، مغازه‌ها را بسته بودند. بیشتر بانک‌ها را آتش زده بودند و به‌طور کلی امور بانکی کشور تعطیل شده بود. تولید نفت به‌کمتر از مقدار مصرف موردنیاز خود کشور رسیده،

بنزین و مواد سوختی پیدا نمی‌شد. نفت موجود هم در دست‌انجمن‌های اسلامی بود که به درب خانه مردم می‌بردند و می‌فروختند و به‌دستور آقای خمینی در جنوب تهران و محلات فقیرنشین نفت رایگان و ارزان قیمت می‌دادند. دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، دبستان‌ها و کودکان‌ها تعطیل شده بود و استادان و دبیران و دانش‌آموزان دبستان‌ها که بیش از ۱۲ سال نداشتند در تظاهرات شرکت می‌کردند. از مأمورین شهربانی کسی در خیابان‌ها نبود و در بعضی از محلات و شهرها عده‌ای به نام پلیس حکومت اسلامی یا کمیته اسلامی از طرف مردم و مخالفین کار می‌کردند. برق را اعتصابیون قطع می‌کردند. وضع وزارت‌خانه‌ها به‌طور کلی مختل بود. کارمندان یا در اعتصاب و تحصن و یا در تظاهرات بودند. وزرای دولت بختیار هم از ترس کارمندان نمی‌توانستند به وزارت‌خانه‌ها بروند و...». باید گفت: مرد عاقل! در کشوری که دارای چنین حال و احوالی بوده، اصلاً آیا چیزی به نام دولت و قدرت و حکومت می‌توانسته وجود داشته باشد؟ آیا راهی برای مقابله با مردم و پیروزی سران ارتش و دولت، وجود خارجی می‌توانسته پیدا کند، که بختیار به سراغ آن نرفته است؟ مرد عاقل! خارجی‌ها از چه می‌ترسیدند؟ هم قره‌باغی‌ها در چنگشان بودند و هم بختیارها. ارتش هم که بنابه‌اعتراف رئیس ستادش، جذب ملت و اسلام و انقلاب شده بود. اعضای ارتش تمرد می‌کردند. سران ارتش باز هم بنابه‌اعتراف رئیس ستاد قدرت صدور دستور آتش را هم از دست داده بودند و گزارش می‌دادند که کسی به‌روی مردم آتش نخواهد گشود. در این صورت خارجی‌ها چه احتیاجی به بازی کردن و کش دادن و طرح و برنامه عجیب و غریب ریختن و لقمه را از پشت سر به دهان بردن داشتند؟ چه احتیاجی به انجام کارهایی داشتند که نویسنده این کتاب مطرح می‌کند؟ وقتی شخص شاه که از نظر قره‌باغی علی‌القاعده باید بسیار قوی‌تر و شجاع‌تر و فهیم‌تر از رئیس ستاد باشد، در برابر هويزر و سولیوان پس از ابلاغ دستور آمریکا مبنی بر خروج مصلحت‌آمیز وی از کشور، با لحنی ملتسمانه می‌گوید: «خیلی خوب، اما کجا باید بروم؟ - کتاب مأموریت در ایران، خاطرات سولیوان سفیر آمریکا» و وقتی ربیعی فرمانده نیروی هوایی نیز به‌زبونی شاه اعتراف می‌کند و می‌گوید: «ندانسته خدمت کسی را

می‌کردم که به پوچ بودنش زمانی پی بردم که وقتی ژنرال هایزر آمریکایی اراده کرد، دم او را گرفت و مثل يك موش مرده از ایران بیرون انداخت. روزنامه‌ها ۲۰ فروردین ۱۳۵۸، روشن است که تکلیف قره‌باغی و وضعیت وی در قبال مستشاران و فرماندهان و اربابان آمریکایی و انگلیسی چه‌و‌چگونه بوده‌است. بنابراین اگر هدف آمریکا این بود که بختیار فیلم بازی کنند! و سرانجام مخالفین و انقلابیون و دشمنان آمریکا و انگلیس را به قدرت برسانند! این هدف و نقشه را خیلی سریع‌تر و صریح‌تر و راحت‌تر از آنچه به‌تصور قره‌باغی می‌آید، پیاده می‌کرد. حقیقت همان است که قره‌باغی، خود در جای دیگر بر زبان می‌آورد. «بختیار در پی جلب رضایت مخالفین و به‌دست آوردن فرصت برای تغییر رژیم و به‌دست آوردن اولین کرسی ریاست‌جمهوری بود». جان‌کلام همین است، با اضافه کردن این مطلب که: طرح مذکور همان طرح آمریکا و انگلیس نیز بود. آنها این برنامه را دیکته کرده بودند و آنچه بختیار مأمور اجرای آن بود و قره‌باغی نیز کراراً آن را مطرح می‌کند، همین بوده است نه چیزی دیگر.

۲- یکی از ادعاهای قره‌باغی در این کتاب آن است که بختیار، امام را وارد ایران کرد! نتیجه ورود امام به ایران هم به‌قول قره‌باغی، پیروزی انقلاب بوده است. خوب، اگر واقعاً بختیار چنین خدمت بی‌نظیری و عظیمی را انجام داده بود، چرا روز ۲۲ بهمن مخفی شد؟ چرا از کشور گریخت؟ کافی بود که امام‌خمینی در چند جمله مثلاً اظهار دارد که: «مردم! بختیار، عامل و نفوذی ما در دستگاه شاه بود! و خدمات بزرگی انجام داد! و انقلاب را به پیروزی رساند! و بر همه شما منت دارد!». در این صورت نه‌تنها احدی جرأت نداشت که آسیبی به او برساند، بلکه مقامی هم در دولت موقت به او داده می‌شد! پس چرا از هر طریق ممکن استفاده کرد و فرار کرد؟ کافی بود که بازرگان و اعضای شورای انقلاب، نقش او و مراتب خدمتگزاری‌های او نسبت به انقلاب! را قبل یا بعد از ورود امام به کشور به‌ایشان اطلاع دهند! همه مسائل حل می‌شد. اگر می‌گوئید، رژیم جمهوری اسلامی او را فراری داد، گذشته از بی‌پاسخ ماندن سؤال و ابهام بزرگ فوق‌الذکر، این سؤال مطرح می‌شود که چرا همین رژیم، سپهبد مقدم و ربیعی و...

را فراری نداد و حتی اعدام کرد؟! مگر نه اینست که قره‌باغی، سرانجام مقدم و ربیعی و... را نیز همراه و همکار اعضای شورای انقلاب معرفی کرده است؟ در هر حال ورود امام به ایران، مرحله‌ای بود مثل دیگر مراحل انقلاب و کاری بود مثل دیگر کارها و تصمیم‌گیری‌های سریع و شجاعانه رهبری انقلاب، در برابر دشمنانی که متعیر و مرده، نمی‌دانستند چه کنند و دست به چه اقدامی بزنند که بد، بدتر نشود! همان‌طور که بختیار و حتی رئیس و فرمان‌دهنده و نصب‌کننده‌ی یعنی شاه و نیز سران ارتش و مستشاران خارجی نتوانستند از شکل‌گیری دیگر مراحل انقلاب و انجام دیگر کارهای رهبری جلوگیری کنند، در این مورد هم نتوانستند و امواج کوه‌پیکر برخاسته از توفان خشم ملت، آنها را عقب زد و کنار افکند.

اولا بختیار آمده بود تا کشور و مردم انقلابی را آرام کند. مطرح کردن شعارها و وعده‌های فریبنده‌ای مانند آزادی مطبوعات و تظاهرات و انحلال ساواک و محاکمه غارتگران و مفسدین و همبستگی با ملت فلسطین و قطع نفت به‌روی اسرائیل و آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت تبعیدی‌ها و انجام خواسته‌های ملت و احکام اسلام و رعایت احترام روحانیون و علما و مراجع تقلید و... به‌همین منظور بود چنین نخست‌وزیری با چنین برنامه‌ای چگونه و تا کی می‌توانست در برابر بازگشت امام خمینی به‌وطن پس از ۱۵ سال تبعید، مخالفت و مقاومت کند؟ بازگشتی که طبق اعترافات خود قره‌باغی خواسته همه ملت ایران بود و از نظر اهمیت و تأثیر در رأس همه برنامه‌ها و طرح‌ها و شعارهای دولت قرار داشت. مخالفت در برابر چنین خواسته‌ای، یعنی رسماً و صریحاً همه برنامه‌ها و ادعاهای دولت را به‌دست سران همان دولت بی‌اعتبار کردن و دروغ جلوه دادن و البته حقیقت هم همین بود. ثانیاً قره‌باغی، خود می‌گوید که کارکنان هواپیمائی تصمیم گرفته بودند هواپیمای ویژه‌ای را حرکت داده به پاریس ببرند و امام را همراه بیاورند. این امر نشان می‌دهد که جز به‌قیمت نابود کردن فرودگاه‌های کشور و بمباران و گلوله‌باران کردن آنها و قتل‌عام کارکنان اعتصابی هواپیمائی جلوگیری از پرواز هواپیما به پاریس امکان‌پذیر نبوده است. ثالثاً باز هم بنابه اظهارات قره‌باغی، انسداد فرودگاه کشور را متلاطم

کرد. توفان انقلاب اوج گرفت. حمله به مراکز نظامی تشدید شد. در میدان ۲۴ اسفند (انقلاب) درگیری و کشتار شد. علما و روحانیون در دانشگاه تهران متحصن شدند. اعلامیه‌ها به فراوانی تکثیر و پخش می‌شد. تظاهرات اعتراض‌آمیز و حملات مسلحانه اوج یافت. همه چیز و همه‌جا درخطر قرارگرفت. حتی درداخل ارتش برخوردهای اعتراض‌آمیز شروع شد. مردم در خیابان‌ها فریاد می‌زدند: «وای به‌حالت بختیار، اگر امام فردا نیاد!» و «اگر امام فردا نیاد، مسلسلای بیرون میاد!» هم بختیار و هم سران ارتش می‌دانستند که شعارهای مردم حرف و شوخی نیست. قرار بود به‌هر قیمت‌شده فرودگاه مهرآباد و هواپیمای ویژه پرواز انقلاب به‌وسیله مردم تصرف شود. از درون فرودگاه هم همه همکاری می‌کردند. چه از کارکنان و چه از نظامیان. رابعاً بختیار با وجود ژست دمکرات‌آبانه‌ای که به‌خود گرفته بود و ادعاهایی که مطرح کرده بود، ناگهان دربرابر این سؤال افکار عمومی جهان و مردم ایران و حتی اشخاص بی‌تفاوت و بی‌طرف قرار گرفت که: اگر راست می‌گویی و از یک شخصیت مذهبی نمی‌ترسی و آزادی زندانیان و تبعیدیان و علما و روحانیون را اعلام کرده‌ای، چگونه با برگشت یک پیرمرد هشتاد ساله پس از ۱۵ سال تبعید، به‌وعلتش مخالفت می‌کنی؟ او حداقل به‌عنوان یک ایرانی حق بازگشت دارد و انجام این امر که ظاهراً باید بسیار ساده‌تر و معمولی‌تر و آسان‌تر از انجام دیگر طرح‌ها و برنامه‌های اعلام‌شده‌ی دولت باشد! خامساً بختیار درست مثل غربی‌ها چنین می‌اندیشید که: اگر امام خمینی وارد ایران شود، اسطوره‌ای که از او ساخته شده است می‌شکند و مردم کم‌کم انگیزه‌های فعلی را از دست می‌دهند و او به شخصیتی معمولی تبدیل می‌شود. این برداشت را بختیار، هم با قره‌باغی درمیان گذاشته و هم به‌زسانه‌های گروهی و خطاب به‌مردم گفته بود. سابقاً خوب است که به‌اعترافات پرژینسکی هم توجه‌کنیم: «موضوع خطر بازگشت خمینی به‌طور خیلی دراماتیک به‌مخیله‌مان خطور کرد. در ۲۲ ژانویه، براون گزارش کرد که بختیار آماده‌ی مقابله با خمینی هنگام بازگشت وی می‌باشد. هواپیما در آسمان به‌زور منحرف و بازداشت خواهد شد. سؤال این بود که آیا ما آمادگی داریم بختیار را دراجرای برنامه‌اش تشویق کنیم؟ موضوع به‌طور جدی و فعال میان وانس، براون

و من مورد بررسی بود». برژینسکی آنگاه بعد از شرح مفصل موضوع و اینکه میان آنها اختلاف نظر بر سر عواقب ناشی از این اقدام به وجود می‌آید و خود او و پراون موافق طرح بوده‌اند ولی وانس به شدت مخالفت می‌کند و معتقد بوده است که «ما صرفاً باید به بختیار و خمینی توصیه کنیم که خمینی نباید برگردد وگرنه رودرویی برای هردو طرف فاجعه خواهد بود» و اگر به‌هواپیما و آیت‌الله خمینی آسیبی برسد بی‌نظمی وسیع و غیرقابل تصور و کنترلی بروز خواهد کرد، چنین ادامه می‌دهد: «رئیس‌جمهور ابتدا با طرح موافقت کرد ولی بعد مردد ماند و ما نتوانستیم پیش‌نویس دستورات مشخصی را تهیه کنیم و من مجبور شدم چندین راه‌حل مختلف را ارائه دهم و سرانجام با طرح من موافقت کرد و به بختیار چراغ سبز داد. متأسفانه خمینی بازگشت خود به ایران را به تأخیر نیانداخت و اگرچه در آن کشمکش اولیه شاید بختیار به یک پیروزی روانی محدودی نائل شد اما موضوع لاینحل ماند - برژینسکی، قدرت و اصول، به نقل از کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، نوشته دکتر ابراهیم یزدی».

از اعترافات برژینسکی معلوم می‌شود که حتی اربابان بختیار نیز دقیقاً و سریعاً نمی‌دانسته‌اند که چه بکنند و سرانجام به توافق می‌رسند که به‌هواپیما حمله شود. اما با توجه به حرف‌ها و هشدارهای وانس، می‌خواسته‌اند این برنامه را در زمان و شرایطی اجرا کنند که دستورات مشخص و راه‌حل‌های اجرایی برنامه در عمل به بختیار اعلام شده و اقدامات لازم برای اجرای هرچه بهتر برنامه و مقابله با عواقب ناشی از آن و کنترل کردن اوضاع بعدی کشور، به نحوی که نتیجه مثبت (برای آمریکایی‌ها و دولت بختیار) به دست آید و نتایج منفی قبلاً بررسی شده و مورد به‌مورد با تدارک و تمهید کامل خنثی شود، انجام گرفته باشد. ولی سرعت عمل امام، امکان برنامه‌ریزی را از آنها سلب کرد و ناگهان در برابر عمل انجام‌شده متحیر ماندند و اجرای طرح را به بعد موکول کردند و موعد اجرا، ۲۱ و ۲۲ بهمن بود، که بسیار دیر شده بود.

۳- نطق صریح امام در فرودگاه مهرآباد و بهشت‌زهرا علیه شخص بختیار و دولتش و علیه آمریکا و انگلیس و... همه‌چیز را روشن

می‌کند. هم موضع انقلاب در برابر قدرتهای خارجی را و هم موضع انقلاب در برابر دولت بختیار را و هم چگونگی تأثیرپذیری ارتش و پیوستن کامل بدنه آن به انقلاب را.

۴- با اینکه ادعای بدره‌ای یا رئیس سیا ادعای مسخره‌ای بیش نیست، ذکر نکاتی در این مورد خالی از لطف نخواهد بود. امام‌خمینی شخصیت معروف و مشهوری در سطح جهان و در عرصه سیاست و مبارزه و مذهب بوده و هست. همواره مکان و محل زندگی و تدریس ایشان نیز مشخص و معین بوده است. از سال ۴۱ و ۱۵ خرداد ۴۲ به بعد، تا سال‌های ظهور و رشد انقلاب به‌ویژه در دو سال ۵۶ و ۵۷، تمام چشم‌ها و گوش‌ها و تمام دوربین‌ها و وسائل کسب خبر و اطلاعات، متوجه ایشان بوده و هیچ حرکت و هیچ ملاقات و دیدار مهمی نمی‌توانسته از دید سیاستمداران و مراکز خبری و اطلاعاتی در غرب و شرق پنهان مانده باشد. به‌ویژه اگر این ملاقات، ملاقات با سران رؤسای سیاسی، نظامی، فرهنگی، اطلاعاتی و امنیتی غرب و شرق باشد. وقتی ورود مخفیانه و محرمانه کسی مثل هویزر - که نه ریاست بلکه معاونت فرماندهی نیروهای «ناتو» را برعهده داشته‌است - به ایران بلافاصله از بلندگوهای کشورهای شرقی و در رأس آنها اتحاد شوروی اعلام می‌شود و در دنیای رقابت‌ها و بازی‌های سیاسی و ترس ابرقدرت‌ها از فعالیت‌ها و اقدامات یکدیگر در جهان سوم و نیز تمایل شدید آنها به یافتن برگ برنده و به‌دست آوردن بهانه و به اصطلاح «آتو» گرفتن و بکار بردن آن علیه رهبری مذهبی و روحانی بزرگترین انقلاب ضدامپریالیستی و ضد کمونیستی به قصد بی‌اعتبار کردن و بدنام کردن و تسلیم کردن وی، خبر حضور هویزر در ایران به‌عنوان مهم‌ترین مسئله روز علم می‌شود و حتی پس از انقلاب علیه اصالت و استقلال انقلاب اسلامی و رهبری آن‌مورد استفاده قرار می‌گیرد، چگونه ممکن است رئیس سازمان سیا چندبار با چنین رهبری ملاقات کند و هیچ‌کس حتی دشمنان رهبری انقلاب نیز از این واقعه مهم باخبر نشوند. حتی اگر از دید مخالفین انقلاب و مخالفین رهبری نیز نگاه کنیم و ضدیت اعتقادی و قولی و عملی امام خمینی با سران آمریکا و سیا و اسرائیل و انگلیس و شوروی را نادیده بگیریم، باید بگوئیم که چنین واقعه‌ای هرگز نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. زیرا

رهبری انقلاب، اگر فقط مصلحت شخصی را در نظر گرفته باشد و نه مصالح مهمتر را، باز هم چنین برخوردها و ملاقات‌هایی را نمی‌توانسته است قبول کند. توجیهات قره‌باغی بسیار عجیب و مضحك است! آیا خودش این توجیهات را باور می‌کند؟ آیا قابل قبول است که آمریکا و سیا و انگلیس و... نوکران همیشه‌حاضر و دست‌به‌مینه و خدمتگزار محض و سرتاپا رام و مطیعمانند شاه یا بختیار را دوست خود و وسیله کسب منفعت و قدرت خود ندانند و دشمنان خود و حداقل کسانی را که دوست آنان نبوده و نخواهند بود به دوستی برگزینند؟ بهتر است به اعترافات مقامات آمریکا توجه کنیم. کیسینجر در مورد رابطه شاه و آمریکا حتی در آخرین روزهای حکومت بختیار بازها با صراحت اعلام کرد: «آمریکا دوستی متحدتر و مؤمن‌تر از شاه نداشت» و کارتر را به شدت مورد نکوهش قرار داد که: «بی‌تصمیمی او و عده‌ای دیگر موجب سقوط شاه شد. ر.ک. به روزنامه‌های ۸ بهمن و ۲۱ تا ۲۴ بهمن ۵۷». کیسینجر در جای دیگری راجع به خدمات بی‌نظیر شاه به آمریکا در مورد خرید اسلحه و انجام معاملات بزرگ نظامی چنین می‌گوید: «فروش اسلحه به ایران (به‌شاه) که قرار است به همان سطح چهار سال گذشته ادامه یابد، برای کمک به ایران نیست. بلکه کاملاً به نفع آمریکاست... بنابراین هیچ‌کس اسلحه را برای خود اسلحه نمی‌فروشد. بخصوص در مورد ایران، کشوری که -تکرار می‌کنم- در برنامه قطع صدور نفت به غرب شرکت نکرد، به اسرائیل نفت می‌فروشد، اعلام کرده که در برنامه‌های دیگری برای قطع نفت به غرب شرکت نخواهد کرد و یک دوست بزرگی برای آمریکا بوده و تقریباً تمامی اهداف سیاست خارجی آمریکا را تقویت و پشتیبانی کرده است... ایران بزرگترین تولیدکننده نفت در خاورمیانه است. ایران سیاستی را که دقیقاً موازی سیاست خارجی خود ما است بکار برده است. ایران هرگز در قطع جریان نفت (به وسیله اعراب) شرکت نکرد... سلاح‌های خود را هرگز به کشوری که ما آن را تصویب نکرده‌ایم (کشورهایی غیر از اسرائیل، خفزار، ویتنام، سودان، سومالی، رودزیا و...) نفرستاده است -روزنامه واشنگتن پست، ۸ اوت ۱۹۷۶ و بولتن وزارت خارجه آمریکا ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۶، به نقل از کتاب بررسی سفر هويزر به ایران، از انتشارات نهضت آزادی».

در جای دیگری مطبوعات غرب چنین نوشتند: «فروش اسلحه به ایران (شاه) يك كندوى عسلى را كه حاصل آن يك گنج سرشارى برآى تهیه‌کنندگان اسلحه در آمریکا است به‌وجود آورده است... فروش اسلحه به ایران برای کارخانجات آمریکایی سازنده اسلحه، برای بخش‌های سه‌گانه ارتش آمریکا، نیروهای دریایی، هوایی، زمینی و برای آژانس امنیت و دفاع يك گنج سرشارى را ایجاد کرده است - واشنگتن پست، ۸ اوت ۱۹۷۶ و کریستین ساینس مونیتور ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۶. به نقل از کتاب بررسی سفر هویزر». اکنون باید از آقای قره‌باغی پرسید که وی در کدام دانشکده مسائل سیاسى را به این خوبی تحصیل کرده و چگونه به این نتیجه رسیده است که شاه و سران دولت و ارتش وی دشمن آمریکا و انگلیس و سیا بوده‌اند ولى سران و شخصیت‌های انقلاب دوست آنان؟! بهتر است باز هم به موارد دیگری توجه دهیم. رئیس سیا در نیمه بهمن ۵۷ اعلام کرد که: «ناکامی سیا در ایران جدی بوده است. هیچ سازمان جاسوسى جهانى فکر نمى‌کرد که شاه مجبور به خروج باشد. انقلاب ایران آتشفشانى بود که دهانه‌های خاموش آن دیده مى‌شد و آتشفشان مجددی را مى‌شد پیش‌بینی کرد. آنچه را نتوانستیم پیش‌بینی کنیم این بود که يك روحانى ۷۸ ساله پس از ۱۴ سال تبعید، عامل گرد آوردن همه عوامل و نارضاىی‌ها بشود - اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۵۷». جیس‌لیف یکی از مقامات مسئول پیشین سیا در دی‌ماه ۵۷ اعتراف کرد که: سازمان سیا معلم ساواک در تعقیب و سرکوب و شکنجه و کارهای جاسوسى و اطلاعاتى و امنیتی بوده است (ر.ک. به روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی).

روشن است که ساواک مستقیماً تحت فرماندهی و نظارت دقیق شخص شاه اداره مى‌شد. سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶ گزارش مى‌دهد که: «۵۰ تا ۶۰ هزار مستشار و متخصص نظامى آمریکا به ایران خواهند رفت. به طوری که ایران بدون شرکت فعالانه و روز به روز آمریکا قادر نخواهد بود در هیچ جنگى شرکت کند - یواس نیوز اند ورلدریپورت، ۱۶ اوت ۱۹۷۶، به نقل از کتاب بررسی سفر هایزر». سولیوان سفیر آمریکا در ایران اظهار مى‌دارد که: «آنچه از نظر واشنگتن خیلی حائز اهمیت بود موافقت ایران (شاه) با استقرار دو ایستگاه نیرومند جاسوسى و

خبرگیری آمریکا در شمال ایران بود. به وسیله آن دو ما تمام فعالیت‌های نظامی روس‌ها در جمهوری‌های آسیای مرکزی، بخصوص آزمایش‌های موشکی آنها را تحت نظر داشتیم و دستگاه‌های الکترونیکی بسیار دقیق و حساس این ایستگاه‌ها تمام پیام‌ها و مخابرات الکترونیکی روس‌ها را در تمام منطقه تا خلیج فارس ضبط می‌کرد. این ایستگاه‌ها که به وسیله معدودی کارشناس فنی غیرنظامی در قلب جنگل‌های دورافتاده شمال ایران کار می‌کردند، با ارزش‌ترین اطلاعات نظامی را برای مقابله با شوروی در این منطقه حساس جهان در اختیار ما می‌گذاشت - مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، انتشارات هفته». غالب خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها و حتی وزارت خارجه آمریکا بارها در طول انقلاب اعلام نمودند که دو هدف از عمده‌ترین اهداف مأموریت هایزر در ایران، برچیدن یا انفجار همین دستگاه‌های الکترونیکی ویژه استراق‌سمع و جاسوسی به منظور جلوگیری از احتمال تصرف آنها به وسیله مخالفان شاه و طرفداران آیت‌الله خمینی و نیز لغو قراردادهای عظیم فروش سلاح‌های فوق مدرن و پیچیده‌ای بود که قرار بود تحویل شاه شود. سولیوان می‌نویسد: «یکی از نگرانی‌های روزافزون سرنوشت برنامه فروش سلاح‌های آمریکایی به ایران بود. ارزش قراردادهای حدود شش میلیارد دلار بود. قرارداد براساس توافق دولتین ایران (شاه) و آمریکا امضاء شده بود ولی طرف قرارداد با دولت آمریکا، شرکت‌های خصوصی بودند و اگر دولت انقلاب ایران به زودی روی کار می‌آمد تا تمامی آنها را لغو کند، دولت آمریکا مجبور می‌شد که خسارات تولیدکنندگان بخش خصوصی آمریکا را برطبق تعهدات، خود پرداخت کند... قرار شد ترتیب لغو این قراردادها با حکومت کنونی ایران (بختیار) داده شود تا زیان کمتری متوجه آمریکا گردد - کتاب مأموریت در ایران، نوشته ویلیام سولیوان، انتشارات هفته». بر اثر وقوع و گسترش انقلاب اسلامی و حملات و افشاگری‌های شدید امام خمینی علیه آمریکا و انگلیس به عنوان حامیان رژیم سلطنت و بختیار و اربابان دولت و وزراء و وکلای مجلسین و سران ارتش و غارتگران اموال مردم محروم، هم از سوی آمریکا دستور خروج تدریجی مستشاران آمریکایی ساکن ایران صادر شد و هم از سوی انگلیس. از جمله سفیر انگلیس در دی‌ماه ۵۷ رسماً از اتباع این

کشور خواست که ایران را ترك كنند (ر.ك. به روزنامه‌های ایران، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۵۷). با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و سازش‌ناپذیری و عدم انعطاف در مواضع ضداستعماری امام خمینی، علاوه بر قطع جریان نفت و وارد آمدن ضربات شدید و غافلگیرانه برپیکر اقتصادغرب، ایستگاه‌های الکترونیکی جاسوسی در ایران برچیده یا منفجر شد و قراردادهای عظیم تحویل سلاح‌های فوق مدرن آمریکائی به ایران، با امضای بختیار به‌دستور هایزر و سولیوان، لغو گردید. با همه این اوصاف، آیا بازهم قره‌باغی، تصورش این است که او و اعلیحضرت همایونی‌اش دوست آمریکا و انگلیس و رئیس سیا نبوده‌اند، اما انقلاب اسلامی و رهبران آن اینگونه بوده‌اند؟! در مورد توصیه‌های پراکنده هویزر، سولیوان و امثال آنان به سران ارتش و دولت مبنی بر ملاقات و گفتگو با شخصیت‌های سیاسی و مذهبی نظیر مهندس بازرگان و اعضای شورای انقلاب نیز قبلاً توضیح داده‌ایم؛ ولی بازهم در قسمت‌های بعدی توضیح خواهیم داد.

۵- درحالی‌که یکی از برنامه‌های دولت بختیار، آزادی رسانه‌های گروهی، آزادی تظاهرات، آزادی تبعیدیان و زندانیان و آزادی مطبوعات و رادیو و تلویزیون در پخش اخبار اعلام شده بود و بنا بود که با اعلام همین شعارها آرامش به‌دست آید و...، بختیار چگونه می‌توانست از برنامه‌های تلویزیون جلوگیری کند؟ این، مستلزم تناقض بود. والبته چنین نیز بود و دولت وی زیر بار همین تناقضات درهم شکست. از طرفی اعلام «لغو تدریجی حکومت نظامی» و از طرف دیگر در عمل، تشدید برخوردها و کشتارها و ابقاء حکومت نظامی در تهران و شهرها و حتی افزایش ساعات آن! همچنین از يك سو، اعلام آزادی کامل رسانه‌های گروهی و از سوی دیگر، قطع برنامه پخش ورود امام به ایران در روز ۱۲ بهمن! وانگهی کارکنان رادیو و تلویزیونی که مدت‌ها تحت سلطه و اشغال نظامیان بوده و کارمندان آن درحال اعتصاب به‌سر می‌برده‌اند و حالا (پس از خروج شاه و ورود امام) اعلام کرده‌اند که برای پخش اخبار مربوط به نهضت و خواسته‌های مردم بر سر کار آمده‌اند، چگونه ممکن بود که علیرغم خواست مردم و فشار افکار عمومی در مورد اساسی‌ترین مسائل نهضت، از بختیاری که مردم او را نوکر بی‌اختیار می‌خواندند اطاعت کنند؟! مگر جز امثال قره‌باغی - آنهم به قول خودش

از روی اکرام- در آن ایام کسی باقی مانده بود که از بختیار فرمان
ببرد؟!

۶- پیشنهادهای متعدد بختیار در مورد همکاری با وزرای دولت
آتی بازرگان (پذیرفتن چند وزیر از شورای انقلاب و یا تشکیل دولت
تحت نظارت نسبی شورای مزبور)، اولاً جز طرح و فرض و فرمول‌های
غیرقابل عمل چیزی نبود، ثانیاً همه این طرح‌ها به‌منظور آرام کردن
مردم و جلوگیری از سقوط کامل رژیم و قرار گرفتن قدرت در دست
دشمنان آمریکا و انگلیس، آلوده و بدنام کردن شورای انقلاب و مشروعیت
دادن به دولت بختیار ارائه می‌شد. هدف این بود که به‌هر صورت و به
هر قیمت ممکن يك دولت ائتلافی به‌نحوی برسر کار آید که زمام قدرت
و ارکان اصلی حکومت از دست آمریکا و انگلیس و نمایندگان آنان
بیرون نرود و یکی از مهمترین این ارکان، ارتش بود. همه طرح‌ها و
پیشنادهای ارائه شده ازسوی بختیار، به‌وسیله امام خمینی رد شد.
برای درک بهتر همه این مسائل، نوشته خود بختیار را می‌خوانیم:
«استراتژی من بر دو اصل استوار بود. یکی بکوشم ملاها را ولو برای
زمانی کوتاه سرگرم کنم و دیگری بر ارتش تکیه کنم... با همکاری ارتش
توفیق تحولاتی که من نامشان را تحولات لیبرال می‌گذارم امکان‌پذیر
می‌شد - کتاب یکرنگی، نوشته بختیار، به‌نقل از: آخرین تلاش‌ها در
آخرین روزها». بختیار درست می‌گوید. خارجی‌ها هم همین را می‌گفتند.
«به‌نظر می‌رسد که بختیار در برخورد با مشکلات و مسائل ایران طرفدار
اعمال سیاست هویج و چماق باشد. جلب‌توجه مردم از طریق اعمال
رفرم‌های ملموس، در همان حالی که مخالفین را به‌شدت سرکوب می‌کند
- مجله نیوزویک ۸ ژانویه ۷۸، مأخذ سابق».

۷- اصل: در این مورد نخست‌وزیر در ۱۴ بهمن ۵۷ در مصاحبه
با خبرگزاری فرانسه چنین گفته بود: «... بختیار به‌سؤال مربوط به...»
۸- اگر بختیار در جناح شورای انقلاب و نمایندگان منتخب رهبری
انقلاب قرار داشت، چگونه قره‌باغی می‌گوید: هیچ‌کدام حاضر به همکاری
با او نبودند. دراینکه بختیار عامل سیا بود شکی نیست. اما اگر قول
قره‌باغی را بپذیریم که رئیس سیا هم وابسته به جناح انقلاب بوده!،
علی‌القاعده می‌بایست میان بختیار و جناح انقلاب، مشکلی پیش نمی‌آمد

و همه سیاستمداران و شخصیت‌های همراه با مهندس بازرگان یا شورای انقلاب باید همکاری و همراهی کامل با بختیار را می‌پذیرفتند. چرا می‌بایست هیچ‌کدام حاضر به همکاری نباشند؟! از این تناقضات در اظهارات قره‌باغی فراوان است.

۹- اصل: يك جلسه‌ای.

۱۰- چنان‌کلام همین است. بختیار همین هدف را داشت، سیا هم همین برنامه را تعقیب می‌کرد. همه حرف‌ها و کارهای آنان نیز در همین مسیر بود. به انقلاب و مردم و شخصیت‌ها و خواسته‌های مردم، ظاهراً نزدیک می‌شدند تا در فرصت مناسب، بر موج برخاسته از توفان سوار شوند و زمام قدرت را از دست آیت‌الله خمینی بگیرند.

۱۱- اصل: قسمتی از اظهارات سپهبد ربیعی در دفاعیات خود را...

عیناً نقل می‌گردد.

۱۲- اصل: روحیه‌ای.

۱۳- اصل: اعمال برخلاف قانون.

۱۴- اگر بختیار موافق انقلاب بود، چگونه (به‌زعم خویش) دست به افشاگری علیه انقلاب می‌زد و با تبلیغات منفی، هم‌خبر تشکیل هسته‌های مسلح در مساجد را منتشر می‌کرد و به اصطلاح لو می‌داد، هم ارتش را تحریک می‌کرد، هم در برابر سیاستمداران جهانی می‌خواست کارهای بعدی یعنی اعمال خشونت علیه مردم را توجیه نماید و برای سرکوب نیروهای انقلابی زمینه‌چینی کند؟

۱۵- تمام اظهارات بختیار در این مورد ناشی از ترس است. به مردم دروغ هم می‌گوید و شایعه کودتا را تکذیب می‌کند، تا مردم به‌مراکز دولتی و نظامی حمله نکنند و آرام در خانه بمانند! حال آنکه اسناد به‌دست آمده از «دفتر ویژه» صراحتاً گویای آن است که در ۲۱ و ۲۲ بهمن دستور کودتا از سوی آمریکا و نماینده آنان «بختیار» صادر شده بوده و به‌اجرا هم درآمده، اما با هشپاری رهبری و حضور مردم و همکاری همافران و نظامیان ارتش و... نقشه آنان نقش‌برآب شد.

۱۶- با وجود اینکه قره‌باغی می‌گوید: خیابانها منلو از جمعیت

بود، بازهم گله می‌کند که «چرا مأمورین فرمانداری نظامی اجازه جلوگیری از اغتشاشات و اجرای مقررات [!؟] حکومت نظامی را نداشتند؟

اجازه نداشتند یا توانایی؟! در صفحات بعد نقل اظهارات فرمانده نیروی زمینی و نیروی هوایی با وضوح تمام نشان می‌دهد که هیچ قدرتی اعم از نظامی و سیاسی توانائی جلوگیری از حرکت مردم را نداشته‌است. ۱۷- سخن رحیمی، در واقع پاسخی به قره‌باغی است. رحیمی اعتراف می‌کند که: «مأمورین اگر هم به مسجد بروند مسلماً خونریزی می‌شود». یعنی خونریزی متقابل و نتیجه‌اش هم مثل همه مراحل قبلی معلوم است: شکست کامل کسانی که به مردم حمله کرده‌اند.

۱۸- دستور صادره از سوی بختیار خطاب به رحیمی که: دیگر صبرم تمام شد و مردم را متفرق کنید، صراحتاً دستور کشتار و قتل‌عام است. این دستور وی به مقدم که: طرح دستگیری‌ها را اجرا کنید، نیز دستور اجرای «عملیات نجات» یعنی وقوع کودتا است. همه این دستورات، دستورات صادره از واشنگتن بوده است. آنها وقتی به این نتیجه رسیدند که سران انقلاب و مردم را نمی‌شود فریب داد و ممکن است ارتش و همافران تسلیم آیت‌الله خمینی و مردم شوند، و فرمول‌های فریب‌کارانه‌ای نظیر: «تشکیل دولت ائتلافی از نظامیان و روحانیون و جناح جبهه ملی و...» قابل اجرا نیست، راه‌حل‌نهایی (خونین‌ترین کودتای تاریخ معاصر) را تصویب کرده و به اجرا گذاشتند. ضمناً اگر همانطور که قره‌باغی ادعا می‌کند، بختیار تنظیم صورتجلسه‌نهایی را لازم ندانسته باشد، این اقدام نیز جز ترس بختیار از مدرک دادن به دیگران علت دیگری نداشته است.

۱۹- اصل: خواهد شد.

۲۰- راجع به صدور دستور بمباران به توضیح شماره ۲۴ همین بخش مراجعه شود.

۲۱- اصل: و اما درباره قسمت دوم...

۲۲- رحیمی و بدزه‌ای معدوم که قره‌باغی آنان را خائن خوانده است نیز، مشابه حرف‌های بختیار در رابطه با عدم همکاری را بر زبان رانده‌اند. آنان نیز در موارد متعدد - بنابه اعتراف قره‌باغی - تعلل و تأخیر و تردید از خود نشان داده و در مقاطع حساس با سران ارتش و دولت همکاری نمی‌کنند. چرا؟ زیرا نمی‌توانسته‌اند، نه اینکه نمی‌خواستند. و بختیار هم عیناً همین وضعیت را داشته است.

۲۳- قره باغی اعتراف می‌کند که امام خمینی رهبر انقلاب و مهندس بازرگان نخست‌وزیر منصوب از سوی وی، هیچکدام دستور اعلام حکومت نظامی در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۱ بهمن را که از سوی بختیار صادر شده بود (و آنها براساس ادعاهای قره باغی می‌بایست از این امر مطلع می‌بودند) نپذیرفتند و علیه آن اعلامیه صادر کردند. وقتی در این مورد نه سران ارتش و نه سران دولت هیچکدام نتوانستند کاری صورت دهند و رهبری انقلاب و مردم، رشته‌های بافته شده به دست آنان را پنبه کردند، چگونه قره باغی مرتباً می‌گوید: اگر بختیار چنین می‌کرد، چنان می‌شد؟! و اگر امام یا بازرگان را بازداشت می‌کرد، یا اگر دستور اجرای مقررات کامل حکومت نظامی را از آغاز صادر می‌نمود واگر... واگر... اوضاع تغییر می‌کرد! آیا ژنرال شاه نمی‌داند که در هر مورد دیگر، او و بختیار هر کار دیگری می‌کردند، نتیجه همین بود؟!.

۲۴- معلوم می‌شود که دستور بمباران از سوی بختیار صادر شده ولی ربیعی نتوانسته یا شاید نخواسته اجرا کند. اگر اجرا هم می‌شد هیچ فایده‌ای برای بختیار و قره باغی به دست نمی‌آمد.

۲۵- با وجود اینهمه اعتراف، که در صفحات گذشته ملاحظه کردید، باز هم ژنرال بی‌ارتش، مدعی است که همه چیز تقصیر نخست‌وزیر بی‌دولت بوده است!! قره باغی و بختیار، حرف رحیمی معدوم را حتماً به خاطر دارند که گفت: هیچ کس نیست که فرمان او را اطاعت کند و کسی نمانده است که او فرماندهش باشد!

۲۶- نویسنده کتاب از قول مقدم نقل می‌کند که وی گفته است: بختیار قبلاً همکاران سابقش را در جریان قرار داده بود که در شب ۲۲ بهمن دستگیر خواهند شد! واقعاً جالب است. قره باغی در همین کتاب اظهار می‌دارد که سپهبد مقدم هم خائن بوده، یعنی مثل بختیار مأمور جناح انقلاب بوده است! با این وصف جای تعجب است که مقدم علیه بختیار افشاگری کند! این تناقضات و معماها را خود قره باغی باید حل کند! تمام کسانی که در شب ۲۱ و ۲۲ بهمن در حوالی مقر امام خمینی حضور داشتند، اهم از دوست و دشمن، اعتراف کرده‌اند که: امام علیرغم خطر بمباران مدرسه رفاه و علوی و خطر حمله و بسازداشت و شهادت

هرگز محل اقامت خود را ترك نکرد.

۲۷ اصل: مورد تیراندازی.

۲۸- اصل: هستم.

۲۹- سپهبد مقدم را هم قره باغی مثل بختیار، خائن به ارتش ورژیم شاه می خواند. راستی اگر چنین بود، چرا اعدام شد؟! تقصیر با قره باغی است که این خبر را دیر پخش کرد و قضات و حکام شرع دادگاه های انقلاب را آگاه ننمود!!

۳۰- اگر شاه واقعا دستور عدم خونریزی صادر می کرده، پس چرا قره باغی مرتباً دز هرجا و هر مورد همه چیز را به گردن بختیار می اندازد! و می گوید: تقصیر او بود که اقدام نکرد و نگذاشت ارتش حمله کند و مقررات (۹!) را به اجرا بگذارد؟! معلوم می شود مقصر اصلی، خود شاه بوده است!

۳۱- پاسخ همه ابهامات و تناقضات و ادعاهایی را که قره باغی در جای جای این کتاب مطرح کرده است، در صفحات پایانی کتاب خود او می توان یافت. حق با فرماندهانی است که در آخرین جلسه، حرف اصلی و واقعیتی را که همواره از اظهار آن هراس داشتند، بالاخره بر زبان آوردند و اعتراف کردند که: آیت الله خمینی خواهان «جمهوری اسلامی است» است و تمام ملت پشتیبان ایشان اند. بختیار هم می خواهد «جمهوری» اعلام کند، ولی طرفدار ندارد!

۳۲- اعتراف قره باغی به خواسته پرسنل ارتش سند دیگری است در جهت نفی همه ادعاهای نادرست وی و اثبات این واقعیت که انقلاب اسلامی و مردمی ایران، اصالتاً و استقلالاً توانسته است بدون احتیاج به هیچ نیروی داخلی و خارجی، صرفاً با تکیه بر مذهب و ایمان و اراده تمامی ملت، همه قلب ها و از جمله قلب نظامیان را تسخیر کند و همه دژها را درهم بشکند.

۳۳- اصل: گردید.

۳۴- اصل: «یکرنگیش».

۳۵- تمجب قره باغی از استعفای بختیار، خود تعجب آور است. درواقع بختیار هم همان کاری را کرده است که سران ارتش کردند. مفهوم اصلی آخرین اطلاعیه ژنرال های بی لشکر و بی سپاه آیا چیزی جز

استعفای عملی آنها بود؟ وقتی ژنرال بی‌لشکر در زیر چکمه‌های انقلاب و در حالت به اصطلاح «آچمز» و بن‌بست کامل مجبور به استعفا می‌شود، نخست‌وزیر بی‌دولت به طریق اولی مجبور بود همین کار را بکند.

۳۶- اصل: در.

۳۷- اصل: نمود.

۳۸- همان‌طور که قره‌باغی اعتراف می‌کند، ارتش چنان با ملت و انقلاب و مذهب درآمیخته بود که در چندین پادگان علیرغم دستور ستاد درها را به روی مردم گشود و دژها را تسلیم ملت کرد.

۳۹- زندانی شدن ژنرال گس و نظامیان در ساختمان ستاد، خود دلیل دیگری است بر اینکه نه تنها مقامات ایرانی بلکه رؤسای تشکیلات نظامی، مستشاری و امنیتی آمریکا و انگلیس هم در برابر انقلاب و موعد پیروزی آن هافلگیر شده بودند.

فهرست مدارك و ماخذ

۱. روزنامه کیهان هوائی هفتگی، شماره ۲۹۲، چهارشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۵۷: «سخنان مهم شاهنشاه» - «اعلامیه بسیارمهم نخست‌وزیر جدید» - «وزرای کابینه جدید» - «در طی چند هفته اخیر».
۲. کتاب پاسخ به تاریخ: صفحات ۲۵۸ - ۲۷۲ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۶۴ - ۲۶۹.
۳. روزنامه کیهان هوائی هفتگی، شماره ۳۰۲، چهارشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۷: «۷۲ افسر و درجه‌دار» - «در تاسوعا و عاشورا باشکوه‌ترین رفراندوم» - «۱۳ میلیارد تومان ارز از کشور خارج شد» - «شاپور بختیار از جبهه ملی و حزب ایران برکنار شد» - «شاه: اگر برای استراحت بخارج بروم شورای سلطنت تشکیل میشود» - «اعضای کابینه بختیار» - «مصاحبه فرستاده فیگارو» - «گزارش رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران به نخست‌وزیر» - «آمریکا خواستار خروج شاه از ایران است».
۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۲۶، سه‌شنبه ۲۱ فروردین‌ماه ۱۳۵۸: «سپید ریعی، اسرار ربودن امام خمینی را فاش کرد».
۵. روزنامه پیامداد، شماره ۷۷، سه‌شنبه ۱۶ مردادماه ۱۳۵۸: «دکتر یزدی توطئه‌های آمریکا را برای مقابله با انقلاب ایران فاش کرد».

۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۰، دوشنبه ۲۵ دیماه ۱۳۵۷:
«پزشکان بیماران ارتشی را می‌پذیرند» - «مذاکرات هیئت اعزامی
امام خمینی با کارکنان راه‌آهن» - «رئیس ستاد نیروهای مسلح:
ارتش کودتا نخواهد کرد» - «بختیار: دولت مرا شورای انقلاب
نمی‌تواند جارو کند» - «بختیار تضمین کند شاه برود، و بازنگردد»
«دکترامینی به پاریس می‌رود» - «حزب توده خواهان جنگ مسلحانه
شد» - «این نمایشی است ملی از تفاهم نظامی و غیرنظامی» -
«رئیس کلاتری بخش یک تبریز ترورشده» - «حمله به خانه بازپرس
نظامی» - «برنامه راهپیمایی اربعین».
۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۴، دوشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۷:
«ازهاری از ایران خارج شد» - «خروج ارتشبد اوپسی».
۸. روزنامه کیهان، شماره ۱۰۶۴۷، دوشنبه ۷ اسفندماه ۱۳۵۷:
«معاون نیروی دریائی فاش کرد».
۹. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۹۰، چهارشنبه دوم اسفندماه ۵۷:
«اسرار توطئه کودتای سپهبد رحیمی فاش شد».
۱۰. روزنامه آیندگان، شماره ۳۳۱۵، یکشنبه ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۷:
«ارتش تسلیم شد یا خواست که تسلیم شود؟»
۱۱. روزنامه کیهان هوائی، شماره ۳۰۷، چهارشنبه ۲ اسفندماه
۱۳۵۷: «۴۱ امیر کنار گذاشته شدند».
۱۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۴، سه‌شنبه ۲۴ بهمنماه ۱۳۵۷:
«سرپرست موقت ژاندارمری» - «سران رژیم سابق در دست نیروهای
انقلاب» - «بختیار دستگیر شد».
۱۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۵، چهارشنبه ۲۵ بهمنماه ۱۳۵۷:
«رئیس نیروی‌هوائی تعیین‌شد» - «کابینه جدید با مشورت تعیین‌شد».
۱۴. روزنامه بامداد، شماره ۶۶، سه‌شنبه ۲ مردادماه ۵۸: «ایران
بندگسیخته».
۱۵. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۶، دوشنبه ۲ بهمنماه ۱۳۵۷:
«آینده ایران تاریک و خون‌آلود است» - «شاه خشمگین است» -
«توضیح مهندس بازرگان» - «آمریکا تلاش دارد امام خمینی را از
بازگشت بازدارد».

۱۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۹، یکشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۷: «شاه میرود اما بازگشت معلوم نیست» - «جانشین رئیس شهربانی کشور: مأمورین نباید با مردم درگیری داشته باشند».
۱۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۸، شنبه ۲۲ دیماه ۱۳۵۷: «آمریکا، نگران مسائل نظامی بتری خود در ایران» - «هفته سرنوشت ساز».
۱۸. روزنامه آیندگان، شماره ۳۴۱۸، دوشنبه ۱۵ مردادماه ۱۳۵۸: «متن پیامهای مبادله شده میان کارتر و آیت الله خمینی فاش شد».
۱۹. مجله اخبار ایران، شماره ۳ (شماره مسلسل ۱۷)، ۱۷ اردیبهشت ۵۹: «نقش آمریکا در سقوط شاه از مجله واشنگتن کوارترلی».
۲۰. کتاب ۳۷ روز پس از ۳۷ سال: صفحات ۵۱ - ۱۴ - ۶۱ - ۵۵ - ۶۹ - ۵۳ - ۷۶ - ۷۹ - ۵۸.
۲۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۰۶۳۶، دوشنبه ۲۳ بهمنماه ۱۳۵۷: «تکذیب خودکشی بختیار» - «۶ مأمور شهربانی کرج کشته شدند» «پادگان عباس آباد بدون مقاومت تسلیم شد» «پادگانهای سلطنت آباد، لویزان تصرف شد».
۲۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۶، چهارشنبه ۲۰ دیماه ۱۳۵۷: «موافقت آمریکا با خروج شاه» - «مشکل تعیین وزیر دفاع ایران، آمریکا را مضطرب کرد».
۲۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۲، چهارشنبه ۲۷ دیماه ۱۳۵۷: «شاه: مدت سفر بستگی بحالت مزاجی من دارد» - «ایران غرق در نور و شادی».
۲۴. هفته نامه سرباز، شماره ۲، نشریه اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران: «پیام ارتشید عباس قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران خطاب به پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی» - «ارتشید عباس قره باغی: ارتش شاهنشاهی از دولت قانونی پشتیبانی می کند».
۲۵. کتاب «مأموریت ایران» نوشته آقای سولیوان سفیر سابق آمریکا در ایران: صفحه ۲۴۳.
۲۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۷، سه شنبه ۳ بهمن ماه ۱۳۵۷: «متن استعفانامه سیدجلال تهرانی رئیس شورای سلطنت» - «شورای

سلطنت غیرقانونی است».

۲۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۰۶۹، پنجشنبه ۱۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۸: «نامه مهندس بازرگان به روزنامه اطلاعات» - «نامه امیرانتظام از زندان».

۲۸. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۹، پنجشنبه ۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «نامه بختیار» - «ماجرای نامه بختیار» - «عکس يك پليس حكومت اسلامي» - «تظاهرات گروهی از پرستل نیروی هوایی».

۲۹. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۴، پنجشنبه ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «پیام نخست‌وزیر در آستانه ورود امام خمینی» - «پخش مستقیم تلویزیون به علت هجوم مأموران قطع شد» - «تهران و شهرستانها یکپارچه غرق در هیجان ورود امام بود».

۳۰. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۱، شنبه ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «بازرگان: شاه رفت و دیگر باز نمی‌گردد» - «اعلانات بختیار» - «نبردهای خونین میان واحدهای مسلح در تهران».

۳۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۲۸، پنجشنبه ۲۳ فروردین‌ماه ۱۳۵۸: «ریبعی اسرار کودتای نظامی را فاش کرد».

۳۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۲، سه‌شنبه ۱۰ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «حمله به سرلشکر ژاندارمری» - «بختیار: هرچه بآبادباد!» - «اعلامیه جامعه روحانیون مشهد در باره حمایت از درجداران و افسران لشکر ۷۷».

۳۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۵، یکشنبه یکم بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «بختیار: شاه قانون اساسی را نقض کرده است» - «توافق ضمنی امام خمینی و بختیار».

۳۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۳، پنجشنبه ۲۸ دی‌ماه ۱۳۵۷: «آزادی ۳۵۷ زندانی در مشهد» - «بختیار در مصاحبه [با] رادیو لندن گفت: در ارتش احدی بدون نظر من نمی‌تواند تصمیم بگیرد».

۳۵. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۰، یکشنبه ۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «بختیار: از امام خمینی کسب نظر می‌کنم» - «بختیار: ارتش در اختیار کامل دولت است» - «ارتشبد قره‌باغی: تیرباران همافران دروغ است» - «دانشی ترور شد».

۳۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۷، پنجشنبه ۲۱ دیماه ۱۳۵۷: «آمریکا از سیاست قدرت نمائی دست برنمی دارد».
۳۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۵، شنبه ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۷: «اوضاع امروز نتیجه ۲۵ سال دیکتاتوری شاه است» - «متن کامل سخنان امام خمینی در بهشت زهرا» - «شهردار تهران استعفای خود را به امام خمینی تسلیم کرد» - «به سنت طاغوتی، دست بسته نایستید».
۳۸. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۱، دوشنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷: «بختیار: فرودگاه برای ورود امام باز شد» - «راهپیمائی کارکنان و کارگران مسلسل سازی و صنایع نظامی».
۳۹. مجله اخبار ایران، شماره ۱۹، ۱۵ خردادماه ۱۳۵۹: «شاه در مصاحبه با واشنگتن پست».
۴۰. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۲۷، چهارشنبه ۲۲ فروردینماه ۵۸: «در دادگاه انقلابی اسلامی» - «تیرباران ۱۱ خائن بزرگ رژیم سابق».
۴۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۴، شنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷: «در آمریکا اعلام شد: بختیار روی پوست موز ایستاده است» - «امام خمینی تقاضای کارتر را رد کرد» - «بختیار: من بر سر دوراهی قرار دارم».
۴۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۸، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۷: «بازرگان: عاقلانه ترین راه بختیار، استعفا است» - «امام خمینی: برای بازگشت جنگ می کنم» - «تظاهرات به طرفداری از قانون اساسی».
۴۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۱، سه شنبه ۲۶ دیماه ۱۳۵۷: «تظاهرات امروز شهرستانها، آرام بود» - «مردم با سربازان روبوسی کردند و گل بر سرشان ریختند».
۴۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۷، دوشنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷: «۲۰۰ مقام عالی در معرض بازداشت» - «سه هزار مقام از مدیرکل بیلا در ۲۵ ساله اخیر ممنوع الخروج شدند» - «ستاد بزرگ ارتشتاران: کسانی را که روحیه ارتش را تضعیف کنند تعقیب

می‌کنیم» - «حرکت انقلابی مهندس شهرستانی مورد تأیید کارکنان شهرداری است».

۴۵. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۳، چهارشنبه ۱۱ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«۹ صبح فردا، دیدار با امام در تهران» - «نظر دولت» - «مراسم استقبال امام خمینی از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود».

۴۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۶، یکشنبه ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«شهرستانی بازداشت می‌شود» - «بختیار: کوکتل مولوتوف را با کوکتل مولوتوف پاسخ می‌دهیم» - «پرسنل سازمان جغرافیایی کشور به دیدار امام رفتند» - «نهادنی و مجیدی بازداشت شدند».

۴۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۸، سه‌شنبه ۱۷ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«امام: اگر دولت کنار برود آشتی را حل می‌کنیم» - «بازرگان: کابینه من کابینه خیالی نیست» - «تصویب لوایح انحلال ساواک و معاکمه وزراء».

۴۸. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۰، پنجشنبه ۱۹ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«در کنفرانس مطبوعاتی مقر امام خمینی» - «قره‌باغی ارتش را از دخالت در سیاست برحذر داشت» - «بختیار: من و بازرگان می‌توانیم توافق کنیم».

۴۹. روزنامه کیهان هوائی هفتگی، شماره ۳۰۵، چهارشنبه ۱۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«شاپور بختیار در مصاحبه‌ای با رادیو لندن گفته است» - «ورود امام خمینی».

۵۰. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۲، یکشنبه ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷:

«بختیار: من برای مذاکره [آماده] هستم» - «برای گرفتن اسلحه تلفن...» - «تسلیمات ارتش چگونه سقوط کرد» - «بازرگان: اعلامیه فرماندهار نظامی توطئه علیه انقلاب است» - «تصرف کلانترها» - «شورش در پادگان عشرت‌آباد» - «اخطار شدید امام خمینی» - «اعلامیه‌های فرمانداری نظامی تهران و حومه».

۵۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۰۶۵۶، پنجشنبه ۱۷ اسفند‌ماه ۱۳۵۷:

«ارتش در گرمای انقلاب ملت ذوب شد».

۵۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۸، یکشنبه ۶ آبان‌ماه ۱۳۵۸:

«اسامی افسرانی که صورتجلسه بیطرفی ارتش را در روزهای اوج

«انقلاب امضاء کردند».

۵۳. روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۹، چهارشنبه ۳۱ مردادماه ۱۳۵۸: «محاكمة ۳ تن از عاملان كشتار دوران انقلاب آغاز شد».

۵۴. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۸۳، دوشنبه ۲۳ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «گزارش لحظات پیروزی در منزل امام» - «مصاحبه با فرماندار نظامی دستگیر شده» - «پادگانها یکی پس از دیگری سقوط کرد» - «سپهبد بدره‌ای و سپهبد جعفریان کشته شدند».

۵۵. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۹۹۱، چهارشنبه ۹ آبان‌ماه ۱۳۵۸: «۸۰۰ زندانی اوین چه می‌کنند».

۵۶. کتاب یکرنگی آقای شاپور بختیار، چاپ ۱۹۸۲: صفحات ۲۰۴ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۱۴۴ - ۲۲۹ - ۲۳۱

۵۷. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۳، یکشنبه ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۷: «بلاقات و گفتگو با مقامات زندانی» - «خبر خودکشی سپهبدخادمی چگونه اعلام شد» - «مذاکرات سران نظامی ایران و آمریکا در تهران شروع شد».

۵۸. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۵، سه‌شنبه ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۷: «ژنرال آمریکائی برای جلب حمایت فرماندهان نظامی از بختیار تلاش می‌کنند».

۵۹. روزنامه کیهان هوائی، شماره ۲۹۴، چهارشنبه ۲۲ شهریور‌ماه ۱۳۵۷: «متن اعلامیه‌های فرماندارنظامی تهران به‌مناسبت برقراری حکومت نظامی».

۶۰. مصاحبه آقای بختیار با خبرنگار باشگاه مطبوعات پاریس، ۸ مهر ماه ۱۳۵۸ (۳۰ سپتامبر ۱۹۷۹).

۶۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۷۹، چهارشنبه ۱۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۷: «آمریکا بختیار را دولت ایران می‌شناسد» - «پشتیبانی کسارمندان وزارتخانه‌ها و سازمانها از نخست‌وزیری بازرگان» - «کارمندان نخست‌وزیری هم از بازرگان پشتیبانی کردند».

۶۲. صورت‌جلسه مورخه ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ شورای عالی فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی.

فهرست اعلام

۹۷ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -	آذربیزین، (سپهبد) شاپور ۹۴ -
۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۳۲ - ۱۵۳ -	۱۱۲ - ۳۱۵ - ۳۴۹
۱۵۹ - ۲۳۷ - ۲۷۴ - ۳۶۳ -	آریانان، منوچهر ۱۲۱
اعلیحضرت - پهلوی، محمدرضا	آزمون، منوچهر ۹ - ۱۴ - ۱۶ -
افشار قاسملو، امیر خسرو ۱۴ -	۱۷ - ۱۸ - ۳۶ - ۳۷ - ۷۴
۲۱ - ۶۳ - ۶۸	آموزگار، جمشید ۷ - ۹ - ۱۰ -
المهی ۳۱۶	۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ -
امام - خمینی، آیت الله روح الله	۱۹ - ۲۴ - ۲۸
امام حسن ۴۷ - ۲۱۵	آموزگار، سیروس ۱۲۲
امیرانتظام ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -	آوینی، پرویز ۱۴
۲۶۸ - ۲۷۰ - ۳۰۳ - ۳۴۷ -	الف
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ -	ابدی، (سرهنگ) ایرج ۳۴۰ -
۳۸۴	۳۷۸
امیرپرویز، امیرحسین ۱۴ - ۶۳	اتابکی، (سرتیپ) ۳۴۰ - ۳۴۲ -
امینی افشار، (سرلشکر) پرویز	۳۴۵ - ۳۵۲
۷ - ۸ - ۱۲۷ - ۱۲۹ -	اردلان، علیقلی ۱۷۱ - ۱۸۱ -
۱۷۵ - ۲۰۳ - ۲۹۱ - ۳۲۳ -	۲۱۰ - ۲۲۲
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۵۰ - ۳۵۷ -	ازهارى، (ارتشبد) غلامرضا ۵ -
امینی، علی ۱۷۹ - ۲۰۲ - ۲۰۳ -	۱۲ - ۲۱ - ۲۴ - ۳۶ - ۳۷ -
۲۹۰	۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۵ -
امینی، محمدرضا ۱۴ - ۶۳	۶۶ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ -
انتظام، عبدالله ۳۴ - ۸۵ - ۱۳۱ -	۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ -
۱۳۲ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ -	۷۹ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ -
انصاری، (سپهبد) ایرج ۹۲ -	

۹۳

اویسی، (ارتشبد) غلامعلی

۲۲ - ۲۳ - ۳۵ - ۳۶ -

۳۷ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۱ -

۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۱ -

۷۶ - ۷۷ - ۸۱ - ۸۴ -

۸۶ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ -

۹۷ - ۹۸ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -

۱۱۱ - ۱۲۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ -

۱۵۳ - ۳۳۶ - ۳۸۶ -

ایادی (سپهبد) ۸

ب

بازرگان، مهدی ۱۱۱ - ۱۱۲ -

۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -

۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۸ -

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ -

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۵۸ -

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۶۴ -

۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۸۷ -

۲۹۰ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -

۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -

۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ -

۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۳۰ - ۳۳۹ -

۳۴۷ - ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۷۱ -

۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ -

۳۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ -

۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۹ -

۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳ -

پال، جرج ۵۳

باهری، محمد ۱۴ - ۱۷ - ۳۶ -

۳۷ - ۶۸ -

بختیار، (شاپور) - دراکش صفحات

بختیار، عباسقلی ۱۲۲

بخشی آذر (سپهبد) خلیل ۱۱۱ -

۲۲۶ - ۳۵۰ -

بدره‌ای، (سپهبد) عبدالملی ۸ -

۷۱ - ۱۲۰ - ۱۲۷ - ۱۲۹ -

۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۵۷ -

۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -

۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۵ - ۱۷۶ -

۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴ -

۲۰۳ - ۲۶۴ - ۲۸۰ - ۲۹۹ -

۳۰۰ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۲۳ -

۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۴ -

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ -

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ -

۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۹ - ۳۵۳ -

۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۶۷ - ۳۶۸ -

۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۷۷ -

۳۷۸ - ۳۸۰ - ۳۸۲ - ۳۸۳ -

۳۹۵ - ۴۰۲ -

براون، جرج ۵۴ - ۵۵ - ۱۵۵ -

۱۵۶ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۲۹۰ -

براون، هارولد ۱۵۱

برژینسکی ۵۳ - ۸۳ - ۸۴ -

۱۰۴ - ۱۳۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴ -

برومندجی، (سپهبد) ۲۱ - ۲۴ -

۱۲۷

۱۷۵ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۳۳۶

جعفریان (سپهبد) ۱۸۳

جعفرودی، کاظم ۲۶۹ - ۲۷۰ -

۳۱۷ - ۳۴۷ - ۳۶۹ - ۳۷۰

۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴

۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۸۲

جلیلی، (سرگرد) امیر ۹۷

جم، (ارتشبد) فریدون ۳ - ۱۲۰ -

۱۲۱

جناب (سرلشگر) ۲۱۰ - ۳۴۶ -

۳۴۹

جهانبانی، (سپهبد) حسین ۳۵۰ -

۳۶۰ - ۳۶۱

چ

چه‌گوارا ۴۷

ح

حاتم، (سپهبد) هوشنگ ۷۰ -

۸۱ - ۸۵ - ۱۱۰ - ۱۱۱

۱۲۴ - ۳۴۵ - ۳۴۹ - ۳۵۰

۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱

۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۷۰ - ۳۷۲

۳۷۶ - ۳۸۲

حبیب‌المهی، (دریاسالار) کمال‌الدین

۶۳ - ۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۷ -

۱۴۱ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۵ -

۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -

۳۰۰ - ۳۲۳ - ۳۴۹

حر ۴۹

حضرت محمد(ص) ۲۱۵

بشیری‌یزدی، محمد ۱۲۲

بنی‌احمد ۱۵

بهزادی، (سپهبد) سیاوش ۹۷

بهشتی، (دکتر) ۱۴۵ - ۱۴۶ -

۱۹۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ -

۲۵۸ - ۲۴۳

بیگلری (سرلشگر) ۱۲۹ - ۳۱۵ -

۳۲۹ - ۳۳۹

پ

پارسونز، آنتونی ۳۰ - ۸۴ -

۱۵۳

پالیزبان (سپهبد) ۶۶

پایدار ۶۴ - ۶۸

پزشکپور، محسن ۱۵

پژمان، (سپهبد) جلال ۳۵۰

پهلوی، اشرف ۳

پهلوی، شمس ۲

پهلوی، فرح ۱۹ - ۳۶ - ۴۷ - ۱۲۰ -

۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۸۲

پهلوی، محمدرضا - در اکثر

صفحات

ت

تاج‌ترقی، (سرتیپ) ۹۷

تهرانچی ۳۱۶

تهرانی، سیدجلال ۱۷۱ - ۱۷۴ -

۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۵ - ۲۲۸ -

۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ -

۲۶۴

ج

جعفری، (سپهبد) فضل‌الله ۱۰۳ -

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷

۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۷

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸

۲۸۹ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷

۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۲۰

۳۲۲ - ۳۳۰ - ۳۵۵ - ۳۵۸

۳۶۰ - ۳۶۳ - ۳۷۷ - ۳۷۹

۳۸۰ - ۳۸۲ - ۳۸۴ - ۳۸۵

۳۸۶ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲

۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۸

۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲

۴۰۳ - ۴۰۴

خواجہ نوری، (سپہبد) علی محمد

۲۱ - ۱۷۵ - ۲۰۳ - ۲۰۶

۳۲۳ - ۳۵۰ - ۳۵۷

د

دانشی، غلامحسین ۴۳ - ۲۵۱

داودی، (سرہنگ) مہرداد ۳۳۸

دژاردن، تیدری ۱۲۳

دولہ، راول ۳۲

راکفلر ۵۳ - ۸۴

حق شناس، (مهندس) ۳۷۴

خ

خاتمی (ارتشبد) ۹۴

خادم احمد آبادی، جواد ۱۲۱

خادمی، (سپہبد) علی محمد ۷۵

خامنه‌ای ۳۰۷

خدایاری ۷۳

خسروداد (سرلشگر) ۳۴۰ - ۳۴۲

۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۲ - ۳۶۱

خلعتبری، (سپہبد) امیرھوشنگ

۳۵۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱

خلیلی، (مهندس) ۳۷۴

خمینی، آیت‌الله روح‌الله ۱۳ -

۲۸ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱

۵۴ - ۶۱ - ۷۲ - ۷۹ - ۸۴ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴

۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸

۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۱

۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۶

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۰

۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸

۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲

۳۵۰	ربیع، (سپهبد) امیرحسین ۶۳-
رزم آراء، منوچهر ۱۲۱	۹۴ - ۹۵ - ۱۲۷ - ۱۳۰ -
رستم پیراسته، سیروس ۱۲۲	۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۷ -
رضاخان ۴ - ۱۱ - ۴۱ - ۸۱	۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۵ - ۲۰۳ -
رضاشاه کبیر - رضاخان	۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۸ - ۲۲۵ -
رضی ویشگایی، محمد ۱۴	۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۶۱ -
رفیعی، (دریابان) حسن ۹۶	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۰۵ -
رمزی عطایی، (دریادار) عباس ۹۶	۳۰۶ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۴ -
روحانی، منصور ۷۴	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -
ریاحی، (سرلشگر) ۱۲۹ - ۳۱۲ -	۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۱ - ۳۴۲ -	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۸ - ۳۴۱ -
۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۵۴	۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۷ -
ریاحی، محمد امین ۱۲۱	۳۴۹ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ -
ز	۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۷ - ۳۹۰ -
زاد، ۲۴	۳۹۱ - ۳۹۲ - ۴۰۱ - ۴۰۳ -
زاهدی، اردشیر ۸۴ - ۱۶۸	رحیمی آبکناری، (سپهبد) موسی
س	۱۶۶ - ۲۷۲ - ۳۵۰ -
سادات ۵۱	رحیمی، (سپهبد) مهدی ۱۲۹ -
سجادی، محمد ۱۷۱ - ۱۷۳ -	۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۲۲	۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
سحابی، یدالله ۲۲۹ - ۲۳۰ -	۲۱۷ - ۲۳۵ - ۲۸۰ - ۳۱۷ -
۲۳۱ - ۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۶۵ -	۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ -
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -	۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ -
۲۷۵ - ۳۰۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -	۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -
۳۸۲ - ۳۸۴	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۳ -
سراج حجازی ۲۵	۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ -
سرمد، (سرلشگر) مصطفی ۹۷ -	۳۵۱ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۲ -
۹۸	۳۶۸ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -
معادتمند، (سپهبد) ابوالحسن	۴۰۲ - ۴۰۳ -
۶۳ - ۶۸	حیمی لاریجانی، (سپهبد) محمد

۱۶۲ - ۱۳۳ - ۱۲۸ - ۱۲۲	سمید، (دکتر) جواد ۱۷۱ - ۱۷۳
۳۲۳ - ۲۰۳ - ۱۷۵ - ۱۶۵	۱۸۱ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۸۱
۳۵۸ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۲۵	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹
۳۶۷ - ۳۶۱ - ۳۵۹	سنجایی ۵۱ - ۲۳۷ - ۲۳۸
شمبانو - پهلوی، فرح	۲۹۰
شهرستانی، جواد ۶۰ - ۶۱ -	سولیوان، ویلیام ۳۰ - ۵۳ - ۵۴
۲۹۶	۸۴ - ۱۴۱ - ۱۵۰ - ۱۹۲
شیخ الاسلام زاده ۷۴	۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳
ص	۲۶۱ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۹۰
صادق وزیری، یحیی ۱۲۲	۳۹۸ - ۳۹۹
صالح، (سپید) کیورث ۹۳	سیاسی، (دکتر) ۳۷۴ - ۳۷۵
صالح خو ۱۴۹ - ۲۸۵	ش
صالحی ۶۳	شالچی ۱۴
صانمی، (سپید) جعفر ۳۴۵ -	شاه پهلوی، محمدرضا
۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۴۹	شریعتمداری، آیت الله ۱۸ - ۱۹ -
صباغیان ۲۸۰	۴۳ - ۴۷ - ۶۴ - ۷۱ -
صدری، (سپید) ۷۴	۲۰۲
صدیقی، (دکتر) ۳۴ - ۸۵ - ۲۹۰	شریعتی، علی ۴۲
صمدیانپور (سپید) ۲۱ - ۲۷ -	شریف امامی، جعفر ۵ - ۷ - ۸ -
۶۰ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۶ -	۹ - ۱۰ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ -
۲۰۳	۱۶ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ -
صمیمی، لطفعلی ۱۲۲	۲۱ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ -
ض	۲۸ - ۳۱ - ۳۵ - ۳۶ -
ضرغام، (سپید) ۹۳	۳۷ - ۴۱ - ۴۷ - ۵۶ -
ط	۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ -
طالقانی، آیت الله ۱۱۶ - ۲۳۷ -	۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۹ -
۲۷۳ - ۲۶۹ - ۲۵۸	۷۴ - ۹۱ - ۱۰۰ - ۱۵۳ -
طباطبائی وکیلی، (سپید) رضا	۱۶۴ - ۲۶۹ - ۲۷۴ - ۳۱۱ -
۳۵۰	۳۶۳
طوفانیان، (ارتشبد) حسن ۹۴ -	شفقت، (ارتشبد) جعفر ۲۸ -

۳۷۲ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۸۱
۳۸۲ - ۳۸۳

ق

قره باغی، (ارتشبد) عباس ۹ -
۱۴ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ -
۴۴ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸ -
۴۹ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵ -
۵۶ - ۵۷ - ۶۳ - ۸۴ -
۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۱۵ -
۱۱۶ - ۱۲۶ - ۱۴۴ - ۱۴۶ -
۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۱ -
۱۷۱ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۷ -
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۷ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -
۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۳۲ -
۲۳۶ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۶ -
۲۴۷ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۸۵ -
۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ -
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۶ -
۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۶ -
۳۲۱ - ۳۳۴ - ۳۳۹ - ۳۴۷ -
۳۴۹ - ۳۵۶ - ۳۶۶ - ۳۶۷ -
۳۷۲ - ۳۸۳ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۳۹۷ -
۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -
۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵

قره باغی، (میهبده) جواد ۲
قره باغی، (سروان) رضا ۳
قره باغی، کریم ۱

۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ -
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۷ -
۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۵ - ۱۶۸ -
۱۶۹ - ۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۷۴ -
۳۰۰ - ۳۲۶ - ۳۳۶ - ۳۳۷ -
۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۳۶۰ - ۳۸۴

ظ

ظلی ۶۹ - ۷۰

ع

عاملی تهرانی، محمد رضا ۱۴ -
۶۳ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۸ -
عزیزی، (میهبده) ۶۶
عسگری ۳۱۰
عظیمی، (ارتشبد) رضا ۹ - ۱۴ -
۶۳ - ۶۴ - ۶۸ - ۷۷ - ۷۸ -
۹۷

علاء ۱۷۲ - ۱۷۳

علی آبادی، (دکتر) ۱۷۱ - ۱۷۲

ف

فرخ نیا، (میهبده) ۹۳ - ۹۷ -
فردوست، (ارتشبد) حسین ۳ -
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۳۴۹ - ۳۶۱ -
فرزام، (سرلشکر) محمد ۳۵۰
فروغی محسن ۱۴ - ۱۶ - ۲۶۹ -
فن ماریک، اریک، ۱۴۲
فہیم الملك ۲

فیروزمند، (میهبده) ناصر ۱۲۴ -
۲۷۲ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۵۰ -
۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۷ -

۳۰ - ۵۳ - ۵۴

لدین، مایکل ۱۴۴

لطیفی، (سرلشگر) تقی ۲۵۱

لوئیس، ویلیام ۱۴۴

لیف، جیس ۳۹۷

م

مجیدی، (دریادار) شعاع الله ۱۱۰ -

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -

۲۱۹ - ۳۵۶ - ۳۷۷

مجیدی، (سرگرد) مجید ۱۷۹

مجیدی، عبدالمجید ۳۰۴

محسن زاده، (دریاسالار) اسدالله

۳۵۰

محقق، (سپهبد) احمد علی ۲۱ -

۷۰ - ۷۱ - ۱۱۲ - ۱۷۵ -

۲۰۳ - ۳۲۳ - ۳۴۹ - ۳۵۶

محمدی، (سرگرد) علی اصغر ۱۱۰

مدنی، احمد ۱۱۰ - ۲۱۶ -

۲۱۸ - ۳۰۳ -

مرزبان ۲۱۴

مژدهی، نصرالله ۱۴

مستوفی الممالک ۱۷۲ - ۲۳۹ -

مسعودی، (سناتور) محمد علی ۳۰ -

۱۵۰ - ۱۹۱ -

مشرقی، محمود ۳۹۸

مشیری ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

مصدق، (دکتر) ۱۰ - ۲۳۹ -

۲۴۰ - ۲۶۶ -

مطهری ۲۵۸ - ۳۸۴

معمدی، کریم ۱۴ - ۶۳ -

قره باغی، (سرلشگر) ۱۱۱ - ۱۱۲ -

قلعه بیگی، (سرهنگ) ۲

قوام، علی ۲

ک

کاتوزیان، (سپهبد) باقر ۶۴ -

۶۵

کارتز، جیمی ۱۰ - ۴۱ - ۴۲ -

۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۳ -

۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۵۱ -

۱۹۵ - ۲۵۵ - ۲۶۱ - ۳۹۶

کارتز، هودینگ ۱۵۱ - ۴۹۴

کاظمی، (سپهبد) محمد ۳۵۰

کاظمی، منوچهر ۱۲۲

کبیر، (سرلشگر) ۳۵۰

کشفی ۲۱۸

کمال، (سپهبد) ۲۹۶

کمپانی، (سپهبد) ۳۱۵

کندی ۵۳

کنی، علینقی ۱۴ - ۱۶ -

کیانپور، غلامرضا ۳۰۴

کیسینجر ۵۳ - ۸۴ - ۱۹۵ -

۱۹۶ - ۳۹۶

گ

گس، (ژنرال) ۱۳۶ - ۱۳۷ -

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۵ - ۱۴۷ -

۲۰۹ - ۲۱۰ - ۳۰۰ - ۳۸۱ -

۴۰۵

گنجی، منوچهر ۱۴ - ۳۶ -

ل

لامبراکیس، جرج ۲۸ - ۲۹ -

میرحسینی ۳۱۶	معصومی نائینی، (سپید)
میرفندرسکی، احمد ۱۲۲ - ۱۷۵ -	عبدالمجید ۳۴۹ - ۳۶۰
۲۰۳ - ۲۲۶ - ۲۵۵ - ۳۲۳ -	معمارزاده ۶۳
۳۲۵	معینان ۱۹ - ۱۵۹ - ۱۶۰
میناچی، دکتر ۱۴۵ - ۱۴۷	مفیدی، محمدحسین ۶۴ - ۷۷
مین‌باشیان، فتح‌الله ۳	مقدم، (سپید) ایرج ۶۳
ن	مقدم، (سپید) ناصر ۱۲ - ۱۴ -
ناظمی ۶۳	۲۱ - ۲۴ - ۳۶ - ۳۷ -
نجات‌اللمی، کامران ۷۷ - ۷۸ -	۵۲ - ۵۷ - ۶۸ - ۷۰ -
نجفی ۶۳ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۷ -	۹۴ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۲ -
نجم‌الملک ۳۴ - ۸۵	۱۲۰ - ۱۲۷ - ۱۴۱ - ۱۴۵ -
نجیمی نائینی، (سپید) عبدالعلی	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۷۵ -
۱۱۱ - ۳۴۹	۱۷۶ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۵ -
نشاط، (سرلشگر) ۱۷۰ - ۳۳۸ -	۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹ -
۳۳۹ - ۳۴۵ - ۳۵۳ - ۳۵۶ -	۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۶۴ -
نصرتی، (سرهنک) کیخسرو	۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۵ -
۱۱۰ - ۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۵۶ -	۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۹ -
۳۷۹	۳۰۳ - ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۹ -
نصیری، (ارتشبد) ۱۲ - ۷۴ -	۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۶ -
نعیم (سرهنک) ۳۲۶ - ۳۲۷ -	۳۶۲ - ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۳۷۲ -
نمازی، محمدباقر ۳۵	۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۸۲ - ۳۹۱ -
نوروزی، (سپید) ۱۱۲	۳۹۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
نوغانی ۴۳	منتظری ۲۵۸
نهادندی، هوشنگ ۱۴ - ۱۷ -	مؤمن‌الملک ۱۷۲
۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۱۴۶ -	موشه‌دایان ۵۴
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۳۰۴ - ۳۶۸ -	مولوی، (سرلشگر) محمدجواد ۱۱۰ -
۳۷۰	۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۶ -
نیک‌پی ۷۴	مهدمینا، جهانگیر ۱۴
نیلی‌آرام ۷۴	مهدوی، فریدون ۷۴
	مهران، حسنعلی ۱۴ - ۶۳ - ۷۸

هویزر، (ژنرال) رابرت ۵۴ -	و
۵۵ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -	وارسته ۳۴ - ۸۵ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -
۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -	۲۱۰ - ۲۲۱ -
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ -	والاحضرت اشرف ← پهلوی، اشرف
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -	والاحضرت شمس ← پهلوی، شمس
۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۸۸ - ۱۹۲ -	والاس، مایک ۱۹۲
۱۹۳ - ۱۹۹ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -	وجدانی، (سرهنگ) علی ۱۰۵
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ - ۲۳۵ -	ودیعی، کاظم ۱۴ - ۱۷ - ۳۶ -
۲۵۵ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰ -	ورهرام، (سپید) ۶۶
۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -	وفا، (سرلشگر) ۳۶۴ - ۳۶۶ -
۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -	ولیان ۷۴
۳۹۹	ونس، سایروس ۵۳ - ۱۵۱ - ۳۹۴ -

ی

یزدانیپناه، (سپید) ۱۷۲	هایزر، رابرت ← هویزر، رابرت
یزدانیپناه، عزت الله ۱۴	هزارقهرمانی ساریقیه، (سرلشگر)
یزدی، (دکتر) ابراهیم ۱۰۴ -	۲۸
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۸۹ - ۲۲۳ -	همایون، داریوش ۱۳ - ۵۴ -
۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۶۱ - ۲۶۲ -	۷۴
۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۴	همایونفر ۶۳ - ۶۴ -
یزید ۴۹	هویه، امیرعباس ۱۰ - ۱۱ - ۱۶ -
یگانه، محمد ۱۴	۴۲ - ۴۵ - ۷۴